ما نگوئیم بدومیل بنا حق نکنیم
جامه کس سیه و دلق خود ارزق نکیم
حافظ

کرباس پوشهاي برهنه پا

"رازهاي نهفته – جريانات پشت پرده و انکشافات تکان دهنده"

۱۳۱۰ تا ۱۳۷۰ هـ ش



دکتور محمد حسن شرق

کرباس پوشهای برهنه پا

"رازهاي نهفته - جريانات پشت پرده و انكشافات تكان دهنده"

۱۳۱۰ تا ۱۳۷۰ هـ ش



خاطرات

دوکتور محمد حسن
شرق



بسم الله الرحمن الرحيم

اگرتو این نقش چکه هاي فرولغزيدۀ خون ديدگانم را بپذيري

بتوای مجاهد برهنه پای راه آزادی
بتو اي مجاهد صحرانورد كوه نشين
بتو اي كرباس پوش ناترس

كه جان دادي و جهاني را ازطلسم كمونيزم

رهانیدی
اهدا میکنم

بسم الله الرحمن الرحیم

عرض ناشر

کرباس پوشهاي برهنه یا گزارش پر ماجراترین دوران کشور یا بعبارت دیگر تصویري گویاي از جریانات تاریخي حوادث خونبار و تحولات سیاسي میباشد که زوایاي تاریك رازهاي ناگفته و واقعیتهاي پنهان شده این برهه را براي هموطنان ما باز گو مینمایند.

این اثر مشاهدات و سرگذشت یکي از بازیگران همین بازیهاي سیاسي است که در سیر تحولات و حوادث نقش کلیدي ایفا نموده واز نزدیك با آن در ارتباط بوده است.

کرباس پوشهاي برهنه پا آن بخش وقایع و جریانات تاریخي اي را در بر دارد که تسلسل خونین آن به اشکال و ابعاد گوناگون درجریان بوده ولي تا ایندم به این وضوح از آن اطلاعي دردست نبوده وشکل اسراري بخود گرفته بود که هر گز افشا نشده بود.

این نوشتار خاطرات و یاداشتهاي دست اول شش دهه پر ماجراي کشور میباشد و مطالبي را در بر دارد که اسناد تاریخي و مهمي را از خود بجا گذاشته و واقعا براي مؤرخین و پژوهشگران در خور اهمیت و ارزشي خاص میباشد. در حالیکه طي جنگ هاي اخیر تفنگداران همه نهاد هاي فرهنگي و مطبوعاتي مان را تاراج و خزینه هاي علمي ادبي و تاریخي کشور را غارت نموده طبع همچو آثار کوششي است در راه حفظ و توسعه آثار فرهنگي و تاریخي و چون درین نوشتار بخش مهم اسناد، وقایع و گزارشهاي اعترافاتي گرد آورده شده از همین جهت ما قطع نظر از مواقف سیاسي نویسنده نظر به اهمیت و غناي محتوي و مطالب آن به نشر آن دست یازیدیم و باز کمپوز کمپیوتري و قطع و صحافت مناسب و دقت در تصحیح پروف با همکاري دوستان به طبع آن توفیق یافتیم- امید است هموطنان ما از مطالعه آن در شناسائي و درك جریانات، حوادث و واقعیتها استفاده نمایند.

والسلام

دلو - ۱۳۷۳ھ.ش

خوانندگان محترم

در چند صفحه از کتاب پر گرافها و عباراتي از کمپوز باز مانده– امید است به تصحیحات ذیل توجه فرموده معذرت ما را درین مورد بپذیرد.

بعد از سطر ۶ صفحه ۲۳۳ خوانده شود.

با آنهم مشاورین شوروی با تلاش های آخرین هم زمان با برآمدن عساکر خویش از افغانستان تحت زعامت دوکتور نجیب الله رئیس جمهور و سلطان علی کشتمند صدراعظم طرح افغانستان شمالی و جنوبی را بمیان گذاشتند و نه ولایت سمت شمال میمنه شبرغان، بلخ، بغلان، کندز، تخار، بدخشان، سرپل و بامیان را بنام حکومت شمال افغانستان با تشکیل صدارت در مزار شریف از پیکر حکومت واحد و مرکزی افغانستان در کابل جدا نمودند و آقای نجیب الله مسیر عضو کمیته مرکزی ح. د. خ. را به حوت ۱۳۶۶ به حیث کفیل صدراعظم شمال افغانستان با ۱۲ نفر معاونین وزارت های کابینه او مقرر و در مزار شریف شروع بکار نمودند اما مردم شریف و ملت نجیب افغانستان در سمت شمال و جنوب کشور این عمل حکومت را نکوهش و آنرا علناً طرح بیگان می شمردند اگرچه گروهی

بعد از سطر اخیر صفحه ۲۶۷ خوانده شود

او می تواند با تداوی جراحی نابینائی شمارا بر طرف نماید بجواب من گفتند: من از خداوند خواسته بودم تا کور شوم و روی متجاوزین شوروی را در کشور خود نه بینم ازانرو هرگز بینا شدن خود را آنهم بدست طبیب دشمنان وطنم آرزو نخواهم نمود او کور بودن را پذیرفت اما تداوی داکتر شوروی را نپذیرفتند. حالانکه یوری ورانسوف از درک این حقیقت و قضاوت مردم واقعی افغانستان برای ختم جنگ فرسنگها فاصله داشتند.

صفحه ۲۷۸ سطر ۱۳ خوانده شود:

ما آنرا اجرا می نمودیم اما اکنون عبدالرحیم هاتف معاون رئیس جمهور شفاهی هدایت میدهند که اوراق متذکره را امضا نمایم چون قرضه بدون تصمیم شورای ملی گرفته شده قبولي قیمت اسلحه از جانب حکومت غیر قانونی بوده آنها را مسترد نمودم با تشکر از سید امان الدین امین خواهش به عمل آمد تا بصورت قطعی اجرای چنین اوراقی را تا تصمیم و فیصلهٔ شورای ملی معطل قرار دهند قرضه مورد نظر

۱ـ صفحه ۲۴۲ به سطر ۸ علاوه شود.

بهتر شناخته بودند از قبول چنین مسؤلیتی خصوصاً خانم من عصمت شرق قلبا متاثر شدند.

۲ـ به دوام سطر ۲۹ صفحه ۲۱۳ خوانده شود.

بالاتر از دیگران شمرده نشوند

اما درک و عدم همکاری مردم و برعکس وحدت و هم بستهگی آنها به ضد دولت پیشرفت......

ح. د. خ. یعنی حزب دموکراتیک خلق

ما نگوئیم بدومیل بنا حق نکنیم
جامه کس سیه و دلق خود ارزق نکنیم
حافظ

کرباس پوشهای برهنه پا

آشنایانیکه به زندگی پر از نشیب و فرازمن، از روزگاران گذشته آشنائی داشتند خواستند: آنچه در گذر گاه کوره را های زندگی با قافلهٔ بی سالار آن پیموده‌ام، بانوشته‌ای نگذارم ردی پای آن کاروان فرو غلطیده، درجریان حوادث زمان ناپدید و یا آنچه برمن گذشته و یابوالهوسانه بسوی آن دویده ویااز دیدنی های دیگران شنیده‌ام بطاق فراموشی زمانه فراموش گردند.

من که نویسنده و مورخ، قصه خوان و افسانه نویس نبوده و شاعری را نمیدانم، باور دارم تا آشنایان از چنین نوشته‌ای جز گفته های بیهودهٔ روزهای برباد رفته‌ای یک نا آشنا، با حق به جانبی ازین کلاوه سر در گم چیزی در نمی یابند.

اما آشنایان: با گذشت گذشته ها، تسلسل زندگی و حوادث نا مانند آن، حلقه وار به حلقه‌ای در حلقه های زندگی می افزودند و گذشته و حال مرا به زنجیر دردناک میخکوب میکردند. با اینکه پیوستگی و تمایز حلقه ها در زنجیر حوادث تاریخ زندگی من، مانند زنجیر معمولی که بدست آهنگران ساخته شده ساده و سر راست نبودند اما حلقوی بودند، گاهی حلقه های زیبا و رنگین تری به سنگینی بار زندگی می افزودند و زمانی حلقهٔ کرچک و نازیبایی در حلقه های زنجیر پی انجام گره میخوردند و در طوفان حوادث نا آرام مراپچیده رها میکردند.

زیراگذشت زمان بار تناسبی را که میان فقیر و غنی و جود داشته از دوش بدور انداخته و در این گیر و دار بیچاره ها بیچاره تر و درمانده ها در مانده ترمیشدند آنآنیکه توانسته بودند عواطف بشری و حقوق برادران خویش را زیر پانهند در پاداش چنین جنایتی از بیعدالتی روزگار ثروت و آرامش جسمی تا جایی محکوم کاربی رنج شان شده بود: که دست بی نوایان چه بلکه‌آه آنهاهم دامنگیر شان نگردید.

اگر از آن و این بگذرم و به خود بنگرم امیدست آنرا خود خواهی و خودپسندی نه پندارند، زیرا خود بینی آن طوریکه بی خردان بی خبر از روزگار سیاه مردم را به بی تفاوتی و بیرحمی می کشانند به درد رسیده های روزگار که عمری را در جریان حوادث نا همگون زندگی بانا ملایمات آن مشت، و گریبان شده بسر برده رنج دهنده و تاثر آورند بلی:

2

بیاد دارم پنج ساله طفلی بودم که بتن پوشیده از کرباسهای پینه دار، اما با سروپای برهنه، در یکی از روزهای داغ تابستان، بروی دشتی پراز سنگچه های سوهان مانند، که پای طفل را مثل زمبور نیش میزدند، سر قبرستانهای اناردره این سو و آن سو به امید اینکه از پول اسقاط نانی بدست آورم می دویدم، این تلاش و طپش ها منحصر به خورد سالان برهنه پا نبود کهنه کفش دارهای چهره زرد وجنده پوش هان کلان سال هم در تقلای این گیرودار دست احتیاج بسوی خیر دهندهٔ تنومندی بی خیر دراز میکردند. دستهای احتیاج دراز میشدند و بازار گیرو دار بیچارگان بر سر قبر دارندگان آغاز میگردید.

درد سنگچههای خلندهٔ یکه کف پایهای مرا خراش میداد با فشار کهنه کفش های میخ پریکه پشت پایم را می فشردند دو بالا میشد ولی به حکم غریزهٔ رفع گرسنه گی این درد رنج آور را نادیده انگاشته و در تلاش با هم قطاران خویش در تلاش آن بودم تا چیزی بیابم.

خیر دهندهٔ دارا به پیش می دوند، خیر گیرندهای بینوا مانند چوچه مرغهائیکه عقب دانه دهندهٔ خود چغ چغ کنان میدوند می دویدیم فریاد نوحه گران و گر یهٔ بیچارگان گرسنه به آسمان نارسیده خفه میشوند و دوباره آه این ستم رسیدهای روزگار مثل آتش فرو افتیده بفرق شان از آسمان فر و میریزند زیرا آنچه بکف دست شان میگذارند بیش از یک ده پولی نیست (۱۳۱۰)

غمگینانهٔ بسوی خانه برمیگردم از خستگی گاهی به راه می نشینم و ناخود آگاه دمی راه میروم و لحظهٔ می ایستم و اشک میریزم و هر بار که به انگشتان خون پرودرد ناک خویش نگاه میکنم میلرزم و تکان میخورم و می ترسم ازینکه باز فردای زندگی ازین شام یک نواخت زندگی شروع میشود در چنین حالی خانه میرسم و در آغوش ما در زحمت کش خود، لحاف دوز خانهٔ این و آن پناه می برم، تنگ در آغوشم میکشند و سخت گونههان خاک پرم را بادیدههای خسته و همیشه مرطوب خویش نوازش داده میگویند: بچهٔ ناز دانهٔ مادر داغ دیدهٔ خود، شب ها تا نا وقت شب و بیشتر از همه شبهای گذشته نخ ریسی و لحاف دوزی خواهم کرد و روزها بیشتر رنج کار خواهم کشید اما دیگر ترا به آن دشتها سر قبر آن مردم بیرحم، که تا عمر دارند از خون مردم و حق مردم خوردن لحظ غافل نه میشوند و همینکه می میرند بازماندگانش به این صحنه سازی های فریبنده و درو غین، با خیریهای ناچیز آمورزش و بهشت می طلبند نخواهم گذاشت، جان مادر بدون فکر فردا سرت را به آغوشم بگذار و دمی

آرام گیر.

دیگر دستیارهٔ ما در خو بودم و به گفتهٔ او، از کوه نزدیک خانه و کوچه‌های میان باغها، از اطراف رودیکه از چند صد قدمی پیشروی خانه ما میگذشته، هیزم و خار و خاشاک آب و باد آورده را با توبر هٔای کهنه ایکه بدوش داشتم برای پخت وپز جمع کرده خانه می آوردم، گاهی باهم سالان توبره بدوش بالای خاشاک نا چیز و بی ارزش بدیگران تا سرحد چنگال کشیدن‌های طفلانه و خون آلوده کردن رخسار یکدیگر می جنگیدیم.

از کاریز یکه به نزدیگی جای بود و باش ما کنده شده بود مشکولهٔ بدوش برداشته آب کارآمد خانه را همه روزه می آوردم و آن گاهیکه مادرم کار کمتر داشتند خصوصاً روزهای زمستان مشک بزرگی تری به پشت گرفته آب می آورد و بدینسان از رنج ها روحی و فشار جسمی من مي کاهیدند گاهی به رخت شوئی و پینه زدن به کالاهای کرباسی شاریده شده بما درم کمک می نمودم.

خانه ما در قسمت جنوبی انار دره واقع شده است. انار دره از شمال به جنوب توسط رودیکه در تا بستان چند جوی آب و در زمستان گاهی سیلاب‌های شدید و مدهش و خراب کنی دارد بدوحصه جدامی شود قسمت شرقی باغ و زمین زراعتی و حصهٔ غربی غیراز یک تریشه زمین‌های زراعتی و باغچه‌های کوچک کنار رود باقی همه خانه‌های مسکونی و متصل با همدیگر است.

مردمان قریه بصورت عموم تاجر پیشه و کمی زمین، با ثروت شان بی تناسب بوده بناءً خانه نشیمن در انار دره قیمتی و برای مردم نا دار تاجر نبوده زندگی بی نهایت مشکل و دشوارست.

ازانرو سالها قبل پدرم ملا غلام محمد در قسمت جنوبی اناردره بفاصله یک کیلومتری به منطقه غیر مسکون به آبادی کلبه‌ای اقدام میکنند رفته رفته چند نفر از فقرا دورش جمع میشوند و با اشتراک یکدیگر با خود خانه می سازند چون کلبه سازان از نقطهٔ نظری سطح زندگی مادی بسویه پایان قرار داشتند مردم انار دره این ده را گشته آباد نامیدید.

پدرم تا یاد دارم شغل و پیشهٔ مخصوصی نداشتند که در آمد آن تکافوی زندگی عادی و معمولی مارا بمنایند زیرا روزهای تمام حتی تانیمه های شب در مسجد یکه خودش بدست خود و کمک چند بینوای دیگر آباد کرده بود به عبادت خداوند مشغول می بودند.

او بیاد خدا و عشق به وحدانیت خداوندی به همه آرزو های نفسانی و خواهشات جسمانی پشت پازده و مانند زاهدان پرهیزگار و تارک‌الدنیا بعبادت

خداوند مشغول و از هر کس وهمه چیز حتی فرزندان و نزدیکان علاقه دینیوی را بریده و روزها تا شام و شامگاهان تا نیمه‌های شب در مسجد مشغول خواندن درود بروح پیغمبر اسلام و عبادت خدا می بودند و بحق اعتلای افغانستان و آرامی مردم خود دعا میکردند امروز قبر شان در انار دره زیارتگاه خاص و عام ست.

ما در زندگی پدربی سرپرست شده بویم و لی مادرم خیلی میکوشید و زیاد شوق داشت ملا و خواننده باشم خانم کاکایم که زن متدین بود و بسیاری بچه‌ها و دخترهای انار دره نزد او درس میخواندند برای آموختن مرا نیز نزد او فرستادند و چون ما درم مرا دوست میداشت صبح هانه خودش تا خانه آخند می برد و عصرانه بازم می آوردند زمستان (۱۳۱۰)

من که از کارشاقه وپی میل خانه بجان آمده بودم خیلی بخواندن سعی داشتم و همیشه مشغول درس های خود بودم از توجه استاد مهربان و غمخواری ما- درم زود تر از دیگر ان مي آموختم و بیشتر از دیگر ها بدرس پیش می رفتم.

مطالعه و نوشتن در خانه مردم فقیر کار آسان نمی باشد تهیه کردن کاغذ و قلم در پهلوی خوراک و پوشاک برای یک زن آنهم در یک قریه دور افتاده که حاصل رنج و مزدکار آنقدر نا چیز که قابل باور نبوده کاریست مشکل و ناممکن از انرو از کاغذ های ردی و بیکاره ایکه‌از خانه مامای خودبدست می آوردم خیلی بخوشی و نهایت بخوبي استفاده میکردم.

3

با پدر، ما در،برادر و خواهرم دریک اطاقی بود و باش داشتیم که بیشتر از شش متر طول و ۴ متر عرض نداشت این اطاق تحویل خانه، اشپزخانه، خانه‌نان، خانه‌خواب، و مهمان خانۀ ما را تشکیل میداد ارتفاع دروازۀ درامد آن یکنیم متر و عرض ان در حدود شصت سانتی بود کلکین و روشندان آن عبارت بود از دو سوراخ بقطر (۱۵) سانتی که بطرف غربی واقع شده بود و از طرف شب ذریعه تکه‌هاي کهنه مسدود میگردید. دروازه خانه زنجیر و قلفس نداشت و ذریعه ساختمان بنام کلیدان بسته میشد از پائین و کنار دروازه وقتیکه مسدود می بود پشک خانه بخوبی و بدون زحمت بداخل وخارج رفت و امد کرده میتوانست.

فرش خانه مایک گلم نخی مرسوده و لباس های پوشیدنی، پوش لحاف، نوشک و بالشت‌های ما را کرباس های محصول نخ ریسی مادرم به وجود آورده

بود. من در این کلبه محقریکه هنوز بحال اولی خود باقی ست، بدیاربی چیزی و کوچه‌ای فقرای برهنه پای، به سال ۱۳۰۴ پای بعرصهٔ وجود گذاشتم.

دوران طفولیت را با رنج‌های ناداری و مرض‌های شناخته ناشده تا رسیدن بد وره مکتب و پای گذاشتن به کو چه سپری کردم.

گاهی با سرکشی‌های طفلانه، سرکشی هائیکه به کوچکی‌های هم بازی‌ام نا آرام کننده و برای مادرم گریه آورو رنج دهنده می بود بچه‌ها را چنگال میکشیدم و زمانی هم آنها مرا اگانّه تا سر حدیکه از کوچه فرار میکردم می کوبیدند، ترسیده از بچه‌ها به آغوش پر مهر و عطوفت ما درمیان بازوان فروافتیده و خسته شده و دستهای از کارمانده او پناه می بردم، سخت در آغوشم می کشید و به گرمی های مادرانه بوسه میکرد من از محبت او و از کردار خود احساس خجلت و پشیمانی کرده اما باز لجاجت من به بچه‌های کوچه تکرار و محبت پایان نداشته مادرم نیز تکرار میشد. گذشت و عطوفت مادر، رفته رفته به پشیمانی و شرماندگی‌هایم افزوده میشد تا جائیکه اگر بچه‌ها دشنام میدادند بسر خمیده ازپهلوی آنها گذشته بسوی مکتب روان بودم.

با داشتن باغیکه دارای ده درخت انار، دو درخت توت، یک بته انجیر، سه نهال الو، یک زرد الو، یک درخت سیب و پنج درخت عناب که از پدر کلان پدری به ارث برده بودیم ما دارنده و ملاک گشنه اباد محسوب میشدیم. این باغ کوچک و حاصل قلیل ان تقریبا متعلق به گشنه آباد بود از توت آن اهل ده استفاده میکردند و در فصل انار مادرم به خانه‌های ده خودش انار تقسیم میکرد و گاهی مشتی از عناب به آن می افزودند.

بچه های آن قریه اکنون صاحب ثروت و باغ و زمین شده اند اما دروازه ان باغ کوچک را هنوز فراموش نکرده و از داخل شدن به آن لذت می برند و دوران بی چیزی و خاطرات بچه‌گی را تجدید میکنند.

در سال ۱۳۱۲ مکتب ابتدائی انار دره افتتاح و پس از هفت سال خواندن در مکتب خانه‌گی شامل مکتب رسمی و به صنف دوم داخل شدم دو سال بعد به عقرب ۱۳۱۸ خواهر کو چکم را عروسی نمودند جاي شو هرش (۴۱) کیلومتر دور تر از انار دره بود چون او هنوز طفل و حوصلهٔ دوری نداشت مادرم نا چار شده ما دو برادر را گذاشته وبا او رفتند.

دختر هاي مردم غریب به میل شوهران شان باید عروسی و خانه شوهر باشد. خواهرم را مادرم به خورد سالگی به پسر پیر خود برای اینکه اگر از مریضی که مبتلا به آن شده بودم شفایاب شوم نذر گذاشته بود. من جورشدم اما

روزگار هرگز بخواهر کوچکم لب خند نزد و هرچی پیش آمدهای زندگی بوی ناگوار تر و تحمل ناپذیر تر مي شدند او به همان اندازه با حوادث ناخواسته‌ای زندگی صبوری داشتند با آنهم اگر بدامن او گندم می پاشیدم از بس گریسته بود سبز میشد.

با رفتن مادرم زندگی مادو برادرکه تا حال از مزدکار و زحمت او تکافو میشد دگر گون گردیده و روزگار، ما را به تاریکی‌های نا معلوم و نا خواسته بجلو میرانید. می شنیدیم که میگفتند در تنوری توان خوابید اما پهلوی ما در اندر نه، از بسکه مادر اندر ما زن خوب بود ما احساس دوري ما در نکردیم و عذاب و رنج ما دراند رنکشیدیم.

چون تنها او کار میکرد نان شکم سیر کمتر میسر میشد. بین برا درها چیزی نبود که سرآن جنگشود مسا ویانه از نان خشک استفاده میکردیم وانچه خوردنی دیگري که پیدا میشد هم مورد نزاغ واقع نمیگردید.

زیرا اکثراً گیرو دارو نفرت‌ها و جنگ و جدال، درمیان فامیلی‌ها مولود ثروت و سرمایه پدر میباشد و چون این عنصر جنجال بر انگیز راه خانه‌ای مرد فقیر را گم کرده بود دیگر علتی براي بد بینی ما در اندر براي بچه اند رویا برا در ببرا در وجود نداشت.

سال تعلیمی دوم میزان ۱۳۱۷ مبتلای تب نوبتی شده بودم و کم کم احساس درد و سنگینی در ناحیهٔ معده خود داشتم،زندگی مادی ماکه خراب بود بازهم خراب تر شده میرفست تداری و تداوی کننده ای آنجا نبوده و برای تسلی خاطر مریض بهترین چاره رفتن و خوابیدن‌پای زیارت‌ها بود چون مادرم شبانه نیز کار میکرد این هم میسر نشد.

4

دراین سال تعلیمی بود که معلمی از کابل بنام نظام‌الدین در جملهٔ معلمین ما مقرر میشود، زیرا معلمین گذشته از خود منطقه و غیر از همین معلم دیگران مکتب رسمی نخوانده بودند معلم موصوف سر تخته یک نفر را رسم میکشد بچه‌ها رسم یاد ندارد و معلم بروي کتابچهٔ هربچه یک نفر یا یک حیوان رسم مینماید. چند روز بعد مردم ده عمل معلم را بد تلقی کرده و بما تلقین نمودند که معلم شما کافرست نزد او درس نخوانید و گرنه همه شما کافر میشوید.

ما بچه‌ها بد شنام و لت و کوب معلم شروع کرده، معلم بیچاره پاي برهنه از انار دره فرار میکند. از مرکز فراه بطرفداري معلم تفتیش می آید و چون مردم خیلی بر اشفته و عصبی بودند هیئت موضوع را نا دیده گرفته فقط بچو-بکاري بعض بچه‌ها بشمول خودم اکتفا کرده و از اهالی پرسان بعمل نیاوردند. اما مردم بطرفداري بچه ها شور شر کردند و انها هم با معذرت خواهی از مردم و بر طرفی معلم وضع را آرام نموده دو باره عودت کردند.

سال تعلیمی (سنبله ۱۳۱۸) فرا میرسد و تب لرزه آور دوباره با در سهایک جا شروع میکنند و من رفته رفته زار و ناتوان و خسته میشوم هي میشنوم که بچهٔ فلانی دختر فلان مرد همسایه ان زنیکه پهلوي خانه ما بود باین نا جوري بي دوا مبتلا و آخر مردند.

از تب میلرزم از مرگ میترسم از بیکسی رنج میبرم وقتیکه از میان کوچه‌ها از کنار خانهٔ دارنده‌ها میگذرم و بوي نان هاي لذیذ بمشا مم میرسد زانو هایم سستی میکنند پایهایم از رفتار باز میماند عرق سردی از رویم جاري میشود و نا چار می نشینم و باز اهسته دست بزا نو گذاشته بلند میشوم در کنار دیوار و با تکیه بدیوار براه می افتم خانه می ایم هنوز برادر خوردم که صبح بخا-طرنداشتن لباس مکتب نرفته بود گریه میکرد و دریش میخواست بهانه جوئی نموده و میگریست.

کتابهاي خود را پهلویش گذاشتم هر قدر کوشش کردم نان خشک و خنک چند روزه را که تر کرده لای سفره پیچانده بودند خورده نتوانستم زیرا امروز خوراک همیشه‌گی ما که در ایام تابستان قروت‌ها سائیده شده را مثل دوغ آبگین کرده باکمی نازبو یانعنا قتغ گفته و نان‌های خشک باقی مانده و سخت شدهٔ چند روزه را به آن ترکرده میخوردیم تهیه نشده بود منهم برای گرفتن دوغ خانه همسایه رفتم

دوخانه دور از خانه ما خانه‌ای زنی بنام مادر محمود بود که یک گا و داشتند دوغ این گا و مثل انار باغ مابین همسایه‌ها تقسیم میشد و هرکس براي خود حصهٔ بدون پول می اورد من هم رفتم و دوغ گرفتم در بین راه بفکر قصه ایکه شنیده بودم فرو رفته راه می رفتم.

در شب شش تولدم جشن بی سابقه‌اي که شاید گذشته‌ای کمتري در انجا بخود دیده باشد بر پا شده بود. از مصارف مبالغه امیز اما نزدیک به حقیقت ان قصه‌ها شنیده میشد تا یاد دارم ناز دانه و ناز پرورده بودم بسوي هر کس میدیدم اغوشش قبل از حرکتم باز میشد کی نبود خانه ما امده و چیزی براي

خوشی خاطرم بدست نداشته باشد گویا رضاي خاطر مرا خویشاوندان دور و نزدیک در معرض هم چشمی و مسابقه گذاشته بودند.

در بغل هرکس که میرفتم دیگری رشک میبرد مرا می بوسیدند و تنگ در بغل میگرفتند با نازدانگی از نوازش ها خسته شده وآهسته فرار میکردم اگرروي قالین‌های ابریشم خانه گاهی می لغزیدم از چهار طرف خانه همه بلند میشدند و صداي واه واه بچه افتاد بلند میگردید اندک درد و کمتر ناجوري ام همه را رنج میداد بهترین دوا واولین دکتر شهر سر بالینم میرسید و بسا اتفاق افتاده که دکتر و نرس شب راتا صبح بپرستاري و تداوي ام در بیداري بسر برده اند.

کم کم دارم کلان میشوم از کود کستان به مکتب قدم میگذارم این دنیای دیگري و صحنه تازه‌اي است که دروازهاش بروي زندگی پر افتخارم باز میشود. هر روز یکه صنف میروم بچه ها دورم دور میزنند یکی بسوي جا کت زیبا دیگري بسوي بوت وان یکی هم جراب کلاه پتلون و پیراهنم را بدقت از نظر میگذرانند از مهربانی و لطف استاد بهره مندم تا جائیکه اگر روزي مکتب نروم شامش پرسانم می‌اید. وقتیکه بدروازه مکتب میرسم از معلم و شاگرد گرفته تا چپرا سی همه چشم بتما شاي موتر زیبا وقشنک منحصر بفرد ما می دوزند.

تا صنف هشت را در جبیبه کابل و تا ۱۲ را بیکی از مکاتب عالی لندن تحصیل کردم اکنون انگلیس را مثل زبان ما دري خود تلفظ میکنم جهت فرا گرفتن تحصیلات عالی پا ریس رفتم و در علوم سیاسی لیسانس شدم دوکتوراي خود را ازالمان بدست اوردم به این معلومات و این علمیت آوازه، بشهر می افتد که اغازاده‌ای از آقازادگان با اموختن سه لسان اجنبی بدرجه اعلی و داشتن دیپلوم دوکتوراي دیروز بوطن باز گشته از دور نزدیک قوم خویش خصوصاً بعد ازینکه شنیدند خانم نکردم دخترهاي زیبا و قشنگ آنها مانند پروانه‌ها شمع خود را درمیان و در معرض تماشا گذاشتند.

پدرم می بالد ما درم افتخار میکند خواهرم میخندد و وابسته گان فراگرفتن علم و معلومات و از شنیدن توصیف و اخلاق و گذاره‌ام در انجالذت برده مسرور و خوشحال میگردند.

از توجه وزرای شناختهٔ پدرم هروزارت خانه جداگانه می خواهند که همکارشان شوم اما من وزرات خارجه میروم وهم خواهش پو هنتون را براي معلمی هفته دو روز در فاکولته حقوق می پذیرم.

بعد از دو سال بحیث مستشار سفارت در مسکو مقرر میشوم. شب وداع دعوتی مجللی و مهمانی پر شکوهی در خانه ترتیب داده و کارت‌های دعوت را

بدست پیاده‌ای از پیادهای وزرات داده و اتفاقا به او متوجه میشوم چهرهٔ او چندان غریب و بسیار بیگانه بنظر نمی اید می پرسم ترا دیده بودم میخندو و میگرید به زمین نگریسته جواب میدهد بلی یک روز از روزهاي زندگی، آوانیکه زندگی، بما هم لبخند میزد، دوم نمره صنف شما بودم.

ریشش نیمه سپید چشما نش کم فروغ و چهره‌اش خاک الود کالایش جنده بوتهایش پرازپینه یخنش پاره موهاي سرش نا مرتب و دستهایش کمی چرک الود با اینکه بیشتر از سی سال نداشت خیلی ها بیشتر از سن خود پیر و ناتوان بنظر می امد. ازوپرسیدم دیگرها چه شد.

گفت احمد شاگرد نجار. شاکرگل کاري میکرد دیوار سرش چپه شد کمر و پا هایش شکست اکنون اورا بازنبیل سرکوچه می آوردند از مردم نان میخواهد، صدیق شاگرد بایسکل ساز و نصرت پیش رنگمال مزدور است. آن بچه برهنه پاي بیچاره که نان شب و روز خود را از این وان سر این قبروان قبربدست می اورد و اول نمره صنف بود مدتها قبل مبتلاي تب لرزه شد و پسان ها کم کم سرفه میکرد رفته رفته باسرفه اش خون می امد دیگر رنج و عذاب و مشقّت‌های زندگی را تحمل نتوانسته بی نهایت نحیف و لاغرو زرد و ازحد گذشته فقیر و بیچاره شده بود و چند روز پیشتر مرد.

ناخودآگاه از ترس تکان خورده و پایم به سنگی بند میشود، بزمین می افتم، از صدای شکستن کاسه ای سفالینِ از دوغ پرشده، دنیای خیالی و تصوری من از هم پاره میشود و با شکسته شدن یگانه کاسه‌ای خانه ما، دل ناامید و شکسته ام نا امید تر وشکسته تر گردید، تشنه‌گی و ماندگی و گرسنه‌گی آن روزها دارد که از یادم دور شود اما نان خشک نخوردن کالا خواستن گریان نمودن ان روز برا در خوردم که رفیق مکتب و مونس شبهاي تنهائی و مسکن دردهاي رنج اوری تبهاي بی دوا بود هرگز از مقابل چشمانم دور نمیشود.

هیچ چیز نتوانست ان رشته نیرومندي را، که از تکان خوردن واقعی و تصورات واهی میان من و بیچارگان و طنم بوجود آمده بود بگسلاند، این تار هم بسته گی بود که رسمانی در گردنم شد و مرا از اغوش انا نیکه به اغوش شان راحت شده بودم نگذاشت بدنیاي مردم بیرحم و بي عاطفه و بی علاقه بوطن

نزول کنم.

میخواستم میل داشتم شوق میکردم کوشش می نمودم تا منهم ثروتمند و از نگاه مادی آرام ترشوم قدري که دور میرفتم رشته به تکان در می امد و زنگ آرزوی خاک الود، و جدان مرا بصدا می اورد و ناله هاي جانکاه ما درم که نوحه کنان میگفت از من جدا مشو مرا فراموش مکن لرزه به اندامم می انداخت پایهایم از رفتار باز میماند سنگ میشد سنگین میگشتم و راه اندوختن و اموال حرام بسته میشد

5

گاهی آرزوهای نا جائز زندگی و تغافل دوران جوانی تلاش مي ور زید تا احساس اندوه آوری گذشته مرا، از آیندهٔ شاید آسوده امانا پیدا دورنگه داشته باشند. ولی آن رشته ایکه با رنجهای طفولیتم و وجدان آلوده ناشده ای مردمان آنجا باهم گره خورده بودند دوباره مرا به صحنه کاسه شکستهٔ سفالین و دوغ فرو ریخته ان بر میگردانیده و مانع از فرو لغزیدنم به دامان دیگران میشدند.

شخصی بپدرم گفته بود اخند زاده ملا عبدالغفور دوستی دارد نامش امیر محمد خان فراهی است او بهر کس دوامیدهد جور میشود و امیر محمد خان نزد اخند زاده صاحب بعضی از دوا ها را برای علاج مریض ها مانده اند. پدرم مرا نزد اخند زاده فرستاد او بانهایت لطف از من پرسید چرا زرد و لاغر شدي گفتم تب لرزه میکنم او دریک گیلاس قدري دواي آبی رنگ انداخت گفت تلخ است بخور فرداهم بیا دوابگیر و بعد از یک هفته جورمی شوید نام این دواکنین است.

اولین مرتبه نام یک دوا را در زندگی اموختم که انهم کنین بلکه اب حیات بود بسال ۱۳۱۸ در انار دره و دیگر قریه جات افغانستان کمتر کسی در باره دوا و داکتر معلومات داشتند فردای ان روز تب نکرده و هفته بعد بکلی خوب شده بودم هر روز که بدر واژه خانه اش میرفتم مانند پدری مهربانی مهربان بود و تداوي خود را شروع میکرد اگر پولی نداشتیم او هم از ما چیزی نمیخواست با دیگران هم مهربان بود.

اداره مکتب امر دادند تا همه شاگردها بوقت درس دریشی بپوشند دریشی تیار کردن براي سایر بچه های مکتب انار دره غیر از ما دو برادر تکلیف نداشت نمیدانم چطور شد بما هم تکه دریشی تهیه گردید اما بعد ازینکه از نزد خیاط خلاص شدیم متاسفانه پتلون ان نه کمر داشت و نه خشتک دهن پا

چه‌ها کلان پت وزا نو خیلی تنگ که حتی به مشکل پوشید، میشد.
در پایان روزهای گذشته و سالها و ماهای سپري شده روزی خانهٔ یک دوست خود رفته بودم بچه‌اش از خیاطی خیلی راضی بود دیگر ها را نزد او برفتن تشویق میکرد انقدر گفت که فکر کردم شاید خیاط، لباس پریزادگان افسانوي را بوی دوخته و یا لباس شانرا دزدیده، به این مودکی داده و او فریفته و دلباختهٔ دوخت او شده. پرسیدم چه میدوزد، گفت پتلون و کرتی سوال کردم مثل کدام پتلون، گفت مثل پتلون خودم از جاي خود بلند میشود عوض اینکه بسوي وي بنگرم دفعتا بخنده می افتم چه می بینم فقط پتلون سال ۱۳۱۸ خود را که ان خیاط بیچاره دوخته بود و سالها بچه‌هاي مکتب او را تمسخر میکردند حالاان پتلون را مود روز بنام سر سرین یاد میکنند و نام خیاط است که از زبانی بزبانی و از خانه بخانهٔ میرود.
ایام رخصتی سال سوم تعلیمی پیش ما در و نزد خواهر خود اسلام اباد رفته میخواستم انجا رخصتی و اوقات فراغت خود را دوراز همه چیز همه کس بگذارانم. در قریه‌ای اسلام اباد آن زمان سر سبزي وجود نداشت نزدیک محوطه خانهٔ خواهرم یکد رخت توت بود که در سایه انهم، اب خور اسپ کهار شوهر همشیره‌ام تیار شده بود گویا دران صحراي سوزان و دران روزهاي دراز تابستان تنها و تنها او بود که گاهی بصداي شهین بلند خود رهگذري را متوجه سایه درخت و ان نعمت یگانه و منحصر به فرد قریه می نمود. من نشنیدم که کسی از توت آن درخت استفاده کرده باشد زیرا یک درخت توت و هزاران هزار گنجشک صحرائی اما هرکس دیده بود که بالاي یک توت سر زمین افتیده و بالاي درخت در هوا بین گنجشکان روز ها جنگ جدال و چرند و پرند بلند بود که حتی بجدال و نول بنول شدن مبدل میگردید.
خانه‌هاي انجا گنبدي و از خشت خام ساخته شده و نزد مردم آنجا رنگ و روغن،روشندان و پلاستر و گچ مالی خانه افسانه بشمار می اید.
طویله حیوانات و جاي بود و باش چندان فاصله نداشت اگر دریک خانه گاو وخر نمی بود اما زندگی کردن سگها و مرغهاي خانگی با مایک جا با چند گوسفند یکه جهت زمستان تربیه میکردند تقریبا جز لاینفک بشمار میرفت.
بیشتر وقتی مردان و اطفال قریه بشنیدن داستانهاي سالار خصوصاً به شب‌های مهتاب به کنار مسجد سپري میگردید. سالار که روزي سرپر ستی چند دهقان دیگر را بروی زمین های مردم عهده دار بود، گاهی باتفنگ دهن پر همسایه خود با شکاریان ده هم در شکار اشتراک میکرد ولی حالا پیر شده بود و

فردی از قصه گویان حتی سالار قصه سرایان قریه بشمار میرفت. او عمري دهقان بود و دوران جوانی و بهترین ایام شباب را بمز دوري این وآن سپري کرده و تمام اندوختهٔ عمر برباد رفته‌اش، بجز از چند قبري که از اولاد هاي جوان جوان مرگ او بروي قبرستان ده دیده میشد چیزی دیگري بنظر نمی امد اگر اورا ازان کلبه عاریت بدون در و دروازه بدون روشندان و احاطه که بغار حیوانات بیشتر شباهت داشت تا مسکنی انسانی میراندند به اسانی میتوانست همه ما لزمه زندگی خود را بدوش خویش ازین قریه تا پشت دروازه زمین دار دیگری در قریه دیگری نقل دهد.

ولی انطور نشد سال ۱۳۲۰ انجا رفتم و از سالار پرسیدم بیچاره چشم از جهان پوشیده بود و پهلوي بچه‌هایش اورا بخاک سپرده بودند.

به هنگامیکه بقصه‌های او گوش میدادم چارده سال داشتم در افسانه هاي سالار می شنیدم که میگفت حضرت نوح هزارها سال زنده بود، فکر میکردم با نوح یک جا بد نیا امدم اما او مرده و من هنوز زنده‌ام حالامیدانم که مهارت و استادي در قصه سرائی سالار نبود که مرا با خود و قصه‌های خود اینجا و انجا میبرد بلکه این رنج زندگی بود که در بهترین آوان و خوبترین دو ره زندگی، زندگی خود را طولانی و زجرآن را ابدي میپنداشتم.

روزي چند سپري نکرده بودم که مبتلاي محرقه شدم سر نوشت مبتلایان محرقه هنوز در جاه هائي مثل انجا انجامیدن بمرگ است. خوب می فهمیدم و همه میفهمیدند دامنه شدم. می شنیدم که مصلحت میدادند هرچه زود تر پدرش بیاید تا بچه خود را ببیند مبادا.....

کوشش میکردند حتی نام نا جوري و خواستن پدر خود را خبر نشوم ولی خانه انقدر کلان نبود تا شبها گاهی و یا همه شب صحبت و نوحه ـائی مادر و خواهر خود را نشنوم که میگفتند دیگر امیدي بزندگی بجز لطف خدا ندارم از ناجوري آنچه بیاد دارم گفته‌های ما درم بود که میگفت بخواب دیدم خدا ترا شفا میدهد.

چیزیکه همه انتظار داشتند مرگ و از چیزیکه همه نا امید شده بودند زندگی من بود. با تمام یاس و نا امیدي ها شبی عرق نموده و روز دیگران ارام و اسوده بخوردن و نوشیدن میل پیدا کردم.

از قصه‌هاي سالار چیزي بیادم نمانده اما چهره پرچین و چروک ریش نیمه کوتاه بروتهاي نیمه بلند، ابروان پروپیوسته دهن پرخنده، چهره بشاش، چشمان امیدوار، لنگوته سرگشتانده کالاي کرباسی پینه خورده و ناشتهٔ او هیچگاه از

خاطرم فراموش نمیشود. او برای پوشیدن در زمستان نمدي داشت و همیش دربارهٔ آن مبالغه نه بلکه حقیقت میگفت که: پدر کلان ملک شریف در خاک سفید این نمد را وقتیکه کهنه شده بود به پدر کلانم که سالها مزدور شان بود داده بود.

گویا سالار براي این زنده بود تا جندهٔ باقی ماندهٔ سه نسل خانرا که سرا پاپینه برداشته بود بدوش داشته باشد. او از هیچکش و هیچ چیز شاکی نبود مثل اینکه قرنها و نسل بنسل استان بوسی و مزدوري و رنج کشی او را معتاد ساخته بود زیرا او این خواري و ذلت را ودیعه طبیعت و جزء سر نوشت خود می شمرد و راه نجات و خلاصی در نهاد او مرده بود.

بهر صورت چشمان پر فروغ و امید وارش همیشه امیدوار مینمود نه امید به صاحبان ثروت و قدرت، نه طمع از ملاکان و دارندهها. زیرا اینها عملاً سالها امتحان لطف و مرحمت خود را در دوام زندگی پی آینده و تحمیل رنج و الم زندگی به انها داده بودند. اما بازهم امید، امیدي نهفته در قلب او و تابنده در چشمان او لیک غیر قابل فهم بفهم انروزي من اما حالا میدانم او چه میخواست.

6

به اجازه مادر از خواهر و شوهرش رخصت میگیرم با سواري خری انار دره میروم به انار دره اول کس که مرا در اغوش میکشد می بوسد و می بوید پدرم بود که گم کردهٔ نزدیک بگور رفته خود را دیده بود هرگاه پسري از سفر باز گشته را در اغوش پدري می بینم ان صحنه پراز عشق محبت و علاقه برایم تجدید میشود.

باچند نفراز بچههاي کاکاي خود قلعه گاه نزد بچه کاکاي دیگري خود میروم (۱۳۱۸) پدرم مرا فرستاده بود تا اگر امکان داشته باشد کاکازادهام چیزی گندم بطور قرضه براي ما بفرستد. انجا که میرسم در انار دره مرض و با شیوع می نماید و راه قرانطین میشود.

یکی میگفت مردم انارده همه مرده اند و حالا مرض به حیوانات سرایت نموده دیگري میگفت فلان کوه پهلوي فلان زیارت چپه شده و این بلاي تباهکن را در زیر خود خورد نموده بعضی ها هم عقیده داشتند نیت مردم خراب شده و خداوند بزرگ این بلا را از اسمان براي تباهی اینها نازل کرده چنانچه فلان قبیله در عصر فلان پیغمبر به وسیله این ناجوري همه نیست و نا بود شدند.

کسی هم امده بود میگفت داکترها امده مرد ها و زنها را برای جلوگیری از مریض شدن سوزن میزدند میگفتند آب را جوش دهید میوه تازه نخورده کوشش کنید هر چیز یکه مگس بالاي ان نشسته باشدان را نخورید و مگس ها را بکشید. هیچکش بدون اجازه دکتر از یک جا بجای دیگر نرود.

خوب بیاد دارم ملاي مسجدی انجا حاضر بود و می شنید دفعتاً روي خود را بر گردانید و گفت لاحول ولاقوه .... لعنت بر کافر و لعنت بر پیروانش. مرض از اسمان می اید تا انتقام اعمال نا جائز مردم را بکشد و اینها بر دست زنهاي نا محرم دست میزنند و مسلمانی را از قریه‌اي به قریه دیگر براي وداع نمیگذارد. این است علامه مهم و اعلان خطر، که قیامت می اید مردم را از توبه و استغفار مانع میشوند.

چند روزي آز ناجوری نگذشته بود که داکتر فراه بنام اقاي محمد طاهر خان از انار دره به قلعه کاه امد و سوزن زدن بسرعت در بین مردم اجرا میشد از لطف خداوند و مساعی این دکتر مرض اورا دنبال کرده نتوانسته بود. تا روزیکه به این داکتر بر نه خورده بودم خیلی میل داشتم بعد از تحصیل ابتدائی اگر میسر شود کاتب ویا معلم شوم اما دیدن داکتر و قصه‌هاي او از مکتب و لیله خوب و شهر زیباي کابل به ارزوي دیگر و به امید دیگر و بفکر دیگري فرو رفتم.

مثل اینکه چیزي را گم کرده باشم و بسراغ او دنبالش اینجا و انجا بگردم ازاین و ازان پرسان کنم از هرکس که در انجا می پرسیدم، از چنین مکتبی نه خبري داشت و نه سراغی. از داکتر پرسیدم گفت هر کس شامل این مکتب شده نمی تواند تنهاکسا نیکه صنف ۹ را تمام کرده باشد به مکتب طبی وانانیکه ۱۲ را خوانده باشد بفا کولته طب شامل میگردند.

چه تصوری احمقانه‌ای، بچهٔ پیر مرد فقیري، که اورا به گندم قرضه گرفتن دو ماه است که از یک ده بده دیگر می دوانند حالا به امید داکتر شدن مفکورهٔ کتابت و معلمی را از سر بد ور می اندازد ازانرو بعد از هزار وعده و وعید و امروز فردا کردن بچه کاکا بدون گرفتن گندم دست خالی به آرزوی دکتر شدن به انار دره باز میگردم.

فرداي ان روز به مکتب رفته و چند ماه بعد از مکتب فارغ میشوم ۱۵ جوازي سال ۱۳۱۹ دوباره نزد ملاي مسجد میروم و خواندن کتابی از عقاید را بنام عین العلم شریف شروع میکنم و کمتر از نصف انرا خوانده بودم که بچه‌ها

فارغ‌التحصیل دوباره جلب میشوند تا از بین اینها دو نفر جهت تعلیم بیشتر به کابل انتخاب شوند.

مرا بایک نفر دیگر محمد اعظم خان که بعد ها برتبه دگر والی و درجه لیسانس از فاکولته دوا سازي به تقاعد سوق داده شده است انتخاب نمودند چند روز بعد برای وداع نزدپدرم به مسجد رفتم او مثل همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن شریف بود و مرا در حالیکه اشک از چشما نش سر ازیر بود می بوسید و دست التجارا بسوی آسمان بلند کرده گفت: پروردگارا تومیدانی که چیزی ندارم که توشه راه فرزند کنم او رابحیث امانت یک مرد فقیر و ناتوان بتوتوانا به برکت قرآن عظیم تو می سپارم خداوندا امانت مرا حفظ کن.

از انار دره با داشتن دعای پدر به مرکز فراه میرفتم درمیانهٔ را به اسلام ـ اباد بسواری خری با معیت برادر بزرگم ملا تاج الدین خانه خواهرم و دیدن مادرم آمدیم مادرم نیز مرا به ریختاندن اشک ودعا وداع کرده خواهرکم حال خوب نداشت اما شوهر خواهرم مبلغ ۱۰۰ افغاني برایم بخشش نموده و به این شکل از مادر و خواهر وداع کرده با برادرم به مرکز فراه آمدیم. درین جا با سه نفر دیگر محمد عمر از دار آباد امیر محمد از جوین مهر علی خان از چخانسور (که بعد ها هرسه نفرشان بحیث بیطار عسکری فارغ و برتبه های دگر من تقاعد کردند). اشنا شدیم. که جهت تحصیل کابل می روند.

از مدیریت معارف فراه ما را بقوماندانی فرقه عسکري معرفی می نماید می پرسیم کجا به تحصیل میرویم کابل به مکتب خورد ضا بطان صحیه متا سفا نه هیچ صاحب منصب و یا منسوبین قشله رتبه خورد ضابط مکتبی را نمیداند که چیست زیرا اولین با رست که نام خورد ضابطان را در اردو شنیده اند. چنین تعبیر میکردند خورد ضابط یعنی رتبه پایان صاحب منصبی. ضابط میشوند چون مسلک صحیه میباشد از انرو شما دکتر عسکري فارغ میگردید.

نزدیک بود پیش روي هر چهارنفر از خوشی بزمین بیفتم زیرا متعلم بیچاره ایکه عشق دکتر شدن اورا دیوانه کرده بود حالا صاحب منصب هم میشود.

به این خیالهای دل خوش کنک به سلسله قوماندانی عسکری فراه بوزرات

دفاع ملی و از انجا بمکتب خورد ضابطان صحیه و بیطاري و نعلبندي متصل پل محمود خان کابل معرفی میشویم. چند روز بعد از معاینه صحی بچه‌ها تقسیم میشوند از پنج نفر فراهی چهار نفر بشمول خودم بمکتب نعل بندی و بیطاري داخل میشویم به لغت بیطاری بسیاری از بچه‌های تازه وارد اشنائی نداشتند.

اگر از انشاء پردازی و قصه سرائی بگذرم به اصل مطلب بر گردم معناي اورا و اینده خود را زود فهمیدم. این بود که بعد از دو سال تحصیل در شفا- خانه حیوانات پرستار حیوان میشوم از معلم خود پرسیدم امکان اینکه طبیب حیوانات شوم میسر شده میتواند گفت نا ممکن.

نه قدرت قرار و نه پاي فرار و نه جاي امیدي در زیر آن اسمان پهناور و روي این زمین بزرگ داشتم. چه میکردم تقلا کوشش عذر نوحه گریه به کجا و به نزد کي. درآن سال اسپهاي ویله را وزارت دفاع ملی از هند خریداري کرده بودند. اخیر ۱۳۱۹ و انهارا به نعل کردن در مکتب ما می اوردند.

روزي پاي اسپ را تحت نظر خلیفه عبدالغفار نعلبند باشی وزارت دفاع ملی که معلم ما هم بود بلند نمودم چیزی نمانده بود که دراثر نابلدی خودم و جست و خیز اسپ زیر سمهاي او خورد و معیوب شوم اما بابر داشتن صدمه‌ان کوچکی از توجه خلیفه غفار نجات یافتم.

فردای انروز نزد مدیر مکتب میر محمد سعید ارکان حرب رفتم ادم رئوف مهربان و شریفی بود گفتم مریضم و از نزدیک شدن دوباره به اسپها میترسم و جای ضربه‌ای دیروزه راکه از اسپ برداشته بودم نشان داده خواهش نمودم تا از نعل بندی مرا تبدیل نمایند هرگز فراموشم نمی شود که: مهر با نانه و پدرانه فرمود فردا تو را به مکتب صحیه تبدیل میکنم. همیشه که از روي پل محمود خان در کابل میگذرم بروح ان مرد روف از صمیم قلب دعا میکنم و به او احترام مینمایم زیرا بیشتر از چند روز محدودي بلکه کمتر از یک هفته خلاف میل خود در مکتب نعل بندی و بیطاري نبودم.

بچه‌هائیکه در این مکتب اورده شده بودند اکثر اوشان اول نمره هاي مکاتب ابتدائی اطراف بودند و بیشتر اوشان هریک از یک مکتب جداگانه فارغ شده بودند. باستعداد، لیاقت و اهلیت، درجه ذکا و اینده تاریک شاگردان اکثر

استادان ماکه درقا کولته طب و مکتب طبی نیز استاد بودند علاقه مند شدند و در نیمهٔ سال اول تدریسی مکتب توجه اولیاي امور مکتب را جلب نموده تا بهر صورتیکه شده بتواند راه تحصیلات عالی را بروي شاگردان که از همه لایق تر باشند باز نمایند.

سال اول تعلیمی با تصادف نیکوبپایان رسید و به صنف خود بدرجه اول کامیاب شدم نمره‌هاي نفر اول و یازدهم باهم مساوی بود تنها تحسین و افرین درجه بندي صنف را بوجود اورده اینقدر بیاد دارم که نمره نفراول فقط از نفرسی دوم چهار نمره بیشتر بود.

بپایان سال تعلیمی ملا ریائیکه چندي مرا فراموش کرده بود بسراغم امده با درد های پی در پی معده بی نهایت مرا نا راحت پریشان ناتوان وزار نموده و از دو جوره کالاي که مکتب بما داده بود یک جوره انرا فتح محمد دوبی که براي شستن برد دیگر بازش نیاورد. جوره دیگر انقدر کهنه پاره و فر سوده شده بود که تاب سوزن و پینه کردن را نداشت. حماي لکه دار خیلی بشدت در قشله‌هاي عسکري و مکاتب لیله شیوع یافته و تلفات‌ان رقت اور و روز افزون بوده و خوانده بودیم که مرض باشپش نقل میکند کالایم خیلی شپش پر شده و چاره‌اي هم برای تبدیلی و پاک نگهداشتن کالا از شپش نداشتم و رزوهای اندوه باري را به ناامیدی و ترس از مبتلا شدن به حما یالکه دار میگذ شتاندم که رخصتی سال اول مکتب شروع میگردد.

بچه‌ها همه به رخصتی رفتند منکه مریض و ناتوان و احتیاجی شدید بمعالجه و تداوي داشته و به شفاخانه مکتب تحت تداری بودم رخصتی رفته نتوانستم.

صبح یکی از روزهاي زمستان تاریخ انرا خوب بیاد ندارم دریک پیتوي از دیوارهاي مکتب خورد ضابطان تکیه داده بودم بتداوي واینده و دورنماي زندگی خود می اندیشیدم. دستی را که اهسته بروي شانه‌ام میگذاشت احساس میکردم اوضابط صنف ما بود امرانه خطاب کرد ولی خیلی دوستانه گفت. امروز شام شما دیگر بمکتب بوده نمیتوانید دروازه‌هاي اطاقهاي خواب و شفاخانه را می بیند که تحویلدارها بسته میکنند. خاموش ولی مودبانه به اشاره سروانمود کردم که امرش اطاعت میشود. درین شهر بزرگ درین پایتخت با شکوه بکسی

اشنائی نداشتم که خانه او پناه گاه ایام سرما روزهاي مریضی و آوان بد بختی‌ام گردد. چند ساعت بعد از مکتب بیرون میشوم بکس و صند وقچهٔ نداشتم راستی احتیاجی هم به آنها احساس نمیکردم زیرا بیش از انچیزیکه پوشیده بودم مالزمه دیگری برای پوشاک وجود نداشت.

یک دانه لحاف یک نا لینچه میان یک گلمچه نخی پیچانده بودم بدوش گرفته مثل اینکه خواب میدیدم راه میرفتم در فکر چه بودم و در خیال چه فراموشم شده اما بیاد دارم که پرده خیال و تصورات گوناگون مرا درباره آینده، هوا و تر شدن سر و رویم پاره کرده وبا اندیشهٔ های المناک سرپل یک پیسه‌گی رسیده بودم، برف بشدت می بارید نمیدانم وزیدن باد سردي هوارا دوبالا کرده بود یا من احساس سردي نظر بدیگرها میکردم. خیلی میلرزیدم کم کم گر سنه گی و به ان اهسته اهسته درد ناحیه معده ام شدید میگردید.

وقتیکه از پل گذشتم روبروي کمی پیشتر بدست چپ به نزدیک زیارت حضرت عباس رضی در مراد خانی به سراي که بالاي‌ان اطاق مسافرها و پائین ان گادي خانه و اکثرا در حال فرو پاشیدن بود داخل شدم سراي دار پرسید چه میخواهی و کجا میروی گفتم میخواهم اینجازندگی کنم به اشاره دست نشان میدهد و میگوید: اطاق اخر منزل دو، نزدیک کنارابهاي عمومی خالی است برق آنرا فردا جور میکنم می بخشید کلکین ائینه و دروازه‌ان زنجیر ندارد.

سرخود را پائین انداخته بطرف اطاقیکه نشانی انرا گرفته بودم روان شدم کولی را زمین گذاشتم خسته بودم به‌ان تکیه دادم باد و برف بدون هیچ ما نعی از کلکین می اید و از دروازه بیرون میشود و راحت خیالی مرا برهم میزنند. تحت اطاق نمناک بوده ولی حالا خوب ترشده ببالا مینگرم از شش چوب دستک ان دوي ان لم داده یکی شکسته اما از سقوط انها توسط یک ستون چوبی که زیرآن مانده جلوگیری کرده بودند.

گر سنه گی رفته رفته برخسته‌گی و ماندگی فزونی میکند بلند شدم نزد نانوائی زیرد روازه سراي رفتم از او یک نان خواستم اوداد امامن پول قیمت نانرا نداشتم ازین اتفاق عرق سردي در پیشانی و سستی عجیبی درپایهاي خود احساس نموده در حالیکه نان را بدست داشتم چشم هاي خود را از خجالت بسوي زمین دوخته بودم برای رفع شرماندگی بد ست دیگرنان را میخواستم با

بنا نوادهم اما بوي نان تار و پود وجود مرا با خود کش میکرد و مانع میشد. میخواستم با نان فرار کنم ولی توان فرار و جاي فرار نداشتم و هم میترسیدم ازینکه بدست پولیس و بزیر چنگال قانون بنام رباینده نانی مرا به زندان اندازند، دست دیگر را هم زیر نان داده با دو دست خواستم نان را بنانوا پس دهم بازهم بجاي اینکه نان سوي نانوا در از شود بی اراده‌ام بطرف دهانم نزدیک میگردید. اگر تکان دست شاگرد نانوا نمی بود نان را خورده بودم.

مردي متدین و خدا پرستی چند دانه نان خریده بودیکی را سویم دراز کرده هر قدر کوشیدم دستم بسوي او دراز نشد او نان را زیر بغلم گذاشت بدون اینکه به عقب بنگر ند براه خود روان گردید. ان وقت قیمت یک نان نیم افغانی بود اما براي من یک دنیا ارزش داشت.

نان را از زیر بغل گرفته با دو دست یک جا میخواستم یکبار اورا بدهان خود نرم کرده قورت کنم اینطور نان خوردن امکان نداشت لیکن لقمه‌ها پشت سر همدیگر بدون اینکه جویده شود فرو برده میشد. رفته رفته لعاب دهانم کمتر میشد و فرو بردن از گلون آسانی خود را از دست میداد.

لقمهٔ در گلونیم بند ماند فکر کردم چشمانم از حدقه بیرون شده لحظهٔ از تنفس باز ماندم قلبم بشدت می طپید مرگ در مقابل چشمانم دورمیزد و زندگی تاریک و تاریکتر میشد. شاگرد نانوا متوجه شده یکد ست خود را بزیر بازویم محکم گرفته و با دست دیگر با شدت مشتی میان دوشانه‌ام کوبید متوجه نشدم که لقمه پایان شد و یا از دهانم بیرون افتاد بهر صورت نفسم راست گردید شاگرد نا نوا گفت. دگه مثل ادم نان بخوري نان شاید بتو پیدا شود اما مشتهایم همیشه پیش تو نیست. اشاره ببازوان خود میکند و از نزدم دور میشود.

8

هوا اهسته اهسته تاریک شده میرود و دنیاي روشن دیگران هم دارد مثل روزگارم سیاه و تاریک و بی فروغ گردد. برف هنوز می بارید و خنک هم با امدن شب شدید شده میرود.

بالا شدن بزینه هاي نرشده کاروانسراي کار اسانی نبود یک زینه پیش میرفتم و دوزینه واپس میلغزیدم. بالا رفتن از روي زینه هاي نشیب داریکه در

اثر بارندگی و آب شدن برفها گل الود هم شده باشد مهارت و اموخته گی کارداشت. و از نفریکه از عقیم بزینه بالا و از من جلو تر شده بود بالا برامدن زینه هارا اموختم.

پیشروي دروازه های اطاق نزدیک کنارابهاي کاروانسراها خیلی ترو بی نهایت چنل میباشد. نزدیک بود از برنده در اثر لغزیدن به صحن سرای بیافتم اما گرفتن چوکات دروازه اطاق از لغزیدنم مانع گردید و گویا در یکساعت دوبار از چنگال مرگ فرار کرده بودم.

سری به اطاق میزنم از وحشت پایهایم مثل چوب خشک و دستهایم مثل یخ سرد میگردد. باد مانند اینکه از نلی بگذرد شبه میکشد روي اطاق با برف کاملاً پوشیده شده نزدیک بستر خود میرویم برفهاي روي گلمچه را دور میکنم اما نا لینجه را ترولحاف را نمناک کرده بود از ترس خنک از وحشت تاریکی از خوف مرگ لحاف را دور سرپیچانیده در گوشه‌اي مثل یک موش ترسیده و ترشده و خنک خورده می خزم.

اما هیچ یک از کنج هاي اطاق بی برف نیست گلمچه را بروي کلکین پرده کردم، پرده ایکه میخ نشده باشد در مقابل باد مقاومت نداشته بروی اطاق می افتد پرده خیلی تر و سنگین شده بود ناچار لحاف را بسر انداخته و با دو دست پرده را در مقابل کلکین نگاه میداشتم دریک شب تاریک به یک نفر بیکس و مریض به اطاقیکه هر ثانیه امکان فرو غلطیدن و لمبیدن آن وجود دارد، با دست تا صبح پرده داري و تافر دا زنده ماندن دور از تصور و امید بود.

با آنکه از تشنه‌گی و خسته‌گی خیلی احساس ناتوانی میگردم و از زندگی و زنده ماندن بیزار میشوم به بازوان خودیک درد شدید و درپا هاي خود یک سستی عجیبی احساس می نمودم میخواستم اهسته اهسته بروي زمین بنشینم اما در اثر ناتوانی غلطیدم سرم به چوبیکه ستون چوبهاي شکسته اطاق بود میخورد و چند ثانیه بعد با سر و روي خون الود از خود میروم.

نزدیکی‌های صبح خود را به یک اطاق روشن گرم و خشک یافتم منکه بارها مثل شتر پیر خوردن پنبه دانه را خواب میدیدم فکر کردم که در خواب خواب میبینم چشمه‌هاي خود را اهسته اهسته مالیده و باز مینمایم هر طرف اطاق رابد قست میدیدم اطاق خودم نبود و این بار خواب هم نمی دیدم.

مردي اهسته با صدای پر از لطف و نیروبخش بگوشم گفت بچیم چه میخواهی گفتم چاي سرم را اهسته از روي زانو هاي خود بروي لحافم گذاشت و برایم چاي اورد طاقت پرسیدن از او و حوصله کنجکاوي را نداشتم بیش از

دو پیاله چاي نخورده بودم که بخواب رفتم از سر شام تا صبح این با رسوم است تا لب گور میردم و باز می گردم.

میگفتند دوره‌ای فراموش ناشدنی زندگی آوانی ست که انسان روزگاران طفویت را پشت‌سرگذاشته و قدم بزندگی پر ماجرای جوانی میگذارند و به آینده خاطرات خوش و نا خوش این زمان را به اصطلاح نشخوار میکنید منهم بهمین دوره قرار دارم که مشکل ترین و سخت ترین دقایق بد بختی رنج و الم زندگی را یکی پشت دیگری آن هم در فاصله‌های خیلی کوتا، میبینم و هرگاه آنهارا بیاد می اورم موي در بد نم راست میشود و پشتم میلرزد

وقتیکه بیدار شدم در اطاق تنها بودم این اطاق پهلوي اطاقم قرار دارد کمی پاک تر و قدري محفوظ تر و بیشتر از اطاقم گرم و هم ستونی در زیر پل هاي لم داده سقف دیده نمیشود پرده ضخیمی اما خیلی کنه روي آئینه کلکین آن اویزان برق اطاق هنوز هم روشن بود. روي اطاق با دوتخته بوریا فرش شده و دریک کنار ان یک منقل (اجاق فرنگی) ذغال که ذغال هاي اتش شده‌اي شبا-نگاهان با اینکه خاکستر شده‌اما هنوز قدري حرارت خود را نگه داشته و گرم مینمود. از وضع دور و پیش و مالز مه اطاق معلوم بود که کلبه بیچاره‌اي و یا پناهگاه مزدوری بی پناهی باید باشد.

اما بمن دران میانهٔ شب درمیان ان طوفان کشنده دران ضعف و بی توانی که خون از سر و رویم جاري بود عطیه بزرگی در زندگی و چانس فراموش نا-شدنی حیاتم محسوب میشد. او رفته اما ناث و بوره چاي خشک را با قدري ذغال میان یک خریطهٔ کاغذي در کنج اطاق نزدیک منقل آتش با یک قطی گو گرد گذاشته بود.

منقل را روشن و چائی تهیه نموده بعد ازینکه از ناشتای صبح فارغ شدم و اطاق تازه در اثر روشنی ذغال گرم شده بود منهم پرده روي کلکین را دور کردم از دوائینه ان یکی شکسته و جاي شکسته شده را اخبار چسپانده بودند. روي اخبار عنوانی بود (کوچ کشی) بدون اینکه انرا بخوانم یک خوشی بی نهایت بزرگی با یک نیرو عظیمی در خود احساس نمودم منکه تا یک لحظه پیش دلم میخواست نوحه سر دهم و با هر کسیکه رو برو شوم دست بگردنش انداخته بگریم، میخندم بخود می خندم بلی به‌این میخندم که‌از دیروز تا امروز منهم دوبار کوچ کشی کرده بودم.



9

ان خواندن و این خوشی مرا مثلیکه به اغوش گرفته باشد قدري احساس راحت وآرامی کردم و بدیوار تکیه دادم با اینکه خیلی از وزن و بسیاری از توان و طاقت خود را از دست داده بودم با انهم چون خشت هاي دیوار اطاق در بین چوبهایکی بالای دیگر و کاگل نازک انهم در مرور زمان در زودوزي زیاد پیدا کرده بود(دیوار سنجی) در اثر این تکیه دادن خاکی زیادي بسر و رویم ریخت. خاکها فرو ریخته را از روي خود پاک مینمودم متوجه شدم پیشانی ام با دستمالی بسته شده زیرا سرم دیشب شکسته بود اما هیچ بیادم نیامد کی رویم را پاک نموده و سرم را کسی بسته کرده باشد.

چون بعد از غلطیدن بروي اطاق دیشپ ضعف کرده بودم. به این سودا وآن خیال بودم که خوابم برد. دروازه اطاق بطرف جنوب باز میشده دروازه وکلکین هاي جنوبی در شهر کابل در موسم زمستان خیلی خوب افتا بی میشوند انروز هم که ابر ها پراگنده اسمان صاف و هوا افتا بی شده و گرمی و روشنی زیاد از در باز مانده به اطاق تابیده بود.

در اثر گرمی و روشنی افتاب از خواب بیدار شدم و لحاف و توشک و بالا پوش سرجی عسکري خود را بالاي کتاره چوبی ایکه مقابل دروازه اطاق ما بود تنک کردم.

کتاره خیلی فرتوت، چوبها پوسیده و هران امکان از هم پاشیدن ان و فرو ریختن مالز مه زندگی درمیان سراي گادي خانه که تحت سراي هم با برف و پاروی نرم شده حیوانات مشکلات عجیبی به عابرین فراهم کرده بود تصور میشد.

با انهم از ناچاري این چارۀ خشک کردن کالا را قبول کرده و خود نزدیک دروازه با احتیاط نشسته از کالا مراقبت می نمودم گاهیکه پینکی میرفتم زود از ترس افتیدن کالا جتکه می خوردم و بیداري و پینکی رفتن در فاصله هاي کوچک انهم میان ترس از تروچتل شدن کالاهاي فرتوت و امید خشک شدن و شبی در لاي انها غنودن و ساعتی خواب رفتن دنیائی عجیبی دارد.

این صحنه هاکمتر صحنه سازي میشود فهم آنها مشکل و فهما نیدن آن دشوار تراست. تا کسی بدانند که درآن خواب وآن بیداري درچه حالی بودم و چه دنیائی داشتم.

دنیائیکه شموري از نسیمش هستی مرا با خود می برد جهانیکه درآن حتی مثل پرندگان وحشی اشیانۀ و مانند حیوانات صحرائی پناگاهی نداشتم دنیائیکه افتاب روشن و درخشانش از پردهاي تاریک زندگی من انسو نمیدرخشید و پیشترویم

را سرا سر تاریکی و سر زمینهاي امید من را کوچک و آرزو هایم را ناچیزوبی ارزش نموده و من بنام زنده و به آن زنده بودن زندگی نامیده بودند.

نزدیکی‌های بعد از چاشت جاي گر می و روشنی افتاب در اطاق سایه افتاده و احساس سردي میکردم کالایم پوره خشک نشده بود اما از دیروز بهتر بود گلمچه‌اي تقریبا خشک شده را خواستم به اطاق هموار کنم صداي سرایدار که نزدیکم امده بود شنیدم گفت اگر توبه این اطاق می مانی کرایه اطاق ترا که میدهد من خاموش بودم واو در حالیکه صداي چرک چرک شکست چوب‌های اطاق را می شنید خواست سري بداخل اطاق بزند. که دو چوپ شکسته شدۀ سقف خانه بزمین فروریخت لمبیدن اطاق مشاجره خاتمه داد. کمی خجل زده گفت اگر عوض برنده در اطاق می بودي حالا می مردي. تبسمی نمودم اما تبسم تمسخر امیز نبود.

سراي دار چیز دیگري گفتنی نداشت ازچپه شدن اطاق هم متاثر نبود. پسانها فهمیدم که سراي متعلق به او نیست تنها جیره خوار مالک و عذاب دهنده کرایه نشینها میباشد.

من که گلمچه را بدست داشته میخواستم به اطاق دیشبه هموار کنم و با گفتگوي سرایدار ایستاده مانده بودم به اطاق داخل شدم بدون اینکه متوجه چیزي شوم بروي تخته‌اي از بوریا سمت غربی اطاق اورا هموار کردم وقت برامدن چشم بدیوار شرقی اطاق می افتد در اثر چپه شدن خانۀ پهلو دیوار مشترک خود را خیلی خم کرده کج شده در شرف افتیدن بود. با دیدن دیوار خمیده و شق شده و شنیدن ترق ترق شکستن چوبهاي سقف پایهایم از حرکت باز مانده بود با اینکه مثل میخ بجاي خود میخ کوب شده بودم اما مثل برق بخود تکان داده با یک جهش بیرون دروازه پریدم.

خانه هم در عقب سرم از هم پاشید و فروریخت (متاسفانه این بدبختی‌های مصیبت آور تا همین اکنون در بعضی از کلبه‌های فقرا در شهر کهنه کابل بخانه های گلی وسنجی در موسم بارندگی تکرار میشود) برای خودم تعجب اور و بدیگران باور نکردنی است زیرا به همین حال و به این فاصله کوتاه گلمچه را فراموش نکرده با خود یک جا بیرون اورده بودم توشک و لحاف راهم از روي کتاره برداشته روي شانه ماندم میل داشتم از سراي بیرون روم چند قد می بر نداشته بودم بیادم امد که این زندگی را مدیون همسایه جوا نمردی‌ام که دیشب مرا از خطر مرگ رهائی داده به کلبه خود برده بود اکنون کاشانه‌اش ویران و

هست و بود انرا در زیر دیوارهاي خاکدان شده خود پنهان کرده بود.

او که دیشب پناگاهی داشت اکنون بی پناه شده او که دیشب من به او احتیاج بودم شاید امشب او احتیاجی بکمک من داشته با شد چه وقت می اید نامش چه بود چه‌کار دارد و کجا کار میکند. همه اینها سوالهاي بود که یکی پی دیگري از خاطرم میگذشت.

آسمان هم اهسته اهسته از ابر پوشیده شده میرود افتاب دارد تا گرمی خود را ازاین سو وآن سو و روشنی خود را از این کلبه و ان خانه جمع کرده با خود به قسمت‌هاي دیگر کره زمین انجا هائیکه مردم انتظار آمد آمد آنرا دارند ببرند و جاي خود را بتاریکی شب و رسیدن سرما بگذارند.

این دوبلائیکه هر دوي آن مرگ بیچاره‌ها را نزدیک تر و زندگی فلک زده‌ها را کوتاه ترمی سازد.

هنوز تاریکی شب همه جا را فرا نگرفته بود که از پایان مرا صدا میزند متوجه میشوم هم اطاقی دیشبه‌ام میگوید کالاي خود را بگذار و پایان شو. وقتی پایان شدم او متوجه نشده و منهم بفکر اینکه از لمبیدن خانه خبر دارد پایان میشوم میپرسد نان خوردي نه خیر منهم نواز کار خلاص شدم.

در کوچه‌هاي پر برف و گل و لاي، گادي رانی، انهم که گادي از دیگري باشد، کاریست خیلی مشکل، زیرا سواریها اکثراً مردم پولدار و عتاب کننده‌اند، میخواهند زود برسند از جانب دیگر مرد میکه پیاده میروند اگر یک قطره هم از لاي و لوش سرک بالاي کالاي شان بیافتد هزار نا سزا و دشنام را حواله میکنند شام اگر مالک گادي را پول کمتر بدهم غیر ازینکه فکر کنند از پول کرایه دزدي کرده‌ام چیزي بخاطرش نمیرسد درمیان این همه مشکلات باید ایوب بیچاره کارکند و تامین زندگی و معیشت مادر سه طفل خانم و همشیره خود را هم بنماید.

بیا بچیم باین دکان نزدیک نان میخوریم. داخل سماوار خانه شدیم شاگردي سماوارچی: کاکا ایوب چه میخواهی مهمان هم داري. دوچاي دو پیاله بوره یکنیم نان. خلیفه ایوب گفت یک نان را براي تونیم نان را بخود خواستم. امشب میخواهم خانه بروم مادرم مریض است لطفاً امشب اسپها را جو و کاه بدهید سر شام یک مرتبه کاه همراي جو و یکبار نیمه شو باید داده شد بسیار خوب بیکارم و اینکه چندان کاري نیست.

از نان و چاي خلاص میشوم او خور اسپها و کاه دان را برایم نشان میدهد و از زیر گادي در حدود نیم سیر جو از بین یک بوجی کهنه گرفته و گفت نیم

جوهارا براي یک اسپ و نیم دیگر آن به اسپ دیگر داده شود صبح وقت می ایم به امان خدا بنماز شام نیم ساعت یا بیشترک مانده بود از جانبی به این کوچه چندان نابلد نبودم روزها و شبهاي جمعه اکثرا از مکتب که رخصت میشدم با هم صنفی های خود ازین راه که از میان گنبد کوتوالی مي گذشت تا نزدیک سینماي کابل و یاده افغانان و دیگر جایها میرفتم.

10

این جاده کاملاً تخریب شده و جای گنبد کوتوالی ویران شده چوک پشتونستان و فواره آب آنرا ساخته اند و سینمای کابل هم جای خود را به مکتب استقلال واگذاشته اندۇ روبروي سرائیکه من درآن بودم یک لوحه دیده میشد که رویش نوشته بودند دندان سازي کمی دور تر بطرف غربی دکان سرائی بنام گادي خانه و موتر خانه دربار بود وقتیکه خواستم بدروازه سراي داخل شوم پهره دار گفت این جاه رفتن منع است پرسیدم چرا؟ گفت نمی بینی اینها اسپها و گادي ها و موتر هاي دربار است.

هنوز قدمی چند بر نداشته و هنوز چندانی دور نشده بودم که شهین و صداي پاي اسپ‌هاي خیلی زیبا، بی نهایت قشنگ از مشکی که براستی مثل مشک و از ابلقی که کمی از زیبائی ابلقی چشمان دختران طناز نداشت مرا متوجه خود نموده به تماشاي انها نزدیک میشدم. جوانهاي پوشیده با لبا سهاي گرم بران اسپهاي زیبا و براستی افسانوي که هر کدام از شهري و یا مملکتی دور اورده شده بود سوار بودند. اسپهایکی بعد دیگري داخل طویله میگردید چه طویله پاک وچه قشنگی که هیچ شباهتی بطویله مقابل و رو بروي که من در آن زندگی داشتم نداشت.

هوا قدري تاریک و سرد شده و برفهاي روي سرک و ابهای دو طرفه آنرا یخ زده بود اهسته اهسته بطرف سراي خود برمیگشتم پیش اسپهاي خلیفه ایوب رفتم جو حصه هریک را به اخورش ریختم در فاصله بین دو آ خور اسپ ها چند تا چوب و روي ان را تخته مانده بودند که مثل تخت خوابی می نمود طویله خیلی گرم و جای مذکور براي خواب شدن یک ادم خنک خورده و خسته شده در آن شب سرما منزلهٔ آسایش به قصر شاهی را داشت.

به عجله بالا رفتم تا بستره خود را گرفته به تخت چوبی میان دو آخوز اسپها بخوابم اما از بستره خبري نبود این سو وان و دیدم بکس بر نخوردم نزد سراي دارامدم که از او بپرسم به محض دیدنم براشفته و بر افروخته شده گفت

از دیروز که توبد بخت اینجا امدي اطاقها یکی پس دیگري می لمبد و اکثر مسافر ها اینجا را ترک داده اند.

پرسیدم بستر من چه شد شاید کس با خود برد باشد تو باید امشب ازاین سراي خارج شوي برایم بر آمدن از سرای به آن شب سرد زمستان و بروي کوچه‌ها گشتن حکم خود کشی را داشت و اسپهای خلیه ایوب هم باید تا صبح گرسنه و بی صاحب می بود و از کجا که اسپ‌ها را نمی دز دیدند ازانرو هرچه بادا باد به او گفتم من از تو بستر خود را میخواهم و امشب اینجا میخوابم.

از گفته‌هایم ترسید یادلش بمن سوخت بهر صورت که بود او چیزی نگفت و منهم که جاي خوبی براي خود تهیه دیده بودم پر خاشي نکردم داخل طویله شدم ورويان تختیکه شرح ان گذشت دراز کشیده بخواب رفتم نمیدانم چه وقت شب بود که خواب میدیدم مرا به طویله طرف مقابل برده اند از لباسهاي گرم مهتران دربار شاهی به اختیارم گذاشتند و سر دسترخوان مهتران دربار نشسته با او شان یک جانان میخورم اسپی بمن داده اند ان را سوار میشوم و بکوچه‌ها پیشما پیش مهتران بگردش میرویم رنگ اورا بیادندارم اما می شنیدم که مهترها میگفتند بچه‌اي هشیار و طالع مند بست اسپی خوب و ارام که از همه اسپها تیز تر میدود و از همه اسپها شاه اورا بیشتر دوست دارند مهتر باشی به او داده است.

هیچ احساس سردي،گرسنگی،مریضی و پریشانی نمیکردم هنوز سوار اسپ بودم که دستی مراتکان میدهد میگوید بخیز صبح شده پهلویم خلیفه ایوب ایستاده بود بیچاره خیلی وقت و پیشتر از دیگرها گادي خود را از سراي بیرون میکرد پرسید چرا اطاق نخوابیدي قصه را برایش گفتم اهی سرد و عمیقی کشیده گفت کالایم همه زیر سقف شده امروز رفع خسته‌گی را باید درمیان این دو اخور نمود.

اسپ خود را بگادي بسته و بگادي خود سوار شد میخواست برود روی بسوي من کرده و یک قران برایم داد و رفت دو باره انجا دراز کشیده چشمها را به امید دنباله خواب دیدن بهم بستم هر طرف غلطیدم خوابم نبرد و خوابی هم ندیدم.

ساعت نه یاده روز بود از سراي خارج شدم چیزی راه نرفته بودم که صدای حسن حسن مرا متوجه نموده بسوي صدا رفتم مدیر مکتب ما بود پرسید تو نرفتی، بکجا؟ من مریض و به شفاخانه‌ای مکتب بستر بودم که دیروز ضابط صنف ما امر کرد از مکتب خارج شوم.

دران سالها صدر اعظم وقت امر کرده بود چون جنگ عمومی است پطرول قیمت است تمام وزرا و صدر اعظم و مامورین پایگادي بروند و یا با بسکل سوار شوند. هیچکس حق ندارد از موتر تیز رفتار شخصی و یا سرکاري استفاده کند همه مامورین عالی رتبه گادي داشته و اکثراً خود شان گادي را میراندند و گادي وانها عقب سر می نشستند.

مدیر ماهم جلو گادي بدست داشت بمن اشاره کرده تا پهلوی خود او بنشینم مرا با خود به مکتب اورد پرسید دیشب کجا بودي همه انچه را دیده بودم بوي گفتم. ترسیده گاهی که از زیر چشم بوي نگاه میکردم میدیدم اشکهاي خود را پاک میکند.

II

ضابط صنف را میخواهد که او هم مثل پدر مهر بان دوست داشتی بود و بچه‌ها همه اورا با به یونس خطاب میکردند به او میگوید اطاق مقابل اداره خود را چپرکت بخاري مانده تا روزیکه دیگر بچه‌ها می آیسند نان و هر چیز یکه در مکتب تهیه شده میتواند برایش تهیه کن.

بچیم برو- میروم و دراثر هدایت این مرد بزدگ ارام میشوم زمستانی که در سردي بی سابقه بود به ارامی بی سابقه‌اي سپري کردم ملاریاي مزمن که داشتم بشفا خانه مکتب بخوبی تداوي گردید و شب‌های جمعه از خلیفه ایوب گاهی می پرسیدم و احسان فراموش ناشدنی و لطف پدرانه او را یاد میکردم.

سال تعلیمی جدید (۱۳۲۱) که یکماه درس انرا قبل از رخصتی خوانده بودیم بعد از ختم رخصتی و رسیدن بچه‌ها از اطراف شروع میشود سالی تعلیمی خوبی بود و بخوبی گذشت.

در روزهاي رخصتی به یک معاون داکتر عسکری بنام سید محمد داود که در شفاخانه مکتب ستاژ میکرد معرفی شدم او تحولات روسیه را اینطور تعریف میکرد. وقتیکه روسها در غرب با پولیندیها و در قسمت شرقی مملکت هم با ژا- پونیها می جنگیدند قحطی گر سنه گی فقر و بی نظمی بجائی رسیده بود که روزانه هزاران هزار نفراز برهنه‌گی در مقابل سرما واز گر سنه گی در مقابل پرداخت مالیات عجیبی جان میدادند.

گویا مردم بیچاره و اردوي پریشان فقط و فقط براي این زنده بودند و براي این میجنگیدند تا بساط در بار گسترده تر و مصارف هنگفت آن که هرروز افزوده میشد افزوده تر و دربار و در باریان ارام تر و اسوده تر شوند.

مردم ناراضی با هم گرد آمدند و بساط امپرا طوری روسیه را برهم پیچاند و نظام جمهوری را تاسیس نمودند. مردم مسلمان ترکیه تحتٔ رهبری اتا ترک نظام سلطنت را واژگون و جمهوریت را تاسین نمودند و او مرا نداوي میکرد به حرفهایش گوش میدادم بوي احترام داشتم اما باورم نمی شد که سلطنت هم تغیر میکند او از جملهٔ معاونین دکتر عسکری بود که جهت تجدید معلومات برای یکسال به کورس صحیحه درس میخواندند اما قصه هایش حس کنکاوی عجیبی در من بوجود آورده بود.

امتحان‌هاي سالانه خیلی بموفقیت و در خشندگی پایان یافت هیئت معلمین و اداره مکتب بوزارت دفاع ملی ورقه عرض ترتیب دادند که از نفراول تا یازدهم به مکتب طبی جهت تحصیلات عالی داخل شوند. وزارت دفاع ملی قبول میکند و مارا بمکتب طبی معر فی میدارند. چون از اولین دوره‌ای مکتب خورد ضابطان اردو بحیث نفراول فارغ شدم از انرو اولین خورد ضابطی مکتبی بودم که در دفتر وزارت دفاع ملی نام مراثبت کرده اند. ازین تصادف نیکو همیشه خوشنودم.

غیر از ما یازده نفر باقی فارغان مکتب را بشفاخانه‌هاي اردو تقسیم کردند ده نفر دیگر از هم قطارانم بخانه‌هاي خود رخصتی رفتند منکه ارامی سال گذشته را دیده بودم امسال هم جهت تعقیب شمول خود در مکتب طبی از مدیر خواهش کردم ایام رخصتی را به مکتب میگذرانم او هم قبول کرده گفت روزانه بشفاخانه مکتب کار کنید معاش هم براي تو داده میشود. معاش خورد ضابطان را صدافغانی تعیین کرده بودند.

در یکی از روزهای رخصتی بایک خورد ضابط بیطاریه در پیتو دیوار مقابل شفاخانه نشسته بودیم که گادي مجلل چهار عرابه‌اي سیاهی که توسط اسپ سفیدی که جلوانرا گادیران جوانی مقبول و خوش اندام، بی نهایت مغرور واز خود راضی بدست داشت آمد و مارا صدا زده پرسید.

که پروفیسر حلمی کجاست. (حلمی بیگ پروفیسر ترکی داکتر امراض حیوانی و رتبه دگروالی داشت و مکتب بیطاریه را تدریس میکرد و هم مشاور بیطاریه اردو در وزارت دفاع ملی بود). جناب شان تشریف ندارند. چه وقت می اید؟ معمولاً ساعت یک اما امروز را نمیدانم.

به اشاره دست به نفریکه پشت گادی نشسته بود فهمانید که پایان شود. او فرود امد و از پشت سرش یک سگ پرپت بد چهره‌اي که تنه‌اش دراز و قدش کوتاه گوشهاي پت‌الودش همینکه قدري سرش پایان میشد مثل پایهایش بزمین

بزمین تماس میکرد و به ادم هاي نا بلدیکه این
حیوان را بار اول مثل خودم دیده باشد فکر میکند سگک با شش پاي راه میرود.
صاحبش بما نزدیک و گادي وان با گادي از راه آمده باز میگردند. پتهاي دراز
این سگ بدرازي مثل موي بزو بنر می و شفافی و بپاکی کمتر از موی بچه‌های
ناز دانه بنظر نمی آمد و مثل سگهاي دیگر کمتر بزمین پذپذ میزند و کمتراین
سووان سو مینگرد.
معلوم میشود مانند همنوعان خود درد گرسنگی ویا رنج تشنه‌گی را
ندیده‌است از نزدیک شدن بصاحبش احساس خوشبوئی نمودیم زیرا عطر فراوانی
بسر وروي خود پاش داده بود. قدی میانه چهره گندمی ریش تراشیده ابروان
پیوسته چشمهاي با دامي با بروتهای نیم تراشیده شده و لباسهاي سیاه و
دکمه‌هاي زرد کرتی و بوتهاي نیمه جلادار با پیراهن نخی سفید، زیبائی اندام
و جوانی اورا موزون تر و دوبالا کرده بود.
پیش ازینکه ماچیزی گفته باشم پرسید میدانید چه‌کاره‌ام بخود گفتم
سبحان اله درین شهر تنها اینقدر میدانم که خودم هیچکاره و بیکاره‌ام. سگ
وانم سگ وان.
بفکر خود تکرار کردم سگوان سگوان اما هیچ نفهمیدم. اجازه میدهید
بپرسم یعنی چه؟ بصورت تمسخر آمیزی خندیده و گفت: این سگ سگ بادار
جان من است و من وظیفه نگهبانی این سگ را دارم بلی تنها این وظیفه من
است وظیفه خیلی مشکل بسیاري از مردم امدند و رفتند و لیاقت نگهبانی سگ
آقا را نداشت. کسیکه سگ را نگه میدارد و انرا پرورش میدهد و ازآن
غمخواري و مراقبت میکند اورا سگ وان میگویند. فهمیدي فهمیدي. پس جناب
انها که بگادي سوار بودند و رفتند اقاي شما بودند. بسویم خیره شده میگوید
احمق او نوکر وزیر است او گادي وان است.
در حالیکه اینها بجاي بلی گفتن میخواهند پاي شانرا بوسه زنیم خود
نوکراند پس استان بوس جناب که باشد. درخت گردکان با این بلندي. درخت
خربوزه اله اکبر.
حلمی بیگ امروز دیر تر می اید تو کل بخدا کرده از او پرسیدم
اقا معاش شما ماهی چند است؟ سه صد افغانی خانه کرایه میدهید؟

براي اينكه از سگ خوب مراقبت شود در نوكر خانه وزير ميباشم. نان از بازار ميخرد نه از اشپز خانه مى ايد. لباس‌هاي خود را خود تهيه ميكنيد؟ نه سال يكجوره تابستانى يک جوره زمستانى و يک بالا پوش و چند پيراهن هم خود شان بمن ميدهند. از گفته‌هايش رشكم مى ايد و حسد ميبرم آرزو كرده بخود ميگويم ايكاش منهم سگ وان بودم ولى بعدها فهميدم كه سگى به اين ارامى درين ديار طالع ميخواهد و سگ نگهبانى كردن عمر تجربه كاردارد.

اي بسا از كسانيكه به اين آرزو مى ميرند زيرا ارث و روابط هم درين تجربه دخيل گرديده پس هر دهاتى شناخته ناشده نميتواند جاي نوكرهاى مادرزادرا در اشغال اين مقام كسب نمايد تصادف گاهى اين كار را به بعضى از اشخاص انجام داده اما بيش از غلطى ايام نبوده و ديرى نميگزرد كه حسادت درباريان از پرده بيرون مى افتد و به اتفاق نظر ميگويند بدبختانه كار به اهل كار داده نشده‌ست از او سگ را دو باره ميگيرند و به انكه سگ بانى را از پستان مادر تالب گور بهرچه ايد و بهرچه باشد ترجيح ميدهد مى سپارند.

اين سگ وان بى سواد اين اراد تمند خانه زاد هم متعلق بخانواده‌اي بوده كه سگ نگهداراي را از مردم داري بهتر اموخته بودند. بياد آورم روزى را كه بحيث اول نمره فارغ شده جناب وزير گفته بودند هرگاه مشكلى ترا پيش ايد نزدم مراجعه كن اكنون آرزوى ديدار وزير به دلم پرپر ميزند.

آيا وعده‌وزير حقيقت داشته يا غلط مى انديشم قلمى را كه روز شهادت نامه دادن برايم انعام داده بودند مي نگرم و گفته هايش را با خود تكرار ميكنم او گفته بود بچه‌هاى لائق را مثل فرزندآن خويش دوست ميدارم.

اماچه گونه مى توان از پهلوى اين سگ وان از خود راضى وآن گادي وان مغرور و خود خواه بگذرم و افتخار استان بوسى استان اورا دوباره در يابم و اگر دربان اوهم خداى نخواسته ازهم رديفان و هم قطاران اينها باشند واه براين پسر بچه كه ارزوي ديدار پدر دارد باز به اصطلاح دلم جوغو جوغو ميزنند و حرص و آز مرا تحريک ميكند نميدانم چه بفكرم‌امد عريضه‌اي نوشتم:

جناب پدر بزرگوار - چند روز پيشتر كه اول نمره شده بودم با همراهى مدير صاحب مكتب بخدمت شما مشرف شدم فرموديد: براى اينكه اول نمره از مكتب فارغ شده ايد اين قلم خود رنگ را بتو انعام ميدهم و از خداوند تورا موفق و ارام ميخواهم. من بچه‌هاي لايق را مثل اولاد خود دوست دارم. هر وقت مشكلى بتوپيش ايد ميتوانيد نزد من بيائيد.

12

پدر جان امروز سگ وان شما سگ شما را بعلاج اورده بود معاش و مصرف ماهانه او و سگ اورا که پرسیدم تقریباً یک هزار افغانی بود خودش گفت این سگ وقتیکه شما مرغابی شکار میکنید در بین اب رفته مرغابی ها را می اورد.

چند دقیقهٔ فکر کرده بخاطرم گذشت تا بحضور شما بعرض برسانم معاش ما هواره این اولاد وفادار و زحمت کش شما ماهانه صد افغانی تعیین شده جائی هم ندارم لباس و خوراکه خود را هم باید ازین پول تهیه کنم بناء عرض و خواهش میکنم چون آب بازی را خیلی خوب با بچه‌هائی هم بازی خود به انار دره آموخته‌ام اگر لطف کرده معاش سگ وان و مصارف سگ را برایم بدهید من در وقت شکار مرغا بی هارا از سگ کرده خوبتر و زود تر از اب بیرون می اورم به امید لطف پدرانه شما محمد حسن خورد ضابط صحیه از انار دره فراه.

بامو جودیت مدیر مکتب بعضی از روزها رئیس اردو احمد علی خان چند ساعتی بمکتب می امد و کارهاي اداري مکتب را اجرا میکردند از جائیکه عریضه را می نوشتیم تا حضور شان بیش از چند قد می فاصله نبود. مرد قد کوتاه درمیان لباسهاي که یخن و پاچه هاي پتلونش نیز سرخ بود خوش اندام خوش سلیقه پاک و نظیف بنظر می امد، از جرنیل هاي نامی بد قهر با دسپلین وفا دار بشاه و پاک نفس بشمار میرفت اکثراً کلاه جیمی قدري بلند تراز دیگر ها پوشیده و موزه به پا میداشتند.

از آمدنش همه میترسیدند. جرئت مقابله و رفتن نزدش کاري اسان نبود همه میگفتند از مردم رشوت خور بدش می اید و ادم هاي پاک را دوست دارند از نگاه تشریفات خیلی ساده بود روزهاي آفتابی زمستان یک چوکی چوبی و یک میز کار خیلی معمولی داشتند اگر کسی میخواست پیشش برود مشکلات نداشت خصوصاً انهائیکه داخل مکتب می بودند.

منهم بحضورش رسیده و عریضه دست داشته را خدمتش در حالیکه هیچ کس نبود تقدیم کردم. چند سطري بیش نخوانده بود متوجه شدم لبانش می پرد، اندامش میلرزید و رویش کبود شده بود مثلیکه او را خفه کرده باشند لحظه‌اي درنگ کرده ناگاه از جایش پرید و صدا زد بابه یونس یونس،یونس (ضابط صنف مابود) درین وضعیکه باید می ترسیدم امیدوار و خیلی خوش بودم زیرا فکر کردم با به یونس و مرابکجا با عریضه بمقام والا می فرستد اما اینطور نشد. یونس این نمک بحرام حرامزاده را بزن با چه قربان: به قفاق مشت چوب برچه مرمی هرچه نزدیکتر ست.

ندانستم از کجا امد دستهاي مرا از پشت محکم گرفتند با به یونس بقفاق زدن شروع میکند از بینی از دو طرف دهن از گوشها از کنج چشم‌هایم خون می اید و او میزند تا میخواهم صدا بلند کنم مشتش بدهن میرسد اگر بسویش مینگرم به قفاق دیگری بچشمانم میزند سرم دور میخورد گیچ میشود تنها میشنوم که صدا میکند درازش کن با چوبش بزن.

عسکري تنومندي در پشت گردنم و گردن کلفت دیگري روي پایهایم می نشیند درمیان صداي چوبهاي پی در پی که در تخته پشت وران هایم فرو می اید صدای مرتعش قهر امیز غضب الودي بگوشم می‌اید اي بلشویک بلشویک بگو عریضه را کي نوشته کرده که ترا تحریک کرده که به بادارم به این جرئت عریضه بنویس و به این بی حیائی معاش طلب کنی. نه وقت جواب و نه طاقت جواب بود درمیان لت و کوب و دو و دشنام از خود میروم.

به انچه نزدم مقدس است سوگند میخورم اولین باري بود لغت بالشویک را می شنیدم نه محرکی داشتم و نه کسی بنوشتن عریضه مرا کمک کرده بود. بچه دهاتی ساده لوح و کودن اطرافی باور میکنند حقیقت می پندارد انکه او را پدر گفت پدري میکنند میخواهد بپدرش هم کاري نمایند میل دارد پول پدرش عوض اینکه خوراک سگی گردد انسانی را از بد بختنی فلاکت رنج و عذاب و نیستی نجات دهد.

ازینرو و جرئت و به اینصورت اقدام میکند و نتیجه حماقت و لذت خوش باوري خود را خود می بیند و خود می چشد. در حالت یغما و بی هوشی من از خود رفته را کجا بردند دیگر نمیدانم حتی روزی را که به پیشگاه این مرد یکه رئیس من و نوکر وزیر بود میرسیدم بیاد ندارم.

درمیان این گیرو و دار در دقائقیکه افتاب بدیگران می تابید دنیا را بسرم تاریک نموده بودند انچه فراموش نمیتوان شد غریدن و فریاد کشیدن او بود که هی می غرید و می گفت ببادارم اهانت کرده‌اند.

چون کمی پیشتر سگ وان هم میگفت گادي ران نوکرست فکر میکردم عریضه را غلط کرده عوض رئیس بگادي وان داده باشم-اما پسان ها فهمیدم تمام انهائیکه بدستگاه حکومت کار میکردند بنام نوکر حکومت یاد میشدند و وظیفه شانرا نوکري میگفتند. پس عریضه را غلطی نداده بودم.

دیگر چیزی ازان روز ها بیاد ندارم بی هوش بودم یا خواب میدیدم هرچه بود انچه می دیدم این بود که مرا می زدند هرچه می شنیدم این بود که دشنا-م میدادند. روزي از روزها چشم هاي خود را باز میکنم خود را تنها بروي

بستر شفاخانه می بینم سر و رویم را همه بنداژ بسته بودند بستریکه روي ان خوابیده بودم پاک و نرم و پاکیزه تر از پیشتر بود کم کم بخود حرکت داده هنوز نیمه بلند نشده بودم که صداي پائی مرا بخود اورد متوجه شدم.

پروفیسر ثریا بیگ ترکی بود او در جمله و ظایف دیگری که داشت طبیب شفاخانه مکتب هم بود او با بلند شدن از بستر به من کمک نمود، با لشت دیگري از بستری دیگر گرفته با بالشتم یک جا تکیه بلند تري ساخته و مرا با آن تکیه داد. پیش رویم بالاي چپرکت نزدیک پایهایم نشست میخواستم معذرت بخواهم اما دهانم بخوبی باز نشد ناچار به اشاره سر اظهار امتنان و سپا-سگذاري کردم.

او از جمله استادان ترکی ما بود که بی نهایت علاقه به پیشرفت واینده شاگردانش داشتند درفا کولته طب و مکتب طبی هم استاد بود براي اینکه زمینه تحصیلات عالی را به تعدادی از بچه‌های لائق فراهم کرده باشد خیلی میکوشید.

او مهربان بود و شاگردهای لایق خود را دوست میداشتند ازانرو به انروزیکه از دنیا و خود نا امید شده بودم او نویدم داده گفت. تو بالکل جور میشوي معیوب نشدي و هم دیروز وزرات معارف شمول شما را بمکتب طبی قبول کرده‌است.

او میخواست چیزي بگوید حرفهایش خلاص نشده بود که رئیس ما وارد اطاق گردید بادیدن او بی نهایت ترسیدم ترسیکه در گذشته سابقه نداشت و دراینده دیده نشد. احساس کردم میلرزم و عرقی سردی سروروي و تمام بدنم را فرا گرفته‌است. او وضع مرا دیده چیزه نگفت و از اطاق بیرون شد و پروفیسر هم اورا تعقیب نمود.

13

نزدیک‌هاي شام ناشناسی با دسته گلی از گلهاي نرگس بایک پتنوس کلان و چند قسم نان وارد گردیده اهسته بمن نزدیک شده گفت این گلها و نان را رئیس صاحب فرستادند. من چیزی ازین مهربانی غیر منتظره نفهمیدم وانها هم ازین لطف رئیس خبري نداشته فردا که رئیس امد با مهربانی‌های که کرده بودند... از اونتر سیدم خندیده و مهر بان بوده نزدیکم امد و روي مرا بوسیده پهلوي چپرکتم بپا استاده و گفت در زندگی خوشبخت و در قبر ارام خواهم بود اگر مرا به بخشي.

خواستم بگویم قهراً بما قبولانده شده که درین دیار بیچارگی گناه و مابیچارگان گناه کاریم. ازانرو وقتیکه ثریا بیگ گفته بود دیگر تو جور شدي اصلاً بخاطرم نمیگذشت مرالت و کوب داده و یاکسی درین زچرو شکنجه گناه کار بوده باشد. خودم خود را مقصر و متمرد و سرکش و گستاخ میدانستم خودم خود را سزاوار این توبیخ و سرزنش می پنداشتم زیرا خود میخواستم استحقاق سگ بانی را بگیرم که اصلا اهلیت و لیاقت استحقاق را نداشتم.

متمرد و گناه کارمن بودم من بحق دیگري تجاوز کرده بودم او باید مرا می بخشید نه من اورا بازهم از شنیدن جمله بخشیدن که سالها بنزد این وان استعمال کرده بودم اشک به اطراف چشمانم حلقه زد واهی عمیقی از سینه‌ام بلند گردید اگر دهانم خوب باز میشد شاید انقدر چیغ میزدم تا همه اطرافیانم میگریستند. پدرانه اشکهایم راپاک و دوباره معذرت خواست واز دروازه خارج شد.

ماهابعد فهمیدم که چرا او ازین عمل نا سنجیده خود خیلی پشیمان پریشان و بی نهایت شرمنده شده بود او فهمیده بود که من بیگناهم به جائی ارتباطی و بکسی تعلقی ندارم محرک تمام این احسا ساتم غیر از ساده لوحی و خوشباوري چیزي دیگري نبوده است.

محمد عمر خان غند مشرکه معلم ریاضی ما بود و در عین زمان خدمات داخله نیز تدریس مینمود آدم پرشور و داري احساسات تحریک کنندهٔ بود در بسیاري از نکات تاریک زندگی روشنی می انداخت و در حل مسائل ریاضی همیشه مثال هاي سیاسی می اورد. میگفت: جمع نمودن اعداد هم جنس را جمع میگویند کشمش و نخود با هم جمع نمیشود، در زندگی شخصی و در حیات نوکري هرروز دیده میتوانید که انسانهاي شریف با مردم پست و دنی یک جا نمیشود اکثریت یکدسته اقلیت دسته دیگر را ازبین می برند و خود هم جنس میشوند و باز جمع میگردند اینرا جمع اداري و جمع کننده را متاسفانه زمامدار می نامند.

ضرب را اینطور تعریف میکرد:

رهبری وزارت دفاع فکر کردند سویه طلاب این مکتب پایان است براي اینکه کس به حرفهایم پی نبرد اینجا مرا فرستاده اند اي کاش ازین جمعیت صد نفری ده نفر بحر فهایم گوش داده و به احساساتم پی برند. ۱ ضرب ۱۰ مساوي ۱۰ انوقت امیدوارم که اینها خود ضرب ۱۰ مساوي ۱۰۰ ولی انروز ها زنده نخواهم بود که بازاینها ضرب ۱۰ و باز ضرب ۱۰ شوند.

امیدوارم امواج صداهاي از نظر افتاده و گم شده من روزي در فضاي کشورم میان وطن دوستان انعکاسات بوجود اورند و روح مراتکان دهند و نام مرا زنده نگه دارند. چون معلم موصوف نزد شان مشکوک،هنگامه جوو محرک تلقی شده بود مي گفتند که مرا بنوشتن عریضه رهنمائی کرده ولی نتیجه توانست عکس این ادعا را به اثبات رساند.

معلم با وجد ان و وطن پرست سالی بعد از اردو رانده شد و سالهاي زیادي از نظر افتاده و گم نام زندگی میکردند.

ای بسا از چنین شخصیت هائیکه استعداد و نبوغ خویش را در اثر اینکه قهراً بفقر و تنگدستی کشانیده شده اند به ناکامی از دست داده و به گوشه‌های عزلت به گمنامی جان سپرده اند زیرا حکومت های شخصی مانع ازان می شدند تا شخصیتهاي ملی و صاحب نفوذ به استثنای خساندان خودشان تبارز نمأید.

اگر شخص قد بلند کرده و با شهرتی یافته اند و دارای محبوبیتی شده اند آنرا به نظام خویش خطر پنداشته خواهی نخواهی بشکل از اشکال نبوغ و استعداد آنرا برای بقای نظام خویش یا استخدام کرده و یا به ناکامی و بیچارگی آنرا زبون و ازبین برداشته اند و یا خود او را در جامعه بنام وابستهٔ یکی از کشورهای بیگانه بدنام کرده اند.

شنیده شد که وزیر هم اطلاع یافته واز حرکت رئیس موصوف براشفته شده بود و بوي هدایت داده تا متعلم مذکور عفو گردد و هم سگ و سگ وان ارگاه و بارگاه سگ داری را لغو کرده بودند.

14

با رسیدن بهار بعد از سپری نمودن امتحان صنف ۹ بمکتب طبی شامل شدیم سال اول تعلیمی بخوبی گذشت اما سال دوم مکتب طبی بصحنه یک مبارزه صنفی و حصول حقی که دیگر فارغان مکاتب عالی به تحصیلات عالی دارند تبدیل میشود.

متعلمین مکتب طبی مدعی شده بودند که چرا مثل دیگر طلاب لیسه ها شامل فاکولته نشویم و چرا براي همیش بین نرس و دکتر یک عنصر غیر مفید باقی بمانیم. نتیجه‌این استدلال این میشود که مکتب طبی را لغوه می نمایند و صنف ما اخرین فارغان اخرین دوره مکتب طبی بود. و همه انهائیکه از دوره اول تا دوره اخیر فارغان مکتب طبی بودند ادعاي شمول فاکولته طب کردند

مقامات صالحه فیصله نمودند هر فارغ‌التحصیل مکتب طبی که بخواهد بفاکولته طب شامل شود باید امتحان صنف ۱۲ یکی از لیسه‌های غیر مسلکی را بگذراند.

به این اساس ۴ نفر از شاگردان عسکری که: به نمرات عالی از مکتب طبی فارغ شده بودند به شمول نیک محمد عزیزی، آدم درمل، عبدالولی و نویسند در اثر توجه خاص سردار عبدالواحد سراج به صنف ۱۲ لیسه عسکري شامل شدیم، بعد از فراغ تحصیل مارا به صنف اول فاکولته قبول کردند.

اما درباره معاونین داکتر غیر عسکری وزرات معارف تجویز نمودند که معاونین داکتر که از طوف وزرات صحیه معرفی میگردند به صنف ۴ فاکولته طب شامل و گذشتاندن امتحان صنوف ۱۲ لیسه ها بشرط شمول اینها داخل نمی باشد.

منهم که اول نمره مکتب طبی و فارغ از ۱۲ لیسه عسکري بوده خواهش شمول صنف ۴ را نمودم ولی نزدیک بود بسر نوشت بدتري از انروز یکه میخواستم کارسگ وان را از من بگیرند و معاش انرا بمن دهند گرفتار شوم.

زیرا این مرتبه مستقیماً به جیره صاحبان سگ چشم دوخته بودم چون اکثر معاونین داکتر وابسته مقامات صالحه بودند و اگر هوشیاری و تجاربیکه از ادعای سگ بان شدن اموخته بودم نمی بود و زود عقب نشینی نمیکردم شاید سالهاي سال در گوشهٔ حجره‌ای از حجره هاي زندان بسر مي بردم و مزه حماقت و نادانی خود را می چشیدم.

اما رفته رفته محصلین طب در مقابل معاونین داکتر بخاطر اینکه به حق اوشان تجاوز شده بود عقده پیدا کردند و از عکس‌العملهاي کوچک گرفته تا بر خوردهاي صنفی آنها را آرام نمی گذاشتند. تعداد انهائیکه به مخالفت به این روش حکومت همدست و هم عقیده بودند اکثریت محصلین فاکولته را تشکیل میداد.

سال دوم تعلیمی فاکولته طب بدون درد سر و ماجرا بپایان رسیده بود. معمولاً طلاب صنف دوم فاکولته طب را اخیر سال تعلیمی به هند جهت تسلیخ به کلکته می بردند اما درین سال تجویز نمودند که بجای محصلین مستحق معاونین دوکتور به هند برده شوند

این فیصلهٔ غیر عادلانه و بی اهمیت تلقی کردن حقوق طلاب تاثیری شگرف و بی سابقه‌ای میان محصلین برای بغاوت وسرکشی از قبول هدایت مقامات پوهنتون و وزارت معارف بوجود آورده بود. زیرا محصلینکه

محرومیت‌های زندگی را در محیط دور نگه داشته شده از آزادی ودموکراسی بادیدن و شنیدن هزاران هزار بیعدالتی‌های اجتماعی تاسن رشد و دروه‌ای پوهنتون بسر رسانیده بودند و عقده‌های جمع شده ازین حوادث در خاطره‌های شان روز نه انفلاق می پالیدند همین زمینهٔ کوچک و در ظاهر امر بی اهمیت را برای شروع مبارزه و شکل دادن ضد حکومتی به آن وسیله خوبی پنداشته بودند.

و برای اولین بار در پوهنتون کابل به فاکولته‌طب هدف مشترک برای مبارزه‌ای مشترک به بر خلافی حکومت بوجود مي آیند وصنف مارا محصلین صنوف بالا و پایان برای مبارزه و حصول حق تشویق و پشتیبانی میکردند گویا ما بچه‌ها را نسیمی از بیعدالتی که از روي خاکسترآتش خاموش شده‌اي خاموش شدگان گذشته بود بحرکت اورد أز اینرو دسته جمعی به حضور مرد مقتدری وابسته به دودمان سلطنتی که ریاست فاکولته طب را داشتند عریضهٔ تقدیم و خواهش نمودیم دست ازین بیعدالتی بردارند.

خلاف توقع او شان از دیدن محصلین بر افروخته شده و خشمگین گردیده و گفتند: انچه در باره شما فیصله نمودم دیگر تجدید نظر نخواهم کرد. بهر جا میخواهید بروید و بهرکس میتوانید شکایت کنید فیصله همان فیصله خواهد بود که صادر شده است از اطاق بیرون شوید. بیرون شوید.

در حالیکه کفهاي سفید در کنج لب هایش داشت تا جمع گردد و رگهاي گردنش مانند طناب داریکه بیچارگان بی زمین را از زمین بلند میکردند می پندید و مشت هاي گره کرده اش بروي میز فرو می امد وهی میگفت خارج شوید خارج آهسته اما ترسیده از هم صنفان پیش تر و به او نزدیک تر شدم حرف اورا قطع کرده بخود جرئت داده گفتم.

استاد بزرگوار ما بی نهایت زحمت کشیده‌ایم خیلی رنج بردیم ما حق و علاقه داریم و فامیل ما ارزو دارد تا روزی از توجه شما بحق خود برسیم حقیکه روزها رنج و شبها بیدار خوابی کشیدیم بخون دل انرا بدست اوردیم ظلم است اگر به این سادگی از ما بگیرید و به این اسانی به دیگرانیکه اصلا استحقاق اینر اندارند که حق دیگران را بگیرند داده شود ایا این قابل تحمل است که درس را ما خوانده باشیم و امتیازآن بدیگران داده شود. حرف مرا قطع کرده گفت خارج شوید بشما امر میکنم خارج شوید.

رو بسوي همصنفان کرده گفتم : انصاف نیست که از چنین امریکه همه‌اش خود غرضی و تماماً بیعدالتی است پیروي کرد. طلاب به این ندالبیک میگویند و به‌این صداکف میزنند و بازهم متغقاً همه کف میزنند و همه حق

خود را میخواهند.

جناب رئیس صاحب که پراز غرور، و قهر مانانه ایستاده بودند کم کم بچوکی نزدیک میشود میخواهد بنشیند ناگاه بلند میگردد و بقفاق برویم میزند مثل قفاق هاي با به یونس خان درنده و برنده و سوزنده نبود منهم که به‌این قفاقها عادت کرده بودم عکس العملی از خود نشان ندادم اما بچه ها غریو مرده باد ظالم و بیرحم را بلند کردند و همه یک جا از اطاق خارج شدیم.

روزهاي اخیر برج عقرب سال ۱۳۲۸ که هنوز چندان سرد نشده بود خاطره فراموش نا شدنی اولین روز مبارزه محصلین فاکولته طب پوهنتون کابل است که دسته‌جمعی بصورت مظاهره مارا بطرف شهر بجلو میراند.

انوقت تعداد سروسهاي شهري خیلی کم و تکسی هنوز در شهر رواج پیدا نکرده بود بچه‌های فاکولته طب از طرف فاکولته همه بایسکل داشتند اکثر انها بایسکل ها را بدست گرفته با صف مایک جاي بطرف شهر روان شدند. شعار مخصوص و بیرقی نبود تا توجه عا برین را جلب میکرد سرکها هنوز اسفلت نشده بود از واسطه اینکه از گرد و خاک موترها دور بمانند پیاده‌ها عموما در پیاده روها تردد میکردند.

داخل شدن بایسکل داران در پیاده روها گاگاهی عابرین را متوجه مینمود اما بی علاقه میگذشتند نزدیکهای ساعت دوی بعد از ظهر بباغ وزرات معارف که فعلاً جز پارک زرنگار شده رسیده و عریضه ترتیب و بخدمت وزیر صاحب تقدیم داشتند. حالا در سیکه از عریضه اول به آرزوی سگ وان شدن گرفته و تجربه ایکه ازان گیرودار اموخته بودم بما اموخته بود که چگونه باید عریضه کرد و چطور باید نوشت انطور هم نتیجه داد.

وزیر معارف فیض محمد ذکریا که دراثر تلفون رئیس فاکولته برافروخته و عصبانی شده بود از خواندن عریضه و شنیدن دلایل محصلین قناعت کرده تلفونی برئیس چنین هدایت داد. خودم روز چهار شنبه بفاکولته طب می ایم موضوع را رسیدگی میکنم. بچه‌ها شما رخصت هستید.

روز ۴ شنبه دعوت مجلل و با شکوهی از طرف فاکولته طب ترتیب دادند علاوه از وزیر معارف چند وزیر دیگر و رئیس پوهنتون و رؤسای تمام فاکولته‌ها در دعوت اشتراک کردند جهت استماع را پور فاکولته طب در اطاق کنفرانس در حالیکه همه طلاب فاکولته حاضر بودند تشریف اورده و تشریف اوري شان بکف زدنهاي ممتد طلاب استقبال گردید.

رئیس فاکولته طب دربیانیه خود ازینکه چگونه شفاخانه‌هاي علی اباد را رونق بخشیده و اطاقهاي درس ولابر اتوارهاي فاکولته طب را ساخته‌اند و نظر به احتیاج مملکت و صوابدید هیئت تدریسی یکتعداد معاونین دکتر را هم بمدت کوتاهی دکتر نموده اند اما متا سفانه همه ز حمات هیئت اداري و تدریسی فاکولته طب از طرف بعضی از طلاب هنگامه جو محرک همیشه اخلال میگردد توجه جلالتماب وزیر معارف را جلب و درز مینه استدعای پشتی بانی مقام وزارت را استر حام نمودند.

جلالتماب وزیر معارف در ضمن بیانیه خود فرمودند:

تصور نمیکردم به این مدت کوتا شفاخانه‌هاي علی اباد چنین اباد و با رونق شده و فاکولته طب داراي چنین عمارات زیبا و اطاقها ولا براتوارهای مکمل تدریسی شود. زحمات شما قابل قدر بوده و برای اینکه شما توانسته باشید در پیشرفت امور شفا خانه‌ها و فاکولته طب مصدر خدماتی بیشتر و بهتري شوید صلاحیت دارید متعلمین اخلال گرو فساد پیشه و محرک را هرچه زود تر از چوکات فاکولته اخراج و بپولیس جهت باز پرس معرفی دارید.

سخن‌های تهدید آمیز و ناامید کنندهٔ وزیر معارف آناً خاموشی توام بانا آرامی را میان طلاب فاکولته طب بوجود آورده واز اثر همین بیانیه‌ای درد آور و قضاوت نا سنجیده شان بود که بی اختیار به میز خطاب رفته و حاضرین را مخاطب قرار دادم انهائیکه به احترام ختم خطا به وزیر بپا ایستاده بودند دو باره نشستند. شاید تصور کرده باشند که قرار پروگرام منهم سهمی بسخن گفتن داشته باشم.

جلالتمابان استادان بزرگوار محصلین عزیز:

طرزدید ما محصول حاصل سویه زندگی مادي مردمان ده نشین میباشد انجاها وانگاهیکه در ده بودیم می اندیشیدم که وزیر بارها داناتر ومهربان تر از والی‌ها و والی‌ها دانشمند تر از حکام محلی است.

ازینکه دیروز طفلانه می اندیشیدم متاسفم و ازینکه امروز بخود جرئت میدهم که حقیقت را بگویم احساس غرور میکنیم:

جلالتماب متاسفانه معلومات شما بی نهایت ناقص است زیرا سناتوریم و ملحقات آن که در سال ۱۳۱۱ تعمیران تکمیل و مور داستفاده قرار گرفته در سال ۱۳۲۸ شما انرا برئیس فاکولته طب تبریک و فعالیت ان را تقدیر میکنید کف زدن طلاب.

شما سالها در پشت میزهای سفارت ها و وزارت های که خود انتخاب کرده‌اید دور از تماسی بامردم و درک آرزو و امیدهای آن هابیک حلقه‌ای محدودی آنهم از وابستگان خویش بسر برده‌اید از اینکه پسر هاي مردم نا دار براي تحصیل درس و براي پیدا کردن

انچه انرا بخور و نمیر میگویند چه رنج میکشند و چه حقارت هائیست که نمی بینند و چه عذابهائی بی علاجی است که با خود نمی دارند خبر ندارید کف زدن بچه‌ها ادعا نکردیم که معاونین دو کنور حق دکتر شدن ندارند بلکه مدعی شده ایم آنچه حق محصلین‌است نباید به آنهایی داده شوند که حق ندارند.

جلالتمآب کدام نقطه‌ای معروضه‌ای ما دلیل سرکشی و بغاوت را داشته و کدام جمله ارادت مندانه ما دلالت به عصیان و سرکشی دارد که مشتی از در ماندگان داد خواه را به مرگ و زندان و محروم شدن از تحصیل محکوم میدارید.

اگر امروز باز خواستگری نیست فردا به پیشگاه خدادند بزرگ سرافگنده و شرمسار خواهید بود. دعا کنید آنانیکه مانند شما به ستمگری خوی گرفته‌اند نیست و نا بود گردند کف زدن‌های ممتد و پی گیرانه‌ای محصلین. با پایان شدن از میز خطا به ترتیبات دعوت و نظم مهمانان برهم میخورد.

هیئت اداري و تدریسی فاکولته مجلس اداری را درهمان روز دائر و بوزارت دفاع ملی ابلاغ می دارد که محمد حسن شرق ولد غلام محمد متعلمی از متعلمین عسکري که در فاکولته طب تدریس می شود خلاف اجنده در کنفرانس که بشمول جلالتمابان و استادان گرامی دایر شده بود به سخنان چند به ضد حکومت خلاف مقررات و اداره فاکولته طب مبادرت نموده بناء مجلس فاکولته طب ادامه تحصیل چنین شخص هنگامه جورا لازم ندانسته و از وزرات محترم متمنی ایم تا اورا مطابق قانون عسکری تادیب نمائید.

و درین مجلس تصویب نمودند که رفتن طلاب به هند جهت تسلیخ لزو می ندارد بعد ازین در خود فاکولته طب تسلیخ اجرا گردد.

بدینصورت نهال آرزویی را که به امید داکتر شدن پرورش کرده بودم سرنگونش میکنند. دستم را میگیرند و ناپرسیده از کانون علم مرا میرانند و بسوي جهل و بد بختی رهنمونم میکنند.

16

این همان سالی استکه از اوائل بهار تا اواسط خزان تخیل سیاحت و تحصیل را در سرزمین پهناور هند بسر می پرورانیدم. اکنون زمستان سرد کابل را مقابل خود می بینم. از امدن زمستان و از بی سرنوشتی خویش در هراس افتیده زیرا در آن سالها اگر مخالفت باروش حکومت کفر تلقی نمیشد اما از مخالفین حکومت اکثراً چشم بسته فرار میگردند.

چند روزي این سو و انسو میگشتم روزي مرا یکی از همصنفانم توصیه کرده تا وکلای محترم شهر کابل آقای میر غلام محمد غبار داکتر صاحب محمودی را بجریان

بگذارم نزد داکتر صاحب محمودی رفتم و موضوع را بوی بمیان گذاشتم او گفت بایستی به انداختن اصل علت بدبختی مردم افغانستان قیام و مبارزه نمود و تا روزیکه این نظام وجود دارد هر روز انتظار چنین حوادث پیش بینی نا شده را باید کشید. داکتر صاحب شما خوب میفرمائید اما اکنون ظالمانه مرا اخراج کرده اند و چه گونه از عمل غیر قانونی آنها اطاعت نمایم ازانرو همکاری شما را انتظار دارم. فهمیده نتوانستم که چیزی کرده نمی توانست و یا نخواستند او چیزی نداشت که بگوید و منهم امیدی بماندن ازانرو با عصبانیت خارج شدم.

و از آنجا بخانهٔ محترم میر غلام محمد غبار میروم.

جناب آقای غبار همدردانه و مهربانانه گفت شما حق بجانب هستید اما من بشما کمک کرده نمی توانم پشت گردن خاریده خارج شدم.

نزد معلم محمد عمر خان رفتم او مشوره داد تا به عریضه‌ای از شخص وزیر دفاع ملی استدعای غوررسی کنم.

عریضه نوشته بوزارت دفاع ملی رفتم کسی نزدیک دروازه کمی دور تر از پهره دار استاده بود واوهم بوزیر دفاع عریضهٔ داشتند عصبی و نا آرام می نموداز من پرسید چرا اینجا آمدی و چه میخواهی؟ ماجرا را گفتم تبسمی تمسخر امیزی نموده گفت چه خیال احمقانه‌ای مگر نمیدانی که وزیر دفاع هم از خاندان شاهی است و تو آمدی از اعضای خاندان او نزدش شکایت کنید.

از بسکه از همه چیز و همه‌کس ترسیده و از همه جا نا امید شده بودم بگفتهای او باور نموده به عقب بر گشتم، آسمان لایتناهی را ابر های غلیظ و تاریک پوشانیده و دنیای پهناور مثل قفس کوچک مرا حلقه کرده تا نزدیکی های پل یک پیسه‌گی چند مرتبه سر دیوار کنار دریای کابل نشسته و بدرختان کنار سرک تکیه می دادم و از خود می پرسیدم چه باید کرد؟

و با این سرگردانی‌ها سرگنس کنک از کنار پل گذشتم و مثل کسیکه در خواب راه میرود راه میرفتم و اوانیکه نزدیک بگادي خانه ایکه چند سال قبل شبی را به ان سپري کرده بودم می رسم تکان خورده و همه چیز را فراموش و بفکر اینکه گذشته خوابی بیش نبوده و اکنون خلیفه ایوب می رسد و گردهاي بد بختی و مذلت را از رخسارم می شوید من بزندگی بنانی و او به تیمارداری اسپش قانع میشود.

قدري پیشتر رفتم و بدروازه گادي خانه به انتظار امدن خلیفه ایوب نشستم که بیادم آمد چندی قبل گادي هارا از واسطهٔ لمبیدن اطاق هایش از اینجا برده بودند و خلیفه ایوب هم مریض است.

ازانرو براه افتادم جاده ایکه از پهلوي گادي خانه تا پل خشتی میرسد آنگا عرض

خیلی کم از امروز داشت و خیلی مزدحیم و بیرو بار بود بیشتر ازینجا گادي ها تردد میداشت تا دیگر عراده جات منکه بی خود و بی اراده بسوی هدفیکه هدف نبود میرفتم گاهی بگادي و لحظهٔاي هم به این وان میخوردم.

نزدیکی های پل خشتی صدای خشن گادی وانی و متعاقب ان ضربه قمچینی مرابه یکسو سرک کشانید با این اکتفا نکرده از گادی پائین امده مثل اینکه اراده و احساس خود را از دست داده باشم مقابل او استاده بودم و او میخواست مرابکوبید بجرم اینکه نزدیک بود زیر گادی نرم شوم عابر مسلمان و خدا پرست بر او برافروخته شد دست مردی بلند کرد و داد مرد می داد قفاق جانانهٔ بروي گادي وان حواله.کرد منهم که بهر دوبی توجه بودم براهیکه به رفتن آن چندان علاقه نداشتم براه افتادم.

کم کم بگردنم احساس گرمی و رطوبت و درد میکردم نزدیکهاي پل باغ عمومی دست خود را بجاي ضربه قمچین گذاشتم سوزش شدیدی ازین تماس پیدا شد. زیرا قمچین گادي ران بی مروت مانند کاردي پشت گردنم را شق و خون آلود کرده بود مگر اینطور نبوده که: گاهی خوردن شلاقی انسان را زبون و زمانی هم ضر به قمچینی انسان را عاصي و عصیانگر می سازد از دیدن خون و سوزش جایش مثل شخصیکه در خواب عمیق خوابی خوش دیده و اناً نیرو یافته و امیدوار شده می خیزد منهم از اثر ضربش آن قمچین بیدار شدم.

بیدار یکه مرا از حالت خمود و جمود باز گردانیده و دانستم هر قدر آرام و بی اراده زیست و هر چند بدون مدعا و بدست آوردن حق خویش باقی بمانید غیر از گرفتار شدن به مصیبت و از شلاق گادی وان گرفته تا گاری ران را تحمل کردن چاره دیگر نیست والا اینکه زنده بودو بزنده بودن و استحقاق زندگی خود دیگران را متقاعد کرد.

منهم با جیب خالي ودست تهی و جسم ناتوان وار تباط نداشتنی بهچ کس و مقامی حتی کسیکه مرا اعاشه کند و یابکاری بگمارد اراده کردم که باید زنده بما نم آنهم برای حصول حق خود و مردم هم وطن خود این است که تمام دورهٔ زندگی بعدی خود را مرهون احسان آن گادی وانی میدانم که مرا از خواب گرانیکه از ترس و دحشت در آن فرو رفته بودم بیدار نمود و جانم را از گو دال بدبختی که عمق آن ناپیدا بود بایک قمچین به با لا ترین قله ایک شایستهٔ زندگی انسان آزاد را دارند بالا آورد، درین فکر و اندیشه ها صدای آشنائی را می شنیدم او عمر درمان هم صنفی ام بود مرا برادرانه به آغوش گرفته و ازین که هم صنفانم مرا در جریان حادثه‌ای پیش بینی نا شده رها کرده بودند احساس شرماندگی داشتند.

با تلاش زیاد مرا به خانه خود برده بعد از شستن و پاک نمودن و بسته کردن جای زخم متوجه شدم برادرانه دلش برایم سوخته و گریه میکرد شبی آرا می باوی با نانهای

خوب و جایی گر می به پایان آورده و صبح با اراده ایکه هرگز نزدم سابقه نداشته روانه وزارت دفاع ملی شدم و از دروازهٔ شرقی وزارت بدون اینکه کسی مرا مانع شده باشد به اطاق ضابط امر وزیر دفاع رفتم او مرا مهربانه پذیرفته گفتند مکتوب شما را وزیر دفاع خوانده فردا بیائید جواب آن نوشته میشود.

فردا مکتوب را به پوهنتون برده بودند روزی بعد که نزد رئیس اداری پوهنتون رفتم همه چیز عوض شده بود رئیس برادرانه مرا می پذیرند و قدراست مرا در آغوش می کشند زیرا وزارت دفاع به امضای محمد داؤد نوشته بودند.

این محصل که توانسته اند از مکتب نعل بندی اردو در اثر سعی و کوشش تا فاکولته طب رسیده باشد عادلانه نیست که در اثر گفتن چند جمله آنهم نا مفهوم شده از تحصیل محروم و از فاکولته اخراج شوند وزارت دفاع به اخراج او موافقه نداشته دوباره بوی اجازه دهید بدرس خود ادامه دهند.

ازانرو علاوه به اینکه از فاکولته اخراج نشده بردم تعبیر مکتوب به پوهنتون چنین بود که من از شناختههای نزدیک محمد داؤد می باشم ازانرو بیش ازانچه تصور شود مامورین موقع شناس مرا احترام میکردند و خاطر مرا عزیز میداشتند در حالیکه خداوند شاهدست هیچ شناسائی با محمد داؤد نداشته و این قضاوت عادلانهای او بود که مرا بسوی او کشانیده و هرگز هیچ پیش آمدی نتوانسته بود ارادت مرا دربارهٔ او کاهش دهند ازانرو من درمیان شهرت طرفدار با حکومت و ضد حکومتی درمیان باشندگان کابل شهرت یافته بودم.

17

نهضت محصلین:

بعد از پایان حکومت ۱۷ ساله محمد هاشم خان صدر اعظم، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه کاکای دیگر خود سردار شاه محمود خان غازی را بحیث صدراعظم تعیین می نمایند دوره حکومت محمد هاشم خان که بعد از اغتشاش افغانستان و از بین رفتن حکومت اعلیحضرت امان الله خان و تاسیس حکومت حبیب الله مشهور به بچه سقاو و کشته شدن اعلیحضرت محمد نادرشاه و جنگ دوم جهانی دوم آغاز میشود دوره واقعاً مشکل از نگاه سیاسی اقتصادی اجتماعی و حفظ موقف بیطرفی افغانستان بشمار می آید.

متاسفانه درآن دوره آزادی مطبوعات آزادی گفتار و احزاب سیاسی وجود نداشته واگر اشخاص به این امر اقدام میکردند بحبسهای طویل و کوتاه محکوم میگردیدند.

بهر صورت به دورهٔ ۱۷ ساله ای محمد هاشم امنیت عام و تام در سر تا سری افغانستان حکم فرما، بوده، وضع اقتصادی نسبتاً شکل یافته و حکومت و مردم

افغانستان، در حالیکه همسایگانش به بجنگ اشتراک کرده و یا آزادی خود را از دست داده بودند قادر بحفظ بیطرفی و دور ماندن از جنگ گردیدند.

صدارت شاه محمود خان با آزادی محبوسین سیاسی و دموکراسی و آزادی مطبوعات شروع میشود. شاه محمود خان شخصی دموکرات و ملی و بسپورت علاقه مند بودند.

ازینکه این دو برادر در زمان مختلف و در شرائط مختلف به صدارت افغانستان تکیه داد بودند به مشکل می توان برتری یکی را بردیگری ثابت نمود اما آنچه نمی توان انکار کرد این است که در دوره محمد هاشم خان انضباط و دسپلین نهایت شدید و بروشنفکران تحمل ناپذیره بود و به دوره شاه محمود خان آزادی قلم و بیان فوق العاده در سالهای اول صدارت او رونق یافته بود.

شاه محمود خان در انتخابات دوره ۷ شورای ملی شخصاً اشتراک و در محضر عام بپارک شهر نورفته و طرفداری خود را از کاندیدای میر غلام محمد غبار و داکتر محمودی اعلام و بدینوسیله مردم را بدادن رأی به آنها تشویق میکردند در حالیکه هر دوی شان از مخالفین خاندان شاهی بودند.

احزاب متعدد بنام و یش ځـلمیان، وطن و ندا خلق و اخبار های ملی بنام ولس، انگار، وطن، نداء خلق وغیره بوجود آمده بودند اینها بصورت مستقیم و غیر مستقیم در روحیه محصلین و متعلین پوهنتون و مکاتب کابل تاثیر نموده بود رفته رفته متعلمین و محصلین در فاکولته ها چند نفر دور هم جمع میشوند و در بارهٔ تاسیس یک انجمن یا یک اتحادیه محصلین گفتگو می نمودند. در صف اول فاکولتهها فاکولته حقوق قرار داشت و در اوائل محصلین که درباره تشکل یک نیروی سیاسی از محصلین جرو بحث داشتند اکثر شان از محصلین اقارب و وابسته گان خود صدر اعظم شاه محمود خان بودند بطور مثالی:

محمد اسحاق و توریالی عثمان پسران غلام فاروق عثمان، کبیرالله، و احمد کبیر، پسران محمد کبیر سراج ، حفیظ الله (مشهور بحفیظ سردار) پسر میرشکار، محمد شعیب برادر قوماندان محمد آصف، و عبدالبصر حکیمی بحیث هستهٔ اولی اتحادیه در تحت رهنمائی داکتر محمد انس خان رئیس پوهنتون فعالیت میکردند .اوشان چند باری در کول مکتب استقلال و بعداً در مکتب نجات (امانی) جلسات دائر نمودند که بعدها فقیر محمد مهمند نور احمد شاکر میر علی احمد شامل زاده محمد کریم نصرتی، امان الدین امین پور سید محمد میوند، عبدالرزّاق واصفی محمد نـ یم قندهاری، شاه علیٰ اکبر شهرستانی محمد یونس سر خابی احمد موسی قندهاری و عبدالغنی محمودی و اسعد احسان غبار وغیره به آنها پیوستند.

دریکی از روزها چند نفر از محصلین فوق الذکر بفاکولته طب آمده و خواهش نمودند تا محصلین طب هم با دیگر محصلین اشتراک مساعی نمایند.

در آن موقع جلسه‌های محصلین در مکتب نجات (امانی) به هر ۴ شنبه دائر می گردید، واقعاً ترکیب محصلین و خواسته‌های محصلین قابل سوال بود. چون همهٔ اوشان درباره تشکیل اتحادیه و سهیم بودن در مسائل سیاسی مملکت برای احقاق حقوق محصلین و خواسته‌های مردم افغانستان بحث می نمودند.

رفته رفته سخنان محصلین جالب تر و شک و تردید ها کمتر و تعداد شنوندگان آن بیشتر میشدند. اما بازهم بعضی‌ها تصور داشتند که زیر این نیم کاسه باید کاسهٔ گذاشته باشند. جلسات اتحادیه نظم خوبتر یافته و مردم هم علاقه بیشتر به آن پیدا کرده بودند از انرو محصلین لازم دیدند تا یک کمیته‌ای از میان محصلین انتخاب گردند در آنوقت فاکولته‌ها عبارت از فاکولته طب، حقوق، سائنس و ادبیات و تعداد محصلین چهار صدو چند نفر بودند.

نویسنده به اتحادیه محصلین از طرف محصلین فاکولته طب بحیث نماینده فاکولته طب انتخاب و در تمام جلسات اتحادیه تاختم اتحادیه محصلین اشتراک داشتم من ازینکه در فاکولته های دیگر چند مرتبه نماینده‌های شان تغیر و تبدیل شدند و اعتماد خود را محصلین طب درباره‌ام نگه داشته بودند همیشه سپاس گذار هم مسلکان محترم خود خواهم بودم.

بنابر فیصله اعضای اتحادیه محصلین چند نفر از محصلین فاکولته‌ها به نمایندگی از محصلین پوهنتون عریضه ترتیب و حضور شاه محمود خان صدر اعظم تقدیم داشتند او لطف کرده همهٔ محصلین را در قصر گل خانه پذیرفته و بعد از گذشتن از صف محصلین، نمایندگان اتحادیه را با خود به اطاق کار خود بردند این ها عبارت بود ندار میر علی احمد شامل زاده، محمد اسحاق عثمان، محمد عمر قندهاری، فقیر محمد مومند محمد کریم نصرتی، محمد صابر کاظمی، عزت الله مجددی و نویسنده آنهائیکه بحضور صدر اعظم بودند:

سردار اسدالله خان وزیر داخله، عبدالهادی خان داوی رئیس شورای ملی داکتر محمد انس رئیس پوهنتون.

صحبت با محصلین در فضای نهایت آرام و خیلی تشویق کننده بوده در حالیکه برای من و چند نفر محصل اشتراک کننده چنین ملاقاتی غیر منتظره و غیر مترقبه بود، و یقیناً در اثر نابلدی بدر بار از ماحرکات معقول و پسندیده دیده نشده بود، باآنهم در پایان عریضه محصلین شاه محمود خان امر دادند که محصلین اتحادیه محصلین را بدون اشخاص غیر محصل ترتیب و تشکیل نموده می توانند.

از انرو نظر به احکام فوق اعضای اتحادیه جلسات مرتب خود را در هر ۴ شنبه به اطاق کنفرانس های مکتب استقلال دائر می نمودند آرزوها اوج میگیرند و خواسته‌ها افزون و احکام مقامات فراموش می شوند ازانرو مردمان درد رسیدهٔ خارج اتحادیه علاج تمام رنج هائیکه در طول سالهای متمادی از زما مداران دیده بودند در وجود همین اتحادیه محصلین تازه وارد به امور سیاسی و بی تجربه در راه مبارزه توقع داشتند.

بدینصورت افزونی روز بروز سامعین ظلم رسیده و رنج کشیده افغانستان و استقبال از بیانیه‌های آتشین محصلین، محصلین را بیش از پیش تشویق می نمودند ازانرو رهبران احزاب بهترین پایگاه مبارزات سیاسی خود را درمیان محصلین تشکیل داده و یا در جستجوی پیدا کردن پایگاهی بودند.

تنقیدات محصلین از زمامداران و مستبدین گذشته کم کم متوجه بزعامت موجودهٔ افغانستان میگردید زیرا دیگر گفتار و تنقید دربارهٔ آنهائیکه از کار کنار رفته بودند و یاسالها قبل مرده بودند چندان موثر و مورد استقبال قرار نمیگرفت و هرکس میخواست بشکلی از اشکال رقیب خود را توسط احساسات بی آلائش محصلین از صفحهٔ مبارزه بدور اندازند واین گیرو دارها بدبختانه شک و تردید درمیان اعضای اتحادیه بوجود آورده و وحدت آنها را مورد سوال قرار داده بودند.

18

اگرچه یکتعداد از محصلین جداً مخالف مداخله احزاب و بهره برداری آنها ازین نیروی تازه بسیاست قدم گذاشته بودند مگر متاسفانه تعداد اینها خیلی کم و حتی اینها را متهم بجاسوسی حکومت نموده و تصور میکردند که اینها مانع فعالیت های اتحادیه میگردند در اخیر عمر اتحادیه اینجانب نیز بدست مانع شوندگان از مداخله جناح های سیاسی در امور اتحادیه محصلین بودم ۴ شنبه‌ها صالون کنفرانس های مکتب استقلال بهترین محل تجمع بزرگ اهالی شهر کابل و مسافرین تازه وارد بکابل جهت شنیدن بیانهای محصلین می بودند.

برای رفع مالزمه و ما بحتاج مالی اتحادیه، محصلین بفکر تمثیل درامه‌ها و جمع آوری پول افتادند چند درامه با شوق و علاقه و دست آورد پولی خوبی به نفع اتحادیه انجام گرفت اما درامه اخیر که نویسنده آن فضل ربي پژواک بود تمثیل آن اتحادیه را شدیداً مواجه به عکس العمل حکومت خصوصاً شخص صدر اعظم گرداند تمام کسانیکه درامه را تمثیل و یادر ترتیب و نوشته آن سهم گرفته بودند با شمول فضل ربي حبس گردیدند

اگرچه نوشته درامه وحدت ملی با تناسب نوشته‌های محصلین مخالفت کمتر را با

دستگاه دولت تمثیل کرده بود اما استقبال گرم و فضای آرام و تنقیدات عالمانه و موثر آن بمقامات صالحه طوری جلوه داده شده بود که این اتحادیه از حدود صلاحیت خود تجاوز و تمام مقامات را بشمول شاه و صدر اعظم مورد انتقاد قرار داده است.

متاسفانه در اثر کم تجربه‌گی محصلین درآن شب یکتعداد از وزراء و مقامات عالیه دولتی نیز دعوت شده بود که‌به آنها این روش جدید محصلین غیر قابل تحمل بوده و هرچه خواسته و توانسته در درامه افزوده بودند تا ذهنیت صدر اعظم را درباره اتحادیه محصلین مغشوش نمایند.

سهو دیگری که اتحادیه را به مخاطره انداخته بود اجازه دادن صحبت به بعضی از اشخاص مخالف حکومت و یا آنهائیکه میخواستند بحکومت ابراز مخالفت ویا زمینه شهرت طلبی را برای خود مساعد نمایند از ستیژ اتحادیه محصلین استفاده کرده بیانیه میدادند.

در حالیکه اتحادیه محصلین به اساس امر صدر اعظم منحصر بخود محصلین بوده و تنها محصلین مطابق احکام مقام ذیصلاح حق تجمع و ابراز نظر داشتند.

تعبیر غلط مدعوئین آن شب و اشتراک اشخاص غیر محصل در اتحادیه محصلین وسیله آنرا فراهم داشته تا شخصاً صدر اعظم وقت هدایت حبس همه آنهائیکه در تدویر درامه اشتراک کرده بودند صادر نمایند.

برای محصلین این پیش آمد غیر مترقبه بود هم خود محصلین و هم آنهائیکه از پشت پرده اتحادیه را میخواستند وسیله تشویش برای حکومت داشته باشند دست به تحریک و تظاهرات دست جمعی داده و بدبختانه در چنین شرائط حساس محصلین بدودسته متضاد یکدیگر جدا می شوند. یکدسته می خواستند به مقامات حالی نمایند که تمثیل درام بمقامات عالی به صورت معکوسی جلوه داده شده خواهشمندیم رفقای ما آزاد و بعداً این درامه در حالیکه به اجازه فیض محمد خان وزیر معارف تمثیل داده شده دوباره کنترول اگر خلاف قانون مطبوعات درآن چیزی وجود داشته باشد مرتکبین مجازات شوند.

دسته دوم تذکر داده بودند که رفقای ما همین امروز آزاد و و در غیر آن مسولیت عواقب ناگوار آن بدوش حکومت است اکثریت محصلین نظریه دوم را پذیرفته و عریضه را با چند نفر بصدارت فرستادند بعد از مطالعه عریضه صدر اعظم هدایت میدهند تا همه محصلینکه عارض و در عریضه امضا کرده اند حبس شوند.

اطلاع حبس محصلین جرقه دیگری بود که به احساسات جوانان محصل و متعلمین زده شده بود مظاهرات شدت کرده و یکتعداد زیاد محصل و متعلم و تماشاگر به کول مکتب استقلال جمع و مي خواستند دسته جمعی بصدارت بروند.

گفتارهای ضد دولتی شدیدتر بی مسئولیت تر و تشویق تماشاچیان بحد انفجار خود رسیده بود تعداد مردم تماشاچی و با احساس و ضمناً با اظهار پشتیبانی و حق بجانبی محصلین افزوده شده می رود و تعداد این اشخاص در اخیر روز بچندین هزار نفر رسیده بودند در حالیکه تمام اطراف مظاهره کننده‌گان از طرف محافظین مسلح احاطه گردیده مگر محصلین کمترین اعتنائی به اشخاص مسلح نداشتند و فشار مي آوردند تا از خط محاصره بگذرند و بصدارت روند.

دراین اثنا عبدلاحمد خان پنجشیری معین وزارت معارف و بابه جان فرقه مشر سرباور شاه محمود خان نزد محصلین آمده و خواهش می نمود تا از تصادم میان محصلین و اشخاص مسلح جلوگیری بعمل آید بااینکه محصلین در حال احساسات به این اشخاص دشنام میدادند اما اینها به آرامی و خونسردی توجه داشته تا از تصادم جلوگیری نموده باشد همین خونسردی و احساس نیک اینها درباره محصلین زمینه آنرا فراهم آورد تا محصلین راضی گردند که چند نفر نماینده خود را نزد صدر اعظم برای بار دوم بفرستند.

نمایندگان عبارت بودند از میر علی احمد شامل زاده ، محمد عظیم صابری، فقیر محمد مهمند، محمد کریم نصرتی، عبدالواحد عبدالغنی نویسنده و چند محصل دیگر فضای این صحبت با صحبت اولی صدراعظم بی نهایت فرق داشتند.

شاه محمود خان با حوصله مندی گفت مابا شما دموکراسی را وعده داده بودیم نه اینکه شعار بدهید که استبداد مرده و دموکراسی آمده و تا پشت دروازه های قصر تمرد نمائید و یا مثال اینکه گفتار نیست سنگ است و دست پای گفتار را بسته کنید او و همه خنده کردند.

درپایان گفت و شنید ها گفت همه شما را بخشیدم اما دو نفر شما را نخواهم بخشید یکی محمد یونس (سرخ آبی) که دیروز امر کردم او را به میمنه برده و بفامیلش تسلیم کنند تا دیگر بکابل نیاید و نفردوم شما حسن شرق به گفتن این جمله حاضرین خنده کردند باتعجب و قهر گفتند این حرف خنده ندارد یک نفر گفت صاحب محمد حسن شرق همین شخصی است که نزد شما حاضرست.

او حق بجانب بود نویسنده یکی از محصلین عصیانگری بود که بضد نظام و حکومت او عصیان کرده بود اما او (شاه محمود خان) مثل یک پدر نزدیک می آید روی نویسنده را بوسیده و میگوید برو بچیم این بار تورا و محمد یونس سرخابی را نیز بخشیدم.

شادی کنان محصلین با پیغام آزادی رفقای خود خارج میشوند و اگر واقعاً این تدبیر و تحمل (شاه محمود خان) نمي بود در آنروز با همه احساسات ضد و نقیضی که درمیان محصلین و اشخاصی مسلح بوجود آمده بود بایک تصادم دهانفر کشته و صدها نفر

زخمی میگردید.

طرز طلقی پیش آمد صدر اعظم نزد محصلین یکسان نبود گروهی آنرا در اثر فشار محصلین ومجبوریت دستگاه حکومتی میدانستند و از انرو محصلین بجناح خیلی افراطی مغرور و از خود راضی و جناح میانه رو و معتدل جدا گردیدند.

محصلین به اصطلاح آنروز آتش نفسان عبارت بودند از میر علی احمد شامل زاده محمد ابراهیم مشهور به کوپراتیف عبدالهادی و عبدالغنی خواهر زاده ها داکتر صاحب محمودی و شاه علی اکبر شهرستانی عبدالواحد عبدالغنی خان محمد حیدر ژویل وغیره و یکتعدادهم میخواستند تا از بر خورد میان محصلین و حکومت جلوگیری به عمل آیند بهر صورت گروه اول توانستند بعد از دو هفته حسب معمول کنفرانس محصلین را دائر نماینده و یکتعداد مضامین ضد دولتی از طرف بعض از محصلین تندرو با تمام کوشش و سعي گروه که مفکوره بین البین داشتند خوانده شد و فردای آنروز اتحادیه محصلین از طرف حکومت غیر قانونی اعلان گردید و محصلین که در جمله بسیانیه دهندگان بودند از قبیل حبیب صافی و شاه علی اکبر شهر ستانی و چند نفر دیگر حبس گردیدند.

19

از انجائیکه اتحادیهٔ محصلین بکمال تاسف وحدت و هم بسته‌گی خودرا از دست داده بودند با کوشش و مساعی خسته‌گی ناپذیر، رهبران اتحادیه قادر به جمع آوری محصلین جهت براه انداختن اعتصاب و یا مظاهره شده نتوانستند و اتحادیه ایکه در اوائل مثل غنچه شگفته بود مانند گل پژمرده شده و از هم پاشیدند.

به ماه اسد ۱۳۳۱ روزیکه محصلین صنف پنجم طب همه بدرس خانه رفته بودند به نسبت تبی که عاید عالم بود بدروازهٔ فاکولته انتظار یکی از استادادن را داشتم تا ازوی بتداوی خود کمک بگیرم.

دراین اثنا یک نفر عسکری آمده و مرا سراغ میکردند خود را بوی معرفی نموده گفت بامن بیائید مریضی را عذر آوردم فایده نکرد عقب او روان تا به لیسه عسکری مهتاب قلعه نزد قوماندان مکتب رسیده و مرا معرفی کردند قوماندان مکتب جزال سید اکبر خان بدون اینکه چیزی بگویند و یا ازمن چیزی بپرسند شروع بد شنام نموده وامر کردند تاحاضر باشهایش مرا چوبکاری نماید.

و بعد ازان در حالیکه از شدت درد و تب و لت و کوب بی نهایت به عذاب افتاده بودم. مرا به حبس خانه لیسه‌عسکری دریک اطاق تاریک و تنگ انداخته بودند. ولی خلاف توقع قوماندان صاحب در اثر لت و کوب چند دقیقه بعد با عرق فراوان و افتادن تب احساس آرامش کردم چندر وزیکه بفاکولته نرفته بودم هم صنفانم بجستجو افتاده و مرا

در حبس خانه لیسه‌عسکری پیدا کردند و تعدادی از محصلین عسکری و ملکی فاکولته طب و نیک محمد عزیزی و آدم درصل به معیت محمد یونس سر خایی وغیره نزد وزیر دفاع ملی رفته و شکایت کرده بودند که بدون موجب قوماندان لیسه‌عسکری یکی از محصلین را حبس نموده اند.

وزیر دفاع امر خلاصی مرا از حبس داده و گفته بود محصل را نزدم بیاورید اما من رفته نتوانستم. یک ماه بعد محصلین فاکولته طب در اثر مخالفت بعدیر فاکولته اعتصاب کرده بودند در حالیکه من اشتراک و مداخلهٔ به اعتصاب نداشتم بازهم مرا محرک اعتصاب قلم داد و به توقیف خانه کابل توقیف کردند.

عبدالواحد عبدالغنی خان که به دیدنم آمده بود برایش گفتم که من از اعتصاب و سبب آن خبر ندارم نمیدانم چرا توقیف شدم گفت فکر نکن بعد ازین در هر جائیکه اعتصاب و مظاهره باشد تو محرک آن خواهی بود زیرا ترا نشانی کردند و توهم واسطهٔ و شناختی بمقامات نداری اگر اجازه میدهی من راهی پیدا کنم.

گفتم هرچه میخواهی بکن، فردا عبدالواحد بایک نفر دیگر آمد مرا به او معرفی کردند گفت نام این شخص غلام حیدر خان عدالت معاون ریاست نقلیات است او می تواند ترا نزد محمد داود وزیر دفاع ملی ببرد تومیروی؟ من قلباً آرزوی چنین ملاقات را داشتم دوسه روز بعد از توقیف خانه همه محصلین خلاف توقع بدون اینکه عرض و دادی کرده باشیم خلاص شدیم گویا فیض عام بود که نا فهمیده محرک و غیر محرک خلاص شوند.

روزی با معیت غلام حیدر خان عدالت به دیدن محمد داؤد رفته بودیم و من قبل ازینکه با محمد داؤد آشناتی پیدا کرده باشم دو مرتبه به صدارت نزد شاه محمود خان رفته بودم و بار هبران مخالف حکومت مثل میر غلام محمد غبار داکتر صاحب عبدالرحمان محمودی، گل پادشاه الفت، و فیض و محمد انگار که صاحبان امتیاز اخبار وطن، ندای خلق، ولس، و انگار، و ازموسسین حزب وطن، ندای خلق و ویښ ځلمیان بودند نیز از نزدیک ملاقات و رفت و آمد داشته باطر فداران و نیمه مخالفان حکومت مانند محمد گل خان مهمند، صلاح الدین سلجوقی، میرسید قاسم خان وزیر عدلیه غلام محمد فرهاد شاروال کابل عبدالهاری خان داوی و دیگر شخصیت های ملی با همراهی بعضی از محصلین معرفت و شناسائی یافته بودیم اما طرز دید و صحبت محمد داؤد درباره آینده افغانستان بیشتر از دیگران مرا تحت تاثیر آورده زیرا از سابق هم گرویده و علاقه مند به او شده بودم خو شبختانه معروضهایم مورد پسند و خوشنودی او شده گفتند گمان نمیکنم برای خدمت به مردم افغانستان میان نظریات ما تفاوتی وجود داشته باشد اماچه میشود اگر دربن راه ما اشتراک مساعی مشترک داشته و بدینوسیله بتوانیم دوستان

خود را با یکدیگر معرفي و با مخالفین خود محتاط باشیم من بکمال احرام برایش پیشنهاد کردم که:

پدرم مردی فقیر گوشه نشین و زاهد و پرهیزگاری بود او هیچ چیز مادی به اولادهای خود به ارث نگذاشته اما از من خواهش کرده بود که:

اگر کسی نزد توامانتی میگذارد به امانت او خیانت نکن و بزرگترین و با ارزش ترین نوع امانت راز یک انسان است که نزد دوست خود آشکار میکند.

پس اگر کسی در غیاب شما به شما ارادت نداشته و آن را بحیث یکراز بمن بسپارند برایم ناممکن است که به امانت او خیانت کنم اما می کوشم به دلائل معقول اورا قناعت بدهم و اگر او مراقناعت داد من از او تابعیت خواهم کرد.

درود و رحمت خداوند بروح پاک محمد داود که بجواب این معروضه ام:

از جای خود می خیزند و در مقابل غلام حیدر عدالت مرا به آغوش گرفت میگوید قسم بخداوند که چنین دوستی را از خدا میخواستم تو امانت نگهدار مرد فقیر نزدیک ترین رازدار زندگی من خواهی بود و روی مرا بوسیده ازهم جدا میشویم.

محمد داؤد چندی بعد از وزارت دفاع استعفا می دهد گاه گاهی نزد او میرفتم و درباره آینده افغانستان و پلان های انکشافی چیزی ازوی مي آموختم امور فاکولته و دوام درس ها بخاموشی میگذرد.

در سال ۱۳۳۱ که دوره شورای ملی به آخر رسیده بود و حکومت در انتخابات مداخله می نمودند تا داکتر عبدالرحمان محمودی و آقای غبار از کابل و چند روشن فکر دیگر از اطراف وکیل نشوند از کابل از طرفداران حکومت علی اصغر شعاع و محمد حسن ملک اصغر نیز خود را کاندید می نمایند اکثر مردم برای دادن رای بداکتر محمودی و غبار رفته بودند اما در نتیجه اعلان گردید که محمد حسن ملک اصغر و علی اصغر شعاع به اکثریت آرا انتخاب گردیدند.

این عمل حکومت بیک عکس العمل مردم مواجه گردید ببرک کارمل (آنوقت بنام ببرک خان یادمیشد) عبدالحمید مبارز میر علی احمد شامل زاده و با چند نفر محصلین دیگر به آتش احساسات محصلین و متعلمین و مردم شهر دامن زدند و یک مظاهره بزرگی را بطر فداری داکتر محمودی و میر غلام محمد غبار براه انداختند.

ببرک کامل درین راه بحد اعلی کوشش بخرج داد و حتی می توان گفت اگر این ۳ نفر درین راه اقدام نمیکردند امکان آن وجود داشت که اصلاً چنین تظاهرات بوقوع نمی پیوستند ببرک خان که به دوران اتحادیه محصلین از جمله محصلین مشهور به شمار نمی آمد برونق دادن این تظاهرت و نطق های آتشین خود بضد دولت توانستند تا جلب توجه مردم را بسوی خود به صفت یک محصل مخالف حکومت و طرفدار سرسخت داکتر

محمودی جلب نمایند.

تظاهرت جبراً خاموش وتعدادی چند بنام آشوب گر حبس گردیدند. میر غلام محمد غبار، داکتر عبدالرحمن محمودی، عبدالحی عزیز، برات علی خان تاج، داکتر عبدالقیوم رسول، و یکتعداد دیگر و از جمله محصلین پوهنتون ببرک کارمل میر علی احمد شامل زاده، و عبدالحمید مبارز و چند نفر از طرفداران داکتر محمودی و غبار (؟؟؟)

روزی بعد آن روز اخبار های ملی مصادره و احزاب تاسیس یافته غیرقانونی اعلام گردید و چند هفته بعد خاموشی دورهٔ استبداد به جلوه های رخشنده دموکراسی طوری سایه افگنده بود که اصلاً تصور آن وجود نداشت که سال گذشته این شهر دارای چه شکوه و عظمت دموکراسی و بلندپروازی مردان آزادی دوست بودند به اینصورت زما مداران دربار نشاندادند که آزادی واستبداد هر دو در آستین قدرت شان پنهان بوده گاهی یکی را پیش میکشند و زمان دیگر، یکی دیگر را، تا مردم را بشکل از اشکال خاموش نگه دارند.

20

بایستی به این اصل باور داشت که آزادی گرفته میشود و هرگز داده نمی شود. ازانرو اتحاد یه محصلین که از بالا به پایین افتیده بود دوباره هوا کرده بالا میرود.

در چهره اکثریت محصلین پوهنتون ناامیدی و عدم امکان بوجود آوردن دموکراسی و آزادی خوانده میشد و از تمام دوره آنوقته اتحادیه محصلین چند نفر محصل نمونه توانست تا آخرین مرحله لنگان لنگان و گاهی دوان دوان به مبارزه جهت حصول دموکراسی دوام بدهند.

بدبختانه تاثیر این گیرو دارها مرا بخود بیهوده مشغول نموده بود گاهی در شبهائیکه خوابم نمی برد و یا آوانیکه تنها می بودم می اندیشیدم: این محصلین که غیر از اعتلای افغانستان و آرامی مردم خود هیچ آرزو دیگری نداشتند چرا منکوب و محکوم شدند؟ ویا صاحبان اخبار و یاموسین احزاب چرا محبوس گردیدند؟ چرا گناه کاران واقعی که مردم از انها نفرت دارند مجازات نشده و آنهائیکه بصف آرزومندان سعادت و آرامي مردم قرار دارند محکوم شدند؟ چرا آنهائیکه سالها مانع پیشرفت وطن بودند مورد باز پرسی قرار نمیگیرند؟ و چرا تغیری بوجود نمی آیند؟ مگر رازی در طبیعت و سرشت این ها نهفته اندکه‌تا باشند باید همین طور باشند؟ آیا این واقعیت دارد که شاه سایه خدا و وابسته گان او وابسته گان سایه خداست.

پس شاهان دیگر چگونه از بین رفته اند و چگونه آنهائیکه شاه نبودند شاه شدند؟

نه اینها یک فریب مغزی بوده و وجود خارجی ندارند زیرا انسانها یک سان بدنیا می

آیند طفل، جوان، و پیر می شوند و باز می میرند پس اگر چنین باشد آیا شاه سایه خدا نیست؟

این سوالها ذهنم را مشوش ومرا به سودائی شدن و به بیخوابی کشانید بود. روزی نزد محمد عمر خان معلم رفتم و آنچه در دل داشتم باوی درمیان گذاشتم او به دلچسپی به سخنانم گوش داده و گفت: هر وطن دوست میداند که بدون آوردن نظام جمهوری و دموکراسی مردم افغانستان هرگز ترقی آرامی و سعادت را نصیب نخواهند شد اما این کار، کار ساده نیست فهم و درایت مردم و ایثار و فدا کاری طبقه ای روشن فکر می تواند که راه نجات کشور خود را در یابند.

بدبختانه نه مردم به این روش پی برده اند و نه روشفکران دربارهٔ چنین مقصدی آمادگی دارند پس بهترست آنچه بدل داری بدل داشته باش.

روزی به خانهٔ محمد داود میرفتم میانهٔ راه به حماقت و اندیشه های طفلانه خود متوجه شدم زیرا محمد داود دوست، شوهر همشیره، و پسر کاکای شاه بود حالانکه من درباره نظام شاهی چیزی های دیگری به مغز خویش جای داده بودم اما من دیگر علاقه مند و پیروی، از پیروان محمد داود بوده و نظریات او، ارزش بالاتر از تصوارت بیهوده ام داشت. ازانرو و بخاطر آسوده و راز پوشیده در دل وارد خانه او شدم. محمد داود برعکس روز های دیگر کمی آشفته و نا آرام به نظر می آمد او درباره حق خود ارادیت پشتون ها و بلوچ ها و از بی علاقه گی حکومت درین باره شاکي بودند. من گفتم مردم از جانب دیگر از انحلال اتحادیهٔ محصلین مصادره ای اخبار های ملی غیرقانونی شدن احزاب و بندی شدن تعدادی از منورین خصوصاً طبقه ای روشن فکر شدیداً از حکومت ناراض شده اند.

او گفت بدبختانه ما دموکراسی را تا آنجائی دوست داریم که منافع مارا دست ناخورده حفظ کند. من بدون تفکر پرسیدم اعلیحضرت درباره حقوق پشتون ها و بلوچ ها چه فکر دارند بعد از تامل چند ثانیه گفتند اعلیحضرت درین باره از هیچ سعی و کوشش دریغ نخواهند کردا ما بهر صورت پر سانم درباره ای شاه بی موقع و ناسنجیده و برای محمد داود غیر منتظره بود.

بحوت ۱۳۳۱ دوره تحصیلی فاکولته طب تمام و دوره ستاژ به حمل ۱۳۳۲ شروع گردید دوره ستاژ ما و تحصیل محصلین دیگر صنوف بدون سرو صداهای سیاسی سپری گردید به اوائل ۱۳۳۲ محمد داؤد که از طرف اعلیحضرت بحیث رئیس افتخاری سره میاشت مقرر شده بود در احیا و رونق دادن این موسسه عام المنفعه شخصاً توجه خاص داشت چنانچه دو خانه مقابل شفاخانه قوای مرکز و یکتعداد اپارتمان ها ودوکان های شخصی خود را در شهر آرا به این موسسه می بخشند. و به سنبله ۱۳۳۲ بروزهای جشن

استقلال اولین شفاخانه سیار سره میاشت را در چند خیمه به منطقه جشن بطور موقتی تاسیس کردند معاینه و تداری رایگان از طرف سره میاشت و باکمک دوکتور فقیر محمد شفا استاد فاکولته طب و یکتعداد دوکتورهای دیگر بشمول اینجانب شروع گردید با اینکه ثمرهٔ کار آن خیلی‌ها مفید اما برداشت حکومت وقت چندان رضایت بخش نبود.

ازانرو چند روز بعد که کار ستاژ ما تکمیل گردید، دو هم صنفی دیگرم را داکتر آدم درمل و داکتر نیک محمد عزیزی بکابل و مرا لزوماً در شفاخانه عسکری خوست مقرر و در همان روز عازم خوست گردیدم قشله عسکری و شفاخانه خوست نامکمل و از جانب دیگر شدت ملاریا و حمای لکه دار سبب مرگ و میر عسکرهای زیاد میگردید پیدا کردن دوای مؤثر و وسائل جلوگیری و حفظ ما تقدم هم مشکل بود، بااینکه تعداد مراجعین مریض ها زیاد بودند عدم توجه قوماندانی و شاید هم تحت تعقیب قرار داشتن من، صاحب منصبان عسکری را در تماس بامن محتاط نموده بودند.

21

خوشبختانه از این ماموریت هنوز چند روز نگذشته بود که بر خلاف انتظار محمد داؤد بحیث صدراعظم تعیین و در همان شب که صدارت او اعلان گردید، به قشله عسکری خوست تلیفون و از قوماندان عسکری احوال مرا می پرسند و خواهش میکند که با او تلیفونی حرف بزنم خنده آور و مسخره بود واین دومین باراست که با چنین اشخاص مواجه می شوم (باراول بعد ازینکه اخراجم را از فاکولته طب قبول نکرده بودند) اما این بار به سطح خیلی بالا.

فاصله اطاقم از قرار گاه محل قوماندانی دو سه صد قدم بیشتر نبود که ضابط امر با موتر فرقه مشر آمده می گویند فرقه مشر انتظار ترا دارد بااینکه من علت این لطف جنرال محترم را می فهمیدم خود را به نا فهمی زده بکس دوا و سامان فشار خون را با خود برداشتم وقتی رسیدن قوماندان بدروازه اطاق خود انتظار مرا میکشد تعارفات، پیش آمدها، تعریف از شخصیت، حسن لیاقت و کاردانی خصوصاً از توجه من، در تداوی مریضان جملاتی بود که از شنیدن آن بخود می پیچیدم و خجالت میکشیدم زیرا آنچه را او میگفت در خود سراغ نداشتم و من خیلی کوچکتر ازان بودم که او مرا به این بزرگی در آن شب می دید.

داکتر صاحب شمارا صدر اعظم صاحب سردار صاحب محمد داؤد بلی، بلی، والا حضرت صاحب کاردارند و میخواهند با شما تلیفونی حرف زنند من گفتم شما سهو کردید شاید کسی دیگری را بخواهند من به او شان آشنائی و سابقه دوستی ندارم من یک داکتر عادی تازه فارغ شده و رانده شده ای دستگاه دولتی و بکار طبابت تازه وارد بوده

شاید غلطی صورت گرفته باشد و آنقدر دراین باره پافشاری کردم که اگر دوباره تلیفون محمد داؤد از کابل نمی رسید او باور کرده بود و احتمالاً مرا پای پیاده رخصت می نمود.

تلیفونی بامن الطاف فراموش ناشدنی و علاقه مندی مثل یک پدر را نشان میدهد فردا همه کارم تکمیل و بطرف کابل حرکت کردم آمدن این مرتبه‌ام از خوست بکابل با رفتنم از کابل به خوست، با اینکه چند روزی نگذشته بود از زمین تا آسمان فاصله داشت، آن بار بدون موجب مرا مثل شخص نا مطلوب و رانده شدهٔ حکومت می بردند و این مرتبه از خوست تا کابل نا فهمیده مانند قهرمانی با حرارت و احترام استقبال و خدمتگذاری کرده می آوردند. به خود گفتم: باید ازین چیزهای ناپایدار پند وازین پیش آمدها عبرت گرفت، زیرا دیروز مرا بخا طری سوی نیست زما مداری میراندند و امروز بروی حسن نظری زعیم استقبال میکنند؟

پس من کی هستم؟ کشور یکه یک مالک دارند و مردم آن بیش از مشتی بیعت کنندهٔ بي اراده نباشند امثال من در جریان حوادث زمان مثل برگ های خشکیدهٔ طوفان زدهٔ با شموری بالا میروند و بانسیمی فرو می غلطند، پس من هم خزان زده برگی بیش نیستم، که از شاخ درختی فرو افتیده و اصالت بنیادی خود را در گوشه ای از گوشه های، کلبه ای از کلبه های محقر انار دره باقی گذاشته‌ام و اکنون بسوی سر نوشت سرنوشتی که سراسر آصیب پذیر و به اراده دیگران بسته روانم.

با این دور نمای ناپیدا بدنیای پُر از امید و ترس می اندیشیدم، امید به امروز و ترس از فردای ناپیدا. با این همه پندارهای گیچ کننده بکابل رسیدم و بخانه محمد صدیق خان وزیری که یکی از دوستان محمد داؤد و بمن مثل پدر مهر بان بود رفتم اومرا از سال ۱۳۳۲ تا اخیر ۱۳۴۰ بخانه خود مثل فرزند خویش نگه داری نمود من از الطاف او، خانم کریم و با عاطفه او ودو دخترش برشکی و فوزیه که مثل خواهر مهربان بودند برای همیش سپاس گذارم.

فردای آن روزن بخدمت محمد داؤد رفتم او هنوز کابینه خود را تشکیل نکرده بود گفتند در نظر دارم دفتری بنام مدیریت قلم مخصوص که شعبات اداری صدارت به استثنای ریاست ضبط احوالات مستقیم و غیر مستقیم تحت اداره شما باشد در تشکیل دفاتر صدارت گنجانیده شوداین دفتر دفتر ارتباطی صدر اعظم با وزارت خارجه و دیگر وزارت خانه‌ها خواهد بود در اوائل حمل ۱۳۳۳ امور اداره عار ضمین صدارت را که آنوقت تشکیلات بنام ستره محکمه وجود نداشت. و کار آن توسط این اداره به همکاری وزارت عدلیه صورت میگرفت نیز به من سپرده بودند.

22

صدرات محمد داؤد.

سنبله ۱۳۳۲ حوت ۱۳۴۱:

بعد ازینکه سلطنت اعلیحضرت امان الله خان چه دراثر سهوهای که خود اعلیحضرت در زمان سلطنت خود بعمل آورده بود چه در اثر سوی تفاهم و عدم درک مردم افغانستان از نو آوریهای او، بهر صورت نار ضائیت‌های مردم در سر تا سر افغانستان بضد اعلیحضرت شان که متاسفانه او را تکفیر کرده بودند بوجود می آید و در اثر آن اغتشاش و یا قیام مردم بضد سلطنت او، دوره زمامداری اورا پایان می بخشند و حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقاء پادشاه میشوند درین مرحله افغانستان دریک بحران خانه جنگی و حرج و مرج و تضادها زیاد عمیق بین اشخاص متمدن واشخاصی غیرمدنی در گیر شده تااینکه محمد نادرشاه بعد از جنگ و شکست حبیب الله پادشاه افغانستان شده اما بعد از مدت کوتاهی موصوف کشته میشوند و پسر او محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان میگردند

درچنین دوره‌ای محمد هاشم کاکای پادشاه برای مدت ۱۷ سال صدراعظم افغانستان و هم زمان بدوره صدارت او بوده که جنگ عمومی دوم جهان در میگرد و افغانستان در اثر درایت محمد هاشم صدر اعظم ویا شرایط زمان از جنگ بدور نگاه داشته شده اما در سیاست خارجی تحرکی دیده نمی شود. در زمان صدارت شاه محمود خان ۱۳۲۵-۱۳۳۲ نیز در سیاست خارجی افغانستان بیش از آنچه در گذشته بود اقدا می نشده وتنها یک سفر کوتاه صدراعظم بدعوت معاون رئیس جمهور به اضلاع متحده امریکا صورت گرفته و یک قرار دادی هم با کمپنی مورتسین کنودسن جهت انکشاف پروژه آبیاری وادی هیرمند عقد گردید و بادیگر کشورها مثل گذشته‌ها روابط عادی می بود بعد از هفت سال حکومت، شاه محمود خان استعفا نموده و در اخیر سنبله ۱۳۳۲ محمد داؤد از طرف شاه بحیث صدراعظم تعین میگردد و ازینجاست که:

در سیاست خارجی افغانستان که از عهد امیر عبدالرحمان نزدیکی با انگلیسی‌ها ودوری از روسیه را توصیه می نمود تحولات دیده میشود با آنهم حکومت محمد داؤد توصیه‌های امیر عبدالرحمان را در باره روابط باروسیه همیشه در نظر میگرفتند. اگرچه اعلیحضرت امان الله خان مناسبات خوبی که منجر بشناسائی انقلاب شوروی از طرف افغانستان وشناسائی استقلال افغانستان از طرف اتحاد جماهر شوروی گردید تاسیس نمود اما متعاقباً بسمه چی ها (مخالفین انقلاب با شوروی را) از خاک افغانستان برای حمله بخاک اتحاد شوروی استفاده میکردند تقویه نموده و علاوتاً حکومت اعلیحضرت امان الله خان یک تعداد عساکر افغانی را به تقویه شاه بخارا فرستاد اما اتحاد شوروی در روابط

خود تغیر در مقابل افغانستان ندادند.

امیر عبدالرحمن خان در باره دوستی و نزدیکی با روسیه تزاری که تا دریای آمو در قسمت شمالی افغانستان فتوحات شان رسیده و با انگلیسی ها که از قسمت جنوب و شرق افغانستان در حدودات خط موجود دیورند حاکمیت داشتند چنین استدلال میکردند که: در پلان اشغال گری و توسعه جوئی روسیه تزاری سرزمین‌های هند شامل است آنها آرزومنداند تا به افغانستان دوستی و مناسباتی داشته باشند که بتوانند با عبور از افغانستان هند را اشغال نمایند ازانرو روسی‌ها در افغانستان بیک حکومت دست نشانده و از هر نگاه ضعیف و بی پایه درمیان ملت افغانستان ضرورت دارند و هرگاه روس از راه افغانستان هند را اشغال نمایند هیچ دلیل برمو جودیت و استقلال افغانستان باقی نخواهد ماند.

و انگلیس ها از ترس تحریکات و هجوم روس‌ها بهندوستان نمیخواهند بار و سیه هم سرحد و نزدیک باشند تا تحریکاتی از طرف روسها درمیان ملت بزرگ هند بضد انگلیسها صورت نگیرند زیرا انگلیس ها از راه بحر هند را تصرف کرده و راه خشکه برای حمله روسیه تزاری مساعد تربوده و انگلیسی‌ها قطعاً نمیخواهد که با خشکه بایکی از دول بزرگ با هند هم سرحد باشند خصوصاً روسیه تزاری، از انرو انگلیس‌ها باموجودیت یک افغانستان قوی مستقل و نیرومند احتیاج دارند تا از تجاوز روسیه در مستعمرات خود خصوصاً از اشغال هند جلوگیری بعمل آید البته انگلیس‌ها در عین زمان حکومتی را در افغانستان نمیخواستند که روابط نزدیک وحسنه با روسیه داشته باشد و یاوسیله تحریک آزادی هند گردد.

این ست که امیر عبدالرحمن برای حفظ موجودیت افغانستان در زمان زما مداری خودش دوستی و نزدیکی را با انگلیس‌ها رجحان داده و به اولادها واحفاد خود توصیه میکنند تااین رویه را بسیاست خارجی همیشه در نظر داشته و در عین زمان تمام کوشش خود را بعمل بیاورند تا با روسیه تزاری یک مناسبات کج دار و مریز و غیر تحریک کننده را مراعات نمایند و او همیشه از تجارب خود در مدتی ۱۲ سالیکه در تاشکند در تبعید بسر برده بود تذکر میدهد و از پیش روی روسیه بخاک افغانستان هراس و وحشت دارند.

اما بعد از استقلال و تقسیم هند بد و کشور پاکستان و هند، دیگر انگلیس ها به ما هم سرحد نبوده و هم سیاست اتحاد شوروی با سیاست روسیه تزاری در ظاهر فرق نموده بود و از طرف دیگر جای انگلیس ها را در سرزمین پاکستان طرفداران امریکا و پکتهای سنتو و سیا تو گرفته و این پکتها که مستقیم شامل ممالک ترکیه ایران و عراق و پاکستان و غیر مستقیم ایالات متحده امریکا بود واضحاً بدو دلیل بوجود آمده بود: یکی

اینکه سرحدات شوروی متصل به این کشورها را محاصره نموده و دوم اینکه توسط این کشورها درمیان کشورهای اسلامی تحت تسلط شوروی نفوذ تخریبی بضد شوروی را بعمل آورند.

ازینجاست که افغانستان تحت فشار مستقیم سیاسی و عدم کمک های اقتصادی ممالک متذکره قرار گرفته تا افغانستان را مجبور نمایند که به این اتحادیه ضد همسایه شمالی خود شامل گردند ازانرو اینها یک حکومت ضعیف و بي اراده و بی ارتباط با مردم را آرزو داشتند تا بتوانند بخوبی افغانستان را درپکت های فوق بکشانند و برعکس منافع اتحاد جماهیر شوروی ایجاب آنرا می نمود تا افغانستان نیرومند پیشرفته وغیر وابسته و دارای یک حکومت ملی و نیر و مند باشد تا بدینوسیله هم آرامی و حسن نیست درمیان سرحدات بطول بیش از دو هزار کیلومیتر اتحاد جماهیر شوروی وجود داشته و هم از ناحیهٔ تحریکات در کشورهای جنوبی مسلمان و متحد خود احساس آرامش نمایند ازینجااست که سیاست چندین ساله دوران امیر عبدالرحمان با همسایه شمالی با احتیاط کامل تغیر کلی می یابد و روابط افغانستان و اتحاد و شوروی در سالهای ۱۹۵۳، ۱۹۲۳ شاهد این نوشته هاست (۱۳۳۲، ۱۳۴۲)

اما ناگفت نماند که در زمان محمد داود یکی از اندرزهای امیر عبدالرحمان خان درباره سیاست خارجی افغانستان که گفت بود نباید سیاست بیطرفی بسیاست جانبداری یکی از همسایگان بضد همسایه دیگر مبدل شود دقیقا مورد توجه حکومت قرار داشته و سرخط سیاست خارجی افغانستان را تشکیل میداد. سیاست بی طرفی و غیر جانب داری در زمان حکومت محمد داؤد میان دوابر قدرت، اتحاد شوروی و اضلاع متحده امریکا بدقت کامل در نظر گرفته شده بود وزیر خارجه محمد نعیم برادر محمد داؤد درباره مراعات سیاست خارجی افغانستان با ابر قدرتها میگفتند حساسیت سیاست بیطرفی ما میان اتحاد شوروی و اضلاع متحده امریکا به نازکی دمهٔ تیغ ماشین ریش تراشی می ماند و برای حفظ امنیت و استقلال افغانستان اهمیت این دوستیها را همیشه قسمی بائیست در نظر داشت تا ما وسیله تحریک ابر قدرتها بمقابل یکدیگر شان در سرزمین خود نشده باشم.

23

حکومت محمد داؤد صادقانه آرزومند روابط نیک با همسایههای مسلمان خود ایران و پاکستان بودند متاسفانه ادعای بیش از حق ایران در آبهای دریای هیرمند در وقت صدارت محمد داودو عدم آرزومندی پاکستان به مذاکره روی موضوع پشونستان و جانب

داری حکومت‌های هردو کشور از پکت‌های سنتو وسیاتو گا گاهی حکومت محمد داؤد را با دشواری ها مواجه می نمود. اما حکومت محمد داؤد روابط نیک با همسایگان را مشی سیاست خارجی خود قرار داده و آنرا اولین و مهم ترین علامه بیطرفی افغانستان می شمردند حکومت محمد داؤد با چین و هند روابط حسنه نیکی داشته و کمک ها مالی و اقتصادی شان رو بتزائد بود با اینکه قابل فهم بود که چینی ها از روابط نیک و نزدیک حکومت افغانستان با اتحاد شوروی و هم چنان شوروی ها از روابط نیکو با چین خوشنود بنظر نمی آمدند اما این دو کشور هرگز شرائطی را بمقابل حکومت افغانستان جهت اخذ کمک بوجود نیاوردند.

برعکس محمد داؤد با پیروی از سیاست بیطرفی و فعال افغانستان نتوانستند رضائیت و اطمینان اضلاع متحده امریکا را جهت سرمایه گذاری برای رفع مشکلات اقتصادی افغانستان مانند اتحاد شوروی جلب نمایند و سهم نگرفتن اضلاع متحده امریکا بصورت وسیع تر در امور انکشافی افغانستان و به پیروی از آن کشورهای غربی بدون درک اصل علت درباره محمد داؤد و رفقایش قضاوت آنرا داشتند که دوستی با شوروی‌ها را نظر بکشورهای سرمایه داری ترجیح میدهند.

حالانکه اضلاع متحده امریکا و طرفداران شان بودند که نخواستند چه درزمان سلطنت محمد ظاهر شاه و حکومت های غیر خاندانی و حکومت محمد داؤد و چه در زمان ریاست جمهوری محمد داؤد کمکهای موثری بنمایند.

بی علاقه‌گی حکومت افغانستان بشمول در پکت سنتو که تماماً از منافع عنعوی و بیطرفی افغانستان نماینده‌گی میگرد محافل رسمی امریکا و هم پیمانان شان در منطقه آنرا سیاست یک جانبه تلقی کرده و بهمین دلیل بود که افغانستان در معرض دسائس خرابکارانهٔ قرار گرفته بود و در آغاز (۱۹۵۴) ۱۳۳۳ تبلیغاتی وسیع مبنی بر خطر تجاوز از جانب شمال آغاز گردید زیرا درین سال در حالیکه ترکیه و پاکستان هم پیمان نظامی گردیدند تلاش فراوان صورت گرفت تاپای افغانستان درین پیمان کشانده شود و حکومت افغانستان این پیمانی را که مخالف با سیاست بیطرفی بود نه پذیرفتند. و از جانبی افغانستان با اتحاد شوروی قرار داد پخته کاری و اسفلت سرکهای شهر کابل و ساختن سیلوی مرکزی را با اخذ قرضهٔ طویل‌المدت امضا کرده بود و هم درین سال حکومت افغانستان رسماً قرار داد افغان و انگلیس را که هنگام سیطره استعمار بر هندوستان امضا شده لغو نمودند.

همینکه پاکستان در پکت نظامی بغداد شامل گردید در همان سال (۱۹۵۵) ۱۳۳۴ در کراچی تصمیم گرفته شد که مناطق پشتون‌ها و بلوچ ها که تا آنوقت دارای خود مختاری داخلی بودند شامل حکومت مرکزی پاکستان گردد افغانستان ازین تصمیم

حکومت پاکستان که حقوق ملی پشتونها و بلوچها را به مخاطره می افگند ناراضی بود و تظاهرات اعتراضی در کابل قندهار جلال آباد و دیگر شهرهای افغانستان به ضد حکومت پاکستان بوجود آمد که در اثر آن بیرق و سفارت پاکستان در کابل در تحت اوج احساسات مردم به آتش کشانیده شد.

به آتش کشانیدن سفارت و بیرق پاکستان حکومت افغانستان را به اعتراض تمام کشورهائیکه بکابل سفارت داشتند مواجه نموده که برای محمد داؤد بزرگترین مشکل و به مخالفین آن بهترین دلیل به بی اداره گی محمد داؤد شده بود و این اختلاف نظر افغانستان با پاکستان و مظاهرات کابل قندهار و جلال آباد و دیگر شهرها طرفداران پکت نظامی بغداد را بیشتر از پیشتر به مخالفت و توسعهٔ تبلیغات بضد حکومت محمد-داؤد وا داشتند و به محاصره اقتصادی افغانستان اقدام و از اترو راه ترا نزیت عنعوی افغانستان را از طریق پاکستان مسدود نمودند و از جانبی دیگر در مناطق جنوبی و جنوب شرقی سرحداست افغانستان توطیه‌های مسلحانه براه انداخته شد.

در داخل هم مقامات ذیصلاح دربار بسیاست محمد داؤد رضامندی و علاقه ای چندانی نداشتند همه اینها دست بهم داد و حکومت محمد داؤد را مجبور به آن نمود تا برای حفظ امنیت ملی و مقابله بایک حمله احتمالی پاکستان اعلان سفر بری نمایند، واقعیت امر ثابت نمود که مردم افغانستان حاضر اند از حکومت به مقابل تجاوز بیگانگان با تمام نیرو در هر شرائط پشتیبانی نمایند چنانچه در ظرف دو روز به تعداد یک ملیون عساکر دوره احتیاط در محلات تجمع حاضر و آماده شده بودند.

حکومت افغانستان برای رفع محاصره اقتصادی بطرف اتحاد شوروی مراجعه و در نتیجه مذاکره و موافقه، موافقتنامهٔ جوزا ۱۳۳۴ در مورد ترانزیت اموال افغانی از راه شوروی با شرائط سهل امضا گردید امضای این موافقتنامه بیشتر پاکستانی‌ها و دوستان شانرا تحریک به بر خلافی حکومت افغانستان نموده و بتبلیغات ضد حکومتی افغانستان افزودند در حالیکه حکومت پاکستان بود که برخلاف حقوق کشور های محاط به خشکه راه ترانزیت را به روی افغانستان مسدود کرده بودند.

در نتیجه پافشاری حکومت برای اعادهٔ حق ترانزیت از خاک پاکستان و پشتیبانی قاطبهٔ مردم از خط مشی حکومت درین باره و امضای موافقت نامه ترانزیت اموال وارده و صادرهٔ افغانستان از طریق شوروی زمینه آنرا مساعد نمود تا در سپتامبر ۱۹۵۵ (سنبله ۱۳۳۴) پاکستان در سیاست محاصره اقتصادی به افغانستان تجدید نظر نموده، دو باره راه ترانزیست را باز و نمایندگی های سیاسی هر دو طرف شروع به فعایت نمایند.

حوادث سال ۱۳۳۴ که به وضع اجتماعی مردم افغانستان تاثیر نیکوئی بجای گذاشته بود محافل دولتی را بیش از پیش متوجه و متیقن نمود که برای رفع توطهٔ توطه

گران و همکاری مردم باید اجرات و خط مشی حکومتی به اتکا و اراده و تصمیم مردم عملی گردد ازانرو به برج عقرب ۱۳۳۴ در شهر کابل لویه جرگ دائر شد تا سیاست خارجی حکومت را مورد بر رسی قرار دهند در مصوبه لویه‌جرگ علاقه مندی عمیق مردم افغانستان در جهت حل مسالمت آمیز کشیده‌گی‌های حکومت افغانستان و پاکستان تائید گردید. هم چنان در مصوبهٔ لویه جرگه از جلو گیری خطر احتمالی تجاوز بلاک های نظامی به افغانستان به حکومت توصیه نمودند تا جهت نیرو مند شدن اوردو برای دفاع کشور تدابیر همه جانبه اتخاذ نمایند بناء فیصله‌ای لویه جرگه ۱۳۳۴ در تقویهٔ خط مشی و بیطرفی افغانستان امر مهمی را ایفا نمودند.

به اساس واتکای این فیصله بود که حکومت در تقویهٔ بنیه مادی و معنوی اوردو قدم های جدی برداشته و یک تعداد از تعلیم یافته گان اوردو جهت تحصیلات عالی و آموختن استعمال اسلحهٔ جدید به اتحاد جماهیر شوروی فرستادند و این امر مانع آن نبود تا حکومت تحصیلات عالی و عنعنوی صاحب منصبان اوردو افغانستان را که سالها با اوردوی ترکیه داشتند از بین بردارد و البته امکان مالی و وابسته بودن ترکیه در پکت بغداد اجازه آنرا نمیداد تا مایحتاج اوردو افغانستان را از نقطه نظر عصر و و زمان تکمیل نمایند باآنکه ترکیه در پکسمت سنتو شامل بود اما برای حفظ بیطرفی عنعنوی خود حکومت افغانستان تمام سکالرشیپ‌های که در تمام شقوق با شمول تحصیل صاحب منصبان عسکری از طرف ترکیه داده میشد می پذیرفتند.

تعدادی از صاحب منصبان وغیره متخصین افغانی سالانه به هند جهت تحصیل اعزام میگردیدند. صاحب منصبانیکه به اضلاع متحده امریکا و هندبه تحصیل میرفتند نظربه محدویت های که از طرف کشورهای مذکور وضع شده بود متاسفانه تعداد ناچیزی بودند بناء به مقابل کمک های اتحاد شوروی برای قبول صاحب منصبان اوردو زمینی و قوای هوائی افغانستان کمیت چندان نداشتند.

درختم سال ۱۹۵۵ (قوس ۱۳۳۴) هئیت رهبری اتحاد شوروی تحت ریاست بولگانین و خروچف نظر به دعوت حکومت افغانستان وارد کابل شدند.

در نتیجه مذاکرات هر دو طرف موافقه نمودند تا قرار داد بیطرفی و عدم مداخله مورخ ۲۴ جون ۱۹۲۱ برای مدت ده سال دیگر تمدید گردد طرف اتحاد شوروی مستقبل گردید که یک قرضه طویل المدت صد ملیون دالر را بدسترس حکومت افغانستان قرار بدهند این کمک که حاوی هیچ نوع شرائط سیاسی و نظامی نبود می توانست در پروژه های مختلف انکشافی افغانستان به مصرف رسانیده شود.

در سال ۱۳۳۴ (۱۹۵۵) روابط دیپلوماتیک بین جمهوری مردم چین و افغانستان برقرار گردید.

افغانستان به ۱۳۳۴ در کنفرانس باندونگ تحت ریاست محمد نعیم وزیر خارجه اشتراک نمودند در سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۲) بین افغانستان و ایالات متحده امریکا قرار داد قرضه هژده و نیم ملیون دالر برای توسعه وادی هیرمند امضاء گردید.

اولین مهمان بلند پایهٔ خارجی افغانستان آقای نکسن معاون رئیس جمهوری اضلاع متحده امریکا بود که قبل از رهبران شوروی بکابل آمده بودند و محمد داؤد علاقه مندی زیادی داشتند تا اگر بتوانند ایالات متحده امریکا را در امر رفع عقب ماندگی افغانستان به کمک های مؤثر تشویق نمایند اما آقای نکسن نه تنها کمک های کشور خود را توسعه ندادند حتی به مطبوعات کشور خود نوشته دادند که این کشور استعداد پیشرفت و لیاقت کمک و معا ونمت اضلاع متحده امریکا را ندارند.

و آنگاهیکه حکومت افغانستان برای رفع بدبختی مردم خود جهت اخذ کمک به کشورهای دیگر مراجعه نمودند غربی‌ها حکومت را متهم به وابسته‌گی و نادیده گرفتن سیاست عنعوی و بیطرفی می نمودند.

در (۱۹۵۸) ۱۳۳۷ بین افغانستان و پاکستان موافقت نامه‌ای ترانزیتی کالاهای وارداتی به امضارسید و بعد ازان بین افغانستان والمان غربی و در ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) بین افغانستان و جمهوری فرانس و جاپان و در ۱۹۲۰ (۱۲۲۹) و بین افغانستان وایطالیا موافقتنامه‌های درباره همکاری های اقتصادی تخنیکی و فرهنگی با امضا رسیدند در سال ۱۹۲۲ قرار داد ترانزیتی اموال از راه ایران با حکومت ایران به امضا رسانیده شد انگلستان هم آمادگی خود را با توسعهٔ فابریکه قند بغلان و چند پروژه دیگر نشان دادند که مورد توجه و خورسندی طرف افغانستان واقع گردید.

حکومت محمد داؤد بین سالهان ۱۹۵۳ و ۱۹۲۳ (۱۳۳۲-۱۳۴۲) از کمک های بدون قید و شرط تمام کشورها بدون در نظر داشت موقف سیاسی واید یا لوژیکی آنها برای منافع و حفظ بیطرفی افغانستان بهره برداری میکردند اوسعی بعمل می آورد تا کشورهای اسلامی ثروت مند در انکشاف اقتصادی افغانستان سهمی بیشتری داشته باشند چنانچه ایران،عربستان سعودی،عراق و کویت و چند کشور دیگر اسلامی شروع بکمک و قرضه‌های طویل المدت و چند ملیون دالری نمودند امانه آنقدر که افغانستان به آن احتیاج داشتند.

24

محمد داؤد شخصی مسلمان و نهایت با تقوا بود ولی هیچگاه او را نمی توان یک مسلمان متعصب و بنیاد گرانامید زیرا او عقیده هرکس را نزد خود شخصی مورد احترام می پنداشتند، او در حالیکه مؤمن و خدا پرست بود از طبقه رو حانیون و علمائیکه از

نفود خود و وابسته‌گی با پاکستان در امور مملکت بهره برداری میکردند سخت گیر و از فعالیت‌های سیاسی اینها جلوگیری میکردند. او در حالیکه طرفدار اقتصاد رهبری شده بود در عین زمان زمین داری و سرمایه داری خصوص را تشویق میکرد اما ملا کین و سرمایه دارانیکه بخود آرگا و بارگاه و تظاهر به فیودالیزم را میکردند محمد داؤد به اینها نظری خوبی نداشتند ازانرو اینها که قبل از سال ۱۳۳۲ دارای نفود و قدرتی در افغانستان بشمارمی آمدند در ده سال حکومت محمد داؤد بصورت نسبی نسل جوان شان بذهنیت گذشته گان خود تربیه شده نتوانسته و خود آنها هم رفته رفته گوشه‌گیرو خانه نشین و یابکارهای مفید اجتماعی اقتصادی اشتغال ورزیدند.

ازانرو بحکومت محمد داؤد تقریبا پایهای فیودالیزم رو به پاشیدن گذاشته بودند.

محمد داؤد در حالیکه خودش از قبیله پشتون و خاندان سلطنت بود هرگز بفامیل و قبیله خود امتیازات بالاتر و بیشتر از دیگران روا دار نمی شدند و هر نوع امتیازات قبیلوی، سمتی، مذهبی ولسانی را مردود می شمردند. درجه تحصیل پاک نفسی و وطن دوستی معیار پیشرفت اشخاص بود که محمد داؤد به آنها نزدیکی و دوستی داشتند.

شخصاً با تمام نزدیکی و علاقه مندی احساس آنرا نداشتم که او با آنچه نوشته آمد نظری دیگری داشته باشند حالانکه دشمنان وحدت ملی او را طوری دیگر به انظار جلوه میدادند محمد داؤد بلطف و اعتمادی که به من داشتند هفته یک یا دو بار علاوه برامورى رسمی از تحولاتیکه پیرامون افغانستان و جهان میگذشت مانند معلمی مهربان برایم هم توصیه و هم معلومات میدادند و گاهی با علاقه مندی نظریات مرا نیز درباره مسائل فوق می شنیدند.

در تابستان سال ۱۹۵۸ که نظام شاهی عراق به جمهوری تبدیل شده بود از انعکاسات آن میان مردم افغانستان و خصوصاً طبقه روشنفکر جویا شدند.

منکه در یکی از شبهای گرم تابستان که شاه به ویلای تابستانی خود بنام کوتی- سرخ درپغمان رفته بود با سید عبدالله خان والی کابل (بعدها وزیر داخله و عدلیه) جهت باز دید پسته های امنیتی شاه مربوط ولایت کابل به پغمان رفته بودیم، شبی فراموش ناشدنی که با هوای گوارا، بوی عطر گلهای دلکش میخک وفلاکس و چمن های با طراوت با شمال مر طوب و سردیکه از قله های برف دار کوها، بدامان شاداب و سرسبز اما گرم پغمان سرا زیر میشدند روح تازه به کالبد کهنه می بخشید.

باغ عموی پغمان سرک ها پیاده روها پراز جمعیت جوانان و پیران بودند گویا رهگذر بالای رهگذر و به اصطلاح جای سوزن انداختن نبود اما خموشی و خمودی عجیبی این جمعیت را فرا گرفته مثل اینکه همه اینها در عقب و سراغ گمشده ای میروند و یا از چیزی هراس دارند و یا مصیبتی را انتظار میکشند اما آنجانه گفتگوئی

دربارهٔ گمشده‌ای بود و نه تصور نزول مصیبت وبابلائی.

ما هر دو درمیان جمعیت چپا چپی این سو و انسوی باغ در تجسس علت خموشی بودیم، ساعت ۸ شب بلند گوی باغ عموی پخمان خبرهای داخلی و خارجی را پخش می نمود در اخبار خارجی گفتند: در عراق تحت قوماندانی جنرال عارف و جزال قاسم کودتا گردید و بساط نظام کهن شاهی برچیده شده جمهوریت را اعلان کردند با پخش این خبر بصورت ناگهانی و غیر ارادی تمام این جمعیت برقص، خوشی و خنده خیزک و جستک شروع کردند خوشی آن ها بحدی بود که مرا از خوشی آنهایی اختیار و بی اراده گریه گرفت در حالیکه اشک از چشمانم فرومی ریخت دیدم که از چشمان سید عبدالله خان نیز اشک شادی فرو می ریزد.

آیا این جمعیت به انتظار شنیدن چنین خبری آرام و خاموش و منتظر بودند آیا تحت الشعور ایسن ها به چنین مژده و نویدی انتظار داشتند؟ نوید و مژدهٔ چه؟ در عراق نظامی تغیر میکند و در افغانستان مردم میر قصند یعنی چه؟ مگر اینها در ضمیر خود چنین آرزوی نهفته داشتند که از کلمه تغییر و نام جمهوریت به رقص می آیند بدون اینکه بیندیشیند که تغیر در کجا ست، جمهوریت زمزمه میشود و کود تا بیکدیگر تعریف، و این دو جمله ساز رقص می نوازد و امید می آفریند و خوشی و سعادت را درمیان آنها پخش میکند به سید عبدالله خان گفتم بیا برویم بگذار خوشی و آرامشی روحی اینها با دعاها و آرزوی شان بسوی آسمانها بلند شود او به پیشانی ام بوسه زد و گفت خاموش.

وقتیکه محمد داؤد تاثیر انعکاسات این کود تا را در ذهن جوانان افغانستان از من پرسیدند متاسفانه نتوانستم از تحت تاثیر احساسات جمعیت آن شب خارج شوم ازانرو همه آنچه درآن شب گذشته بود و آنچه روزهای بعد از خوشی مردم درک کرده بودم یکایک را بوی گفته و علاوه نمودم که شاید مردم افغانستان از پکت بغداد و از حکومت جابرانه نور سعید صدر اعظم بغداد برای برادران مسلمان خود ناراض بودند و ازینکه مسلمانان از مصیبت داخلی و بلای خارجی نجات یافته اند مردم افغانستان خوشی کرده‌اند.

اما محمد داؤد ما فی الضمیر مرا خوانده بود دربارهٔ گفته‌هایم تبصره نکرده علاوه نمود داکتر توباید متوجه باشی که دریک نظام شاهی ماموریت داری و هر گفته ترا دیگران بگفته هایم تعبیر میکند من از خاندان شاهی هستم و به اعلیحضرت احترام دارم، عرض کردم آیا کاری را انجام داده‌ام که برخلاف اراده شما باشد شما میدانید که منهم شاه را دوست میدارم گفت متاسفانه اطرافیان شاه شاه دوستی شما را با ورندارند.

واقعاً آنچه را که نباید میگفتم گفته بودم موضوع را باسید عبدالله درمیان گذاشتم

گفت کاری خوبی نکردی خداوند ترادر حفظ خود داشته باشد، دیگر آرزوهای خود را درباره تغییر نظام همیشه در زوایای تاریک قلب خود پنهان میداشتم. محمد داؤد با مخالفین شاه مخالف می بودند اما بلطف خویش گستاخی مرا برایم تکرار نکردند محمد داؤد آزادی مفکوره در چوکات شاهی مشروط را محترم می شمردند اما از عقائد یکه با نشنالیزم و مذهب در تضاد می بود بی نهایت نفرت و عقیده داشت که پیروی از چنین نظریاتی می تواند وسیله تباهی و بربادی افغانستان و مردم نجیب آنرا فراهم آورده و زمینه مداخله قدرت های بزرگ را در افغانستان مساعد نماید.

ازینجاست که محمد داؤد و پیروان او از یکطرف از رشد و نموی نیروی بنیاد گرایان جلو گیری و از جانبی با نسل جوانیکه نظریات شان برای نهضت های قابل تطبق در افغانستان و قابل قبول بمردم مسلمان آن بودند جداً طرفداری و آنها را تقویت می نمودند متاسفانه چنین زما مدارانی بشهاوت تاریخ در کشورهای عقب مانده مثل افغانستان در اثر تبلیغات خصمانهٔ آنهائیکه منافع شخصی خود را از دست داده اند آصیب پذیر گردیده و خطی فاصل میان آنها و مردمان کشورش بوجودمی آورند.

علما و روحانیون بنیاد گرا از یک سو و سرمایه داران و ملاکان که اقتصاد رهنمائی شده و زعامت ملی آنها را تحت کنترول و اداره دولت درمی آورند از جانب دیگر، و بعض از عناصر روشن فکر جاه طلب و وابسته که زمینه تقلب کاری و فریب اذهان وطن دوستان واقعی در زمان چنین زعامتی برای شان میسر نیست دست به توطیمه و تبلیغات تفتین آمیز وزهر آگین عاقبت نا سنجشانه زده بهر پناه گاه و بهر مبنع داخلی و خارجی که با چنین ز عامتی ضدیت داشته باشند همکاری و معاونت میکند.

شهرت جهانی محمد داؤد و تحولاتی اقتصادی و اجتماعی در انکشاف افغانستان وسیله سوی تفاهم و رشک را بمقام سلطنت در باره محمد داؤد بوجود آورده، از انرو مخالفت ها و دسائسی گروهای که فوقاً ازان تذکره داد شده مورد قبول و پشتیبانی اطرافیان شاه واقع گردیده و اینهم زمینهٔ تبارز تخریب گران را بضدیت محمد داؤد برافروخته ترمی نمود.

25

تضاد گروهای متضاد با حکومت، که در حقیقت امر عقائد هر گروه ممثل و نمونه‌ای از عقائد نظام‌های سرمایه داری و یا سوسیالیسی در زمان حکومت محمد داؤد بودند بالای روابط کشورها دو قطب متضاد راساً تاثیر میگذارند بطور مثال ناراضی طبقه سرمایه دار ملاک و روحانیون بدون هیچ نوع استدلال توجیه میشود که این زعامت ملی کفر و وابسته بدول و پیرو کمونست‌ها مي باشد. اما محمد داود درمیان همه پروپاگندها

و سؤ نیت های سرسختانهٔ مخالفین داخلی و خارجی خود، افغانستان را به پیش می کشانید، بااینکه بخشی از روحانیون و نیروهای محافظ کار در برابر تحولات اقتصادی فرهنگی و اداری او مقاومت میکردند. او علی الرغم آن همه مقاومت ها راه جدید مناسبات اجتماعی را در دل مناسبات پوسیده باز میکرد، او در پیشبرد این مرام از استعداد و نبوغ فوق العاده ایکه طبیعت به او داده بود، از استخدام استعداد مردم دانا برای پیشرفت و تعالی افغانستان عزیز با نیرومندی و اعتماد کامل استفاده میکردند.

ازان جمله بود رفع چادری برای خانم ها که در سنبله ۱۳۳۸ (۱۹۵۹) اعلان گردید یک گام بزرگ و یک تحول عمیق اجتماعی و دلیرانه او بود که در یک مملکت متعصب و مسلح بر میدارد خوشبختانه خلاف توقع و انتظار این عمل جسو رانه او که محض برای بکار انداختن و سهیم گردانیدن نیم عاطل پیکر جامعه افغانی برای پیشرفت تحول و انکشاف وطن عزیز ما بود از پشتیبانی همه جانبهٔ مردم مسلمان ترقی پسند افغانستان بر خوردار گردید با اینکه تحریکات از طرف مخالفین او در قندهار یک قیام مسلحانه را بوجود آورد اما در ظرف کمتر از دو روز باهمکاری اکثریت مردم قندهار دوباره آرامش در قندهار بوجود آمد.

محبوبیت محمد داؤد درمیان طبقه نسوان خصوصاً قشر روش فکر شان که قرنها از حقوق مساوی بامردها بی بهره بودند خود نیز وسیله دیگر برای طغیان حسادت رقبای سیاسی او گردیده بود. او میخواست تا قدم دیگری در راه تحول اجتماعی در افغانستان بردارد زیرا دیگر به عقیده او زمان آن رسیده بود تا در پهلوی پیشرفت های اقتصادی تحولات اجتماعی نیز همگام به آن شروع شود. او وقت ماندن سنگ تهداب عمارات پوهنتون کابل درین باره چنین گفت اکنون انکشاف اقتصادی نیاز به عملی نمودن تحولات اجتماعی دارد.

او برای بنیان گذاری چنین تحولاتی همرای اعضای کابینه و پادشاه افغانستان همیشه داخل مذاکره بود چنانچه بتاریخ ۹ سرطان ۱۳۴۱ پیشنهادی درباره تجدید نظر بقانون اساسی و آزادی مطبوعات و تشکیل احزاب تقدیم داشتند و بتاریخ ۱۲ سنبله ۴۱ هدایت پادشاه میرسد که به این امر مقدس با محمد داؤد هم عقیده می باشند اما اجرای چنین امری را منوط به زمان و اشخاصیکه فردا مسئولیت عملی ساختن این آرزوها را بدون تردد بدوش گیرد میدانند. محمد داؤد بجواب امریه شاه بعد از غور و مطالعه همه جانبه و مشوره اکثر اعضای کابینه ۲۴ جدی ۱۳۴۱ مکرراً عرائض خود را بشاه درباره تحوالات اجتمائی تقدیم می نمایند.

در مکاتیب محمد داؤد دو نکته اساس دیده میشود: یکی آرزوی نسل جوان و روشن فکرودیگر جلوگیری از خودسری های اعضای خاندان در امور مملکت داری. که

ما قسمتی از مکتوب، مورخه ۹ سرطان سال ۴۱ را نقل میکنم:

شک نیست که تطبیق پلان پنج ساله اول ازهر حیث نزد اکثریت طبقات بی تاثیر نبوده و نهضت نسوان که یکقدم مهم اجتماعی بود مخصوصاً نزد طبقات منور و جوانان طرف تقدیر واقع شد ورو‌ی همرفته تا اندازهٔ یک فضائی امید و خوش بینی تولید نمود. اما باید دانست که انکشاف اقتصادی افکار و ذهنیت های جدید اجتماعی را حتماً با خود آوردنی‌است و اگر دربن قسمت معنوی حیات که به عقیدهٔ من فوق‌العاده مهم ضروری و خالی از مشکلات نیست توجه وسنجش عمیق بعمل نمی آید و بغرض رهنمائی یک ملت بمقصد رسیدن بهدف مطلوب ملی موازی با پلان اقتصادی پلان تحول اجتماعی طرح و عملی نمیگردد روزی خواهد رسید که موازنه بکلی به هم خورده و دفعتاً این مملکت به مشکلاتی دو چار میگردد که ممکن در آنوقت حل آن آنقدر سهل و ساده نبوده و به منفعت ملی افغانستان تمام نشود.

مردم مخصوصاً طبقه منور از نقطه نظر اجتماعی آروزمند تحول و به آن انتظار دارند در خفا اقسام افکار و عقاید و ذهنیت‌ها موجود است اجانب برای مقاصد سیاسی خود مشغول فعالیت اند این طرز حکومت برای مردم مخصوصاً طبقات منور چندان خوش آیند نیست و خسته شده اند برای حضور اعلیحضرت و بعضی دیگران اگر هنوز این طرز قابل تحمل است برای بنده که منسوب به خاندان هم هستم چون عاقبت آنرا بضرر مملکت و ناکامی سلطنت می بینم به راستی عرض میکنم که بعد ازین قابل دوام نیست.

از طرف دیگر بصورت مستقیم و غیر مستقیم افراد منسوب بخاندان کاردار یا بیکار خورد و کلان امتیازاتی بخودها قایل هستند و این چیز را یک حق مثبت و طبیعی خود میدانند قوانین مملکت هرچه باشد در نظر آنها بیش از چند کلمه بی معنی دیگر ارزش ندارد غیره وغیره..... پس یا به همه باید مطابق قانون و مقررات رفتار کرد که حتماً عکس العمل هائی را بار آوردنی است و یا اینکه تحمل کرد و چشم پوشید که خود سبب بی عدالتی و بی انضباطی گردیده و گردید نیست.

پرسش و باز خواست وقتی ممکن و موثر شده می تواند که درآن امتیازی موجود نباشد و اگر امتیاز موجود شد مفهوم حقیقی قانون و عدالت از بین رفته و اگراین باز خواست یکطرفه اجرا میشود نتیجه جز از تولید عکس العمل و بدبنی مدهشتری بمقابل حکومت و سلطنت چیزی دیگری نخواهد بود

اعلیحضرتا: صفحات تاریخ گذشته افغانستان بهترین درس است که می توان ازان عبرت گرفت تاریخ گذشته و آنچه را که خود در حیات دیدیم و تجربه کردیم. بما واضح ساخت که جاه طلبی‌ها و رقابت‌ها و شخصیات و خود سری های افراد چه در خـــاندان سلطنتی یا در دستگاه حکومت و چه دربین طبقات با نفوذ مملکت جز ناکامی

و بربادی خود آنها و خساره مالی و معنوی مملکت نتیجه نداشته و ندارد خدانکند که آن وقایع تلخ درین عصر و دوره سلطنت اعلیحضرت شما دو باره تکرار شود منکه بارها بحضور شما عرض نموده‌ام از صمیم قلب یکبار دیگر عرض میکنم که این طرز اداری مملکت و این فضای خاندانی با ذهنیتکه آنها تربیه شده اند بعد ازین با هر تعبیریکه به آن کرده شود چه از نگاه مسئولیت وظیفه‌ای و چه از نقطه نظر عقیده شخصی برای من قابل تحمل نیست.

محمد داؤد بعد از معروضه ۲۴ جدی ۴۱ تا ۱۱ حوت ۴۱ انتظار میکشد.

محمد داؤد و پیروانش در حالیکه میخواستند. کشور عقب مانده خود را بسوی ترقی‌های اقتصادی و اجتماعی رهنمائی کنند و توانستند تاحدی درین امر موفق گردند بمشکلات و دسائس فوق الذکر از جانب گروهای فوق الذکر و جواب نگرفتن از پادشاه دربارۀ پیش نهادات خود مواجه گردید از انرو او در مارچ 1963 (۱۱ حوت ۱۳۴۱) بعد از ده سال صدارت استعفا میدهد.

با اینکه در زمان حکومت محمد داؤد پیشرفتها و تغیرات چشم گیری در ساحات مختلف کشور بوجود آمده بود. نتوانستند خلای آزادی مطبوعات و احزاب سیاسی را در زمان حکومت اوپر نمایند. و از جانبی پیشنهادات و نظریات او درباره تحولات اجتماعی از نظر مردم مخفی نگه داشته میشد.

ازانرو بعد از استعفای محمد داؤد و تعیین داکتر محمد یوسف بحیث صدر اعظم و فرمان پادشاه جهت تجدید نظر به قانون اساسی برای دموکراسی کردن کشور، تاثیرات شگرف و بس عظیمی را میان کافۀ مردم خصوصاً قشر روشنفکر بوجود آورده و مقام معنوی و محبوبیت شاه را ازینکه دیگر اعضای خاندان او حکومت نخواهند کرد و شاه بحیث سمبول وحدت ملی باقی خواهند بود به نزد مردم بیشتر از تصور بالا برده بود و به آیندۀ امیدوار کننده و درخشان کشور در راه دموکراسی شدن روز شماری داشتند و از حکومت داکتر محمد یوسف بحیث اولین صدر اعظم غیر خاندانی در ۳۰ سال سلطنت محمد ظاهر شاه به گرمی استقبال کردند.

26

حکومت داکتر محمد یوسف:

کابینه‌ای جدید تحت ریاست داکتر محمد یوسف به استثنای دو وزیر متباقی از کابینه سابقه تشکیل و داکتر محمد یوسف چند روز بعد، از دری مخالفت بدوره حکومت محمد داود تبلیغات را براه می اندازند.

نویسند هم زمان با استعفای محمد داود از وظیفه محوله مستعفی گردیدم زیرامن

بخدمت او در خدمت اداری وطن متعهد شده بودم و حالا زمان آن رسیده بود که دوباره بخدمت مردم بحیث طبیب در یکی از شفاخانه‌ها بپر دازم و متاسفانه از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ مقامات صالحه بدون دلیل قابل فهم با اینکه سنگ دموکراسی و عدالت به سینه میزدند اجازه آنرا ندادند تا بتداوی مردم بصورت شخصی یا رسمی بپردازم زیر احترام و نزدیکی من به محمد داؤد قابل پذیرش به آنها نبودند.

من در زمان صدارت محمد داؤد از اعتماد کامل او بر خور دار بوده و عشقیکه او بوطن و مردم افغانستان داشت بمن اجازه نمیداد تا او را درمیان موجی از مخالفت ها از خاندانی گرفته تا بی خاندانها تنها بگذارم ناگفته نماند که محمد داود در ابتدای صدارت خود به برج حوت ۱۳۳۲ پنجاه نمره زمین را برای پنجاه نفراز فارغ التحصیلان بی بضاعت پوهنتون به عقب شرکت برق در جمال مینهٔ با پول قیمت زمین و یک اندازه پول برای آبادی خانه از بانک رهنی و تعمیراتی مطابق مقررات قرضه داده بودند منهم از جمله چیز نداران مستحق یک نمره زمین شدم برای اینکه روزی نزد وطنداران خود مورد سوی ظن قرار نگرفته باشم از انرو از سنگ تهداب چار دیوالی تامیخ‌های روی آهن پوش یکایک را با مدارک و باز پرداخت آن ذریعه مکتوب مدیرت قلم مخصوص به نمره ۵/۹۴۱ ثور ۱۳۳۷ بمدیریت اداری صدارت و نقل آنرا بریاست ضبط احوالات سپردم خوشبختانه یابد بختانه زمینه مساعدی برای کسب ثروت نیافتم تا به خانه جمال مینه در هیچ گوشهٔ از افغانستان چیزی بیفزایم.

دسته جات و گروهای مختلف دوران حکومت محمد داؤد که قبلاً ازان ها تذکر داده‌شد چون بعضی‌ها امید و آرزوهای خود را به استفاده جوئی از دست داد بودند دور همدیگر حلقه زده و با استفاده از دموکراسی و حکومت قانون که از طرف پادشاه و صدراعظم جهت تعدیل قانون اساسی و آوردن دموکراسی به مردم وعده داد شده بودند تغیر جهت دادند و با ضدیت بحکومت محمد داؤد و طرز کاراو و سیاست داخلی و خارجی او به تنقیدات و تخریبات اذهان مردم با تمام شدت شروع کردند.

محمد داؤد یکه در دوران حکومت خود به آرزوی با اعتبار ساختن بیشتر مقام شاهی و بالا بردن موقف خاندان محمد نادر شاه تا جائیکه توان داشتند کوشیدند اینگونه تخریبات آنهم از جانب درباریان و نزدیکان شاه برایش غیر منتظره و باورنکردنی بود، موقف چاپلوسان و مدا حانیکه زمینه فعالیت شان در حکومت محمد داؤد بدر بار از بین رفته بود دوباره بالا گرفته و گروهی از چنین اشخاص برای منافع خود بشکلی از اشکال به کشیده‌گی های خاندانی دامن میزنند و معنی و مفهوم دموکراسی و تعدیل قانون اساسی نزد این اشخاص جای خود را با مخالفت به محمد داؤد تعویض نموده بود

حکومات پاکستان و ایران که به مقاومت محمد داؤد برای عدم اشتراک در

پکتنهای سنتو سیاتو مواجه شده بودند کنون که زمینه مساعدی برای روابط نیک میان پاکستان و افغانستان و اشتراک مساعی این دو کشور در سیاست جهانی امیدوار گردیده بودند نیز به سطح جهانی با ضدیت بسیاست حکومت محمد داؤد و با تبلیغاتی وسیع دست میزدند.

بدبختانه نظریات اکثر مخالفین محمد داؤد نیز با منافع بیگانگان گره خورده بودند. و در سالهای اخیر صدارت محمد داؤد از روابط نیک و حسن نیت افغانستان با اتحاد شوروی و کمکهای اقتصادی بدون قید شرط آن با نظر مساعد نمیگریستند و پلان های انکشافی اول و دوم افغانستان را غیر مفید و غیر موثر دانسته محمد داؤد و چند نفر دوستان نزدیک او را ملامت قرار میدادند.

حالانکه همین سیاست بیطرفی فعال و غیرجانبداری محمد داؤد و همین پلان های انکشافی اقتصادی بود که به افغانستان چهره نوین و شهرت جهانی بخشیده بود. در زمان حکومت محمد داؤد مخالفت با او محتاطانه و ما هرانه پی ریزی و عملی میگردید زیرا شاه با محمد داؤد در زمان قدرت او بی نهایت زیر کانه و با احتیاط مخالفت می نمود چنانچه از ۱۳۱۲ الی ۱۳۳۲ در مدت بیست سال در افغانستان فقط یازده کیلومتر سرک اسفالت و یکدانه سینما و یک پوهنتون که تعداد فاکولته ها آن ۴ و تعداد محصلین آن کمی بیشتر از چهار صد نفر بود وجود داشتند.

حالانکه بین سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ همه چیز بسرعت شگفت آوری در تغیر بود در همین مدت بیش از دو هزار کیلومتر سرک اسفالت تکمیل و یکهزار کیلومتر آمادهٔ اسفالت شدن بود و بسالی ۱۳۴۱ بیش از ۴ هزار محصل در پوهنتون و موازی به اینها می توان تمام امورات انکشافی افغانستان را مقایسه نمود.

با روابط نیکی که محمد داؤد با اتحاد شوروی داشتند چون فعالیت برای کمونستهای افغانی در حکومت او قانونی نبود ازانرو حکومت شوروی نیز کنار رفتن محمد داؤد را با احتیاط استقبال می نمودند. متاسفانه آنهائیکه میخواستند ذهنیت شاه را درباره محمد داؤد و خواهشات آینده محمد داؤد را درباره اینکه او آرزو و دارد شاه را خلع نمایند زمینه سازی کرده میگفتند که مردم افغانستان روز بروز به کار دانی و کار کردگی او و حکومت او معتقد میشود و شاید در آینده به نظام شاهی چنین رویه خوش آیند نباشند حالانکه بحیث نزدیکترین دوست او هیچگاه نیت محمد داؤد را درباره تغیر نظام شاهی در زمان صدارت او نه درک و نه احساس کردم او یک شاه دوست واقعی نهایت علاقه مند بخاندان محمد نادرشاه شهیده بود.

اما در ساریان چه در اخیر صدارت محمد داؤد و چه در زمان صدارت داکتر محمد یوسف راه مخالفت را بذهن شاه و اطرافیان او درباره محمد داؤد و خطریکه از او بمقام

سلطنت متصورهست باز کرده بودند ازانرو توجه شاه بیشتر به بدبینی اطرافیان محمد داؤد معطوف گردیده و زمینه آنرا بوجود آورده بود تا اشخاص موقع شناس به اطراف سردار عبدالولی داماد شاه به مخالفت محمد داؤد خود را نزدیک نمایند و یکدسته اشخاص که اعمال و نیت محمد داؤد و شاه دوستی او را مشاهده میکردند از چنین دسته بندیها اجتیاب داشتند.

جریان عمل بضد محمد داؤد و بی خبری و نا باوری او ازینکه شاه و اطرافیان او با او نظر بدی دارند پایه های حکومت اورا متزلزل و در اواخر حکومت خود بدون اینکه خود فهمیده باشد و یا بخواهد که بفهمند در اوج قدرت به تختی بدون پایه و استناد تکیه داده حکومت میکردند. از انرو در زمان استعفای او تنها نویسنده باوی استعفا داده بود. هنوز ماهی از استعفای محمد داؤد سپری نگردیده بود که داکتر محمد یوسف که خود عضو کابینه و دوست نزدیک محمد داؤد بود اورا مستبد و بی‌کفایت و ظالم در محضر عام معرفی نموده و مردم را علناً بضد او تحریک می نمودند.

27

شاه کمیونی را برای غور و تجدید نظر به قانون اساسی مطابق شرائط زمان تعیین و سید شمس الدین مجروح که مخالف محمد داؤد بودند بحیث رئیس کمیون انتخاب کرده بودند آزادی کلام و احزاب سیاسی، جزء این پروژه قانون اساسی بوده است ملاکان سرمایه داران، خوانین روحانیون و علما از ولایات خواسته میشوند و در ملاقات با اراکین دولت از استبداد حکومت محمد داؤد چیزهای می شنوند که به او شان باور نکردنی بود.

مارکیست‌ها که آرزوه چنین زمانی را بسر می پرورانیدند بحضور داکتر محمد یوسف مستقیم و غیر مستقیم بارياب و درباره آینده و تشکیل حزب به موافقت‌های رسیده بودند. استعفای محمد داؤد اگر از یکطرف نیروهای تحت فشار دوران زعامت او را به دموکراسی علاقه مند و بضدیت به او وا داشته بود در کشور های خارجی نیز با خوش بینی بعض ها منجر گردیده بود اضلاع متحده امریکا بدون اینکه سیاست بیطرفانهٔ واقعبیانه محمد داؤد را در نظر داشته باشد با ازبین رفتن او خوشبیانه بر خورد نموده اما عملاً در کمک کردن به انکشاف افغانستان همکاری موثری ننموده اند.

پاکستان و ایران تغیر حکومت در افغانستان را به انکشاف روابط نیک بین کشورهای خود و افغانستان تلقی کرده و واقعاً روابط این کشورها رو به توسعهٔ گذاشته بود و موضوع آب هرمند بین ایران و افغانستان حل گردید و قضیه پشتونستان رو به خاموشی و فراموشی گذاشته بود. دول غربی که روابط حسنهٔ افغانستان و اتحاد شوروی را به نظر خوب نمی دیدند از برکناری محمد داؤد به توسعهٔ روابط نیک به افغانستان

خوشبین تر شده بودند.

اما اتحاد جماهیر شوروی با سیاست و روابط نیک به افغانستان مثل سابق ادامه داده و ازینکه جوانان مومن به مارکیست در افغانستان موفق بیافتن یک زمینه مبارزه علنی و تاسیس ح. د. خ. گردیده بودند نظر بدوره محمد داؤد علاقه بیشتری با روابط به حکومت های بعدی نشان میدادند. از انرو محمد داؤد و طرفداران او چه در نظر احزاب داخلی و چه در انظار بین المللی نه تنها بصورت مجرد و منفرد باقی مانده بلکه طرف تنقیدات آنها نیز واقع شده بودند.

این نشاندهنده آن است که حکومت‌های ملی مورد توجه خاص هیچ یک کشوری از دو جناح سرمایه داری و یا سوسیالیزم واقع نگردیده بلکه در تزلزل و عدم پایداری و تخریب چنین حکومت‌ها متاسفانه هر دو جناح متخاصم بایکدیگر نظر مشابه دارند. در حالیکه برای جلوگیری از تصادم این دو نیرو و برای پیشرفت پروژه‌های انکشافی و ازبین بردن فقر و عقب ماندگی کشورهای عقب مانده بهترین و یگانه راه سیاست بیطرفی فعال و غیر جانبداری حکومات ملی می باشد.

اما تا جائیکه دیده شده غرور ملی و استقرار و پایداری چنین حکومت‌ها بروی قضاوت آزاد و در نظر نداشتن منافع کشورهای بزرگ مقابل یکدیگر شان و پافشاری کردن بررویی منافع ملی کشور خود بصورت متداوم مورد قبول قدرت های بزرگ نمی باشند حالانکه قابل فهم است که جا نبداری یکی از دو طرف نه تنها مخالف منافع ملی کشورهای عقب مانده و بیطرف بوده بلکه زمینه مداخله یکی را بمقابل دیگر در سرزمین فقر زده و عقب مانده خود بوجود آورده و بهانه مداخله مستقیم را به آنها میدهند.

متاسفانه بادرک این واقعیت تلخ قدرت های بزرگ همیشه قدرت های کوچک را به پیروی از آمال و آرزوهای خویش تشویق و ترغیب نموده و در عدم موافقت، به تخریب آن هامیکوشند محمد داؤد که تحت تاثیر هیچ یک ازین ابر قدرت‌ها با چند طرف دار محدود خود واقع نشده بودند اکنون به مخالفت و به فراموش کشانیدن او کوشش دارند. چنین تلقی‌ها و نتیجه گیری‌ها محمد داؤد و پیروانش را نزد نیروی روحانیون علما و ملاکان و سرمایه داران و خوانین، یکنفر کمونیست بی عقیده بخدا و نزد جوانان روشن فکر خصوصاً کمونست‌ها یک مستبد و یک مسلمان متعصب و نشنلیست خود خواه و دیکتاتورمعرفی کرده بودند. بدینصورت نیروهای عقب گرای و روشن فکران عاقبت نیندیش توانستند محمد داؤد را در محیط خانوادگی قبیلسوی ملی و سیاسی با چند نفر محدود تجرید نمایند.

دوستان محمد داؤد مانند سید عبدالله خان و غلام حیدر عدالت یکی بعد دیگری وفات کردند داکتر محمد آصف سهیل از طرف دربار جذب و بعدها سفیر چین مقرر

گردید و آن عده از صاحب منصبان عالی رتبه اردو که با محمد داؤد سابقه طولانی از زمانیکه قوماندان قرن اوردوی قوای مرکزی بود داشتند و او را بنیان گذار اوردوی نوین افغانستان میدانستند نیز باوی مقاطعه کردند تنها چند جنرال محدود آنهم در ایام عید و جشن استقلال جهت تبریک بخانه محمد داؤد می آمدند مانند دگر جنرال غلام فاروق خان لوی درستیز و ستر جنرال خان محمد خان وزیر دفاع ملی و تورن جنرال مستغنی و اینهاهم آرزو نداشتند که غیر از مسائل عادی روز مره بر موضوعات سیاسی بحث نمایند.

چنین رویه برای محمد داؤد که از صمیم قلب شاه و خاندان او و مردم افغانستان خصوصاً طبقه روشنفکر وطن عزیز خود را دوست میداشتند غیر مترقبه و کم کم از صبر و حوصله مندی او بمقابل شاه میکاهد اما با تمام اینها خود را طرف قرار نداده تنها از رفت و آمدو دید و وادید به شاه و نزدیکان او دوری می نمود.

پلان های انکشافی و اقتصادی پنج ساله اول دوم در زمان حکومت داکتر محمد یوسف مورد تنقید و تفتیش هر روز بعد روزی دیگری قرار میگرفت و هرسوء استفاده و هر معطلی درکار متوجه شخص محمد داؤد و دوستان نزدیک او می بود.

کم توجهی و بدبینی ها بدوام پروژهای زمان محمد داؤد سبب شد تا بعد از ختم هر پروژه تعدادی از کارمندان فنی تربیت دیده در قوای کار از بیکاری به ایران و خلیج فارس بروند. و به تعدادی از پروژهای باقی مانده با دلسردی و بي علاقه‌گی مانند کار در خانه‌ای بیگانه بنگرند بطور مثال:

سرک کابل گردیز، گردیز خوست و پروژه بند وکانال سرده که بایستی تا اخیر سال ۴۵ ختم میگردید تا سال ۵۲ کمتر از ۳۰٪ آنها تکمیل شده بود.

آنچه که نمی توان ازان چشم پوشی نمود دموکراسی و آزادی انتخابات و آزادی مطبوعات بود که در اثر آن بین سالهای ۴۲ و ۵۲ پنج بار پنج حکومت سقوط کرده و حکومتی جدید کار و نظریات حکومت قبلی را مورد باز پرس و تنقید قرارمیدادند و خود اقدام به پروژه سازی و طرح پلان جدید می نمودند.

از انرو می توان گفت که این حکومت ها بیشتر وقت شان بطرح پلان های خود ساخته و تنقید از حکومت گذشته سپری میگردید. گرفتاری‌ها و درگیری ها و بجان یکدیگر افتیدن حکومت‌ها وسیله آن شده بودکه سرعت در اجرای عمل روز بروز کاسته شده و شعار و تنقیدات جای فعالیت پروژه سازی و امور ساختمانی را اشغال نمایند از طرف دیگر آزادی مطبوعات و شوق حزب تاسیس کردن تعدد احزاب و تکثیر اخبارهای جداگانه سبب آن گردید تا نسل جوان خصوصاً آنهائیکه به سوسیالزم و کمونیزم معتقد بودند از طرف مسلمانها که اکثریت قاطبه مردم افغانستان را تشکیل میدهند تکفیر و چند جوان بیگناه در کابل، هرات و لغمان قربانی این اعمال و گفتارهای عاقبت نیدیشه

گردند و طبقه خمود و جمود نگه داشته شده ملاکان و سرمایه داران و روحانیون روز بروز بمیدان مبارزه جهت کسب قدرت کشانیده شوند.

28

نشر جریدهٔ خلق متعلق به ح د خ و نشر جریدهٔ گهیځ متعلق به اخوان‌المسلمین در مطبعه دولتی به دامن زدن این مخالفت‌ها و بوجود آوردن این تفرقه‌ها و مرز بندی‌ها بدرجهٔ اول دخیل می باشند.

محمد داؤد دورنمائی نشر جرائد خلق و گهیځ و فعالیت احزاب مربوط به آنرا برای مردم افغانستان که بدموکراسی چندان تجربه ندارند پیش از وقت و مضر تلقی نموده ازانرو گفتند من به اعلیحضرت و علاقه او به افغانستان صادقانه عقیده داشتم اما ازینکه او عاقبت چنین نشریه‌ها و در گیری‌های بعدی آنها را و مساعد شدن زمینه مداخله افکار خارجی ها و بوجود آمدن تفرقه‌ها را درمیان مردم افغانستان بخوبی میدانند و ازان جلوگیری نمی کنند من در اعتماد و علاقه خود درباره او باید تجدید نظر نمایم و ازینکه او را بخوبی درک نکرده بودم متاسفم.

من در حالیکه عمیقاً او را از شاه ناراض میدیدم با اینکه خیلی خوش بودم خموشی اختیار کردم زیرا اعتراف میکنم که از صمیم قلب آرزوی چنین چیزی را سالها در قلب خود می پرورانیدم.

نا آرامی‌ها فکری و بجان همدیگر افتادن نیروهای روشنفکر و تغیر و تبدل حکومت ها از یک طرف سکته‌گی های واضح را در امور انکشاف مملکت بوجود آورده و از جانب دیگر تمام اشخاص دور اندیش مثل محمد داؤد از عاقبت این گیرودار های عاقبت نیندیشانه بی نهایت در تشویش بودند.

نزد علی محمد خان وزیر دربار که بامن از زمانیکه او معاون اول صدر اعظم بود شناخت داشتند رفته بودم تصادف روزی بود که و کلای شورای ملی فیصله کرده بودند که جریده خلق یک جریده ضد مذهبی و ضد ملی بوده و باید مصادره شود او گفت متاسفانه اعلیحضرت حاضر نمی شوند درباره چنین موضوعات معروضه های مرا بشنوند من عاقبت این گیرو دارهای مذهبی و ملی را در افغانستان بیش ازانچه دیگران تصور میکند خطرناک می بینم.

تمام موضوعات فوق زمینه آنرا بوجود آورده بود تا مردم کم کم متوجه دوران حکومت محمد داؤد و کاردانی و کارروائی آن زمان گردند بدبینی های که مولود تبلیغات میان خالی بود در نزد قاطبه مردم افغانستان تغیر شکل داده

و بخوشی بینی های زائد الوصفی به شخص محمد داؤد و پیروانش تبدیل شده میرفت، اخبارها و جرائد درباره زمان حکومت محمد داؤد دراثر افکار عامه مردم خاموشی اختیار کرده بودند گاگاهی در بیانات نمایندههای احزاب جداگانه خصوصاً خلق از دوران ده ساله استبداد بحث بمیان می آمد زیرا به آنهائیکه اجازه تاسیس احزاب و نشر اخبار از طرف مقام بالا داد شده بود اکیداً هدایت داده بودندکه بهیچ صورت مداخله در امور نظامی و جذب صاحب منصبان اردو در حزب و طرفداری از محمد داود و مخالفت با نظام شاهی جواز ندارند.

مارکست ها هم برای تعمیل امروهم برای کسب حسن نظر و هم برای دفع عطش جاه طلبی ها به پندالان رگ های گردن و بد گفتن از محمد داؤد دریغ نمیکردند و از تماس به صاحب منصبان اردو دوری جسته و شاهی مشروط را برای جلب توجه خوش باوران دربار اساس مبارزات پیگیرانه خود قرار داده بودند.

با وجود همه اینها حس خوشبینیها رفت و آمد ها در مقابل محمد داود و پیروانش روزتا روز می افزود بعضی از مدیران جرائد ملی و کلا و سناتور ها و شخصیت ها ملی و رهبران حزبی آرزو داشتند تا با محمد داؤد ملاقات نمایند.

به همین جهت ما بحث خود را به ملاقات بعضی از اشخاص به شمول رهبران ح. د. خ. با محمد داؤد ادامه میدهیم. با اینکه رهبران حزبی چه در نوشتهها و چه در بیانات خود همیشه دوره حکومت محمد داؤد را دورهٔ استبداد ظلم و بیعدالتی توجیه می نمودند. اما محمد داود از چنین پیش آمد های اشخاص ناراضی و شاکی نبوده زیرا او به اصل منبع تبلیغ به ضد خود متوجه شده بود تا بشاخ و برگ آن.

همرای نور محمد تره کی از زمانیکه مدیر کارهای شخصی و تحریرات عبدالمجید خان زابلی بودند (۱۳۲۴) وبا ببرک کارمل از دوران اتحادیه محصلین ۱۳۲۹ وبا حفظ الله امین از وقتیکه معلم مکتب خوشحال خان و مامور مدیریت اداری صدارت بودند (سال ۱۳۳۵) معرفت داشته و با میر اکبر خیبر در صنف ۱۲ لیسهٔ عسکری هم صنف شده بودم.

عضویت دراتحادیهٔ محصلین و بعد ازان مدت ده سال مدیر قلم مخصوص و عارضین صدارت که مرجع اکثر مراجعین افغانستان بمقام صدارت بودند زمینه آن شده بود تا به اکثری طبقه روشن فکر و چیز فهم کابل روی هم رفته شناسائی پیدا کرده باشم زیرا باشندگان شهر کابل اگر چه بین سالها ۱۳۳۲ و

۱۳۴۲ رو به تزاید، اما تعداد آنها کمی بیشتر از نیم ملیون نفر بودند بناءً روشن فکران شناخته شده انگشت شمار و شناسائی و حتی رفت و آمدهای شخصی با هم دیگر مروج گردیده بود.

بدوران فعالیت های سیاسی اتهامات دور از حقیقت و نا درستی را درباره وابسته‌گی به این و یا آن حزب درباره پیروان محمد داؤد می شنیدیم و صبورانه آنرا بقضاوت مردم و اعمالیکه در زندگی سیاسی وا داری آنها سرزده بود میگذاشتیم زیرا دوره حکومت محمد داؤد بین سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ از نقطه نظر تحولات اقتصادی و انکشاف همه جانبه، فعال نمودن سیاست عاطل بیطرفی افغانستان در مسائل بین المللی و تامین امنیت کامل و کوشش خسته‌گی ناپذیر برای استحکام وحدت ملی و سربلندی مردم افغانستان دور افتاده، از کاروان تمدن و بیرون کشیدن آن از انزوا و به مبارزه کشانیدن آن برای دفاع از حق خود ارادیت مردمان پشتون و بلوچ، دوره ای نیست که بتوان به تاریخ افغانستان بروی آن خط بطلان کشید. و به طراحان و خدمت گاران این دوره حسودانه اتهامات وابسته‌گی بدشمنان افغانستان را تا په زده و اعمال آنها را سیاه کاری نمود.

بروی همین اصل بود که تعدادی از روشنفکران و رهبران حزبی علاقه مند گردیدند تا اگر بتوانند آشنائی و یا اقلاً معلومات دست اول را از خود محمد داؤد دربارهٔ‌ای افغانستان داشته باشند بیشترین اینها بمن مراجعه و ملاقات او شانرا با محمد داؤد ترتیب میدادم ازان جمله بودند رهبران ح. د. خ.

ح. د. خ. بعد از کانگره اولی خود نور محمد تره‌کی را بحیث منشی عمومی و ببرک کارمل را بحیث منشی دوم انتخاب کردند و برای کسب شهرت در تلاش دید و وا دید ها به این و یا آن مقام یا به این شخص و یا آن شخصیت ملی در خارج و داخل افغانستان برامدند و ازان جمله بود ملاقات نور محمد تره‌کی با محمد داؤد، طبعاً نظر به شناخت و سابقه که به آنها داشتم بمن مراجعه نموده و ترتیب ملاقات را در حالیکه خودم حاضر بودم داده بودم. ملاقات در خانه محمد داؤد، شام یکی از روز های اخیر برج حوت ۱۳۴۳ با نور محمد ترکی و این جانب صورت میکرد.

29

نور محمد تره‌کی از محمد داؤد می پرسد. شما درباره خدا و دین اسلام چه نظر دارید.

محمد داؤد: من بخداوند بزرگ ایمان دارم و پیرو دین مقدس اسلام می باشم.

تره‌کی: شما درباره آنهائیکه بخدا ایمان ندارند چه فکر میکنید.

محمد داؤد: بخداوند ایمان آوردن ویا نیاوردن نظر بفهم و درک هر شخص فرق میکند.

تره‌کی حزب ما از شخص شما ممنون و متشکرند زیرا شما روابط نزدیک را با شوروی اساس گذاشتید آنچه را که در حکومت های ما قبل حکومت شما وجود نداشتند.

محمد داؤد که سراپای اورا عصبانیت فراگرفته بود گفت من برای سعادت مردم افغانستان از تمام کشورهای جهان کمک گرفتم و دروازه افغانستان روی تمام آنهائیکه صادقانه و بدون غرض میخواهند در افغانستان کمک نمایند چه من باشم و چه نباشم همیشه باز خواهند بود و با عصبانیت علاوه نموده گفتند فکر میکنم صحبت های ماو شما تمام شده باشد خدا حافظ.ناگفته نماند که این اولین ملاقات و شناسائی تره‌کی با محمد داؤد بود.

تره‌کی بعد از برآمدن از خانه‌ای محمد داؤد گفتند فکر نمیکنم روابط بااین شخص و هم فکران او بحزب ما لازم و مفید باشد. بلی: از صحبت اوشان بخوبی فهمیده میشد که هرگز با شما عقیده مشترک و راه مشترک ندارند تره‌کی خندید و گفت ما تنها به آنهای دوستی و علاقه خواهیم داشت که با ما عقیده مشترک دارند. فردای آن روز در اثر علاقه مندی زیاد ببرک کارمل و میر اکبر خیبر بجریان ملاقات فوق بود که میر اکبر خیبر بخانه نزدم آمده وقتیکه جریان مزاکره را توضیح نمودم بی نهایت نا راحت شدند.

چند روز بعد که خدمت محمد داؤد رفتم گفت داکتر جان به عقیده‌من این مردم نه بدرد افغانستان میخورند و نه بدرد مردمش، زیرا طوری که دیده شد اینها بخدا و وطن علاقه‌ای چندان ندارند درست برعکس همانچیز یکه عشق آن تاروپود وجود مرا بوجود آورده است گفتم ما در شرائط کاملاً منزوی شده قرار داریم ازانرو بعضی‌ها که میخواهند با شما ملاقات کنند من بشما خواهم گفت او درک کرده بود که من از ترتیب این ملاقات احساس شرماندگی دارم او گفت شما را درک میکنم با هرکس خواهیم دید ایمان ماوشما بخداوند بزرگ و دین مقدس اسلام و عشق ما بمردم افغانستان مشی زندگی ما بوده و وارد کردن خللی درآن حتی با قبول مرگ امکان پذیر نیست بگذار آنهائیکه ما را نمی شناسند خوبتر بشناسند بناء با هرکس خواهیم دید.

اما تا سف ازین است که اعلیحضرت چه گونه به این اشخاص بی علاقه بوطن و دین اسلام اجازه فعالیت درکشور مسلمان داده اند.

ما هرگز نظریات مردمان عقب گرای را در عمل و نظر برای افغانستان مفید ندانسته و تا جائیکه امکان داشت در راه اصلاح و بهبودی چنین اهدافی بیکار ننشسته بودیم و خوشبختانه رسیدن بچنین اهدافی مورد استقبال مردم مسلمان تحول پسند و اصلاح دوست افغانستان واقع گردیده و این نیت نیک و اراده با القوه مردم افغانستان بود که عملاً پشتیبانی خود را در تحولات اقتصادی و اجتماعی نشان دادند و بما جرئت و امید آنرا بخشیده بود که مردم افغانستان لیاقت و استعداد آنرا دارند تا تحولات مفید وطن را بپزیرند.

اما متاسفانه زمان اجازه نداد تا آنرا مطابق میل مردم افغانستان عملی داشته بلکه تنها توانسته بودیم صرفاً جلو فعالیت آنها را مسدود و زمینه تخریبات آنهارا محدود کنیم تا بدینوسیله بجریان متداوم زمان آنچه بنام خرافات و خارج از اساسات دین مبین اسلام در کشور ما رواج و مانع پیشرفت وطن عزیز ما گردیده از بین برداشته شود.

اما کسانیکه معلومات کافی در دین مقدس اسلام نداشتند و یا آنهائیکه کور کورانه ایدیالوژی متریالیزم را قبول کرده بودند تصورات جداگانه درباره ما داشتند متریالیست که معلومات مذهبی نداشتند نا دیده گرفتن مسائل خرافی را از طرف حکومت محمد داؤد بحیث مخالفت مذهبی تصور داشتند. همین سؤی تفاهمات و عدم دقت در محاسبات این اشخاص بود که بضدیت به دین اسلام علناً اقدام نمودند و در نتیجه از پشتبانی قاطبه مردمان مسلمان افغانستان محروم و درمیان رفقای هم عقیده خود در حال تجرید مثل کرم پیله با هم تنیده بوده‌اند. و از طرف دیگر صدمه پزیر شدن نیروهای بنیادگرای از جانب حکومت محمد داؤد در سالهای ۱۳۳۲ الی ۱۳۴۱ بدشمنان محمد داؤد زمینه تبلیغ خدای نخواسته بی‌عقیده بودن محمد داؤد رامساعد نموده تا درمیان مردم برای تضعیف شخصیت او پخش نمایند آنچه را که خوشبختانه مردم افغانستان هرگز نپذیرفتند.

اما ح د خ که با ادعای وسعت نظر و داشتن عقیده جهان بینی کمونیزم بین المللی به ۱۱ جدی ۱۳۴۳ (اول جنوری ۱۹۶۵) و نشر جریده خلق پا بعرصه وجود گذاشته بود دراثر تنگ نظری و کوتابینی جاه طلبانه و یا بگفتهٔ بعضی از اعضای ح د خ دراثر فعالیت امپریالیسم خونخوار در ظرف کمتر از یکسال به مخالفت های جدی روبرو و بد و بخش خلق و پرچم با اینکه طرفدارهم بستگی

احزاب برادر کمونیزم جهانی و تابع سیاست اتحاد شوری بودند جدا گردیدند.

این حزب که در نطفه انشعاب کرده بود از در مخالفت با یکدیگر پیش آمد نموده و مثل گژدم بجان یکدیگر افتیدند و تا سرحد مرگ همدیگر را نیش میزدند چه بـا دوسیه‌ها و نشریه‌های مخفیانه بضد همدیگری برای اثبات اینکه خود را کمونیست واقعی و طرف مقابل را C.I.A نشان بدهند ترتیب داده بودند و میکوشیدند تا بدسترس عام قرار بدهند.

پیروان محمد داؤد درین گیرودارها بحیث تماشابین هیچ جناح را بجناح دیگر ترجیح ندادند و با اینکه اکثر رهبران احزاب با شهرت روز افزون محمد-داؤد دربین جامعه با نظر نیک نمی نگریستند طرفداران محمد داؤد خاموشی را نسبت به مخالفت اینها ترجیحاً پذیرفته بودند زیرا ما علاقه مند و نا چار بودیم تا برای روشن نگه داشتن اذهان مخالفین و جلوگیری از بهره برداری های نادرست باگروهای مختلف تماس‌های خود را توسعه دهیم. با آنکه دشمنان محمد داؤد پیروانش را به بیدینی متهم میگردند ما احتیاجی به تبلیغ نداشتیم زیرا بهترین معرف یک مسلمان اعمال و گفتار اوست و از جانبی دیگر مردم خدا پرست افغانستان با استعداد طبیعی که خداوند به آنها داده اند می توانند مسلمین را از بیعقیده‌ها و غیرمومن‌ها تفریق نمایند.

اما این دلیل آن شده نمی توانست که ما روابط خود را از علما و روحانیون که مخالف خرافات و مسلمین واقعی بودند قطع کرده باشم.

مخالفت نیروهای معتقد بسو سیالزم و از طرف دیگر ضدیت نیروهای بنیادگرای با محمد داؤد و نزدیکانش زمینه و زمان قضاوت آنرا بوجود آورد، تا نیروهای سالم درک نمایند که محمد داؤد و پیروانش اشخاص ملی و مفکورهٔ شان زاده مردم افغانستان است. این طرز تفکر و قضاوت واقع بینانه روز تا روز درمیان مردم افغانستان وسعت پیدا کرده و خالیگاه نامرئی و دلسرد کنندهٔ که در اطراف ما در اثر پرو پا گندهای بی اساس بوجود آورده بودند در اثر چنین قضاوت ها همه چیز داشت تابکلی بمجرای اصلی و واقعی خود قرار بگیرد و مارا از ساحهٔ تجرید شده دو باره به آغوش باز وپر عطوفت مردم مارها نمایند واینطور هم شد.

با مراجعه روز افزون و علاقه مندی مردم به محمد داؤد تعقیبات ومنزوی نمودن اطرافیان محمد داؤد توسط دستگاه دولتی افزایش می یافتند برای بی اثر داشتن این تعقیبات ما تشکیلاتی حزبی و تضاد اشکار با دستگاه دولتی را کنار گذاشته بودیم زیراما اشخاص نبودیم که طرف مقابل خود و قدرت او را کم

بهاداده باشیم ما در حالیکه سهوهای گذشته را از نظر دور نداشته عقیده داشتیم که در چنین شرائطی که تقریباً همه مردم را، چه نیروهای داخلی و چه نیروهای خارجی بمقابل ما تحریک می نمودند چه باید میکردیم و تاچه حد باید انتظار میکشیدیم زیرا اگر حکومت افغانستان آنچه را بمردم وعده میدهند عملی نمایند پس مخالفت چه معنی دارد؟

در حالیکه ما آرزو داریم که وطن و مردم افغانستان از بد بختی فقر و بیچارگی نجات یابند پس هر چیزیکه مطابق میل و اراده مردم بتوانند این آرزو را برآورد سازند باید آنرا پیروی میکردیم بهر صورت چون اطرافیان محمد داؤد دقیقاً تحت تعقیب و محاصرهٔ سیاسی قرار داشتند و از جانب دیگر خوش بینی های بعض از مردم دلیلی به خوش بینی همه گانی برای محمد داؤد شده نمی توانستند ازانرو قهراً نیز بایستی برای تحلیل اوضاع و زمینه مساعد برای مبارزه انتظار بیشتر میکشیدیم بناءً بوقت بیشتر و مطالعه بهتر ضرورت داشتیم و این بروزهای تصادف می نمود که پایان حکومت میوند وال و شروع حکومت نور احمد جان اعتمادی بود.

30

نور احمد جان اعتمادی روابط خود را با محمد داؤد و برادرش محمد نعیم در سالهای حکومت محمد یوسف و محمد هاشم میوندوال حفظ کرده بودند و در زمان صدارت خود می کوشید تا اگر بتوانند اختلافات میان اعلیحضرت و محمد داؤد را که او یک اختلاف خاندانی تصور میکرد بیک رفت و آمد جانبین به مصالحه بکشاند پادشاه بخانه محمد داؤد آمده بود و پادشاه میل داشتند تا روابط خود با محمد داؤد خصوصاً خانم محمد داؤد که همشیره اعلیحضرت بود حفظ نمایند اما محمد داؤد هرگز با محمد ظاهر شاه اختلاف شخصی و خاندانی نداشتند.

اختلاف نظر او یک اختلاف عقیده وی با روش حکومت داری سلطنت بود او مداخله اعضای خاندان را در امور حکومت مردود می شمرد و به هیچ نوع امتیازاتی بنام خاندان شاهی تن در نمیدادند، مخالفین محمد داؤد خواهشات اعضای خاندان را یک حق طبیعی آنها پنداشته و چنین مداخلات را از جانبی خاندان پادشاه یک امر عادی تلقی کرده و اعضای خاندان را واجب‌الاحترام واوامر او شان را واجب لاجرا می شمردند و عدم رضائیت محمد داؤد را درین باره بجاه طلبی و خود خواهی‌های او عطف میکردند.

محمد داؤد انارشیزم ادارای را یک بدبختی اما دیگران آنرا دموکراسی وانمود میکردند محمد داؤد صلاحیت‌های شاه را در قانون اساسی متضاد بیک شاهی مشروط می پنداشتند. شاه آرزو داشتند تا محمد داؤد بحیث یک برادر کلان محترم و عضو خاندانی مورد قبول و احترام مردم و دربار باشد اما یک تعداد اشخاص چاپلوس مداح و بهره بردار بدربار قرب و منزلت یافته بودند.

در حالیکه محمد داؤد اینها را اشخاص سالم پاک نفس و معتقد بشاه نمی شناخشد، خود خواهی‌ها، تسلط و مداخله بر حکومت از طرف بعضی از خاندان شاهی خصوصاً داماد شاه سردار عبدالولی و پرورش دادن اشخاصیکه با محمد داؤد ضدیت داشتند عواملی بود که محمد داؤد را از شاه دورنگه داشته بودند.

با اینکه محمد داؤد برای جلوگیری از یک برخورد خاندانی گوشه گیری اختیار کرده بود اما مخالفین گوشه گیری محمد داؤد را مخالفت شاه تلقی میکردند که واقعیت نداشت. درینصورت تصور کرده می توانید که طرز دید شاه و تصور محمد داؤد چیزهای نبودند که با دیدو وادید اعضای خاندان با یکدیگر شان در اثر مساعی نور احمد خان اعتمادی و امثال شان از بین برده‌شوند. اشخاصیکه روابط محمد داؤد و اعلیحضرت را به بهره داری و خود سری های خود مفید نمی شمردند و منافع ملی را در نظر نمیگرفتند بدبختانه تعدادی زیادی ازینها بدر بار نزدیک شده بودند. واتش مخالفت میان شاه و محمد داؤد را دامن میزدند.

بدورهٔ حکومت داکتر محمد یوسف و محمد هاشم میوندوال و نور احمد جان اعتمادی باقی مانده پروژهای پلان دوم ختم و از پلان سوم کارهای ناچیزی انجام یافته بود اما عقب مانی واضح در امور پلان گذاری دیده میشد و این سبب گردید تا حکومات متذکره اعتماد مردم را نتوانند به اجراء پروژهای تعمیراتی و اقتصادی جلب نمایند و تشبثات فهمیده و نا فهمیده‌ای اشخاص خارج حکومت در امور پلان گذاری مشکل دیگری بود که بالای صلاحیت‌های ناچیز حکومت‌های فوق افزوده شده بودند. و دیموکراسی که از آرزوهای دیرینهٔ مردم افغانستان بود بشکل قلابی که متاسفانه از ابتدا تهداب آن به روی عقده‌ها و منافع شخصی و طبقاتی از بالابه پائین استوار گردیده بود مبدل گردید.

حکومت داکتر محمد یوسف که به مخالفت به محمد داؤد شهرت یافته بود به وعده‌های آوردن دموکراسی آزادی مطبوعات و پشتیبانی و تقویت آرزوهای نسل جوان و تکمیل قانون اساسی و تشکیل حکومت پارلمانی که به حوت ۱۳۴۱ شروع گردیده بود با برخورد خونین و عاقبت بند بشانهٔ عساکر و

پولیس با تظاهرات محصلین پوهنتون و متعلمین مکاتب بروزم سوم عقرب ۱۳۴۴ که میخواستند جریان (به اصطلاح خود داکتر صاحب محمد یوسف خان اولین حکومت پارلمانی) جلسه پارلمان و جریان اخذ رای اعتماد حکومت را مشاهده نمایند خاتمه پیدا کرد.

داکتر محمد یوسف بروز چهارم عقرب توانسته بود ندرای اعتماد بگیرند اما پیش آمد حکومت مقابل محصلین بروز سوم عقرت ۱۳۴۴ پرده از روی ادعاهای پوچ و عام فریبانهٔ مقامات و خواسته ها یي جاه طلبانهٔ مدعیان دموکراسی را از میان برمیدارد از انرو حکومت داکتر محمد یوسف در افغانستان اولین حکومتی بود که در زمان حکومت او تظاهرات محصلین بجبر و قوه اسلحه جارحه و ناریه خاموش میگردد.

داکتر محمد یوسف که در زمان صدارت خود از پشتیبانی بعضی از مقامات به مخالفت با محمد داؤد برخور دار شده بودند برای ازبین بردن تظاهرات و قلع و قم کردن محصلین بشکل قهر آمیز و با سلاح ناریه از همان مقام برای سرکوب آنها به عساکر قومانده میدادند و داکتر محمد یوسف که مخالفت با شخصیت های ملی را کم بها داده بودند بزرگترین بهارا (تمام گذشته خود را) به این همکاری مقام والا بدون اینکه خودش خواسته باشد پرداخته بودند.

حکومت محمد هاشم میوندوال:

بعد از استعفای داکتر محمد یوسف اعلیحضرت محمد هاشم میوند وال را به تشکیل کابینه مامور نمودند اگرچه استعفای داکتر محمد یوسف سبب جلوگیری از شدت تظاهرات محصلین گردیدند اما محصلین پوهنتون و متعملین اکثر لیسه‌ها در داخل پوهنتون بحالی اعتصاب بسر می بردند و خواهش می نمودند تا عاملین اصلی و با صلاحیت حملات عساکر و پولیس را بالای محصلین از کار بر طرف و محاکه نمایند.

میوند وال شخصاً به این اعتصاب در پوهنتون حضور یافته و به محصلین وعده داده بودند که تمام مسببین حمله.به محصلین را از کار بر طرف و محاکمه می نماید میوند وال به این گفتار و وعده های خود مورد استقبال گرم و پرشور محصلین پوهنتون قرار گرفتند او گفته بود تا روز یکه خواسته‌های شما برآورده نشود این دستمال سیاه را که به علامه ماتم محصلین که کشتهٔ و یا زخمی شده بگردن بسته ام باز نخواهم کرد. بي‌خبر ازینکه به او آزادی گفتار داد شده بود نه آزادی عمل متعلمین و محصلین از عدم اجراءات بعدی آنچه

خود صدر اعظم وعده داده بودند برافروخته شده و دروازه پروپاگند و مخالفت برای میوندال از همان روزهای اول حکومت او در پوهنتون باز گردید.

میوندوال در حالیکه به امور حکومت داری پیروی خاص اعلیحضرت و هم عقیده نزدیک با سردار عبدالولی بود اما از انجائیکه دیگر حکومت کردن بنام شخصی دیگری برای سردار موصوف مشکل شده بود مخالفت های دربار رفته رفته با پشتیبانی مخالفین طبقه روش فکر به برخلافی صدر اعظم اوج میگرفت میوندوال با تمام فهم و دانش و استعدادی که داشت متاسفانه بدون درک موقف حساس افغانستان میلان بیشتر بسوی غرب داشتند و آنانیکه حساسیت چنین سیاست‌ها و عواقب آنرا درک میکردند نیز بدسته مخالفین دیگری میوندوال پیوستند و کلای ح د خ در پارلمان مخالفت خود را بحکومت میوند- وال در همان روزاول ابراز داشته و بوی رای اعتماد نداده بودند.

میوند وال در زمان حکومت خود دو بار بمرضیٰ صعب العلاج انسداد رودها مبتلا و هر دو بار بصورت معجزه آسا از مرگ نجات یافته تداوی شدند. اما یکبار بمقابل نشر یک خبر به اخبار Rampat امریکائی که میوند وال را در جملهٔ همکاران دستگاه CIA وا نمود گردند نتوانستند به ردی مورد قبول مردم از این بهتان بپردازند. بناء پروپاگندها و هیاهوی و کلا و سناتورها با ضدیت بحکومت او بالا گرفته و چون جریدهٔ خلق از طرف پارلمان بحیث یک جریدهٔ ضد ملی و ضد مذهبی در زمان حکومت او مصادره شده بود خلقی‌ها نیز با دیگر احزاب و جرائد یک جا به جمله نا راضیان و مخالفین سرسخت میوند وال به شمار می آمدند.

از طرف دیگر به آتش افروخته شدهٔ احساسات مردم از بالا نیز هیزم ریختانده شده و گاگاهی برای جلوگیری از خاموش شدن، آتش را بصورت ماهرانه پف پف میکردند. درمیان این همه غوغاهای اعصاب خراب کن میوندال در حالیکه هنوز کامل شفانیافته بودند مستعفی شدند نور احمد جان اعتمادی از طرف اعلیحضرت بحیث صدراعظم تعین گردیدند و میخواستند تا میوند وال مانند داکتر محمد یوسف بیکی از کشورهای خارجه سفیر مقرر شوند اما او قبول ننمود و تااخیر عمر بروی عقیده خود مبارزه کردند.

حکومت نور احمد جان اعتمادی:

دورهٔ حکومت نور احمد جان اعتمادی بیشتر سرکش مکش های او با پارلمان و اوج گرفتن تضادهای آشتی نا پذیرمیان کمونستها و مؤمنین بخدا بود که از دو حکومت گذشته به ارث گرفته بودند. تظاهرات دسته جمعی به

ضد حکومت او شکل دوامدار و جدی بخود گرفته بود احزاب متعدد و اخبارهای متعدد و بی‌پرسانی و بی علاقه‌گی بنام دموکراسی بجائی رسیده بود که درک مداخلات خارجی تقریباً قابل فهم شده بود.

بدبختانه روشن فکران و محصلین به پیروی از عقائد مختلف به احزاب مختلف تقسیم شده بودند و تعدد احزاب نیروی واقعی نسل جوان را دراین مرحله تاریخی که بیشتر مردم افغانستان به امید تحقق دموکراسی بوحدت و هم بسته‌گی و نزدیکی او شان چشم امید دوخته بودند از هم می پاشانند. ح د خ بدو جناح آشتی ناپذیر با همدیگر انشعاب کرده و قسمتی دیگر از جوانان بنام شعله جاوید، افغان ملت، و دموکرات ملی، حزب محمدی، حزب الله و اخوان المسلمین تکه تکه و پارچه پارچه شده بودند.

بدبختانه اکثر این‌ها بدون اینکه غرور ملی مردم افغانستان را در نظر داشته باشند از بلاک های مختلف کمونیزم و سرمایه داری و بنیاد گرایان اسلامی بعبارت ساده از شوروی و بعضی از ممالک اسلامی پیروی میکردند و به این اعمال خویش یک پردهٔ نا امیدی و دلسرد کنندهٔ را میان خود و مردم افغانستان بدست خویش هموار میکردند.

به ۲۹ ثور ۱۳۴۸ تظاهرات دامنه دار مکتب ابن سینا بخاطر قتل محمد اصیل متعلم از طرف پولیس تحت رهبری غلام فاروق عطائی متعلم ابن سینا و به تعقیب آن پشتیبانی محصلین پوهنتون و پولی تخنیک حکومت را بوضع قرار داده بود که بدون اینکه بتواند بخواسته‌های متعلمین بپردازند و آنها را آرام نمایند برعکس متعلمین ابن سینا بدون توجه به نظام افغانستان جمهوریت را اعلان و حتی رئیس جمهور و اعضای کابینه را از میان خود تعیین کرده بودند.

روز بعد دسته جات پولیس و عساکر قوماندانی قوای مرکز بحریم پوهنتون و مکتب ابن سینا بشکل وحشیانه برای شکستاندن و از بین بردن بن بست و مظاهرت اقدام و تعدادی زیادی از محصلین و متعلمین را زخمی و محبوس نمودند.

اظهار عقائد جداگانه و نظریات گوناگون در یک مملکت مسلمان و متعصب در امور ملی زمینه آن را بوجود آورده تا نمایا نگری آینده تاریک و بوجود آورندهٔ بدبختی عظیم درین سرزمین عقب مانده و با عقب نگاه داشته شده به نزد آنهائیکه معلومات و شناسی از مردم و تاریخ و موقف حساس افغانستان داشتند گردیده باشند.

متاسفانه چون نور احمد جان اعتمادی خود را مضر خانه شاهی می

پنداشتند فراموش کرده بودند که سرنوشته اوباید بدتر از دو سلف او باشد زیرا او علاوه از استحکام پایهٔ حکومت قانونی میخواستند تا روابط نیک و هم بسته‌گی میان شاه و محمد داؤد را بوجود آورده و بدینوسیله جیرهٔ آنهائیکه بخود در دربار جیره بسته بودند نصف و یا از بین بردارند و دست آنهائیکه تازه بدسترخوان پر نعمت دربار افغانستان دراز شده بود کوتاه سازند.

31

جریده خلق را که شورای ملی مخالف عنعنات مردم افغانستان دانسته و مصادره نموده بودند از طرف نور احمد جان اعتمادی بجناح پرچم ح د خ نشر جریدهٔ بنام پرچم که از طرز تفکر پرچمیان پیروی شوروی نمایندگی می نمود اجازه داده شده اما بگروه خلقیان که خود پیروی شوروی بودند اجازهٔ اخبار را نمیدادند بناء روحیهٔ درگیری و تشدید انشعاب درمیان گروه‌های خلق و پرچم بنام درباری و غیر درباری افزونی اختیار کرده و هر دو طرف میخواستند تا خود و موجودیت حزب خود را به اتکا به ایدیا لوژی سوسیالزم علمی و الحاد را موجه تر نظر بطرف مقابل بمردم تبلیغ دارند این جدو جهد برای ربودن گوی مسابقه و نا دیده گرفتن عنعنات مردم، احساس نفرت مردم را از چنین بی بند و باریها بجای رسانیده بودند که می پرسیدند آیا این نسل جوان است که بدست خود تیشه بریشهٔ نهال دموکراسی و مدنیت در افغانستان میکوبند و پانیروئیکه در مقابل هر روشنی مانند شب پره‌ها حساسیت دارند.

نشریه فوق العاده جریده پرچم بمناسبت سالگرد لینن رهبر کمونست های ان و استعمال لغات و جملات نامانوس به مردم افغانستان به توصیف آن، که ازان جمله بود درود به لینن کبیر، مانند آتش بجانی مسلمین افغانستان افتیده و اجتماع بزرگی از علما و روحانیون سراسر کشور در مساجد شهر کابل بوجود آورده و نویسنده مضمون و مدیر پرچم را تکفیر و از حکومت تقاضا داشتند تا ملحدین را بجزای اعمال شان برسانند بناءً به مسجد پل خشتی و دیگر مساجد به اعتکاف نشتند و از مسجد تا وقت بدست آوردن خواسته‌های خود عزم کرده بودند که خارج نگردند و مردم شهر کابل بصورت داو طلبانه آنها را اعاشه میکردند.

تجمع ملاها و پیدا شدن سر و صداها در گوشه و کنار مملکت دربار و حکومت را به معضلهٔ بی‌سابقه روبرو نموده بود ازانرو در نیمه هائی شب چهارم جوزا ۱۳۴۹ به عساکر قوای مرکز هدایت داده شده بود تا تمام علماً را از

مساجد خارج و به محل زیست آنها، آنها را تسلیم دهند. این عملیکه به جبرو زور و عنف بر علما تحمیل گردید برای مردم مسلمان افغانستان یک پیش آمد بی سابقه و غیر منتظره بود.

نور احمد جان اعتمادی که شخص با وجدانی بود مداخله در باریان و وکلاء و سناتورهای شورای ملی را درامور حکومت تحمل نتوانسته و به و روحیه او تاثیرات ناگواری بجامانده و اورا بیک جسم بی ارادهٔ مبدل کرده بود که دستهایش از طرف دربار و پایهایش از جانب اعضای پارلمان بدون ارادهٔ او بدوجهت مخالف کشانیده میشد بناءً در اواسط حکومت خوددست بخود کشی زده و میخواست خودرا در بند قرغه غرق نمایند ولی نجاتش دادند.

اما بمرض عقلي گرفتار و جهت تداوی اورا به معیت داکتر خصوصی شاه داکتر عبدالفتاح نجم به پاریس فرستادند معالجه گردید اما جرئت حکومت داری ازوی صلب شده بود او مستعفی و داکتر عبد الظاهر بحیث صدر اعظم تعین میشوند.

بی اعتنائی بخواسته‌های مظاهره کننده‌گان پوهنتون، پولی تخنیک، ابن سینا و دیگر مکاتیب و سرکوبی آنها و تار و مار نمودن علما و روحانیون و بی اهمیت پنداشتن خواهشات او شان همان ذهنیتی را به ضد دربار در نزد جامعه افغانستان بوجود آورده بود که دیروز ذریعه حکومت ها برای محمد داؤد بدون هیچ مدرکی تبلیغ می نمودند در حالیکه به حکومت محمد داؤد هیچگاه عمل تشدد آمیز در مقابل محصلین و متعلمین و روشنفکران صورت نگرفته و گاهی در مقام و شخصیت علمانه تنها بی حرمتی نشده بود بلکه همیشه به او شان در مقام و منزلت که داشتند احترام کامل بجا می آوردند.

اما محمد داؤد از جیره خوار بودن علما از دستگاه دولتی و اندیشه بنیادگرایان جلوگیری می نمودند زیرا عقیده داشتند که علمای متدین و با تقوای اسلام نه باید بواسط امور دنیوی جلو عقائد و نظریات خود را به تحت اراده حکومت بگذارند حالانکه اینها به علما دفاتر و مناصب و جاه جلال ترتیب میدادند و به روشنفکران تشکیل کابینه‌ها را از طرف خود شان و رفقای و هم عقیده شان وعده می کردند. و روشنفکران خوش باور بی خبر ازینکه این‌ها بنور چراغی احتیاج دارند تا که آنها را بسر منزل مقصود برسانند نه بخود چراغ و نه بنور یکه خیره کننده و بچشم های شان مضر باشند.

وضع سیاسی اقتصادی و اجتماعی بهمه خسته‌گی آور وزعامت بشکلی درآمده بود که هرکس بهرکسی دروغ میگفت و هیچ کس به هیچ کس اعتمادی نداشتند احزاب متعدد متشدد و پراگنده و بحدی بجان هم افتیده بودند که مردم از آنها و اعمال او شان نفرت پیدا کرده بودند روابط خارجی از بیطرفی فعال بیک جانبداری بدون جانب و بدون

هدف و بروی سینه افتاده که هیچ یک طرف به آن وابسته‌گی و اعتمادی کامل نداشت مبدل گردیده و هر دو جانب درگیر بسیاست جهانی امریکا و شوروی در عین زمانیکه فعال ترشده بودند به آینده غیر مطمئن می نمودند.

اما دربار بفکر تشکیل حکومت هایکی بعد دیگری بوده و به آسانی حتی سیاستمداران تازه کار می توانستند حکومت بعد حکومت را پیش بینی نمایند در بعض از مناطق ناراضیتی‌ها از مداخله و بهره کشی بی حدو حصر و کلای پارلمان که اکثر آنها از خوانین سرکش بودند اوج میگرفتند.

با اینکه شخصی شاه با تقوا و قابل احترام بودند اما چهل سال سلطنت متواتر و یک نواخت بمردم افغانستان خسته کننده و دق آور و سلطنت بیک دند آبی استاده مبدل ورو بگندیده شدن گذاشته بود، اگرچه استعفای محمد داؤد و نوید قانون اساس به مردم، امید حکومت غیر خاندانی و شاهی مشروطه را داده بودند، اما مداخلات از بالا به پائین خصوصاً تشبثات مستقیم سردار عبدالولی در امور مملکت باعث سکسته‌گی در پیشرفت و موفقیت حکومت های پارلمانی و دلسردی طبقه روشن فکر شده و ولیعهد افغانستان شهزاده احمد شاه در اثر چنین مداخلات بیک شخصی صوفی مشرب و تارک‌الدنیا و گوشه نشین مبدل گردیده بودند. در نتیجه این قدرت نمائی های بی حدود و مخالف قانون اساسی بروحیهٔ صاحب منصبان که اکثر اوشان تحصیلات عالی و شعور ملی داشتند یک نوع نارضائیت قابل درک را درداردو بوجود آورده بودند.

طرفداران داکتر محمد یوسف، محمد هاشم میوند وال و نور احمد جان اعتمادی و خود شان عدم موفقت های خود را دراثر مداخله این شخص وانمود میکردند. اعتماد شاه و یا تحت تاثیر قرار گرفتن آن بمقابل عبدالولی حتی نا خوشنودی شهزادگان و خصوصاً ولی عهد را بوجود آورده بودند زیرا در همه جا و همه کس از سردار عبدالولی بعد از شاه نام می بردند تا از شهزاده ولیعهد.

در حالیکه محمد داؤد به سال ۱۳۴۱ بحضور شاه نوشته بود این چنین طرز حکومت برای مردم خصوصاً طبقات منور چندان خوش آیندنیست و ازان خسته شده اند و گفته بودند در حالیکه خودم عضو خاندان شاهی هم چنین قانون شکنی های اعضای خاندان و بی اعتنائی آنها در مقابل قانون برایم غیر قابل تحمل است.

آشنا را حال گر این است وای بر بیگانگان

با چنین وصفی در ضمیر مردم امیدی بدموکراسی و شاهی مشروطه باقی نمانده، و از زعامت های غیر مستقیم و حکومت های بی اعتبار خسته شده و از پشت پرده برآمدن و بحکومت رسیدن سردار عبدالولی را روز شمار میکردند. سردار عبدالولی شخصی با تقوا، باناموس، پاک نفس و وطن دوست بود مگر با تمام این‌ها مردم دیگر آماده به قبول

حکومت خاندانی نبوده و درباره شاهی مشروطهٔ و دموکراسی می اندیشیدند تا به گره زدن حکومت به سلطنت وزیر پا گذاشتن حقوق مردم و آزادی.

احتمال آمدن موصوف بروی صحنه از پشته پرده میان صاحب منصبان روشنفکر با ابهام و بدبینی و نا امیدی از دموکراسی تلقی شده، و با القوه زمزمه و ارادهای یک قیام مسلحانه را برای تغییر نظام در اردو بوجود آورده بودند.

بی‌توجهی به دموکراسی و جنگ قدرت به اطراف دربار، اعتماد مردم را از آنچه با شعار دموکراسی شدن کشور بشاه و شاهی مشروط بوجود آورده بودند اکنون دارد که به سوی ناامیدی رانده شده و گاهی با نفس‌ها عمیق در آرزوهای خوابیدهٔ مردم به جهت جمهوری شدن اندیشه های بوجود آوردند و تا جائیکه شنیده میشد مردم چنین توقع را از محمد داؤد انتظار داشتند.

روابط محمد داود با مردم روز تا روز توسعه یافته و او در اثر خواهشی دوستان خود بیک دوره افغانستان که شامل ولایات پروان، با میان، قندز، بغلان مزار شریف، جوزجان، میمنه با دغیس، هرات فراه، هلمند، قندهار، قلات، وردک، غزنی بود اقدام و ازین مسافرت راضی برگشته بودند. او در حالیکه با در یور و دو نفر دیگر، عادی و معمولی سفر کرده بود از پیش آمد مردم این ولایات خصوصاً به طول راه خاطره فراموش ناشدنی داشتند. و همین علاقه مندی مردم بود که اورا وادشتند تا در راه خدمتگذاری بمردم با قبول هرنوع خطر حتی مرگ اقدام نمایند، او از گوشه گیری و بصورت آرام زندگی کردن نا آرام بود او بایستی رسالت تاریخی خود را در مقابل مردمیکه به او علاقه و عشق دارند ادا نمایند. او برای حل این معما بفکر کودتا و تغیر رژیم افتاده بود ازانرو روزی بمن برادرانه گفت:

از مطالعه چند ساله وضع در افغانستان به این عقیده رسیده‌ام که با این شرائط و این نظام نمی توان مردم افغانستان را از بدبختی های اقتصادی و اجتماعی و از کش مکش‌های خاندانی که ملت را بجان رسانیده نجات بخشید هر دوی ما درین باره باید سنجید و راهی را جستجو کرد او علاوه نموده گفتند: بارها اراده داشتم تا این موضوع را با شما درمیان بگذارم امایک اندیشه مرا نا آرام و ازین اقدام باز میداشت و ان اینکه اگر ما موفق نشویم شاه نمی خواهد و یا نمی تواند که مرا بکشند اما شما و دیگران را خواهند کشت گفتم:

من به علاقه و محبت و طرزدید شما برای رفع بدبختی‌های افغانستان ایمان و به تغیر نظام عشق دارم من از سرنوشته ناکامی هرگزنمی ترسم اما خدانکند شخص شما در

زمان موفقیت خلاف میل و اراده باطنی خویش همکاران خود را محرک بربادی و یا قتل بعضی از اعضای خاندان متهم نمائید گرچه من به این اصل عقیده دارم که چنین عملی از طرف شما هرگز واقع نخواهد شد.

او فرمود بهتر خواهد بود تا یکهفته در باره جوانب موضوع بدقت مطالعه و باز آنرا درمیان بگذاریم.

نتیجه تماس چند ساله به رهبران احزاب نشان دهنده آن بود که بعضی از رهبران با محمد داؤد علاقه مند نبوده و بایک تعداد دیگر محمد داؤد و پیروانش تضاد مفکوروی دارند بهر صورت در اثر مراجع و خواهش نور محمد تره‌کی برای بار دوم ملاقات او را با محمد داؤد ترتیب دادم تره‌کی آنقدر بالای مفکوره مارکسیزم و توضیح آن پافشاری داشته که تا ختم ملاقات بیست دقیقه ای محمد داؤد بسوی او تبسم نموده و بایک جمله او را جواب و خدا حافظی کردند اینکه:

مردم افغانستان هر گز عقیده شما و رفقای شما را نخواهند پذیرفت.

افغان ملتی‌ها بیشتر ارادت به محمد داؤد داشتند با تماس میوندال و دیگر شخصیت‌ها حزبی با علما و روحانیون با صاحب منصبان عالی رتبه به این نتیجه رسیده بودیم که با یک دیگر در راه مبارزه را های جداگانه در پیش داریم رهبران ح د خ حتی فکر کود تاه را یک عمل خائنانه تلقی میکردند. میوند وال و رفقایش در جستجو زمینه مساعد برای کودتاه در تلاش افتیده بودند. بعد از یک هفته که با همدیگر صحبت داشتیم نتیجه گیری هر دوی ما با هم مطابقت کامل داشته ولی مانباید دلائلی را مورد نائید قرار می دادیم که ما را نا امید و بی اراده نماید. هر دوی ما بیک تحول آنی وقاطع که بجز از راه عسکری امکان پذیر نیست عقید مشابه داریم.

اما موقف هردوی مادرین راه خیلی متفاوت ست او شخصیتي‌است که می توان بوی اعتماد کرد، اما که می تواند تحریک شدن عواطف شخصی او را درباره نزدیکانش به آینده تضمین نماید، چه تصمینی وجود دارد، که درحال موفقیت و تغیر رژیم وشاید کشته شدن یک تعداد از فامیلی او گناه این عمل را بدوش همکاران نزدیک خود بنام محرکین و اشخاص بی دسپلین نیند ازند و محکوم ننمایند زیرا کشته شدن خانم، پسر، دختر، خواهر برادر، و دیگر نزدیکان برای سعادت وطن غرور آفرین است اما فردای روزی موفقیت زجر دهنده اندوه آور و پشیمان کننده است و شاید برای اینکه ازین زجرت روحی نجات یابند گنهگار محرک و محکوم قضیه را درمیان همکاران خود جستجو نمایند.

تاریخ چنین حالاتی را از جنگ های برادران امیر دوست محمد خان برادران و پسران امیر شیر علی خان در بین یکدیگر شان با خاطره‌های بس تلخ و ناگواری بیادگار

گذاشته که پشت هر اقدام کننده را بطرف داری و یا مخالفت اعضای خاندان بمقابل یکدیگر شان بلرزه می اندازد ولی من به محمد داؤد و عقیدهٔ او برای سعادت و نیک بختی مردم رنج دیده افغانستان علاقه تزلزل نا پذیر دارم و از جانب دیگر عشق به جمهوریت هم مرا وا میدارد تاهمهٔ مخاطرات را برای رسیدن به این مقصد بپذیریم.

آیا در حال پیروزی مردم ماهم بنام جمهورت میرقصند؟ و جمهوریت زمزمه کنان پای کوبی خواهند کرد؟ بهترست تا ماهم بخت خوابیدهٔ مردم را بیاز مائیم و دست اندر کار شویم، کاریکه چراغ خاموش شدهٔ دموکراسی را در وطن ما بیفروزد و جنبشی مردمی را بوجود آورد و بلطف خداوند نظامی را بوجود آوریم که تحولات مثبت اجتماعی را بصورت سالم اجازه دهد و به نسل جوان احساس مصؤنیت بخشد و از نشو و نمای حرکات خرافی وار تجاعی جلوگیری کند نظام جمهوری:

موضوع را بیکی از دوستانم دگروال امان الله حیدری بمیان گذاشتیم او تائید نمود و ماهر دو اقدام بکار نمودیم مستاسفانه یکماه بعد در اثر حادثه ترافیکی خودش بایک پسر جوان او کشته شدند.

بار دوم با محمد نبی خان دگروال ارکان حرب گفتگو بعمل آمد هنوز تعداد ماپنج نفر نشده بود که او را به فرقه نهرین تبدیل کرند.

33

محمد داؤد هدایت دادند که اولتر از همه باید گروپ معلوماتی را بوجود آوریم تا دقیقاً نتیجه فعالیت‌های خود را بررسی کرده بتوانیم با تصادف نیک مقابل خانه نشیمن من در کارته پروان محمد هاشم مدیر قلم مخصوص رئیس مصئونیت ملی و به طرف شرقی‌خانهٔ عبدالرؤف خان معاون استخبارات دارالتحریر شاهی زندگی داشتند ما که با هم روابط همسایه‌گی داشتیم بدون اینکه مورد توجه شان قرار گیریم آنرا توسعه دادم و هر دوی اینها با محمد داؤد علاقه مند بودند از طرف دیگر بایک نفرخانه سامان سردار عبدالولی بنام مهردل که هم بازی دوران طفولیت من در انار دره بود رابطه گذشته را تجدید نمودم، اینها حاضر شده بودند که هرگاه شخصی درباره محمد داؤد پروپاگندهای ضد سلطنت میکنند بما اطلاع دهند زیرا چنین اشخاص میخواهند رابطه محمد داؤد را با شاه تیره نمایند در حالیکه باید کاری انجام گیرد که این روابط خوبتر شود.

جگرن محمد جان خان مدیر ریاست اخذ خبر وزرات دفاع ملی نظر بلطفی که داشتند بدون اینکه ما و یا مقصد مارا مثل دو نفرفوق درک نمایند همیشه اطلاعات بعضی اشخاصی را که درباره محمد داؤد بریاست اخذ خبر وزارت دفاع داده میشد خبرمیدادند مهرول خان هفته وارلست اشخاصیکه به ملاقات سردار عبدالولی میرفتند می

آوردند. آنچه بیشتر قابل توجه و مشکل بود جلوگیری از ورود اشخاصیکه وابسته و دارای ایدیا لوژی‌های وابسته‌گی و یا به اصطلاح مکلف بهم کاری بین المللی بودند زیرا تجزیه و تحلیل اوضاع و احوال نشاندهٔ آن بود ـ

که شوروی‌ها و خصوصاً پاکستان و ایران که منافع در آبهای هرمند و تخفیف جدی در کمک به مبارزین پشتون و بلوچ از طرف افغانستان بدست آورده بودند نیز بهر نوع مداخله‌ای ضد سلطنت مخالف بودند.

گویا همه آن کشورهائیکه از زمینه‌های بوجود آمده در افغانستان به نفع کشورهای خویش بهره برداری کرده می توانستند بدون اینکه اهداف و اید یا لوژی مشترک داشته باشند از منافع مشترک خویش یعنی مسابقه از بهره برداری در یک کشور فقر زده مصیبت دیده و گرسنه و عقب افتاده و نگاه کردن افغانستان در وضع موجود اش استفاده می بردند اما برای مردم افغانستان این وضع و دوام آن تحمل ناپذیر گردیده بود این ضرب المثل برای افغانستان: هر کس برای مردهٔ خود گریه میکند صدق می نمود.

ما از دو جهت از اطلاع این گروها تشویش داشتیم: از یکطرف به محض اطلاع اینها از یک کودتا بهر شکل از اشکال بمقامات صالحه برای کسب اعتبار بیشتر و برای وسعت دادن فعالیت‌های خویش و جلب اعتماد سلطنت اطلاع میدادند از جانب دیگر چون مردم افغانستان با اشخاص وابسته ویا به آنهائیکه در امور مذهبی بی تفاوت اند نفرت عمیق دارند، ناگذیر بودیم تا دوری و عدم مداخله در امور آنها و یا مداخله و نزدیکی آنها را با دوستان خود خارج مصالح ملی پنداشته و روابط محتاطانه را با اکثر احزاب حفظ نمائیم. زیرا ما در شرائطی قرار نداشتم که به اصطلاح خوشان در جهت مخالف نهضت‌ها وهم بسته‌گی های بین المللی گروهای را ستگرا و یا چپگرا قرار گرفته باشم.

آنچه گفته آمدیم ایجاب می نمود تا به همه احزاب روابط خود را جهت کسب معلومات توسعه داده و در عین زمان زیرکانه متوجه آنها باشیم از انجائیکه مسئول اخذ معلومات همه جانبه من بودم و زیاد ترین تشویش ما از همه بیشتر از گروه تحت رهبری ببرک کارمل بود و باید با اینها در تامین روابط همه جانب بیشتر توجه نمود و این نزدیکی که با هدایت و رهبری محمد داؤد بوجود آمده بود به آنانیکه از اصل اهداف بی خبر بودند تصور میکردند که به این نزدیکی گویا من عضوی حزب پرچم باشم حالانکه تمام این نزدیکی برای جلب اعتماد آنها برای کسب معلومات بود.

بناء بامیر اکبر خیبر دو هفته یکبار در خانه لالا سید جان جاجی واقع ده بوری و هفته یکبار با سلیمان لائق که او نیز مقابل خانه ما در کارته پروان خانه داشتند ملاقات کرده و بعضاً کارمل را هم میدیدم نتائج ملاقات ها برای تصفیه اعضای جذب شده به

کودتا نهایت مفید بود و محمد داؤد را مرتباً بجریان میگذاشتم. از جناح خلق از دو جهت اطلاع گرفته میشد از مخالفت‌های پرچم و دیگری گاهی شخصاً با تره‌کی در خانه شان ملاقات میکردیم. با اطمینان و معلومات کامل واضح گردید که اینها با تعهد خود بشاه در عدم مداخله و جذب درمیان صاحب منصبان اردو صادق بودند.

امایک تعداد صاحب منصبان روشنفکر اردو که در خارج تحصیل کرده و یانکرده بودند از جمله اشخاص بودند که در هر دو جهت بنیادگرایان مذهبی و چپ گرایان کمونست علاقه مندی و همدردی داشته اند. چون ما به اشخاصی ضرورت داشتیم که به تغیر نظام عقیده داشته و با پیوستن بما و حفظ اسرار صادق باشند ازانرو بروزهای بعد سرگروپها به این فیصله رسیدند: هرکدام به مسؤلیت خود و به مشوره دو نفر از سرگروپ ها می توانند اشخاص مورد اعتماد خود را بدون در نظر داشت سوابق شان جذب نمایند زیرا اگر از جذب خوش بینان احزاب و اشخاص کناره گیری می گردید بدشواری مشکلی و حتی نا ممکن مواجه می شدیم.

ازانرو برای جذب اشخاص مورد نظر ۳ نکته مورد قبول واقع شده بود:

۱ - مذاکره و گفتگوی آینده افغانستان بروی نکات برجستهٔ خط مشی که بعدها بنام خطاب بمردم افغانستان از طرف محمد داؤد به اول سنبله ۱۳۵۲ خوانده شد.

۲ - بی طرفی فعال در سیاست خارجی افغانستان.

۳ - شخصیت شناخته شده محمد داؤد بحیث رهبر.

خوشبختانه استدلال بروی ۳ نکته فوق وسیله جذب عناصر وطن دوست در شرائط کاملابی اعتمادی بدور یکدیگر شده و توانستند تا موثریت خود را برای تغیر رژیم و سعادت مردم افغانستان به اثبات برسانند.

34

دید و وادیدها با صاحب منصبان ما را به این باور آورده بود تا با صاحب منصبان پایان رتبه و حتی الامکان به آنهائیکه بخارج تحصیل نکرده بودند داخل تماس شویم، بهرصورت مشکلاتی عدیدهٔ ایرا برمیخوردیم، زیرا بلند رتبه‌ها به اختلاف محمد داؤد و شاه نمی خواستند جهت گیری نمایند و پایان رتبه‌ها کمتر شناخت و باور با محمد داؤد دارند تا بتوانند با نزدیکی های فامیلی شاه و محمد داؤد به مخالفت آن ها تاسر حد کود تا باور نمایند و آنهائیکه باور دارند از تجارب تلخ جنگهای فامیلی در افغانستان و عواقب آن می هراسند، ازانرو در نهایت ماکاری سیاسی مشکلی را موفقانه انجام داده بودیم.

بعد ازینکه شبکه‌های اطلاعاتی تکمیل گردیدند به اجازه محمد داؤد می بایستی در

قطعات تانک میان تانکیست‌ها فعالیت می نمودیم. اهمیت و ارزش همکاران ما در تغیر رژیم و نگه داری اسرار در شرائط بی نهایت دشواروقابل ستایش هستند ولی بعد از کسب قدرت سهوهای کردیم که مزه‌ای نتائج تلخ آنرا بیشتر از هرکس رفقای ما چشیدند.

دگر وال متقاعد غلام حیدری رسولی که از تانکیست‌های سابقه دار بود در تغیر رژیم فعالانه و ناترسیده فعالیت می نمودند او سالها قبل در هند تحصیل کرده و بحیث اولین همکار هسته مرکزی جذب شده بود. با تصادف نیک دریک ورکشاپ ترمیم موتر، موتر خود را ترمیم میکردم یک نفر تورن که علامهٔ تانک به سینه او نصب شده بود انتظار ترمیم موتر خود را داشتند باهم معرفی شدیم او مغرور از خود راضی و در جستجوی اشخاص ناراضی بنظر می آمد دید و وادید چند باره برایم جرئت داد تا موضوع طرح یک کود تا را بوی درمیان گذارم او از پیشنهادم صمیمانه استقبال و مردانه به آن موافقت نمودند او محمد سرور نور ستانی تانکیت و قوماندان تولی تانک در قوای ۴ زره دار بود در اطراف ارتباط و وابسته‌گی او دقیقانه معلومات شد خوشبختانه شخصی متکی بخود مردمی و غیر وابسته بود.

دومین نفریکه توسط نور ستانی ملاقات کردم مولا داد خان تانکیست بود او بخارج تحصیل نکرده اما نور ستانی مدتی کوتاهی در شوروی بود ولی نظام آنجا برایش خوش آیند نشده بود اکنون بشمول رسولی مایک گروپ چهار نفری را تشکیل داده بودیم و محمد داؤد در جریان قرار میگیرد و با هر کدام جداگانه ملاقات و راضی بنظر می آمد با مشوره با یکدیگر فیصله شد تا هر کدام از ما به مسئولیت خود ۳ نفر دیگر را جذب ولی هیچ کدام اجازه ندارد تا جذب شده‌های گروپ اول را بگروپ دوم معرفي نمايند.

با تاکید اینکه اعضای جذب شده حتی الامکان با هیچ یک از احزاب دیگر عضویت و وابسته‌گی نداشته باشد فعالیت را شروع کردند و اکنون این ۳ نفر بصورت کامل سیاست را درباره اشخاص مجرد وغیر وابسته بخوبی درک و به آن معتقد می باشند.

حسب مرام جلب و جذب رو به انکشاف گذاشته و بعد از یک ماه محمد سرور نور-ستانی غلام حیدر رسولی و مولاداد هریک ۳ نفر را جذب و به شمول خود شان به ۱۲ رسیده بودند تمام توجه ما به قطعات قوای ۴ و قوای ۱۵ ذره دار تمرکز گردیده بود از جمله ۹ نفر جذب شده‌یکی محمد یوسف تورن قوماندان تولی بود که یک بلوک تانک آن در ارگ شاهی و قوماندان آن برید من حبیب‌الله خان زر مستی بودند.

محمد یوسف که بعد از جذب از اعتماد کامل غلام حیدر رسولی و محمد سرور نور ستانی و مولا داد برخود دار بودند هر سه نفر او را نیز بحیث سر گروپ پیشنهاد و از جانب محمد داؤد پذیرفته شده و هر ۴ نفر سرگروپ به همکاران خود هدایت میدهند تا هرکدام ۳ نفر را جذب نمایند. بدینصورت بعد از تقریباً دو ماه تعداد تانکیست‌ها و

سرگروپ‌ها در قوای ۴ و قواه پا نزده زره دارد به ۲۰ نفر رسیده بودند.

تانکیست‌های جذب شده مدعی بودند که بدون همکاری قوماندانهای کندک استفاده از تانک به موقع ضرورت نا ممکن‌است و در اثر توجه و فعالیت غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی بعد از تقریباً دو ماه ۳ نفر جگرن بنام عبدالروف، قیام الدین، و فدا محمد قوماندان کندک های تانک قوای ۴ ذره دار نیز جذب شده بودند. در یکی از روزها از سلیمان لایق شنیدم که گویا ما کود تاه میکنیم نفریکه به او گفته بود خسر زاده یکی ازین ۳ نفر جگرن بودند.

به لست اشخاص که درین هفته سردار عبدالولی را ملاقات کرده بودند نام یکی ازین ۳ نفر جگرن دیده میشد، قیام الدین تلیفونی از من خواهش ملاقات نموده اما وقتیکه آمد با تعجب دیدم که دو نفر جگرن دیگر هم با او بودند.

بهر صورت مقابل عمل انجام شدهٔ قرار گرفتم اینها با توافق کامل بیکدیگر گفتند ما در اطراف موضوع غور و دقت نموده عملی نهایت مفید برای مردم افغانستان است اما ماتوان و قدرت اشتراک را در خود ندیده ولی قول میدهم که بهیچ صورت از صورت‌ها ماسبب افشای شما نخواهیم شد بعد از گفتگوی زیاد به این نتیجه رسیدیم که دسته جمعی ازین موضوع صرف نظر نمائیم به آنها گفتم بدون شما امکان ندارد و در حالیکه شما اشتراک نمیکنند پس بهتر خواهد بود تا منحیث المجموع ازین عمل صرف نظر شود با خوشی و بدون کدورت قبول داده از همدیگر رخصت شدیم بدینصورت این با رسوم است که در هسته اولی خود از هم می پاشیم.

اما ما مردمی نبودیم که بکاریکه اقدام کرده بودیم به این آسانی ازان بگذریم. بناءً لازم بود تا برای مدتی از دید و باز دیدها با یکدیگر صرف نظر گردد در یکی از کاغذهای سرمیز اعلیحضرت در همان روز نام هرسه جگرن دیده شده بود. درباره آنهائیکه به این روز و شب با شاه ملاقات کرده بودند به این نتیجه رسیدیم که خسر بره جگرن موصوف در جناح پرچم و از ارادت مندان کار ل بود.

سه نفر جگرن موصوف صادقانه بگفته‌های خود وفا کرده و حتی بعد ازینکه دوباره فعالیت را شروع کرده بودیم آنها اگر چیزی درین باره بوی برهم شدند به اصطلاح چشم پوشی میکردند دلیل ترک همکاری قوماندانها موصوف سهویکی ازین ۳ نفر بود که او میخواست خسرزاده خود را که در جناح پرچم خوشبین بود جذب نماید اماهمینکه به سهو خود ملتفت میشود آنرا به برآمدن خود جبران وهمه ما را از خطر مواجه شدن بمرگ نجات دادند اما جگرن قیام الدین که نزد عبدالولی رفته بود عریضه شخصی داشته نه آرزوی خیانت به دوستان خود.

این پیش آمد بما آموختاند که بهیچ صورت اشخاص مربوط به جناح‌ها و احزاب را

بناید بصورت سرسری جذب نمود و از طرف دیگر مارا مطمئن نمود که ادارهٔ استخباراتی ما بحد اعلی و مطلوب دقیقاً وظائف خود را انجام میدهد. چند روز بعد از معاون استخبارات ارگ شنیدم که میگفت یکدسته از مخالفین محمد داؤد یک دسیسهٔ کود تا را بنام داؤد خان ترتیب داده بودند بعد از معلومات زیاد و جستجوهای پیهم بی نتیجه و دروغ بودن آن ثابت گردید.

مشکلیٰ دیگر یکه به آن مواجه بودیم فعالیت دو نفر غلام حیدر رسولی و محمد سرور نور ستانی بود که اینها به سری بودن موضوع متوجه نمیشدند و نیمی از فعالیت مارا توجه به اطراف این دو شخصی بخود معطوف داشته بود زیرا آنها آنقدر فعال و عاشق درکار خود بودند که بعضاً دراثر فعالیت‌ها عجولانه اشتباهاتی هم بوجود می آمد ولی اگر در همان روز از اشتباه شان واقف نبودیم فردای آن روز خبر میشدیم زیرا همه کودتاچی‌ها اهمیت موضوع اطلاعات و ضد اطلاعات را بخوبی درک و آن را عملی میکردند.

پیشرفت‌ها در جلب و جذب کار مارا، از کنج و کنار سرکها، و پشته دیوارها، قهوه خانه‌ها و سینماها بیک مرکزیتی که طرف توجه قرار نگیرد کشانیده بود از انرو خانه سید عبدالله که تازه از فاکولته اقتصاد فارغ شده و از دوستانم بود و مورد توجه قرار نمی گرفتند برای انجام این هدف تعیین گردید بعضی از همکاران و سرگروپ‌ها احوالات و گذارشات خود را ذریعه ان بمن رسانیده و بخدمت محمد داؤد عرض میکردم و شخص دیگریکه بکلی مورد توجه قرار نداشت تورن غوث‌الدین فائق بود که با روزگار ابتر و بایسکل کهنه خود به قشله های عسکری بصورت عادی و بی ساخت و بدون اینکه توجه کسی را بخود جلب نماید رفت و آمد داشته و وظائف خود را بدقت اجرا می نمود او اگرچه قطعه نداشت اما وظائف اطلاعات خود را خیل بدقت وبا اعتماد انجام میداد رفته رفته تعداد صاحب منصبان بدون قطعه و احتیاط را نیز جلب نموده بود.

35

حکومت داکتر عبدالظاهر

کوتاه ترازان بود که اندیش مندان دربارهٔ آن می اندیشیدند داکتر موصوف شخصی دانشمند و داکتر شخصی اعلیحضرت بود و به شاه بیشتر از دیگران نزدیک و علاقه مند بودند او به تصور اینکه شاید بتواند دموکراسی فرو پاشیده و بی اداره‌گی در ادارات و جلوگیری مداخلات از بالا به پائین را مهار نموده و محبت و علاقه مردم را به شاه دوباره بازگردانند، وظیفه صدارت را پذیرفته بودند اما به زودی در مقابل آنچه اندیشیده بود احساس ناتوانی و بعد از چندها مستعفی شدند.

استعفای او نا باوری‌هائیرا دربارهٔ دموکراسی داده شده به اذهان روشنفکران بوجود آورده بود.

زیرا مردم فراموش نکرده بودند که:

دموکراسی که بسال ۱۳۲۵ از یک دروازهٔ ارگ بدون حجاب لب خند زده به آغوش مردم آمده و به گرمی ازان استقبال شده بود چه گونه بسال ۱۳۳۱ حجاب برخ کشیده و از دروازه دیگر به همان خانه ایکه آمده بود رفته و سال‌ها از نظر اورا پنهان نگه میداشتند.

با تمام این‌ها اگر ترس درباره گره خوردن حکومت به سلطنت نمی بود، مردم شاه را دوست میداشتند و واقعاً شخصی شاه دوست داشتنی و قابل احترام بود، اما نظام شاهی رو به پوسیده‌گی و هم پاشیده‌گی گذاشته و حکومت های زود گذر بی‌ثبات و غیر موثر شواهدی برای بقای سلطنت نبودند با آنهم محمد موسی شفیق یکی از جوانان دانشمند و پرآوزه، بحیث صدر اعظم تعیین شدند.

صدارت محمد موسی شفیق:

با مقرری موسی شفیق به مشوره محمد داؤد همه ما پراگنده و منتظر و مراقب اوضاع بودیم و وظیفه داشتیم تا نظریات مردم را درباره حکومت موسی شفیق بدقت مطالعه و ضمناً دیده شود که آیا سوی ظن و اشتباهی درباره فعالیت های ما و یا یکی از رفقای ما و یا ارتباط و نزدیکی‌ها، با محمد موسی شفیق و اطرافیان او وجود دارد و یا خیر؟

دراثر مریضی که داشتم جهت معاینه عمومی و تشخص سال گذشته باید بخارج میرفتم محمد داؤد موافقه نمودند تا جهت تداوی به چک و سلواک بروم و فرمودند اگر چیزهای تازه و دلچسپی به نظر شما آمد یاد داشت و با خود بیاورید ازانرو از راه شوروی عازم چکوسلواکیا شده و برای اینکه اگر بشوروی تداوی میسر شده بتواند برای دو هفته توقف از راه دائره سیاحین شورروی ویزه گرفتم.

یگانه راه معلومات هم زمان با تداوی برایم درین کشورها همانا تماس با محصلین افغان بود من از چند روز توقف و تماس با محصلین افغانی و کارمندان افغانی در تاشکند بی نهایت خوش و راضی بودم و از تصادف نیک در چای خانه‌ای نزدیک هوتل تاشکند با چند نفر اوزبک و تاجکهائیکه بزبان تاجیکی صحبت داشتند بر خورد نموده و برای اینکه راه صحبت را به آنها باز کرده باشم از آنها درباره دختریکه به دامن کوتاه و بازوان و ساقه‌های برهنه چای آورده بود پرسیدم: باور نمیکردم دخترهای اوزبک به این مقبولی و آزادی لباس پوشیده باشند، یکی ازانها با عصبانیت گفت چنین دخترها یا کمونست شده اند ویا باروسها از دواج کرده اند دخترهای شریف اوزبکها و تاجکها

چنین لباس‌ها ندارند.

مذاکره با آنها وسئوالهای زیاد آنها در باره افغان‌ها و مسلمانی شان بخوشی هر دو جانب دوام پیدا کرده و وقت برآمدن از چای خانه خواهش کردند تا نان شام را در هوتل تاشکند به آنها صرف کنم میزنان و مصارف زیاد آن توجه مهمانان هوتل را جلب می نمود درباره اینکه آیا آنها اشخاص درد رسیده و ناترس بودند و یا بنده توانسته بود اعتماد آنها را جلب نماید فهمیده نشد، آنها روسها را بحیث اشغالگران کشور خود و منکرای آزادی و اسلام میدیدند آنها از بیعدالتی و ستمگری روس‌ها با دیده‌های اشک آلوده سخن میگفتند آنچه برایم باور نکردنی بود آنها درآن شب مرا بروشنی آن قرار دادند.

در مسکو بظرف چند روز توقف با چند محصلی که بر خوردم بیشتر توجه آنها به تبدیل اسعار و فروش اموال مسافرین تازه وارد بود تا به اوضاع خود شوروی. اما آنچه از نظر پوشیده نبود رشوت بود که تقریباً گره کشای مشکلات پولداران بود و بی ارزشی روبل بمقابل دالر. توجه سفارت افغانستان را بتداوی خود بشوروی جلب نتوانسته از انرو عازم چکوسلواکیا شدم.

وضع در چکوسلواکیا خوش آیند نبود زیرا هنوز مدت زیادی از کمک انترناسیونلیستی شوروی و به اصطلاح مردم آن سرزمین از اشغال عساکر شوروی و سرنگونی حکومت مورد پسند مردم آنجا نگذشته بود. از توجه سفیر عبدالرزاق ضیائی بیکی از شفاخانه های مشهور پراگ جهت تداوی معرفی شدم. احساس نفرت دوکتوران و کارکنان شفاخانه به مقابل روسها بیش از آنچه که خوانده یا شنیده بودم توجه مرا جلب نموده بود.

چه در هوتل چه میانه‌ای راه و یا در شفاخانه مردم بسویم بنظر دقیق و نامهر با نانه میدیدند در بالا شدن به ترن شهری مرا قصداً پهلو میزدند و در هوتل محل بود باش چند بار اطاق مرا تبدیل و برایم از همه مهمانان هوتل نا وقت تر نان می آوردند موضوع را بسفیر افغانی گفتم او پرسید همیشه این کلاه اوز یکی را بسر میگذاری بلی من این کلاه را از تاشکند خریدم. او گفت ترا خیال روس‌ها کرده‌اند و میخواهند ترا اذیت نمایند براستی وقتی که کلاه را بدور انداختم همه چیز عوض شده بود.

در پولیند هم به اشخاص که بر خوردم با روابط خود بروسیه خوشبینی و از حکومت خود رضائیت نداشتند و بصورت واضح و نا ترسیده میگفتند ما از طرف شوروی‌ها به اسارت کشیده شده و حکومت ما بدون اراده مردم از هدایات شوروی‌ها پیروی میکنند.

در باز گشت چشم دیدهای خود را بحضور محمد داؤد تقدیم و گفتند بلی من نو

سفر های خود در کشورها سوسیالیتی خصوصاً از پولیند چنین احساسی را نموده بودم.

36

سر گروپ ها در مدت غیا بت من با یکدیگر به اصطلاح جوش خورده و صمیمی شده بودند. عزم آنها راسخ تر و به ارادهٔ آنها در تغیر نظام شاهی کوچکترین خلل دیده نمیشد. برای همبستگی بیشتر و معلومات بهتر تا اخیر اسد ۱۳۵۱ در حال چپاچویی و مخفیا نه بسر میبردند با آنهم دوسه بار شایع شده بود که محمد داؤد میخواهد کودتا نماید و چون از زمان استعفای او شایعاتي چنین چند بار تکرار شده بود از آنرو مردم به آن نا باور و حکومت به آن بی توجه شده بودند.

اوایل سنبله ۱۳۵۱ به اتفاق سر گروپ ها و قبولی محمد داؤددوباره به جستجوی اشخاصی برآمدیم که با ما در بارهٔ تغیر نظام عقیدهٔ مشترک داشته باشند اما این مرتبه آهستگی عمل و احتیاط در گفتار سر خط همهٔ مابه شمول غلام حیدر رسولی و سرورنورستانی قرار گرفت و عجلهٔ بدون مشورهٔ سر گروپ ها در بارهٔ جذب اشخاص تازه ممنوع شده بود. جلسات مخفی که از دو یا سه نفر تجاوز نمیکرد در خانهٔ سید عبدالاله و مولاًداد و بعضاًخانهٔ قدیر خان صورت میگرفت.

روزی با سرور نورستانی و غلاّم حیدر رسولی و مولاً داد در خانهٔ سید عبدالاله بیک تصادف پیشبینی نشده روبرو شدیم. بعد از مذاکره و مشوره با یکدیگر موقعیکه میخواستیم از خانه بیرون شویم سید عبدالاّله گفت بنشینید دروازهٔ بیرون خانه را کسی تک تک میکند وارخطا رفت وبخوشی بازگشت و گفت دوست ما عبدالقدیر است. از شنیدن نام عبدالقدیر محمد سرور بر آشفته شده گفت باموجودیت این شخص من هرگز بهمراه شما نخواهم بود. برآمدن و آزرده شدن محمد سرور از حلقهٔ ما شکستی بود که بزودی جبران نمیشد واز طرف دیگر عبدالقدیر از فعالیت عبدالاله خبر داشت اما عبدالاّله توانست قدیر خان را بنام اینکه شخصی را در خانه مهمان دارند رخصت نمایند.

از پیش آمدن این تصادف غیرمترقبه چند روزی فعالیت های خود را متوقف نمودیم. اما در اثر توجه سرگروپ ها و شخص محمد داؤد محمد سرور با قدیر خان روابط خوبی پیدا کردند. این پیش آمد بی سابقه مشکلی رابه وجود آورده بود که از یکطرف باید یک گروپ باگروپ دیگر تماس و آشنائی نداشته باشد واز طرف دیگر عدم توافق نظر ویا کشیدگی در بین اشخاص ناشناس با یکدیگر موجود و در عین زمان عضو جمعیت ما باشد در روز اقدامات عملی؛ شاید به مخاطره ویا شکست خود بخودی مواجه شویم.

دقت و توجه،مهارت در امر جلب و جذب و معلومات و نظریات اشخاص در بارهٔ

یکدیگر فصل دیگری به فعالیت های ما باز نموده بود. با همه مشکلات خوشبختانه در آخر حکومت داکتر عبدالظاهر ماه عقرب ۱۳۵۱ توانسته بودیم با قدرت و اطمینان کامل بر قوای ۱۵و قوای ۴ زرهدار حاکمیت داشته و در هر زمان آن را مورد آزمایش قرار داده بتوانیم.در قوس ۱۳۵۱محمد موسی شفیق صدر اعظم میشود. او جوان فعال و زیرک و مورد اعتماد بیشتر پادشاه نظر به ۴۱؛ صدراعظم قبلی بودند و در عین زمان روابط صمیمی و نزدیکتر با سردار عبدالولی داشتند.با اینکه پیشرفت خوبی در قوای ۴۱؛ و۱۵؛ زره دار یافته بودیم ایجاب مینمودتا دقت و توجه همه جانبه را مبذول میداشتیم که آیادر گروپ ما شخص ویا اشخاصی وجود دارد که با محمد موسی شفیق خوشبین و با رفقای خودخیانت نمایندو حکومت بتواند بدینصورت در میان ما رخنه ایجاد کند یاخیر؟

از جانبی مشکل مینمودتا کودتا را بدون اشتراک قوای زمینی،خصوصاً قطعات انضباط و کوماندو و هوائی انجام داد ما درین قوااشخاص معتمد و دوستانی داشتیم اما در بارهٔ کودتا با آنها مذاکره نشده بود سرگروپ ها معطلی درجذب ومطالعه در بارهٔ قوای زمینی و هوایی و اوضاع مملکت را درین مقطع زمانی موافقه کردند و آنچه بیشتر اهمیت داردانیکه: آیا این حکومت نظر به حکومات سلف خود توانایی جلب اعتماد بیشتر مردم و وحدت و همکاری سلطنت و حکومت و عدم مداخلات اهل دربار را دارد و یاخیر؟

زیرا اگر مردم به حکومت اعتماد داشته باشند کودتا بیش از یک اقدام جاه طلبانه و یک حرکت ضد آرزوی مردم و بالاخره بعد از کامیابی هم عملی خواهد بود که پشتیبانی مردم را با خود نخواهد داشت از اینرو توقف فعالیت ما نه تنها مصلحت آمیز بلکه درین مرحلهٔ حساس امر جبری به شمار می آمد. زیرا به نزد گروپ ما هر عملی که نتواند از پشتیبانی و استقبال عمیق مردم بهره مند گردد یک عمل احمقانه و خود خواهانه و نا عاقبت اندیشانه قبول شده بود.

به اجازه و مصلحت سر گروپ ها جهت تداوی دختر خود به هند رفتم. مدت یکماه به هند بودم. به سفارت هم نخواستم وهم نتوانستم تماس داشته باشم تعداد متعلمین درین کشور پراگنده و تعداد افغانهای که به سیر و سیاحت در ایام زمستان به هند آمده بودند بیسابقه بود فرق زندگی درین کشور تا آنجاهی است که حتی در کشور عقب افتاده و دور از تمدن ما افغانستان هم وجود ندارد ملیونها انسان سالها و شاید هم قرن ها نسل به نسل بروی جاده ها تو لد،جوان، وپیر شده و عاقبت همانند گذشتگان هم نوع خودش جان داده و بازهم برای حفظ بقای نسل به این شرایط ناگوار دوام مي دهند. اما هند با آنهمه پیشرفت های چشمگیر بعد از استقلال خویش هنوز نتوانسته اند جلو بدبختی اکثریت مردم فقر زدهٔ خویش را بگیرند.

آزادی و دیموکراسی در هند که بهترین نمونه در پر نفوس ترین کشور جهان است سبب گردیده تا احزاب متعدد با عقاید گوناگون رسمیت داشته و از حقوق مردم برای منافع بیشتر وکار بهتر دفاع نمایند با وجود موجودیت احزاب C P I M, C P I که از حقوق کارگران و دهقانان در برابر ملاکان و سرمایه داران دفاع میکنند تعجب آور می نمود که اکثریت زیاد مردم از احزاب سرمایه داری پشتیبانی میکنند. وقتیکه از یک زن کهنسال جاروکش بیسواد توسط ترجمان در هند پرسیدم شما چرا به حزب کمونیست داخل نمیشوید تا از حقوق شما دفاع کنند؟

با تعجبیکه باورم نمیشد شنیدم که گفت: اینها به بت ها و خدا های ما عقیده ندارند. واقعاً مذهب بیشتر از هر کشور دیگر در سر زمین هند ریشه دوانده، خصوصاً آنهاهیکه به تناسخ عقیده دارند بصورت قطعی بدبختی و نیکبختی را یک پدیدهٔ طبیعی دانسته، و به هیچ چیزی غیر از آن باور ندارند گروهی از روشنفکران هندی از نشان بیرق داس و چکش این احزاب راضی نبودند و میگفتند ما سالها رنج پرچم انگلیس را در فضای کشور خود کشیده ایم دیگر آرزوی دیدن هیچ پرچم غیر از پرچم هند را بر فراز کشور خود نخواهیم داشت.

من از آنرو بیشتر در بارهٔ احزاب کمونیست در هند متوجه شدم زیرا خوانده بودم که فقر و گرسنگی و بیعدالتی اقتصادی موجد انقلاب کمونیستی میباشد حالانکه فقر ناداری در هند کبیر بیداد میکرد و کمترین طرفدار رااز بیچارگان و ستم کشان احزاب کمونیست هند در خود داشتند و عمیقاً به این مدت کوتاه در هند بیشتر به این باور آمده بودم، که دیانت،و غرور ملّی نزد انسانها بالاتر از همه مادیات قرار دارد. و هر انقلابیکه به جهت مخالف این دو پدیده طبیعت دین و آزادی قرار گیرد فقط متکی به نوک برچه و زور میتواند حکمروایی نماید و بس.

براستی که آزادی مذهب و عقیده و آزادی های فردی در هند هر بیننده را گرویده و هر شنونده را مشتاق به دیدن این کشور زیبا و پهناور میسازد بدین مدت کوتاه شخصاً به دیموکراسی هند بیشتر از هر نظام دیگر گرویده و علاقمند شده بودم.

37

بعد از بازگشت راپور مطالعات خود را به محمد داود تقدیم کردم او بعد از مطالعه با اظهار رضایت مندی گفت این نوشته مشابه نظریات و معلوماتی میباشد که خودم در بارهٔ هندوستان از سالها به اینطرف به آن معتقد بودم.

ما در مدت عدم فعالیت و آرامش نتایج انقلابات الجزایر،اصلاحات ارضی در پاکستان، و ایران و حتی جاپان را بدقت دوباره مطالعه کرده بودیم زیرا در صورت

موفقیت اصلاحات ارضی رکن بزرگ خط مشی مارا تشکیل میداد ما درین مدت از اساسنامه‌های احزاب متعدد که به اخبارهای خلق، پرچم افغان ملت، مساوات، شعله جاوید، مردم، گهیخ وغیره وغیره چاپ شده بود حد اعلی استفاده و نتیجه گیری را با خود داشتیم و ماآنچه را در جرائد مختلف و از عقائد مختلف و از کشورهای مختلف که بدست آورده و یا بنشر رسیده بود تا آنجائیکه بما تعلق میگرفت توانسته بودیم جمع بندی نموده و آنرا در پهلوی اینکه ما عقیده داریم که نظام جمهوریت برای سعادت افغانستان نظر بشاهی رجحان دارد برفقای خود درمیان میگذاشتیم و آنچه پذیرفته میشد یاد داشت و آنرا در پهلوی اهداف خویش بعد از کامیابی علاوه میکردیم.

بیانیه محمد داؤد بصبح ۲۲ سرطان ۵۲ و بیانیه خطاب بمردم افغانستان در شب اول سنبله ۱۳۵۲ از طرف محمد داؤد همان مطالبی بود که مرام رفقای ما را قبل از موفقیت ۲۲ سرطان ۱۳۵۲ تشکیل داده و ما بروی همین اهداف مبارزه می نمودیم.

حکومت محمد موسی شفیق که بیشتر از اخلاف خود، محمد یوسف، میوندوال، اعتمادی و داکتر عبدالظاهر بسیاست خارجی افغانستان و پیدا کردن راه حل مناقشات افغانستان با پاکستان و ایران اقدامات جدی می نمود با گرایش‌ها ملی و بر خوردهای ذهنی گرایانه طبقه روشنفکر و وکلا درباره تقسیم آب هیرمند و موضوع پشتونستان با پاکستان مواجه گردیدند. او شان با تمام مخالفت مفکورهای متضاد توانستند به تقسیم آب هیرمند بصورت عادلانه میان ایران و افغانستان موفق گردند و دید و وا دیدهای رسمی و مخفیانه را با ذوالفقار علی بوتو برقرار نماید.

با اینکه اقدامات او مطابق خواسته زمان و عالمانه بود اما متاسفانه هر طوری بود ذهنیت‌ها در مقابل او بحیث یک صدر اعظم وابسته بخارج روز بروز بیشتر از پیشتر توسعه اختیار میکرد. آنچه حقیقت داشت این بود که او یک مسلمان و ضد کمونیزم بود. او در حل دو مسئله‌ای مورد اختلاف افغانستان با ایران و پاکستان جسورانه و بی توجه به مفکوره و قضاوت دیگران اقدامات نمودند.

برگشت ذهنیت‌های روشنفکرانه از محمد موسی شفیق و عمق پیدا کردن مخالفتها با او در طبقات مختلفت مردم و دوام قحطی بین سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۱ با دغیس ولایت غور و هرات و عدم توانائی اداره در تهیه مواد خورا که برای برطرف نمودن قحطی بی کفایتی حکومت او را و بصورت غیر مستقیم سلطنت را به ذهنیت مردم افغانستان تقویه بخشیده بود با اینکه کمکهای سرشار و همه جانبه از کشورهای مختلف جهان برای دفع قحطی و جلوگیری از مرگ و میر قحطی زدگان به افغانستان سر ازیر شده بود با اینکه شارامها اکثراً اسفالت شده و بصؤنیت عام و تام و امنیت در سرتاسر افغانستان موجود بود. اما نظام پوسیده پاشیده شده و دست خوش هرج و مرج اداری و

وکلا و سناتورهای پارلمان گردید و نتوانستند کمترین کمک برای جلوگیری از مرگ و میر قحطی زدگان نموده باشند.

ازانرو مردم نا امیدانه به دستگاه اداری مملکت می نگیریستند و باور و اعتماد خود را از توجه اربابان برای رفع بدبختی خودها دور از تصور می پنداشتند. دیگر اکثر دانشمندان بوجود یک خلای سیاسی در افغانستان معتقد و امیدوار و منتظر یک حادثه غیر مترقبه و دگر گون کننده شده بودند.

سعادت آنهائی را به آغوش میگیرند، که در چنین شامگاهی، بتوانند شمعی را برای سعادت مردم خویش بیفروزند، اگر قیمت این فروزندگی آبرو مندانه زندگی است، بگذار وطن بشعله ور گردانیدن این شمع قربانی فرزندان سر سپرده خود را انتظار داشته باشد. ما چرا در صف اول این قربانیان قرار نداشته باشیم شعار و آرزوی همه ما همین بود و بس.

ما فعالیت‌های خود را از قوای هوائی شروع نمودیم محمد داؤد شخصاً پاچا گل وفادار را می شناختند و به او اطمینان داشتند او و انجیر عبدالحمید محتاط هر دو پیرو مفکورهٔ واژگونی نظام شاهی شده بودند و موفقانه بجذب و جلب اقدام کرده و هر دو دارای گروپ‌های ۳ نفری شدند و با این‌ها سرگروپ‌های عبارت بودند از.

محمد داؤد و

هیئت رهبری

نویسنده

غلام حیدر رسولی محمد سرور نورستانی مولاداد محمد یوسف	تانکیست‌ها
پادچاه گل وفادار عبدالحمید محتاط	انجیزان قوای هوائی
سید عبدالله و عبدالقدیر	اعضای رابطه میان سرگروپ‌ها

غوث‌الدین فائق

دو سه مرتبه گروپ‌ها در امر آمادگی عملی مورد آزمایش قرار گرفتند خوشبختانه بموقع وبدون ضیاع وقت بوظائف خود حاضر میشدند.

بنظر سرگروپ‌ها بایستی برای یک ماه دید و وادیدها و فعالیت‌های خود را متوقف و بصورت عمومی متوجه طرف مقابل و هم پیمانان خود خصوصاً آنهائیکه تازه جذب شده انده شده باشیم و اگر درین مدت هدایتی لازم باشد به عبدالله یا عبدالقدیر اطلاع داد شود زیرا دیگران خانه و آ درس معین و محفوظ نداشتند در شهر آوازها براه افتاده بود که سردار عبدالولی یا محمد داؤد کود تاه میکنند.

دوری گزیدن از یک دیگر و پراگنده شدن وسیله خوبی برای بدست نیاوردن ردپای ما شده بود و ازینکه هیچ مدرکی بدست دربار خصوصاً سردار عبدالولی نبود دیگر این پروپگندها معنی و مفهوم خود را درباره محمد داؤد از دست داد بود زیرا آنچه بیشتر قابل توجه دربار بود صاحب منصبان عالی رتبه و جنرالان اردو بود حالانکه دوستان مارا پایان رتبه ترین صاحب منصبان اوردو تشکیل میدادند.

ما از همکاران خود راپورهائیکه داشتیم این‌ها بود که درباره محمد داؤد پروپاگندهای بی اساس آنقدر زیاد شده که دستگاهای دولتی یقین حاصل کردند که واقعیت درمیان وجود ندارد.

ما برای همین مقصد اکثراً پروپاگندهای درباره کودتا از جانب محمد داؤد را پخش میکردیم و درمیان اوج فعالیتهای، سکون و آرامش و پراگنده شدن و دوری جستن از یکدیگر را تصمیم میگرفتم. تارد پای خود را از نظر تعقیب کنندگاه پوشیده نگه داریم تکرار این عمل و بی نتیجه ماندن اطلاعات درباره فعالیت‌های ما حکومت را به این باور آورده بود که ما هیچ کاره و بیکاره‌ایم و همین سبب شده بود تا بما بنظر فعالین سیاسی ننگرند و رفته رفته درباره ما بی اعتنا شده بودند. در همین مدت سرگروپ‌ها وظیفه داشتند تا با نزدیکترین صاحب منصبان وابسته بسردار عبدالولی تماسی پیدا کنند و کوچکترین اشتباهی را به اطلاع برسانند.

قوای زرهدار و قوای هوائی بدون کمک نیروهای زمینی موثریت لازمه رادر تغیر رژیم نداشتند و دونیروی تازه تاسیس شدهٔ قوای پیاده عبارت بودند: از قوای انضباط و قطعات کوماندو، که مستقیماً به تحت اداژه سردار عبدالولی و اشخاص مورد نظر او بودند.

محمد داؤد ضیا مجید را توسط پدر او که از دوستان محمد داؤد و جنرال سابقه دار اردو بود می شناختند ضیا مجید در قطعه انضباط و تحت امر و محافظ خانه سردار

عبدالولی بودند. لاکن پدر او و شخصی ضیا مجید به محمد داؤد ارادتت بی پایان دارند اما در چنین مرحله حساسی چنین موقف حساس را به آزمایش قرار دادن کاریست خطرناک و دشوار و هرگونه سهو و سهل انگاری می توانستند همه مارا زیرا ساتول اطرافیان شاه قرار دهند.

زیرا در مکتب کودتاه پذیرفته شده که: در صورت کشف، عاملین آن خائن بوطن. و در صورت موفقیت قهرمان ملی. ازاترو کودتاه مبارزه سیاسی نه بلکه قمار سیاسی مي باشد.

عبدالولی درباره صاحب منصبان قطعات انضباط و کوماندو تمام دقت و احتیاط را بخرچ داده حتی روابط فامیل آنهارا تحت نظر میداشتند.

ضیا مجید با حیدر رسولی روابط قومی و شناسائی داشتند و او متقبل شد تاازاو بخواهد نزد محمد داؤد بیایند. با مراعات احتیاط بهتر دانسته شد تا هرگاه پدرش نزد محمد داؤد آمد ازاو بخواهد که ضیا را نزد او روان کنند محمد داؤد این را معقول پنداشته پذیرفتند و به اینصورت محمد داؤد ضیا مجید را ملاقات و نتیجه ملاقات آنها این بود که ضیا مجید حاضر شده بروی اهدافیکه محمد داؤد برای افغانستان دارد سرو جان خود را قربان کنند. ضیا مجید بزوری توانستند تا گروپی از دوستان نزدیک و همکاران قطعه خود را جذب نمایند او در اثر این فعالیت و قبول این‌مسؤلیت در موقف حساس که داشت همه سرگروپ ها به این عقیده آمدند تا او را بحیث سرگروپ بشناسند. اعتمادی جسورانه سرگروپ‌ها بیشتر بجای اینکه تشویش خلق نماید او را معتقد و مومن بصداقت و فداکاری سرگروپها به این اعتمادیکه به او کرده بودند می نماید.

قوی ترین قطعات گارد شاهی قطعه تانک بود که قبلاً به کودتاچی‌هاپیوسته بودند و اطراف گارد و نواحی شهر تحت اداره قوای انضباط است او هم بسر سپردگی بما پیوسته اند. اما قطعات کوماندو با جدید ترین اسلحه و بالا ترین مورال و با دسپلین ترین قطعه نقاط حساس شهر وحتی قطعات انضباط را تحت کنترول خود دارد ما بدون همکاری این قطعه هم توانائی برای کود تارا داشتیم اما در صورت تصادم با یکدیگر امکان خرابیهای زیاد ازان متصور بود.

در حالیکه محمد داؤد همیشه میگفتند که قدرت با خون ریزی وسیله بدبختی مردم و بربادی وطن‌است. و همه پیروان او به این اندرز معتقد و مومن شده بودند.برای جلو گیری از حوادث ناگوار و پیدا کردن دوستان در کوماندو تا اخیر ثور ۵۲ باز از همدیگر پراگنده و یکدیگر را تحت نظر داشتم. شخصاً رحمت الله خان قوماندان کوماندو را مي شناختم که در پیروی خود از سردار عبدالولی کاملاً وفادار می باشد. اما

مولا داد گفت من یکنفر دوست بنام فیض محمد در کوماندو دارم او خیلی آدم خوب و دلش از طول عمر نظام شاهی گرفته معلوم مي شود اوگاه گاهی خانه‌ام می‌آید و میگوید من درین نظام پیدا و جوان شدم و پدرم در همین نظام پیر شده است. چهل سال پادشاهی یکنواخت بمردم خسته‌کن شده است به او گفته شد شاید درباره تو مشکوک شده و از طرف عبدالولی تحقیقات میکند. و از او باید کناره رفت گفت نه نه رسولی صاحب هم او را می شناسند براستی ترسیدم زیرا حیدر خان بی نهایت عجله میکرد و تصور کردم که کشف شدیم و شاید حیدر جان مولا داد را به او معرفی کرده باشد.

درباره فعالیت‌های دلیرانه ای غلام حیدر رسولی حق ناشناسی است اگر گفته نشود که: بدون زحمت کشی‌های خسته‌گی ناپذیر او شاید کودتای ضد رژیم شاهی به این زودیها از جانب دوستان ما انجام نمی پذیرفت اما بدبختانه بعد از موفقیت خود خواهی‌ها او را بحدی تحریک کرده بودند که سرنوشت او و رهبر عالیقدر و دیگر دوستان مارا بدست مشتی از خائنین وابسته به اجانب به تباهی سوق دادند.

بهر صورت در اثر پافشاری مولاداد روزی بخانه مولاداد با فیض محمد خان ملاقات نمودم. با اینکه ملاقات اول ما بود او سرگشاده و بدون پر واصحبت میکرد من از صحبت‌های او خوش و در عین زمان بشک و تردید افتاده بودم او آدم جسور و به قطعه تحت امر خود اعتماد کامل داشت او گفت اگر عمر بمن وفا کند همین که قوماندان قطعات کوماندو شوم کود تا میکنم پرسیدم در کدام حزب و چه ایدیا لوژی دارید گفت اید یا لوژیم تغیر نظام شاهی به جمهوریت و حزبی هم نیستم اما بحزب خلق خوشبینی دارم، اگر سردار عبدالولی تصور کند که من به حزبی خوشبینی دارم فوراً اخراج میکند، گفتم می توانید بصورت مخفی عضو حزب باشید گفت بدبختانه رهبران احزاب اگر صاحب منصبی بخواهد بحزب شان شامل شود نظر به تعهدیکه داده اند به مقامات مربوط اطلاع میدهند.

38

این استدلال او آنچه به هادی کریم یکی از شخصیت‌های شناخته شده گذشته بود بیادم آورده و گفته‌های فیض محمد را تصدیق نمودم. عبدالهادی کریم که از جمله موسین ح. د. خ. و بدوره دو از دهم شورای ملی از پنجشیر بوکالت کاندید شده بود با اینکه اکثریت مردم بوی رای داده بودند چون قبلاً رهبری ح. د. خ. با وزارت داخله موافقه کرده بودند که تنها آقای ببرک کارمل و داکتر اناهیتا از جناح پرچم و حفیظ الله امین از جناح خلق حق کاندید شدن برای وکالت را دارند نه دیگر اعضای حزب. ازانرو و لسوال پنجشیر امر توقیف هادی کریم را صادر و آقای کریم از پنجشیر فرار و بخانه

کارمل بکابل پناه می برند.

هادی کریم میگوید در حالیکه من می شنیدم کارمل صاحب از اطاق مقابل به تلیفون بشخص خطاب کرده میگوید هادی کریم همین اکنون از پنجشیر آمده و در خانه ام می باشد نیم ساعت بعد کارمندان وزارت داخله مرا دستگیر و بحضور داشت کارمل به محبس سوق دادند. چند سال بعد ازین حادثه عبدالغفار فراهی که شخصیت ملی و قابل باورست میگویند من از آقای امان‌الله منصوری وزیر داخله وقت پرسیدم آیا گفته‌های عبدالهادی کریم حقیقت دارد؟

وزیر داخله گفته بود ما با احزاب پروتوکولی داشتم تا اشخاصی را که تحت تعقیب حکومت قرار دارند پناه نداده علاوتاً به دستگیری چنین اشخاص اگر عضو حزب شان باشند همکاری کنند ازانرو محترم کارمل به شخصی من تلیفون و من امر دستگیری هادی کریم را در حالیکه بخانه کارمل بود صادر کردم از همان روزهادی کریم دست بگوش گرفته و از ح. د. خ. استعفا کردند.

من از فیض محمد پرسیدم از چه رویما اعتماد کردید گفت ازینکه سردار عبدالولی به شما خوشبینی ندارند گفتم من او را هرگز ملاقات نکرده و باوی اشنائی ندارم گفت شاید از واسطه نزدیکی شما با محمد داؤد باشد. معلوم میشود شما بسردار صاحب عبدالولی خیلی نزدیک و هم راز استید. نه به آن اندازه ایکه به مخالفین او عقیده دارم با اطمینان به گفته های او گفتم میخواهیم باشما درخانه یکدوستم ملاقاتّ کنیم نشانی خانه را به او داده علاوه کردم هرگاه به تلیفون بتو گفتم به بخشید نمره را غلط کردم معنی آن است که روز بعد ساعت ۴ بعد از ظهر ملاقات میکنم و اگر احیاناً شما نوکری بودید بگوئید اول نمره را بدقت به بین باز تلیفون کن. آن گاه من میفهم که پس فردا بعین ساعت می آئید.

از خانه‌ای مولاداد خانهٔ محمد داؤد رفتم جریان را به او گفتم گفت نام این شخص آشنا بنظر می آید شاید رسولی بشما گفته باشد بلی او گفت و رسولی به او خیلی اعتماد دارد آیا به او از کودتا گفته باشد؟ حیدر جان آدم پی برواست هم او را دوست و هم از دهن پارهٔ او حراس دارم درین اثنا حیدر خان آمد موضوع را به او گفتم گفت دلم مخ مخ میکرد اما از شما ترسیدم. هر دو بمن اجازه دادند که به او تماسی بگیرم ملاقات من با فیض محمد بااینکه بار دوم بود خیل دلچسپ و دل گرم کننده بود ما یکدیگر را درک و بهم دیگرهم پیمان شده بودیم به او گفتم حالانکه چنین ست اگر من عزم کنم توچه می توانی کرد؟

هرچه شما امرکنید: راستی مردم به پشت و ما و شما جمع نمیشود اما به محمد داؤد مردم احترام دارند او می تواند مردم را رهنما و رهبر باشد بنام اینکه تو دوست

محمد داؤد وما با هم عقیده مشترک داریم اگر شما کودتاه کنید با شما هستم. او مولاداد و حیدر خان رسولی را از نزدیک می شناخت اما قطعاً آگاهی از فعالیت اوشان نداشتند با وعدهٔ یک هفته بعد از هم جدا شدیم در هفته دوم فیض محمد دو نفر دیگر را جذب نموده بود.

سرگروپ‌ها که فیض محمد را می شناختند او را هم بجمله سرگروپ ها قبول کردند. فیض محمد آنهایی را که وظائف حساس درکوماندو داشتند جذب نموده بود. به اول جوزا ۱۳۵۲ بتمام نقاط کلیدی اردو تسلط داشتیم اکنون خوف از کشف این بود که خدای نخواسته وسیله خونریزی و طغیان عسکری نشود زیرا دستگیری و هضم رفقای ما برای حکومت کارساده نبوده و برای شان در دسر علاج نا پذیری شده می توانست.

درپانزده جوزا یک آزمائش مخفیانه را موفقانه اجرا کردیم.

و تا اوائل سرطان به سرگروپ ها امر پراگندگی از یکدیگر داده شده بود.

39

در سال ۱۳۵۲ با چندتن از رهبران احزاب ملاقات محمد داؤد صورت گرفته بود. حزب افغان ملت که بعض از ویبنس مٔسلمیان هم با آنها نزدیکی داشتند غلام محمد خان فرهاو گل پادشاه الفت عبدالرؤف بینوا عبدالحی حبیبی محمد حسن ولسمل با محمد داؤد چندین بار ملاقات کردند میوند وال رهبر حزب مساوات اعضای شعله جاوید و. ح. د. خ. افغانستان نیز ملاقات‌های داشتند. با اینکه نور محمد ترکی آرزوی ملاقات را با محمد داد داشتند اما محمد داؤد از ملاقات باوی اباور زیدند.

در ماه ثور ۱۳۵۲ ببرک کارمل به خانه محمد داؤد توسط نویسنده ملاقات کردند نتیجه ملاقات و گفتار ببرک کارمل به محمد داؤد: ببرک کارمل چون شما مطابق قانون اساسی حق فعالیت سیاسی ندارید اگر بخواهید میتوانید از ۳ طریق استفاده نمائید.

۱ ـ یک روزنامه یا جریده بنام شخص دیگر امتیاز بگیرید و نظریات خود را بنشر برسانید تا زمینه فعالیتهای سیاسی بشما میسر و مساعد گردد.

۲ ـ اگر امکان داشته باشد با اعلیحضرت راه مفاهمه را باز نمائید و بهترین راه خدمتگذاری بشما این خواهد بود که شما در صورت امکان نائب السلطنه شوید.

۳ ـ کودتاه: روش مبارزه و ایدیالوژی ما به کودتا متضاد بوده و آنرا یک عمل خائنانه وضد منافع ملی می شماریم و هرکس به این راه اقدام کند ما طرف مقابل آنها قرار خواهیم داشت.

محمد داؤد که از توصیه های ببرک کارمل رنجیده خاطر شده بود تشکر نموده گفت منهم بشما میگویم: اگر شما عقیده مارکیزم را بقوه برچهٔ داخلی و یا خارجی در

مغز مردم افغانستان داخل نمودید بزنده‌ام تف و بمرده‌ام نفرین نمائید. پیروی و پیوند شما را همه به سلطنت میدانند خداکند بوعده‌های خود به اعلیحضرت وفادار باقی بمانید وازینکه بخانه ام آمده‌اید از ملاقات و نظریات شما متشکرم خدا حافظ.

دهم سرطان ۱۳۵۲ سرگروپ‌ها فیصله نمودند تا ساعت یک شب جهت سرنگونی رژیم اقدام شود در حالیکه همه آماده‌گی داشتند اطلاع رسید که یک لوا از قرغه امشب به بالا حصار می آید جا بجا شدن یک لوا آنهم به بالا حصار مشوش کننده بود ازینرو با همکاری سرگروپ‌ها هدایت داده شده تا قطعات خود را متوقف نمایند اما اطلاع دادن به حبیب الله خان و بداخل ارگ شاهی و بمیدان هوائی بگرام مشکل بنظر می آمد و اگر نمیتوانیستم انها را به جریان بگذاریم عملیات این دو قطعه بدون همکاری قطعات دیگر بصورت قطعی مواجه بخطر می بود.

برای محترم عبدالحمید محتاط خبر داده شده تا به بگرام بروند و ساعت ۹ شب بحبیب الله خان تماس حاصل گردید او با مشکلات زیاد توانسته بود تا مرمی‌های تانک‌ها را دوباره بزخیرهٔ ارگ شاهی ببرند اما خوشبختانه به مخالفین بر نخوردند اطلاع رسید که محتاط تصادم کرده این خبر بی موقع و ناهنجار هم از نگاه اینکه بهترین همکار خود را از دست دادیم و هم از جانبی برفقای دیگر خود از عدم فعالیت اطلاع رسانده نتوانسته همه را پریشان نموده بود چند دقیقه بعد خبر دادند که محتاط بشفاخانه بستر شده اند بعد تر اطلاع رسید که صحت او قابل تشویش نیست و این تصادم بعد از باز گشت و اطلاع بدیگران صورت گرفته بود.

به امیداینکه واقعاً راه راست آواره را از میان وادی‌های عالم به سرمنزل مقصود میرساند و کجروی و نا درستی انسان را بشوره زار مرگ میکشاند ماهم آنرا فال نیک گفته و براستی با شنیدن این خبر امید خود را بکامیابی بیشتر احساس نموده بودیم که باز خبر آوردند: انتقال لوای قرغه به بالا حصار طبق معمول همه ساله جهت تمرین برای اشتراک در رسم گذشت اول سنبله صورت پذیرفته و بما ارتباطی نداشتند.

ازانرو سرگروپ‌ها جهت اقدام عملی بی صبرانه منتظر هدایت اند زیرا روز بروز تشویش از کشف بیشتر میشود و اکنون تعداد ما بیشتر از آنست که ما تصور کرده و یا در نظر داشتیم.

شاه در اثر حادثه غیر مترقبه بچشم خود جهت معالجه فوری به اروپا می روند و محمد داؤد میگوید در غیاب او کودتا نخواهم کرد زیرا این حرکت معقول و مردانه نمی باشد.

روزی بعد حیدر خان رسولی و محمد سرور نورستانی نزدم آمده گفتند اگر محمد داؤد با مایک جا اشتراک نکند ما بدون او اقدام خواهیم کرد اما تو مجبور هستی باما باشی.

موضوع را به همان روز با محمد داؤد درمیان گذاشته و علاوه کردم که این نظریه تمام سرگروپهاست و به اجازه شما منهم نمی توانم از فیصله اکثریت سرکشی کنم زیرا اگر آنها افشا و دستگیر شوند سبب افشا و بدبختی خود مارا می پندارند ازانرو مجبورم با آنها باشم بااینکه میدانم در صورت افشا همه ما کشته میشویم. محمد داؤد گفت ازین گفته و ازین اتهام پشت انسان میلرزد منهم با شماهستم گفته او بخوشی استقبال و روز ۲۵ سرطان فیصله به عمل آمد که بساعت یکینم شب ۳ شنبه ۲۲ سرطان حرکات قطعات بدینترتیب شروع گردد.

40

محل قوماندہ خانه‌ای محمد داؤد

عبدالحمید محتاط پا چا گل وفادار و مرتضیٰ‌قل و محمد آصف صندوق‌های مخابره را از مخابره قوای هوائی گرفته توسط نویسنده یکی بخانه محمد داؤد و دیگری را بقوماندانی انضباط برای ضیا مجید برسانند و در قوای ۱۵ و ۴ زره دار و قطعه کوماندو مخابره ها عیار شود و هرگاه محمد داؤد و یا معاون او نویسنده قومانده میدهد قطعات بترتیبکه قبلاً هدایت گرفته حرکت و نقاط وظیفه داده شده را اشغال میکنند.

پا چاه گل وفادار و محمد آصف مخابره چی و نویسنده در اثنایی قومانده در خانه محمد داؤد می باشند یکتعداد از تانکیست‌ها با سرگروپ‌ها و همکاران غوث الدین فائق از کندک انضباط سلاح گرفته و اشخاص مورد نظر یکه قبلاً درباره شان فیصله شده — تحت توقیف قرار میدهند محل توقیف خانهٔ عبدالقدیر نورستانی مقابل مارکیت شهر آرا، و هم زمان باید مرکز اتومات تلیفون اشغال و از فعالیت بازمانده و یک تعداد دیگر تانکیست ها قوماندانی قوای ۱۵ و ۴، زرهدار انتظار قومانده حرکت را بطرف کابل داشته باشند.

برای اینکه بدون سوی ظن در نیمه شب از خانه خارج شده بتوانم بخانم خود گفته بودم امشب خانه محمد داؤد میروم نواسهٔ او مریض است و باید ساعت ۱۲/۱/۲ او را پیچکاری کنم پوره ساعت ۱۲/۱/۲ شب زنگ دروازه بصدا درآمد لباس‌های خود را نکشیده بودم روی دخترک و پسر خود را بوسیدم خانم با تعجب پرسید دراین نیمه شب رو بوسی اولادها چه معنی دارد مثلیکه منگ شدی؟ ناخواستم چیزی بگویم دوباره زنگ آمد فوراً خود را بدروازه رسانیدم به تعجب دیدم که محمد داؤد با پسر خود ویس آمده بودند موتریکه خودش میراند حبیب کلان تونیتا بود برایم سپرده آهسته برایم گفت تا همین دقیقه پسرم از کودتا اطلاع ندارد در حالیکه ویس پسر محمد داؤد روی موتر را دور میداد محمد داؤد بروشنی ماهتاب روی بسوی آسمان کرده بمن گفت دربن نیمه

شب از تو یک خواهش دارم و بحیث یک برادر بزرگ بتو امر میکنم: ترسیدم که مبادا از عزم خود انحراف کرده باشد ادامه داده در صورت ناکامی بخداوند بزرگ ترا سوگند میدهم اگر من قادر بخودکشی نشدم مرا از بین بردارید زیرا زندگی برایم ارزش اسارت را ندارد میخواستم چیزی بگویم بهمراه ویس پسر خود بموتر سوار شد و خدا حافظی کرده رفتند.

جمله کوتاه او مانند چکشی بفرقم فرو آمده بود و تمام گرد و نواحی به اطرافم می چرخید صدای خانم خود را شنیدم که گفت داکتر چرا ایستادهٔی؟ بخود باز آمده بموتر سوار شدم اما برای چند دقیقه خود راو پا چاه گل و وظیفه خود را فراموش کرده بودم آهسته داشتم بخود می آمدم جای ملاقات با پا چا گل محل چنار در میدان طیاره کابل بود ازینکه پریشان شده بودم دو سه مرتبه به اطراف میدان گشتم زیرا جای نشانی شده را فراموش کرده بودم صدای دریش صاحب منصبی مرا بخود آورد و ازینکه خیلی بسادگی گرفتار میشدم بخود افسوس خوردم صدا نام شب میخواست ببخیر ازینکه من نه تنها نام شب حتی نام خود را فراموش کرده بودم باید هم فراموش میکردم زیرا وظیفهٔ در حال ناکامی برایم داده شده بود که باید عزیز ترین و بالاترین مقام رهبری خود را بدست خود نابود کنم چقدر دشوار و تاچه حد ناممکن بود اما من با خود سلاح حمل نکرده بودم.

صاحب منصب دو قدم پیشتر آمد و باز صدا کرد نام شب درین اثنا ۴ نفر از دور دیده میشد که بطرفم می آید از قد بلند یکی از آنها شناختم که پا چاه گل است میخواستم به او بگویم مرا نجات دهید و این گفته کافی بود تا بزندگی صاحب منصب خاتمه دهند اما مثلیکه امشب برخلاف شبهای دیگر بخت عقب ما میگردد زیرا صاحب منصب از جمله دوستان است که میدان و اطراف میدان را تحت نظر قرار داده پیشتر می آید سلام داده خود را معرفی میکند تورن محمد رحیم مستغنی بود که خوشبختانه به ساعت ۱۲/۴۵ دقیقه یعنی ۴۵ دقیقه قبل از قومانده در جای معین قرار داود و انتظار امر میکشند.

همزمان با تسلیم شدن صندوق های مخابره پا چاه گل و محمد آصف همرایم بطرف خانهٔ محمد داؤد و عبدالحمید محتاط و مرتضی قل جهت اداره و کنترول قوای هوائی بمرکز قوماندہ قوای هوائی رفته و انتظار هدایت را داشتند پا چاه گل و محمد آصف با صندوق های مخابره بخانه محمد داؤد آورده شده و پوره بساعت یکنیم بجه شب ۲۶ سرطان از طرف محمد داؤد به قطعات تانک، کوماندو و انضباط امر حرکت داده شد بعد ازیک دقیقه صدای حرکت ماشین های تانک و موترهای زرهدار در ارگ و بالا حصار شنیده میشد. یک دستگاه مخابره به قطعه انضباط برای ضیا مجید سپرده شده بود.

بار دوم که محمد داؤد میخواستند از حرکت قطعات اطمینان بگیرد مخابره چالانه

نمیشود یا چاه گل را عقب مخابره به قطعه انظباط فرستادیم اما از او خبری نشد من عقب او بر آمدم. تمام تانکیست‌ها وغیره صاحب منصبان به رهنمائی ضیاء مجید سلاح کوت توای انضباط را شکستانده و مسلح شده بودند.

همینکه مرادیدند بدون اینکه به پرسند تاجائیکه امکان داشت با سلاح سوار موتر شدند و بجا های قبلاً تعین شده از موتر فرود آمدند موقع پس گشتن وقتیکه ماشین مخابره را آوردم خوشبختانه ماشین اولی توسط محمد آصف بکار افتیده بود ساعت ۲،۱۰ دقیقه پادشاه گل خبر دستگیری سردار عبدالولی را آورد و تفنگچه عبدالولی را با خود داشتند به او گفتم تفنگچه و دستگیری عبدالولی را بتوتبریک میگویم. محمد داؤد برایم گفت ما به چور و چپاول و تقسیم مال مردم کودتاه نمیکنم در حالیکه از شنیدن این جمله تمام وجود مرا عرق خجلت پوشانده بود ادامه داد، اگر کامیاب شدیم مسئول امنیت، حفظ جان و مال مردم شخصی شما در مقابل کمیته مرکزی خواهد بود به او گفتم عملاً اجرای امر شما را ثابت میکنم.

این بار اول بود که محمد داؤد بجای سرگروپ‌ها کمیته مرکزی را نام میگزارند بساعت دو و ۲۰ دقیقه مخابره مرکزی در سرتاسر افغانستان فلج و مرکز مخابرات بدست کودتا چی‌ها اشغال شده بود ساعت ۳ بجه حبیب‌الله خان در حالیکه از پیشانی او خون میکچید مرا در بغل گرفته و چیغ زد تبریک تبریک تماماً گارد تسلیم و اکنون ارگ تحت تسلط مامیاشد تا ساعت پنج صبح تمام آنهائیکه باید دستگیر میشدند دستگیر و تنبهاشهزاده احمد شاه کمی مقاوت کرده خوش بختانه به کشالا نکشیده ازانرو او از خانه‌اش و مارشال شاه ولی خان که درپغمان بود تا ساعت شش صبح ۲۶ سرطان در محل توقیف بخانهٔ عبدالقدیر آورده شده بودند. ششی صبح بتمام شهر کابل و قطعات عسکری کودتاچیان مسلط بودند.

41

بروی شواهد و اسناد عمل ما گناه و ماگناهکار نیستم، ما برای ثبوت این ادعا با زورگویان و هنگامه جویان و خود خواهان جاه طلب طرف نخواهیم شد، بلکه با آنهائیکه بشواهد احترام به اسناد ارزش و بحقیقت تسلیم میشوند طرف قرار خواهیم بود. عقب افتادگی وطن پی سر نوشتی مردم، بیدادگری‌های فقر و بیعدالتی‌های اقتصادی، اجتماعی، بی تحرکی جامعه دور ماندن کاروان زندگی ما از کاروان مدنیت جهان، نیرو دهنده وقوهٔ محرکه ای قلوب فرزندان راستین وطن بسوی یک جهش معقول و قابل قبول بمردم ما بود، که مارا دور همدیگر جمع، و در دل تاریک شبهای دیجور، به روشنی مشعل فروزان، و رهنمایی کنندهٔ ارادهٔ مردم خود در جستجوی یک حقیقت باشیم حقیقت

که بمردم ما سربلندی آزادی دموکراسی افتخار و عظمت آنرا به بخشند تا درمیان جوامع بشری خصوصاً همسایگان خود بسر بلندی بیشتر و افتخار عالی تر زندگی نمایند.

ما آن حقیقت را در یک شبیکه نور مهتاب تاریکترین کنج و کنار وطن ما را نورانی ساخته بود (شب الهام بخش ۲۲ سرطان) در پرتو آن منبع آنچه گفته آمدیم در زیر پرده‌های ضخیم اما پوسیده شده سلطنت یافتیم و آنرا بلطف خدا برای این درهم پاشیدیم تا همه افراد ملیت‌های باهم برادر افغانستان در تعیین زعامت کشور خویش حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن بصورت مساوی را داشته باشند.

چقدر افتخار آور و غرور آفرین، اما ماغر ور را از خود بدور افگندیم و افتخار آنرا برای نسل موجود و نسل‌های آینده به ارمغان آوردیم. که می تواند چنین اوراق افتخار آمیز را از دفتر خاطرات ملت سلحشور افغانستان بزداید؟ که می تواند مشعل فروزان آزادی را خاموش کند؟ چراغی را که ایزد برفروزد: هرانکس پف کند ریشش بسوزد.

برای اطلاع هموطنان خود ازین کامیابی بلطف پروردگار محمد داؤد می بایستی بیانیه خود را از روی مرام نامهٔ قبلاً تهیه شده نوشته و ایراد نماید. بساعت ۷ صبح ۲۲ سرطان با همراهی محمد داؤد بسواری موتر شخصی او برادیو کابل رفته و بیانیهٔ ذیل را ایراد فرمودند.

بسم‌الله الرحمن الرحیم.

خواهران و برادران عزیز سلام

بنده در طول مدت مسئولیتها مختلف در خدمت وطنم همیشه در جستجوی هدف بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت مایک محیط مثبت و واقعی نشوونمای مادی و معنوی میسر گردد. و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسؤلیت نماید. مدتها سپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب بشکل‌های مختلف مانع رسیدن بچنین هدفی میشد تدریجاً از بین برداریم و مخصوصاً در مملک امنیت قابل اعتباری قائم سازیم که تحول مثبت اقتصادی و اجتماعی را بصورت سالم اجازه دهد. به نسل جوان احساس مصؤنیت بخشد و از نشوونمای خرافی وار تجاعی جلوگیری نماید. پس از طی این مراحل دیگر علتی سراغ نداشتم که در وطن ما صفحهٔ جدیدی بغرض رسیدن بهدف فوق باز نگردد.

من برای سعادت آئندهٔ وطنی خود جز قائم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن برخدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد راه دیگری سراغ نداشتم و

ندارم.

بنظر بنده تهداب اصلی چنین یک وضع اجتماعی تامین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی‌ست که باید بدواصل فوق ظاهر و یا پوشیده خللی وارد نشود. این آرزوی مقدس بود که مرا وادار ساخت ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را بحضور شاه پیش و تطبق آنرا برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنم آن آرزوی مقدس چرا به این بیسرو سامانی مملکت منجر گردید و چرا آن رفقای ضعیف النفس از اصل هدف منصرف و راه خطا را تعقیب کردند داستانیست بس طولانی که تفصیل آن درین فرصت کوتاه گنجایش ندارد و در فرصت مساعد البته به اطلاع هموطنان عزیز رسانیده خواهد شد.

بهر صورت نتیجه آن شد تا آن امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیک بیک دموکراسی قلابی که از ابتداء تهداب آن برعقده و منافع شخصی و طبقاتی، برتقلب و دسائس بر دروغ وریا و مردم فریبی استوار گردیده بود مبدل گردید. اما تمام این همه تبلیغات دروغی در ظرف همین ده سال نتوانست حقائق تلخ را که عبارت از انحطاط و ورشکسته‌گی مطلق وضع اقتصادی وضع اداری و وضع اجتماعی و سیاسی مملکت باشد از انظار ملت افغانستان و دنیای خارج بپوشاند. خلاصه دموکراسی یعنی حکومت مردم بیک انارشیزم ورژیم سلطنت مشروطه‌بیک رژیم مطلق العنانی مبدل شد و هرکدام ازین قدرت‌ها بجان همدیگر و بجان مردم افتادند و پیروی از فرمول تفرقه انداز و حکمرانی کن آتشی را در سرتاسر سرمملکت افروختند تا بتوانند در سایهٔ این فضای ملوث و تیره‌و تار پر ازبدبختی و فقر و فلاکت مقاصد شوم مادی و ممکن سیاسی خود را حاصل نمایند.

وطن پرستان در هر گوشه و کنار مملکت که بودند این حالت رقت بار وطن خود را بایک دنیا تاسف و تالم نگاه میکردند و مراقب احوال وطن خود بودند مخصوصاً اردو این درد را از همه بیشتر احساس میکردند و به امید اینکه امروز و فردا این دستگاه فاسد و فرسوده بالآخره از وضع بدبخت ملت مطلع و به اصطلاح خود خواهد کوشید انتهای صبر تحمل را بخرج دادند اما نتیجه ثابت ساخت که این امیدها بکلی بیجاه و رژیم و دستگاه دولت بحدی فاسد گردیده که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نمانده لذا همه وطن پرستان خصوصاً اردوی وطن پرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شده و وطن از این ورطهٔ بدبختی نجات یابد.

هموطنان عزیز: باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت و باروحیهٔ حقیقی اسلام موافق هست جاگزین آن گردید. رفقای من و من از صمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیز را بشمابتریک میگویم و آن را برای سعادت و سرفرازی افغانستان و ملت افغانستان مسعود و

میمون میخواهم.

اردوی فداکار افغانستان بهر کجا و هر گوشه و کنار مملکت که هستید این موفقیت را بهمه تان تبریک میگویم یقین دارم همچنان بوظائف خود که عبارت از تامین امنیت و حفظ حاکمیت ملی افغانستان است مواظب خواهیده بود. نظام نوین طبعاً با خود ریفورم های بنیادی دارد که تفصیل آن درین فرصت کوتاه ممکن نیست و در آینده نزدیک به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید.

سیاست خارجی افغانستان به اساس بیطرفی عدم انسلاک در پیمانهای نظامی و قضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود. سیاست بین المللی افغانستان بر اساس تمنیات ملی کشور برای حیات مادی و معنوی مردم ما طرح گردیده است. از روی مساعی و آرزومندی های ملی ما بطور واضح معلوم میشود که برآوردن تمنیات ما بیشتر از همه چیز بصلح جهانی نیاز مندست هیچ کشور جز در پرتو صلح گیتی نمی تواند به آرزوهای ملی خود موفق شوند. چون ما بیشتر از همه کس خود را نیاز مند سعی در راه انکشاف مملکت خود میدانیم بیشتر از همه کس خواهان صلح و سلام جهان هستیم ازین رو پایه نخستین سیاست افغانستان صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل جهان است.

در این آرزو هیچ گونه تبعیض در مورد هیچ کشور یا مردم چه خورد چه بزرگ چه دور و چه نزدیک در نزد ما وجود ندارد این ارادهٔ مستقل از تمنیات مردم افغانستان سرچشمه میگیرد. عنصری که سیاست بیطرفانهٔ عنعنوی افغانستان را امتیاز می بخشد صراحت و صمیمت آشکار آن ست که از استقلال ارادهٔ ملی مردم افغانستان نمائنده‌گی میکند. به این اساس روابط مودت افغانستان با دول متحابه پایهٔ تزلزل ناپذیر استوار نگهداشته و در توسیع و تشئید مزید آن از طرق دیپلوماسی تماس‌های شخصی ایجاد و جلب همکاری بین المللی سعی بعمل خواهد آمد و آرزوی ما این است که ازان نتائج مثبت و عملی گرفته شود.

این نظام اساسات منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشری ست ملحوظ و محترم می شمارد. در مورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پشتونستان با آن یک اختلاف سیاسی داریم و تاکنون به حل آن موفق نگردیده‌ایم سعی دائمی ما برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد. در خاتمه یکبار دیگر این موفقیت بزرگ ملی را به هموطنان عزیز خویش تبریک گفته و از همه وطن پرستان خاصه اردوی فداکار افغانستان که از هیچ گونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ ننموده‌اند از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را تقدیم میکنم.

چون سعی و آرزو مندی ما نمی تواند نقطه انجام داشته باشد دوام این همکاری از طرف همه افراد خاصه طبقهٔ جوان کشور از تمنیات قلبی همه ماست و بدریافتن آن امید

قوی دارم.

زنده باد افغانستان پاینده باد جمهوریت

در یکی از روزهای اوائل سال ۱۳۵۲ محمد داؤد روز تولد و عمر مرا پرسیدند گفتم ۴۹ سال دارم اما بیاد داشتن روز تولد به اطراف رواج ندارد فرمود اگر کامیاب شدیم همان روز روز تولد تو خواهد بود.

روز ۲۶ سرطان بعد از ختم بیانیه روی مرا بوسیده جمهوریت را تبریک گفتند و فرمودند بیاد داشته باش روز تولد تو ۲۲ سرطان است.

42

بعد از ختم بیانیه توسط تانک مرحوم حبیب الله خان بخانه محمد داؤد آمدیم. بیانیه مانند امواج را دیو موج زنان در قلب فرد فرد افغانستان خوشی و سعادت آرامی و آزادی را تا آنجائیکه شنیده شده بود نوید داده بود باطپش افتیدن دلها دها و صدها هزارها نفر بعد از شنیدن بیانیه از خانه‌های خود بسرک‌ها ریخته بودند و شادی کنان بیکدیگر تبریک میگفتند، بیانیه‌ای شادی آفرین بیانیه ایک خوشی و سرور را در دل‌ها پخش نموده بود و به روح‌ها افسردهٔ ناامید شده طپش زندگی نوین را بوجود آورده بود.

هزاران نفر از خوشی میگریستند و دها هزار جوان شادمانه برقص و پای کوبی درکوی و برزن پای کوبان و رقص زنان می چرخیدند وسیلی از مردمان آرزومند تبریک گویان از کوچه و بازار کابل بسوی خانه محمد داؤد می شتافتند وصف بسته بودند. درمیان این همه شعف و سرور به این حقیقت پی می بریم که:

همیش پیرامون آرزوهای مقدس در ضمیر انسانها، ظهور تصادفات عجیب و باور نکردنی نهفته می باشد امروز ۳ شنبه ۲۲ سرطان (۱۷ جولای) روز کامیابی ما مصادف بروز جمهوریت عراق است. روزیکه ما خاطره آنرا با اشکهای داغ برخسار خویش و به حسرت و آزمندی در ضمیر خود دریک شب مهتابی درپغمان نقش بسته بودیم آن شبیکه مانا امیدانه بیکدیگر مینگریستم و به آزادی و جمهوری عراق رشک می بردیم و جرئت اظهار آن درما مرده بود امروز همان کامیابی را در آغوش میگیریم. کیست که بماحسد نمی ورزد؟ و به این لحظهٔ ایکه ما خوشی غرور آفرین را با خود داریم حسرت نمیخورد؟ کیست که در حال و آینده ازینکه لذت چنین سعادتی را یک بار در زنده‌گی چشیده ایم بمارشک نمی برند؟ بگذار در آغوش باز مردم سری نیایش به پیشگاه خداوند بزرگ فرو آوریم و جبین را برای ادای شکران الطاف خداوندی او بزمین بیاسائیم.

با هجوم شادی آفرین مردم در جاده‌های عمومی در حالیکه ترافیک از گردش باز مانده بود دردناک ترین خبری‌اسف انگیز ترین حادثه را اطلاع دادند: حبیب الله خان که

بسواری تانک جهت حفظ امنیت شهر و جلوگیری از بروز حوادث غیر مترقبه در داخل شهر گردش می نمود در نزدیک های شفاخانه ابن سینا دفعتاً یک موتر فلکس واگون جلو تانک او به اصطلاح سبز میشود و او برای جلوگیری از تصادم بسرعت روی تانک را دور میدهید و ازانرو تانک او بدریای کابل می لغزد واو شهید میشود او توانست در اخرین مرحله زندگی برای نجات دو طفل یک خانم و یک مرد خود را فدا و قربان نمایند شاد باد روح قهرمانانی که برای نجات دیگران خود را قربان میکنند.

در همین روز اطلاع دادند که تورنجنرال خان محمد خان مشهور بمرستیال بوزارت دفاع رفته و بحیث وزیر دفاع خود سرانه اوامری جهت تبدیل و ترفیع صاحب منصبان مورد نظر خویش صادر می نماید از محمد داؤد پر سیده شد اطلاع نداشتند. به پیغامی ازوی خواهش به عمل آمد تا بخانه محمد داؤد تشریف آورند. گفته بود من به وظیفه خود تا زمانیکه لازم باشد ادامه خواهم داد. ازانرو غوث الدین فائق با چند نفر دیگر فرستاده شد تا فهراً اورا از وزارت دفاع اخراج نماید.

او که جهت ادای احترام نزد محمد داؤد آمده بود به دگر جنرال سید حسن خان گفته بودکه این چند نفر ضابطه بی سابقه لیاقت زعامت را نداشته شخصاً باید اداره کشور را بدست بگیرم بدون توجه به اینکه همین ضابطان بودند که نظام کهن را سرنگون میکنند. او بی خبر از دسپلین و هم آهنگی کودتاچیان بود بفکر این که از خالیگاه می تواند استفاده کند دستگیر گردیدند. متاسفانه در حالیکه او عملاً میخواست اوردو را تحریک نمایند بدون توجه به سابقه او اورا آزاد گذاشته بودند و همین بی‌اعتنائی و بی‌پرسی به عمل او بود که دوباره به کودتا اقدام میکنند.

روز ۲۷ سرطان محمد داؤد شخصاً بوزارت دفاع رفته و کشور را ازانجا اداره میکردند و به بنده هدایت دادند تا وظیفه صدارت را بعهده بگیرم در همان روز تمام جنرال هائیکه توقیف نشده بودند بیعت و اطاعت خود را به محمد داؤد و کمیته مرکزی جمهوری ابلاغ کرده بودند کمیته مرکزی جمهوری بروز ۲۷ سرطان اولین جلسهٔ خود را در وزارت دفاع ملی دائر و به جلسه دوم ۲۸ سرطان محمد داؤد را بحیث رئیس دولت و صدر اعظم و مرا بحیث منشی کمیته مرکزی جمهوریت تعیین نمودند.

یکهفته بعد از طرف کمیته مرکزی جمهوریت اولین حکومت جمهوری افغانستان حسب ذیل تعیین و اعلام گردید. محمد داؤد علاوه بر وظائف ریاست دولت و صدارت متصدی وزارت خارجه و وزیر دفاع نویسنده بحیث معاون صدراعظم داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه، عبدالاله وزیر مالیه، فیض محمد وزیر داخله، غوث الدین فائق وزیر فوائد عامه، عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات، پادشاه گل وفادار وزیر سرحدات، داکتر نظر-محمد سکندر وزیرصحت عامه، داکتر عبدالقیوم وردک وزیر صنایع، داکتر نعمت اله پژ-

واک وزیر معارف، جیلانی باختری وزیر زراعت، وزیر پلان، و وزیر تجارت به کفالت معین های شان تائید و تصویب گردید.

بعد از تقرر بحیث معاون صدر اعظم سفیرهای ممالک متحابه مقیم کابل جهت ملاقات تعارفی نزدم می آمدند ازان جمله بود آقای تفضلی سفیر ایران: در اثنای ملاقات گفت من افغانستان و مردمانش را بی نهایت دوست میدارم از تغیررژیم و استقبال و سرور مردم شما خوش، اما از آینده آن خیلی‌ها تشویش دارم زیرا در ایران داکتر محمد مصدق و پیروان او رژیم شاهی را که مورد علاقه امریکائیها بودند به آرزوی مردم خویش تغیر دادند و در اثر همین بی اعتنائی داکتر محمد مصدق به امریکائیها بود که ما ایرانی‌ها بهای سنگینی را به باز گشت شاه در ایران پرداختیم شاه ایران دوباره توسط امریکائیها به سلطنت رسید اما داکتر محمد مصدق تازمان مرگ به انزوا و حبس بسر بردند.

آیا حکومت امریکا از تغیر نظام شاهی افغانستان توسط کودتا نظر نا مساعد نخواهند داشت. اگر چنین باشد که واقعاً هست: می ترسم افغانستان بهای سنگین تری از ما ایرانی‌ها کرده برای حفظ موقف و یا باز گشت محمد ظاهر شاه و سرنگونی کودتاچیان به پردازند.

طبق هدایتی محمد داؤد که شب ۲۶ سرطان برای تامین امنیت و حفظ جان و مالی مردم و اموال دولتی صادر کرده بودند بیکی از روزهای ماه اسد تمام موظفین تحویل خانه های دولتی با حضور داشته محمد داؤد واکثری اعضای کمیته مرکزی احضار و به همه آنها سوگند داده شد که هرآنچه اموال دولتی تلفه و یا از بین رفته باشد لست بدهند تا به اوشان مجرا داده شود. افتخار به فداکاران ۲۶ سرطان که درسرتاسر دوائر دولتی حتی یک پنسل از بین نرفته و هیچ یک از تحویلداران باقی نشده بودند.

نظم و همکاری موثر کودتاچیان مورد تائید کمیته مرکزی قرار گرفته و به اساس این صداقت و راستگاری در راه تامین امنیت عامه و حقوق مردم و امانت داری در حفظ بیت المال و جانبازی در راه تغیر نظام شاهی به جمهوریت به کودتاچیانیکه در صف اول مبارزه قرار داشته بودند دو رتبه و به متباقی یک رتبه ترفیع داده شد و فیصله بعمل آمد که باین تحول اجتماعی که بدون خون ریزی و اذیت مردم صورت پذیرفته و زمینه تحولات اجتماعی اقتصادی و سیاسی را فراهم نمودند بجای کودتا انقلاب گفته شود.

بعد از انتخاب محمد داؤد بحیث رئیس دولت و صدر اعظم که کمیته مرکزی مرابحیث معاون صدراعظم تعین و در عمل قوهٔ اجرائي را بمن سپرده بودند. از محمد داؤد خواهش کردم تا امور اداره و بررسی محبوسین سیاسی خصوصاً اعضای خاندان شاهی را مثل والا حضرت شاه ولی خان و پسر کاکاشان (سردار عبدالولی) بشخصی دیگری بسپارند، او با تاثر گفت من با تو اطمینان کامل دارم. گفتم از همین جهت آرزو

میکنم این کار را به شخص دیگری بسپارند ازانرو او شخصاً نتائج تحقیق بندیهای سیاسی را بررسی نموده و صاحب منصبان و افرادی را که لازم میدانستند بمشوره عبدالقدیر به این کار می گاشتند و یا تبدیل میکردند.

زمانیکه بسردار عبدالولی بدون مشوره کمیته مرکزی اجازه رفتن بخارج داد بودند و من از زبان دیگران خلاصی و رفتن عبدالولی را شنیدم با تمام اعتماد یکه به شخصیت عالی محمد داؤد داشتم نتوانستم از ترسیکه بمن از تکرار حوادث تاریخی دست داده بود خود را مطمئن داشته باشم زیرا شهزاده معاف شده بود و محرکین قضیه می بایستی یا فرار و یا محکوم به اعدام می شدند اما من نه بنام محرک قضیه ولی عملاً بسال ۱۳۵۴ صلب صلاحیت شده بودم.

43

بتاریخ ۱۷ جولای ۱۹۷۳ هفته اول اسد ۱۳۵۲ توسط ۳ فرمان پایه وا ساس تشکیل قوه‌های تقنینه، اجرائیه و قضائیه دولت تعین، پارلمان تعطیل گردید و صلاحیت پادشاه برهبری جمهوریت انتقال، محکمه عالی تشکیل قدرت قضائی جدید که در راس آن شورای عالی قرار داشت اعلان گردید بود.

اما همه چیز بحالت طبعی خود برنگشت: تغیررژیم که از طرف یکتعداد صاحب منصبان وطن دوست مسلمان و سر سپرده بمردم خود تحت رهبری محمد داؤد با فهم قبول سیاست بیطرفی و تامین دموکراسی واقعی صورت گرفته بود. و باوجود اینکه یک امر داخلی کشورما محسوب و به استقبال گرم و بی سابقه مردمان کشور خود مواجه شد، بودیم متاسفانه به قضاوت های متفاوت و حتی خصمانه احزاب جداگانه که موقف شان در تزلزل افتاده و کشورهای خارجی که منافع خود را با تغیررژیم از دست داده بود مواجه شده بودند.

اتحاد جماهیر شوروی بحیث یک همسایه نیک انکشافات افغانستان را استقبال و آنرا یک امر داخلی افغانستان تلقی نموده بودند وهکذا هند با حسن نظر و روابط نیک همسایگی از انکشافات افغانستان استقبال نمودند و برای حکومت اضلاع متحده امریکا و متحدین آن حربه شدیدی شده بود که همه آنها را تکان داده و اساس سلطنت ایران را متزلزل پنداشته ولی پاکستان را بوحشت و چین را متحیر ساخته بود.

حالانکه اساس سیاست داخلی و خارجی افغانستان در بیانیهٔ کوتاه محمد داؤد به صبح ۲۶ سرطان طوری پیریزی نشده بود که اگر کشوری خواسته باشند نتوانند در ماهیت کودتاچیان پی ببرند بدبختانه قدرت های بزرگ آوانیکه بیک تحول یا تغیر رژیم در کشورهای کوچک که به آن معلومات قبلی نداشته باشند برمیخورند بدون تعمق به

اصل علت، تغیر رهبران آنرا با وابسته‌گی به بلاک طرف مقابل خویش متهم نموده و هویت ملی چنین اشخاص را با تبلیغات زهر آگین جریحه دار میکنند و برای سرنگونی چنین نظامی دیوانه وار دست بهر خارو خاشه میزند.

چنانچه حکومت افغانستان از همان روزهای اول انقلاب ۲۶ سرطان به توطیهٔ و اختلاف نظرهائیکه از خارج بکشور ما بدون موجب صادر میگردید مواجه شده بودند و مارا متهم به کفر و پیروان سیاست خارجی و مخالف دوستی با کشورهای غربی تبلیغ میکردند حالانکه بحیث مسلمانان صادق و صاحب ایمان و مردمان یک مملکت عقب مانده و محتاج بکمک های خارجی نه احتیاج به آن بود نه ضرورت آن را احساس میکردیم و نه قدرت آنرا داشتیم تا به حکومت اضلاع متحده امریکا و دول متحد آن که قادر بودند برای انکشاف ورفع عقب ماندگی کشوما موثر ترین کمکها را بنمایند از در مخالفت و دشمنی پیش آمد نموده باشیم و نه غرور ملی بما اجازه میداد تا پیروی کشوری از کشورهای بیگانه را می پذیرفتیم.

با درک این قانون مندی که میان طرز تفکر مردم یک کشور عقب افتیده و فهم و درایت مردمان کشورهای صنعتی و پیشرفته تفاوت های فراوانی وجود دارد سیاست و روشی حکومت جمهوری پی ریزی شده بود متاسفانه قدر تمندان با اتکا بقدرتی خویش حاضر نمی شدند استدلال جانب مقابل را بپذیرندند.

این قابل فهم است که بحیث یک کشور مستقل و غیر وابسته دارای غرور ملی مربوط به خود هستیم از این رو پایه نخستین سیاست افغانستان صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل جهان بروی برابری استوار بوده و دراین آرزومندی هیچ گونه تبعیضی در مورد هیچ کشوری چه خورد چه بزرگ چه دور و چه نزدیک در نزد حکومت جمهوری وجود نداشت و این اراده از تمنیات مردم افغانستان سرچشمهٔ میگرفتند اما متاسفانه با چنین سیاست روشن بعضی‌ها به اغماز و نا باوری بصداقت حکومت جمهوری می نگریستند و توطیهٔ براه می انداختند.

چنانچه در حالیکه مردم افغانستان از کودتاچی ها بحیث فرزندان مسلمان و ملی و وطند وست خود استقبال میکردند از طرف بعضی از علمائیکه از حقیقت دور مانده بودند مظاهرات در شهر جلال آباد به برخلافی نظام جمهوری براه انداخته شده، که خوشبختانه از طرف مردم جلال آباد به آنها موقع داده نشده و شعارهای آنها را گمراه کننده و مردود شمردند و به استقبال و پشتیبانی خود از جمهوریت ادامه دادند اما این شروع کار و اولین پایه‌گذاری بضدی عناصر ملی بود.

هنوز به اصطلاح آب از گلون ما فرو نرفته بود که میوند وال صدراعظم اسبق افغانستان بتاریخ ۴ اسد ۱۳۵۲ با همکاری یکدسته از طرفداران خود به شمول جنرال

خان محمد خان مشهوربه، مرستیال که در اوائل کودتاه وزرات دفاع را تحت اداره خود در آورده بودند با تعدادی از صاحب منصبان اردو بضد جمهوریت که تازه از عمر آن یک ماه و چند روز میگذشت دست به کودتاه زده بودند حکومت آنها را در حساس ترین مرحله ایکه شروع به اقدامات عملی میکردند بایک تعداد علمای غیر معروف و چند نفر روحانی و چند تا جر که اقدامات آنها را پشتیبانی میکردند بالفعل دستگیر نمودند.

انگیزهائیکه موجب هم بستهگی داخلی و خارجی کودتاچیان شده بود عبارت اند:

۱: میوند وال قبل از ۲۲ سرطان ۱۳۵۲ برای سرنگونی نظام شاهی با تعداد از جنرالهای ناراضی اردو فعالیت‌های مخفی را جهت کودتا سازمان داده بودند و از جانبی احساس نفرت عمیق او بمقابل دودمان شاهی که در زمان کنار کشیدن او از صدارت بوی دست داده بود بوی اجازه تحمل آنرا نمیداد تا زمامداری محمد داؤد را که خود نیز از خاندان شاهی بود متحمل شوند.

۲: خان محمد خان مرستیال که از پیروان میوند وال و بروز ۲۲ سرطان از موقع استفاده نموده وزرات دفاع را تحت قوماندہ خویش بضد کودتاچیان استعمال می نمودند زمانیکه اورا از وزرات دفاع بیرون کشیدند سوگند یاد نموده بود که نظام جمهوری را سرنگون نمایند.

۳: بعد از کسب قدرت محمد داؤد به ۲۲ سرطان ۱۳۵۲ و پشتیبانی همه جانبه‌ای مردم افغانستان از نظام جدید و نفوذ محمد داؤد میان افغانهای ماورای خط دیورند روی قضیه پشتونستان حکومت پاکستان را نا آرام و سرگیجه داشته بناءً پاکستان به مداخله عجولانه در امور داخلی افغانستان برای سرنگونی محمد داؤد بهمکاری‌ها و پشتیبانی‌های مستند بکودتای میوند وال وعده هرنوع همکاری را داده بودند.

حکومت پاکستان حتی بعد از خنثی شدن کودتای میوند وال تازمان ملاقات بو تو صدراعظم پاکستان با محمد داؤد بکابل دسته جات کوچک برادران بنیادگرای افغانی را مسلح و تمویل نموده و بنام اینکه رهبران حکومت کابل کافر می باشند برای سرنگونی و یالا اقل نا آرام نگه داشتن حکومت جمهوری به افغانستان می فرستادند.

هیئت تحقیق از خانه‌ای مولوی ملا سیف الرحمن همکار میوندوال اسنادی را بدست آورده بودند که درآن بپاکستان نوشته شده بود که ماهر قدر میکوشیم مردم به کافر بودن محمد داؤد و همکارانش با ور ندارند جواب داده بودند تبلیغ نمائید که اینها پرچمی های خدا نشناس اند.

ولی تعجب آور و باور نکردنی این بود که هدایت از پاکستان برای طرفداران

میوند وال داده میشود که تبلیغ نمایند که: محمد داؤد و پیروانش پرچمی و خداناشناس اند اما در عمل رفقای محترم ببرک کارمل آنچه می توانستند و یا توانستند تبلیغ میکردند که این کودتاه از طرف پیروان پرچم صورت گرفته است و درین راه از هیچ گونه تبلیغ دریغ نکردند و به چراغ دشمنان جمهوریت جوان روغن میریختند و آتش نیروهای بنیادگرای مسلمان را به ادعای بی اساس آنها و کافر بودن ما شب و روز پف میکردند. در نتیجه برای تخریب و بزانوکشیدن ما و مظنون نمودن مردم افغانستان در اسلامیت ما از همان روزهای اول چپ وراست دست نا مقدس اتحاد بهم داده یکی بنام دوستی و دیگری بنام دشمنی از پادر آوردن جمهوریت یکلحظه سهل انگاری نکردند.

منافع شوروی که بین سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ به فعالیت‌های آشکار ح. د. خ. گره خورده بود و محمد داود بعد از کودتا فعالیت‌های احزاب را غیر قانونی نموده بودند برای شورویها خوش آیند و مثمر دار نبود و پاکستان که در زمان اخیر سلطنت سرموضوع پشتونها و بلوچها در دسری کمتری داشتند با بقدرت رسیدن محمد داؤد نا آرام شده بودند و متاسفانه پیروان و اخلاص منددان هر دو کشور بدون در نظر داشتن منافع ملی برای تکفیر و از بین برداشتن محمد داؤد و پیروانش بدون تامل و تفکر به دهل دوستان خویش می رقصیدند.

حکومت جمهوری با درک همه مشکلات برای تکمیل پروژهای کهنه و پلان گذاری پروژه‌های جدید اقتصادی به فعالیت‌های بی‌سابقه شروع نمودند کار چند ماه اخیر سال ۱۳۵۲ بروی ار قام و اسناد دو برابر سال ۵۱ و ۵۰ تطبیق شده و در پلان هفت ساله جمهوریت، دو رنمائی روشن بمقابل مردم ما قرار داد شده بود و عملاً بچشم سر آنهارا میدیدند زیرا اجرا است روزانه قابل لمس بوده و چندین هزار نفر در قوای کار دوباره جلب و حفظ و مراقبت سرکها در سرتاسر کشور شروع و اقدامات جدی برای اسفلت سرک کابل گردیز گردیز خوست سرک مزار شریف شبرغان میمنه، میمنه باد غیس، هرات و سرک جدید لشکرگاه دیشو چار برجک (که افغانستان را بسرحد ایران و از انجابه خلیج فارس وصل می نمود) با فعالیت های خسته‌گی نا پذیر عملی میگردید.

سروی خط آهن از اسلام قلعه هرات، هرات، فراه، لشکرگاه تا سرحد ایران، قندهار سپین بولدک، قندهار قلات مقر غزنی لهوگر (مس عینک) کابل کابل هاجی گک (معدن آهن) تکمیل شده بود و بکار ساختمانی و منبع تمویل آن با حکومت ایران بطول ۱۸۱۰ کیلومتر که مراحل اولی آن در سال اول پلان ۷ ساله شروع و بسال ۱۳۶۵ ختم میگردید بموافقه رسیده بودیم. سروی سرک کابل هرات که از قسمت‌های مرکزی افغانستان (هزاره جات) عبور می نمود و قسمت‌های مرکزی افغانستان با دیگر ولایات بصورت بهتر و مستقیم ارتباط پیدا میکرد و در عین زمان این راه جزء، سرک های

حلتوی بین المللی نیز پذیرفته شده شروع گردیده بود.

در حالیکه به تمام ساحات انکشافی بفعالیت آغاز شده بود برای ترتیب و تنظیم یک پلان ۷ ساله که از سال ۵۵ شروع و بسال ۲۱ ختم میگردید مطابق خط مشی خطاب بمردم افغانستان اقدامات بعمل آورده و نکات اساسی پلان مذکور عبارت بودند.

در ساحه آبیاری: در حالی حاضر قسمت زیاد زمین‌های تحت زرع در افغانستان از واسطه کمبود آب و نارسائی سیستم آبیاری بصورت فصلی زرع میگردد قسمتی ناچیزی در سال دوبار حاصل داده وقسمت زیادسال یک فصل و بعضاً یک سال یا دو سال بعد زرع میشود. بناءً بین سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۲۱ موازی ۸۳ هزار هیکتار زمین جدید و موازی ۳۱۷ هزار هکتار زمین سابقه را مساعد به بهره برداری کامل می نمودند و در اخیر سال ۱۳۲۱ افغانستان از نقط نظر محصولات زراعتی گندم، شکر، روغن نباتی مستکی بخود گردیده و حاصلات پخته از ۱۲۰ هزار تن و در سال ۵۴ به ۳۵۰ هزار تن در سال ۱۳۲۱ بالا میرفت.

بر علاوه آنچه گفته شد آبیاری صد هزار هیکتار زمین جدید خوش تپه در ولایت بسلخ از دریای آمو و آبیاری دها هزار هیکتار زمین جدید در پروژه وادی هیرمند جز پلان هفت ساله قرار داشتند و از آنجائیکه از آب دریای آمو شورویها بدون در نظر گرفتن حقا به ای افغانستان بیش از حد استفاده کرده بودند به اعمار پروژه خوش تپه و بند کوکچه بنظر مساعد نمیدیدند با اینکه ساختمان آبیاری ساحات فوق را شوروی‌ها قبول دار شده بودند اما کارشکنی داشتند و از بستن بند سلما بالای دریای هریرود ناراض شده بودند زیرا بیش از حد معمول از آب دریای هری رود شورویها بسر زمین‌های پنج ده استفاده میکردند. و آنرا بنوکران خویش طوری وانمود کرده بودند که قرضه عربستان سعودی برای بندسلما جزء پلان نفوذی کشورهای ضد شوروی خصوصاً عربستان سعودی می باشد چنانچه بعد از اشغال افغانستان عساکر شوروی و کندکهای تسلیمی مربوط به آنهابند را تخریب و از مساله آن برای فروش استفاده می کردند.

سرک سازی: با ساختمان ۱۱۰۰ کیلومتر سرک اسفالت شده جدید تا سال ۱۳۲۱ مجموعاً افغانستان دارای ۳۷۰۰ کیلومتر اسفالت شده و برابر به آن دارای سرکها می درجه دوم و درجه سوم در اخیر پلان هفت ساله می بود.

مخابرات: تعداد تیلفون‌های اتومات در سال ۱۳۵۴ از ۲۱ هزار به ۴۰ هزار در سال ۲۱ طول لین‌های چینل سستم از ۲/۷ هزار کیلومتر در سال ۱۳۵۴ به ۷ و ۴ هزار کیلومتر در سال ۲۱. و علاوتاً ۳ هزار کیلومتر لین‌های عادی بین و لسوالی‌ها و ولایات تمدید و علاوه میگردید.

میکرو ویو: میکرو ویو در افغانستان سیستم جدید مخابره بوده که در سال ۱۳۵۸

بظرفیت ابتدائی ۴۰۰ مخابره تلیفونی و ظرفیت نهائی ۹۲۰ مخابره تلیفونی دریک وقت صورت میگرفت تکمیل و برای بهره برداری آماده میشد با تطبیق این پروژه امکانات وسیع مخابرات داخلی و بین المللی فراهم و علاو تا چینل تلویزیون کابل به اکثر نقاط کشور بدینوسیله انتقال داد میشد.

مواد نفتی: تصفیه خانه‌ای بظرفیت دو صد هزار تن در سال که افغانستان را از بابت تیل خاک دیزل وتیرمتکی بخودنموده و ۲۰ فیصد مواد نفتی کشور را تولید میکرد به سال ۱۳۵۹ تکمیل میشد.

ترانسپورت هوائی: علاوه برمیدان بین المللی لوگر ده میدان کوچک در نقاط دوراز کابل مثل بدخشان و هزاره جات که از راه ترانسپورت زمین بهره کامل نداشت تعمیر میگردید.

صحت عامه:	۱۳۵۴	۱۳۶۱
تعداد شفاخانه	۷۱	ـ ۸۱
تعداد بستر	۳۲۰۰ بستر	۵۱۵۰
تهیه آب آشامیدنی	۱/۴ ملیون	۴/۵ ملیون ترمک
کنترول ملاریا	۷/۲ ملیون نفر	۸/۴۹ ملیون نفر
تعداد داکتر	۱۰۳۴	۱۹۴۱
مرکز صحی	۱۰۱	ـ ۲۱۷
انرژی برق	در سال ۱۳۶۱ سه برابر برق موجود در سال ۱۳۵۴	

جزئیات در کتاب هفت ساله انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان در سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۱ چاپ سال ۱۳۵۵ وزارت پلان افغانستان دیده میشود اما ازان جمله دو پروژه اساسی انکشاف تعلیم و تربیه و اصلاحات ارضي معلومات بیشتر ایجاب میکند:

پلان انکشاف همه جانبهٔ نظام جمهوری بد و عنصر اساسی تعلیم و تربیت و اصلاحات ارضی اهمیت خاصی قبول شده بود حل این دو مشکل که بی نهایت دارای اهمیت اما غامض و پیچیده بود داشتن پلان طویل المدت و حوصله مندی و سنجش همه جانبه و کار پیگررا ایجاب می نمود.

اهداف انکشاف معارف:

حکومات سابقه افغانستان به اندازهٔ توان مالی و ایجابات زمان بدون تبعیض در

انکشاف معارف سهم از زندهٔ اجراکرده بودند اما به استثنای پلان پنج ساله اول و پلان پنج ساله درم در تاسیس مکاتب و جذب فارغان مکاتب توازن وجود نداشته از انرو تعداد بسیاری از فارغان مکاتب بدون سرنوشت باقی ماندند خصوصاً بین سالهای ۴۲ و ۵۲ تعدادی از مکاتب متوسط حتی بدون معلم ولابراتور و محل تدریس بصورت خود بخودی به لیسه ارتقا داد شده بودند اکثراً معلین صنوف ۸ و ۹ متعلمین صنوف ۱۰-۱۱ و ۱۲ را تدریس میکردند از طرف دیگر قسمت زیادی از مکاتب را دوره‌های ابتدائی شش صنفی و مکاتیب ۳ صنفی دهاتی تشکیل میداد که اکثریت فارغان اینها حتی سواد نداشتند و در اثر پایان بودن سو یه تعلیمی و دوره تعلیمی کمترین قسمت اینها به تعلیمات بالاتر جذب و متباقی بدهات و خانه‌های شان بکارهای دهقانی و مالداری غیر مثمر نسبت به بچه‌های که مکتب نخوانده بودند اشتراک میکردند.

تعدادی از فارغان صفوف ۱۲ خصوصاً آنهائیکه از لیسه‌های جدید فارغ شده بودند در کانکور پوهنتون یا شامل نشده و یا خود ناکام میگردیدند، تقریباً سرنوشت برابر با سرنوشت فارغان مکاتب دهاتی و ابتدائی رو بروی خود داشتند و بحیث عناصر هیچ کاره و بیکاره تعلیم یافته که ملیونها افغانی مردم افغانستان بالای آنها مصرف شده بود بار دوش جامعه خود قرار میگرفتند.

بعد از سرطان ۱۳۵۲ برای بررسی مشکلات فارغان صنوف ۱۲ حکومت داخل اقدام گردید و یک احصائیه ابتدائی نشان دهندهٔ بیش از ۲۱ هزار نفر فارغ‌التحصیلان بیکار صنوف ۱۲ بودند در حالیکه تمام اینها از تحصیلات ملکی و معلومات فنی بی بهره بودند بکار گماشتن آنها در امور انکشافات اقتصادی وغیره ناممکن بود. و بر علاوهٔ شاگردانیکه بدون تعیین سویه به تحصیلات عالی صنوف بالاتر گماشته شده بودند. در حدود چهل هزار نفر بین صنوف ۱۲-۱۱-۱۰ و ۹ ناکام مانده بودند که اینهاهم جزء از کوچه گردان روشنفکر شمار می آمدند از طرف دیگر انکشاف اقتصادی به متخصصین و کارگران تعلیم یافته فنی نیاز مبرم داشتند.

ازآنرو حکومت تصمیم گرفت تا تغیراتی بنیادی اما تدریجی را در تعلیم و تربیت به اساس جذب و احتیاج مملکت بعد از فراغت متعلین و محصلین بوجود آورند بناءً تعلیمات ابتدائی که قبلاً بنام مکاتب ۳ صنفی و شش صنفی و غیر مثمر بود در سرتاسر مملکت به تعلیمات ۸ صنفی و اجباری ارتقا داده شد و تعدادی مکاتب مسلکی را هم از طریق تاسیس مکتب‌های جدید و هم از طریق تبدیلی بعضی از مکاتب ولیسه‌های سابقه بمکاتب مسلکی از دیاد بخشیده شد و چنین در نظر بود که فارغ التحصیلان صنوف ۸ اگر بعد از ختم تعلیم نتوانند به امتحانات کانکور صنوف بالاتر کامیاب شوند بمکاتب مسلکی و یا بکورس‌های حرفوی شامل شوند بدینصورت حکومت می توانسته هم از

بیکارماندن طبقه تحصیل یافته جلوگیری و هم در تامین رشد صنایع با داشتن کارمندان ماهر موثریت تولید را ارتقا داده و هم زمینه تحصیلات عالی را به اشخاص باستعداد ولائق مهیا نماینه ازانرو انکشاف تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی درپلان هفت ساله چنین در نظر گرفته شده بود.

انکشاف تعلیم و تربیه	۱۳۵۴	۱۳۶۱
شاگردان دوره ابتدائی		
۳ صنفی و شش صنفی	۷۸۹,۱ هزار	۱۲۸۰ هزار هشت صنفی
شاگردان دوره ثانوی	۸۹,۷ هزار	۱۴۸.۱ هزار
شاگردان دوره ملکی	۴ هزار	۴۰,۴ هزار
شاگردان پوهنتون	۸,۳ هزار	۱۱,۴ هزار

دورهٔ تحصیلات عالی نیز طوری پی ریزی و پلان گذاری شده بود که تمام فارغان پوهنتون و رشته‌های که در پلان‌های انکشافی اقتصادی بتوانند بکار گماشته شوند باید دارای تخصص باشند و بدینصورت زمینه جذب تمام فارغان پوهنتون در دستگاه دولتی و خصوصی قبلا در نظر گرفته شده و از عدم کاریابی شان جلوگیری بعمل آمده بود.

اصلاحات ارضی: در افغانستان شش ملیون هیکتار زمین زراعتی و نزدیک بد و ملیون هیکتار زمین علف چر وجود دارد بنابرآن نظام جمهوری هدف اصلاحات ارضی را به مقصد تامین عدالت اجتماعی و بهبود وضع اقتصادی اکثریت مردم در چوکات سیاست اصلاحی خویش قرار داده و ریاست اصلاحات ارضی بدین منظور تاسیس گردید و با اینکه قانون اصلاحات ارضی به سال ۵۴ تصویب شده بود اما حکومت حد اقل دوره تطبیق آنرا در کشور ده سال تعیین نموده بودند.

حکومت جمهوری برای تطبق چنین پروژهٔ مشکل دشوار و پیچیده از تجارب و نتائج اصلاحات ارضی در کشورهائی که بدون در نظر داشت عواقب آن دست به اقدامات عجولانه زده و یا اصلاحات تدریجی را مراعات گرده در نظر گرفته بودند.

اصلاحات و توزیع زمین:

A: اصلاحات ارضی: سیتم آبیاری در افغانستان خیلی ابتدائی و بشیوه قرون وسطی بوده و بیش از نیم آب حتی بیشتر آن قبل ازینکه از منبع اصلی خود بروی زمین زراعتی برسد در راه ضایع میگردید و هم حاصلات فی جریب زمین رو بکاهش گذاشته بود بناء تنظیم و اصلاح آبیاری‌های کوچک در سر خط فعالیتهای انکشاف دهات و وزارت زراعت و آبیاری قرار گرفته بود تا حتی‌الامکان از ضایعات آب جلوگیری بعمل آید استعمال کود کیمیاوی و تخم‌های اصلاح شده بصورت جدی درمیان دهاقین رواج داد میشد و سامان و آلات زراعتی حتی المقدور بسامان و آلات مودرن و بعضاً به تراکتورها تعویض میگردید

بدینصورت دهقانان از زمین‌های موجود دو برابر حاصلات گذشته را بدست آورده می توانستد.

از جانب دیگر پروژهای وسیع آبرسانی و بندهای بزرگ ذخیرهٔ آن برای زمین‌های جدید زراعتی و آب کافی برای زمین‌هائیکه آب ناکافی داشتند تحت ساختمان بود برای دفع آفات زراعی و روشن شدن افکار دهقانان به سیستم زراعت جدید توسعه مکاتب جدید زراعتی و و یترینری در نظر گرفته شده بود.

B: توزیع زمین: نظام جمهوری بادرک واقعیت مشکلات زندگی دهقانان بی زمین و در عین زمان با در نظر داشت ذهنیت‌های عقب مانده درامر توزیع زمین بایستی با دقت تمام به این عمل جدید اما سودمند اقدام می نمود حکومت در روزهای اول جمهوریت برای چند هزار فامیل کوچی‌ها از املاک دولتی ولایت هیرمند زمین توزیع کرده بود توزیع زمین‌ها با تبلیغات وسیع به نفع جمهوریت و به آسانی در میان شعف و سرور صورت گرفتند اما حکومت به مشکلات زیا مواجه گردید. کوچی‌ها به گرفتن زمین خیلی علاقه داشتند اما به امور زراعتی و دهقانی هیچ بلدیت نداشتند اوشان احتیاج به محل بود و باش و مسائل زراعتی تخم اصلاح شده و کود کیماوی داشتند و این خود ملیون‌ها ملیون افغانی بکار داشت که حکومت قادر به اجرای آن نبود.

بدینصورت حکومت هم کوچی‌ها را از کوچی گری بد ورنگه داشته و هم زمینه زراعتی را به آنها مهیا کرده نتوانستند و این اولین و بهترین درس برای حکومت جمهوری بود تا بدون سنجش و آمادگی قبلی بچنین کارهای عاقبت نیندیشانه اقدام ننمایند جهت تطبیق اصلاحات ارضی و رفع این مشکلات به دفتر ملل متحده مراجعه شد و آنها موافقه کردند تا سالانه بیک تعداد محدودی از کشاورزان که تازه صاحب زمین میگردند کمک نمایند.

1: زمین‌های افغانستان متاسفانه اکثر توپو گرافی و کادستر نشده بود حکومت درین باره جهت تشدید کارتپوگرافی و کادستر داخل اقدامات جدی و عملی شدند و تابدینوسیله زمین‌های زراعتی درجه بندی و حد بخشی شده بتواند و واحد اقتصادی زمین را تعیین و بعد به هقان‌ها توزیع نمایند زیرا اگر یک واحد زراعتی در مرکز و نزدیک مراکز شهرها اقتصادی شمرده میشود عین واحد زراعتی در دهات دور دست غیر اقتصادی محسوب میگردد.

2: در افغانستان ملکیت های شخصی اکثراً ارثی بوده و اسناد زمین بعضاً متعلق بچند نسل گذشته می باشد و دیده شده که بنام احمد صد سال قبل صد جریبی زمین قید و حالا درمیان ورثه او کمتر از یک واحد تعین شده به فی نفر میرسد ازانرو قبل از توزیع املاک ترکه املاک در بین ورثه یک کار ضروری بود.

3: غصب املاک و توزیع املاک غصب شده یک امر خلاف شرعی بود و مال غصب شده

را دهاقین مسلمان حتی بصورت رایگان نمی پذیرند از انرو حکومت تجویز گرفت تا املاک اضافه از معیار تعین شده یعنی صد جریب درجه اول ویا معا دل آن را از مالکین بقسط ۲۵ سال خریداری نموده و برای دهاقین بی زمین بقسط ۲۵ سال بفروش به رسانند و چنین املاک خریداری شده‌ای اضافه جریب بترتیب ذیل فروخته شود:

اشخاص بی زمین خود قریه و بعداً بدها قین همان ولایت و اگر اضافه بماند به فارغان مکاتب زراعتی و مالداری و دهقانان ولایات هم جوار و بعد ازان برای کوچی‌ها: حکومت به اساس همین فیصله زمین‌های پروژه آبیاری کوچک غور بند را تقسیم و نتائج رضائیت بخش ببار آورده بود.

برای حل مشکلات فوق نظام جمهوری اصلاحات ارضی و توزیع اراضی را بصورت تدریجی حد اقل بیک پلان ده ساله پیش بین شده بودند و به اساس این اصل تا رسیدن بمرحله نهائی نظام جمهوری مالیات مترقی را وضع تا آنهائیکه کم زمین دارند از مالیه و پرداخت آن معاف و آنهائیکه توانائی بیشتر و جایداد بیشتر دارند به پرداختن مالیه بیشتر در انکشاف کشور خود سهم بیشتری داشته باشند.

46

حکومت جمهوری برای تمویل پلان انکشاف اقتصادی بسر مایه گذاری‌های هنگفت خارجی ضرورت داشتند حکومت جمهوری اولتر از همه از اضلاع متحده امریکا توسط سفیرشان مقیم کابل در سال 1974 برای این منظور درخواست کمک نموده ولی آنها تمویل چنین پروژها را بیک سروی و بر رسی اقتصادی که اقلاً پنج سال را در برمیگرفت ماکول میداشتند و بسروی‌های دست داشته و نظریات حکومت جمهوری قناعت نمیکردند و بعد از ختم سروی هم اجرای چنین قرضه ها را در صورت لزوم دید ومنظوری سنای امریکا وعده میدادند در حالیکه حکومت جمهوری بیک سرعت عمل و یک فعالیت چشم گیر و قناعت دهندهٔ برتری نظام جمهوری بمردم خود احتیاج فوری و ضروری احساس میکردند. اگرچه حکومت اضلاع متحده امریکا به افغانستان کمک میکردند امانه به آن پیمانه ایکه بتواند سبب تغیرات مهم برای رفع مشکلات عاجل افغانستان گردد.

مراجعات حکومت جمهوری افغانستان به ممالک ثروت مند اسلامی برای رفع نیازمندی اقتصادی و از بین بردن نسبي فقر و بدبختی و عقب ماندگی اقتصادی مملکت مسلمان و برادر شان در اوائل حکومت جمهوری سبب گردید تا در امور تمویل بعضی از پروژهای اقتصادی سهیم گردند اما نه چندانی که بتواند افغانستان نیاز مند را از نیازمندی دیگران بی نیاز گردانند.

یگانه کشور یکه بدون قید و شرط بکمک‌های وسیع اقتصادی در افغانستان مطابق

پیشنهادات دولت جمهوری افغانستان به تمویل پروژهای انکشافی با قرضهای سهل و طویل المدت با ربح کم و با کمکهای بلا عوض استهلاکی به جمهوری افغانستان در همان روزهای اول اظهار آمادگی نمود اتحاد جماهیر شوروی بود اتحاد شوروی معلومات کافی داشت که ما بعد ازینکه نتوانستیم از دیگر کشورها قرضه بدست آوریم به آنها مراجعه کردیم اما آنها علاوه براینکه کمک کردند بظاهر تشویق هم می نمودند تا حتی الامکان از کشورهای غربي و اضلاع متحده و ممالک اسلامی نیز برای انکشاف اقتصادی افغانستان جلب همکاری نمائیم.

اخذ چنین قرضها و پیوند دوستی با اتحاد جماهیر شوروی از طرف همکاران و وابستهگان قطب مخالف شوروی با نظر بدبینانه و تعبیرات غلط سوی تعبیر می شدند و از جانب دیگر کمکهای شوروی به ساحه فعالیتهای کمونستهای وطنی می افزود ازانرو بشکلی از اشکال گروهی ازیک راه و دسته دیگر از طریق دیگر بسرعت عمل حکومت جوان جمهوری خلل بوجود می آوردند. گروهی به ایمان و دیانت ما به نظر شک و تردید می نگریستند و دستهٔ مارا فاقداید با لوژی قلم داد میکردند.

اتهامات شان نسبت بمانه تنها کاملاً غرض آلود و عاری از حقیقت بود بلکه توهین به صفت وطن پرستی و تحقیر به غرور ملی ما محسوب میگردید ما بخوبی میدانستم که این انسانهای فاقد ایمان و مسلک هیچگاه مصدر خدمات بزرگ وار زندهٔ برای وطن و جامعه خود نشده و نخواهند شد اما به این اشخاص وابسته و حسود و جاه طلب بدبختانه هر روز تعداد می افزودند. گویا چراغ تازه روشن شده جمهوریت در مقابل طوفان حوادث خلق شدهٔ از طرف این عناصر قرار میگرفت و وطن و مردم ما را میخواستند در فضای تاریک و ماتم بکشانند.

چنانچه در دسامبر (1973) قوس ۱۳۵۲ توطئهٔ با اشتراک محمد رسول سابق رئیس ضبط احوالات توسط دستگاه مصؤنیت ملی افشا گردید و هکذا ارگانهای امنیتی جمهوریت در ظرف همین سال طرفداران چندسازمان را که بصورت علنی از طرف پاکستان تقویه و در پاکستان سکونت داشتند دستگیر و به محاکمه سپردند. در جوزای ۱۳۵۴ تعدادی از افسران وروشنفکران محصلین و روحانیون از پیروان گروهای دستگیر شدهٔ فوق الذکر دور هم جمع گردیده به تخریب نظام جمهوری فعالیت میگردند.

سرطان ۱۳۵۴ بیانگر حوادث ناگواری دیگری بود که بازهم از پیروان گروهای ذکر شده یک جا از پاکستان آمده بودند دست بر دهشت مسلحانه در بعض مناطق کشور در جریان روزهای تجلیل سالگرد نظام جمهوری (۲۲ سرطان ۱۳۵۴) زدند خوشبختانه توطئهگران نتوانستند از پشتیبانی مردم برخوردار شوند و در نتیجه قسمت زیاد آنها دو باره به پاکستان پناه بردند.

درگیری های حکومت جمهوری با اخوانی‌ها وسیله آن شده بود که افراطیون چپ گرائیکه قبل از موفقیت ما، کودتا را یک عمل خائنانه می پنداشتند، بعداز موفقیت کودتا کنندگان با تمام بی خیائی خود ها را طراحان کودتا و کمیته مرکزی جمهوریت را آله دست خودها برای سرکوبی اخوانی‌ها به پندارند تا بدینوسیله در تشدید در گیرهای حکومت جمهوری با مخالفین و تحریک عناصر مذهبی بیفزایند و برای کسب شهرت بین المللی و نیرومند بودن خود ها بهره برداری نمائید.

محمد داؤد بیشتر از دیگران به بهره برداری و تبلیغ های زهر آگین پیروان جدا ناپذیر شورَیها برافروخته بوده و برای تصفیهٔ پرچمی ها از دستگاه دولتی اکیداً امر داده بودند جناح خلقی‌ها هیچگاه ادعای اشتراک در کودتای ۲۶ سرطان را نکرده بودند از انرو مستقیما با کودتاه چی ها طرف قرار نگرفتند

قابل فهم‌است که بکار گماشتن بعض از پرچمی‌ها و خلقی‌ها و عناصری از احزاب جداگانه در اوائل جمهوریت بدستگاه دولت ازان منشأ میگرفت که حکومت جمهوری آرزو داشتند تا بوحدت نظر و همکاری طبقه منور در دگر گون ساختن انکشاف اقتصادی و اجتماعی در افغانستان مساعی مشترک را بوجود آورده باشند، متاسفانه میان حسن نظر و اغراض جاه طلبانه، جستجوی شرائط وحدت و همکاری برای توسعه انکشافات در امور ملی کاریست بس دشوار بغرنج و حتی ناممکن.

47

جیلانی باختری را که بصفت طرفدار نیروهای مترقی می شناختم از جانب خودم بحیث وزیر زراعت درکابینهٔ حکومت جمهوری تعیین گردید او از اعتماد کودتاچیان و نیامت پاک او شان به نفغ ببرک خان بهره برداری‌های ناجوانمردانه در جذب و جلب همکاران وزارت زراعت در جناح پرچم نموده و همین فعالیت های او و چند همکار دیگرش وسیله سوی تفاهم میان اعضای کمیته مرکزی جمهوریت و موجب آن گردید تا دستگاه دولتی راحتی المقدور از عناصر پرچمی تصفیه نمایند و از انجائیکه جیلانی باختری توسط خودم بکابینه آورده شده بود بعض از همکاران با حق بجا نبی اغلباً مرا مورد سرزنش قرار میدادند و شخصاً از این اعتماد و فعالیت باختری تا روزیکه او را از کابینه کنار بردند احساس شرماندگی داشتم. تصفیهٔ پرچمی هانه تنها مانع تبلیغ جاه طلبانه آن ها نشدند بلکه در شدت تبلیغات آنها برای اینکه نظام جمهوری بسوی غرب گرویده و به امپریالیزم امریکا و پیروای آن پناه برده اند افزوده می شوند.

هم زمان با این بدبینی‌های افراطیون چپ در قوسی ۱۳۵۵ دسامبر 1976 توطئهٔ ضد دولتی برهبری جنرال میر احمد قوماندان توپچی وزارت دفاع توسط محمد اسلم وطن

چارکه خود باکود کنندگان پیوسته بود افشا گردید.

با سفر محمد داؤد در مکه معظمه تبلیغات کمونیست‌ها بضدیت با او افزونی یافته بود. جناح خلق و پرچم محمد داؤد را وابسته بغرب و عناصر ارتجاع می پنداشتند در حالیکه بچشم سرمیدیدند که دشمنان آشتی ناپذیر کمونیزم برای از بین بردن نظام جمهوری، محمد داؤد و طرفدارانش بنام اینکه این ها طرفدار کمیونست هامی باشد دست بکود تا زده و یک لحظه آرام ندارند.

برخورد با اخوانی‌ها و تصفیه دستگاه دولتی از عناصر چپ، چه در داخل و چه در خارج کشور، تاثیرات متفاوت و نظریات جداگانهٔ بجای گذاشته و حکومت جمهوری را مورد سوال های متضاد و مفهوم نا شده و یک جانبه قرار داده، شرقی‌های ما را دوستان غربی‌ها و غربی ها مارا پیروان شرقی‌ها می پنداشتند.

محمد داؤد و پیر وانش در حالیکه به روابط انکشاف یافته تر با اتحاد جماهیر شوروی به صفت یک همسایه بزرگ و نیک ارج عالی میگذاشتند بهمان پیمانه از ورود عقیده کمونیزم که آنرا برهم زنندهٔ روابط حسنه بین دو کشور میپنداشتند حذر مي نمودند محمد داؤد معتقد و متیقن بود که ملت مسلمان افغانستان هیچ نوع خدشه و نفوذی را که بر خلاف نشنالیزم و مذهب باشد هرگز نمی پذیرند.

متاسفانه کمونیست‌های داخلی و اخیراً زعامت اتحاد شوروی از توسعه دوستی و روابط حسنه میان دوکشور برداشت‌های معکوسی داشتند، که گویا ملت افغانستان شیفته و مایل کمونیزم بوده و تنها شخصی محمد داؤد و پیروان او ست که مانع قبول و پذیرش این عقیده برای ملت افغانستان گردیده اند، شوروی‌ها به اصالت ملی چند هزار ساله و اصالت مذهبی یکنم هزار ساله مردم افغانستان یا کم بهاداده و یا ارزش به آن قائل بنودند و عجله داشتند تانودهٔ نهال کمونیزم تازه از زمین سربلند کرده را برتنهٔ درختان چند هزار ساله اصالت ملی و مذهبی پیوندزنند.

وحدت و هم بسته‌گی شاملین کودتا بمقابل یکدیگر و اطاعت و علاقه خاص شان به محمد داؤد سبب گردیده بود تا زمینه فعالیت نیروهای مخالف را در هسته اولی شان کشف و از فعالیت‌های تخریبی باز شان دارند و این نیرومندی وحدت، دشمن را متوجه ساخته و برهم زدن آن را سرخط اقدامات خود قرار دادند و بناء بتوطیه ودسیسه سازی می پردازند.

متاسفانه بعضی از رفقای ۲۲ سرطان که از نتائج موفقیت های خود مغرور شده بودند بی اعتنا و بی علاقه بدسائس دشمن می نگریستند و برخی بفکراین شدند که بالـ الذات او یا دوسه نفر همکاران نزدیک به او هستند که به موفقیت‌ها دست یافته اند اینها کم توجه و بی خبر از نیروی وحدت شده بودند.

و وحید عبدالله معین وزارت خارجه که در کودتاه سهم و معلوماتی نداشتند رشک وحسادت او از موفقیت کودتا کنندگان و یا بگفته بعضی‌ها وابسته‌گی او، اورا نا آرام نموده بود و با مهارت و استعدادی خاصی که برای تخریب داشتند به این درز تبر میزد او توانست از خود خواهی و جاه طلبی ها و از بی تجربه‌گی همدستان ۲۶ سرطان حد اعلی استفاده کرده و برای اینمقصد چند نفر از اعضای کمیته مرکزی جمهوری را مورد آزمایش قرار داده بودند و برای اولین بار پاچاگل وفادار به تحریک این شخص و نزدیکی با اجمل ختک به ضدیت علنی به مخالفت من برخواسته و عبدالحمید محتاط هم درین خوشباوری با پاچا گل سهیم شده بودند.

روزی موضوع را که داشت وخامت بیشتر کسب نماید به محمد داؤد عرض و از او خواهش نمودم تا به نصایح سودمند خویش پیشروی چنین پیش آمدها را که نشاندهندهٔ آینده خوبی نمی باشد جلوگیری نمایند خلاف توقع گفتند دریک انقلاب و تحول اجتماعی اختلافات بین اعضا امر طبیعی بوده بهتراست شخص شما به آنها مذاکره و آنراحل نمائید. درحالیکه پیش آمد جدی آنها زمینهٔ هرنوع مذاکره را از بین برده بود.

دراثر یک پیش آمد شخصی پا چاگل استعفا نموده و به بلغار یا سفیر مقرر میشود. دامنهٔ مخالفت های عبدالحمید محتاطاز من پا فراتر گزاشته و انشعا بی را میان صاحب منصبان قوای هوائی بنام گروه کار تنظیم نموده بودند تا از کمیته مرکزی جمهوریت بخواهد شخصی رادر حالیکه رئیس جمهور استعفا ویا وفات نمایند بحیث جای نشین او تعیین نمایند اگرچه از نقطه نظر اصول تقاضای معقول بود اما بوجود آوردن انشعاب درمیان قوای مسلح و آنهم در حساس ترین مرحله تاریخی و بدون مشورهٔ قبلی کمیهٔ مرکزی و یا رئیس دولت موقف او را متزلزل نموده و غلام حیدر رسولی که برای جای نشین شدن محمد داؤد مبارزه می نمودند این پیشنهاد را بخود خطر دانسته و با نزدیک ترین دوست خود عبدالقدیر نورستانی اسناد و دلائلی را به انشعاب گری عبدالحمید محتاط در کمیته مرکزی تهیه دیده بودند. و عبدالحمید محتاط نتوانستند انشعاب گری را رد نمایند ازانرو او را از کمیته مرکزی و وزارت مخابردت اخراج نمودند.

اگرچه دو نفر فوق با من مخالفت‌های بی موجب را راه انداخته و از صحنه خارج شده بودند. اما رفتن اینها زنجیر وحدت و هم بستگی کودتا چی ها را بیک گسیختگی و هم پاشیده‌گی و بی اعتمادی بیکدیگر مبدل نموده بودند. متاسفانه ازین شکستگی بوجود آمده سید وحید عبدالله، غلام حیدر رسولی، عبدالقدیر نورستانی، و سید عبدالاله بدون کدام سببی راه دیگری به پیش گرفته وانشعاب علنی و بی موجب را در کمیته مرکزی بمیان کشیدند و محمد سرور نورستانی و غوث‌الدین فائق هم به اوشان پیوستند و بدون مشوره و فیصله کمیته مرکزی نام گروه خود را حزب انقلاب ملی گذاشتند و تعدادی

ازوز را و مامورین و استادان و معلمین درآن عضویت یافته بودند بدبختانه جاه طلبی‌ها و خود خواهی رفته رفته بجای رفع مشکلات مردم و انکشاف اقتصادی بطرح دسائس و از پای در آوردن و از مقام انداختن احمد و محمود سپری میگردید.

با گفتگوهای دلسرد کننده و اتهامات دور از حقیقت و به کنار گذاشتن تعداد زیادی از کودتاچیان از جریان حزب انقلاب ملی، خوشبختانه اکثریت شاملین کودتا بدون توجه به آنها بمقابل محمد داؤد نه تنها بی حرمتی نکردند بلکه از صمیم قلب به محمد داؤد بوطن دوستی او و عشق و علاقهٔ بی پایان و بی تعصب بودن او برای مردم افغانستان احترام داشتند و ازوی پیروی میکردند.

ولی برای کودتاچیان جوان و سر سپرده‌گان ۲۲ سرطان تحمل چنین بی‌اعتنائی‌ها، آنهم از طرف اشخاصیکه تقوای سیاسی و بهترین‌هم پیمانان خود را از دست داده بودند از یکطرف و بی توجهی شخصی محمد داؤد به آنها سبب گردید تا به احزاب و گروهای مخالف روی آوردند و یا از همکاری و اشتراک به حزب انقلاب ملی صرف نظر نمایند.

محمد داؤد که از اقدامات و قیامهای اخوان المسلمین به اتهام طرفدار کمونست‌ها بودن، و تبلیغات فتنه برانگیز پرچمیان شدیداً ناراضی و به تشویش افتاده بودند نتوانستند خود را از دسته انقلاب ملی که بهر دو جهت مخالفت داشتند جداً به پندارند.

48

احساس و غرور ملی اکثریت اعضای حزب انقلاب ملی قابل ستایش بوده اما نفوذ وحید عبدالله در حزب و جهت دادن مبارزات شخصی را بضد ابر قدرت شوروی وضع سیاسی را ناآرام و سیاست بیطرفی افغانستان را خدشه دار و آنچه را که مردم افغانستان هرگز آرزو نداشتند به آن مواجه نموده بودند. ازانرو محمد نعیم بزرگترین سیاستمدار پرآوازهٔ افغانستان و محمد عمر پسر محمد داؤد از نزدیکی به این گروه کناره گیری و حتی از مشوره و همکاری با شخصی محمد داؤد صرف نظر کردند سلطان محمود غازی شخصیت شناخته شدهٔ افغانستان رئیس هوا نوردی ملکی محض بخاطر مبارزات طفلانه این دسته از کار استعفا داده بودند.

اختلافات طفلانه و دسته بندی های بدون موجب گروه انقلاب ملی به مقابل نزدیک ترین دوستان شان که از اوائل سال ۱۳۵۴ بظهور پیوست در سال ۱۳۵۵ به اوج خود رسیده بود. اما طرف مقابل از تحمل و حوصله استفاده نموده و تصادمات مسلحانه را که دشمنان افغانستان برای از بین بردن نظم و آرامش افغانستان درمیان کودتا کنندگان پیش بینی و پی ریزی کرده بودند نه تنها بوقوع نه پیوست بلکه مخالفت رویا رونی و یا مخفیانه را به احترام محمد داؤد کاملاً مردود شمرده بودند.

اما این قابل درک بود که اتکای محمد داؤد به حزب انقلاب ملی و نادیده گرفتن اکثریت پیروان کودتا، پایهای معنوی محمد داؤد را از میان پیروان او بر می چیند و اعتماد مردم را از او میکاهد و در چنین شرائطی افغانستان را در یک خلای بدون رهبری قرار میدهد، که سالهای سال جبران ناشدنی خواهد بود. این دو عنصر در سالها ٥٥ و خصوصاً در ٥٢ به همه گان به استثنای گروه وحید عبدالله قابل فهم و درک شده بود. متأسفانه در تحت تاثیر تبلیغات وسیع دشمن که آرزوی از پای در آوردن محمد داؤد را داشتند نظریات محمد نعیم محمد عمر، سلطان محمود غازی و اینجانب موثریت خود را در مقابل گروه انقلاب ملی از دست داده بود و اگرگاهی محمد داؤد آنرا می شنیدند نتیجه آن نپذیرفتن بود.

لویه جرگ سال ١٣٥٥ که اعضای آن از طرف همین دسته بنام انتخاب انتصاب شده بودند بزرگترین لطمه را در پیکر معنوی محمد داؤد و نفوذش درمیان مردم افغانستان وارد آورده بود محمد نعیم درباره این لویه جرگ گفته بود که: این سوهانی است که اعتبار و عمر زمامداری برادرم را میخورد.

از جانب دیگر این کش و گیرها میان کودتاچی‌ها و بهانه گیری حزب انقلاب ملی از بقدرت رسیدن اخوانی‌ها و یا کمونست‌ها در انتخابات که عملاً قابل باور نمود مارا از رسیدن بدو هدف اساسی که به اساس آن کودتاچی‌ها را برای تغیر نظام دور هم جمع کرده بودند دورنگه دارند. زیرا درهمان روزهای اول که تعداد ما کمتر از تعداد انگشتان یک دست بود پذیرفته بودیم که:

کاندیدای اعضای لوی جرگه برای انتخاب رئیس جمهور کاملاً از طرف مردم و بدون مداخله حکومت اجرا شود، و هم قبول کرده بودیم که در صورت کامیابی کاندید ریاست جمهوری از میان اشخاص باشند که در کودتا سهم نگرفته باشند تا مردم عملی ما را خود خواهانه و جاه طلبانه تصور ننمایند ولی افسوس به این پیمان وفا نکرده و بصورت مستقیم اعتماد مردم را از دست داده بودیم.

سیاست خارجی: حکومت جمهوری در همان روز اول به بیانیهٔ محمد داؤد وفاداری و اراده ای حکومت و مردم افغانستان را به سیاست عنعنوی بی طرفی و عدم انسلاک تائید نموده بودند چنانچه در سالهای ١٣٥٢ و ١٣٥٧ سیاست بیطرفی افغانستان از بیطرفی نزدیک به بی تفاوتی بیک سیاست فعال بیطرفانه و توسعهٔ روابط بین المللی انکشاف نموده بود. حکومت جمهوری با درک اینکه آرامش و امنیت قابل اطمینان در افغانستان وجود داشته و اکثریت قاطبهٔ مردم به پشتیبانی و همکاری بنظام جمهوری روز بروز آماده ترمیشدند احساس آنرا می نمود که برای انکشافات مزید روابط میان همسایه گان، کشورهای مسلمان، ممالک بی طرف و ممالک غربی بکوشش های همه جانبه جو

بیفزائید.

حکومت جمهوری بدوستی و روابط نیک با اتحاد جماهیر شوروی بحیث یک همسایه نیک ارزش و اهمیت زیادی قائل بود و کمک های اقتصادی همیشه‌گی آنها را بنظر قدر می نگریستند محمد داؤد اولین سفر خود را بعد از تحول ۲۶ سرطان به جماهیر شوروی تنظیم نمودند زیرا قبلاً از طرف زعمای اتحاد شوروی ازوی دعوت بعمل آمده بودند. سفر اوشان که از ۱۴ تا ۱۸ جوزای ۱۳۵۳ را در بر گرفته بود در فضای صمیمیت و احترام مستقابل و دوستی و روابط نیک بین رهبران هر دو کشور بپایان رسید بود. محمد داؤد این سفر خود را مثمر مفید و یکقدم مهم برای انکشاف روابط میان دو کشوری شمردند.

اتحاد جماهیر شوروی به کمک های اقتصادی و تجارت بین دو کشور افزونی قابل توجهی را قبول نموده بودند درین سال در فضای روابط حسنه دو کشور کمترین خدشه و یا سوی تفاهی با وجود نظام‌ها و ایدیا لوژی متفاوت میان دوکشور وجود نداشتند. روابط حسنه و نزدیکی و همکاری بی شائبه اتحاد جماهیر شوروی بیک مملکت مسلمان کوچک و عقب افتیده و دارای نظام های متفاوت و عدم مداخله در امور یکدیگر وزیستن در پهلوی یکدیگر بحیث دو همسایه نیک موجب آن گردیده بود تا اتحاد جماهر شوروی اعتماد و حسن نیت کشورهای غیر منسلک خصوصاً کشورهای اسلامی را بیشتر از پیشتر به خود جلب نمایند. روش به ظاهر بیغرضانه و سیاست بیطرفانه با روابط نزدیک افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی برای مخالفین هر دو کشور قابل تحمل بنظر نمی امد.

49

روزهائیکه محمد داؤد به اتحاد شوروی سفر کرده بودند من کفالت ریاست جمهوری را بعهده داشتم و شبانه درمیان ارگ تا ناوقت های شب کار میکردم شبی برای رفع خسته‌گی بروی قالین هموار شدهٔ درا طاق کار به پهلو افتیده و غرق اندیشه‌های زندگی بودم، که صحنه‌ای گادی خانه مرادخانی، که بفاصلهٔ کمتر از یک کیلومتر از قصر شاهی، که اکنون من در آن بحیث زمامداری بسر می برم پیش چشمانم جلوه میکنند که بحیث نوکر گادی وان میان آخورهای دو اسپ شبی خوابیده و از گر می نفس آنها تن خنک خوردهٔ خود را گرم و روح ناآرام خود را آرامش میدادم.

مثلیکه این صحنه را خواب دیده باشم از روی فرش بلند شده و چشمان خواب بردهٔ خویش را مالش میدهم براستی در قصر بودم نه در گادی خانه، و دریک کشاکش و جدائی عجیب برای فرار از گذشته‌ها تلاش میکردم اما درمیان این کش مکش ها خاطرات گذشته رفته رفته نزدیک و بازهم نزدیکتر میشوند و مرا با خود تا دوران کودکی و آغوش

پرعطوفت ما در عقب میراند و درمیان خواب و بیداری قصه‌های صوفیانه ما در بگوش هایم طنین می انداز که گفته بودند.

یکی از کودکان یکی از دهات، آوان طفولیت و دوران جوانی را با فقر و تنگدستی پنجه نرم میکرد، شب‌های سرد زمستان را بکنار تندورهای ده میگذرانید، از قضا کاری او رونق می یابد و زندگی و ثروت او بالا میگرد و بجای تنورهای ده شب‌های زمستان را میان لباسهای گرم و پوستین‌های سمور بسر می برد. اما زمانیکه با زندگی وداع می نمود با خود زمزمه میکرد: شبی تنور گذشت و شبی سمور گذشت.

با این تصادف حیرت انگیزی بالاتر از تصور ما در و تخیل خویش بدون اینکه آرام گرفته باشم شب بپایان رسید.

بعد از سفر شوروی با مشوره کمیته مرکزی جمهوریت محمد داؤد برادر خود محمد نعیم را که یکی از سابقه دار ترین سیاستمداران و طرفدار جدی سیاست بیطرفی کامل افغانستان بود بحیث نماینده رئیس دولت به بعضی کشورهای فرستادند واقعاً مسافرت های او برای رفع سؤ تفاهم کشورهائیکه به کودتای افغانستان به نظر مساعد نمیدیدند نهایت مثمر و مفید واقع شده بود. به اضلاع متحده امریکا سید وحید عبدالله معین وزیر خارجه بحیث نماینده رئیس دولت اعزام گردید. اگرچه نتیجه سفر او مفید بود اما فعالیت‌های تخریبی بعدی او مشکلات عظیمی را برای کمیته مرکزی جمهوری و درنهایت امر برای افغانستان بوجود آورد.

حکومت پاکستان که به روزهای اول جمهوریت احساس خوشبینی را بمقابل حکومت افغانستان از دست داده بودند. و بچند کودتاه تا فرجام مستقیماً همکاری تحریک و تشریک مساعی نموده بودند در مقابل پایداری و سیاست واقع بینانه حکومت جمهوری افغانستان رفته رفته از خود نرمش نشان داده و بسفر صدر اعظم پاکستان به افغانستان و سفر محمد داؤد به پاکستان روز نه ای خوبی برای انکشاف روابط حسنه میان دوکشور گشوده شده بود.

حکومت پاکستان به اعتماد و باوریکه بحکومت افغانستان پیدا کرده بودند نیروهای بنیاد گرای اسلامی افغانی را که برای تخریب جمهوریت تحریک می نمودند از سرحدات افغانستان بدور کشیدند و آرامش قابل توجهی را ازین ناحیه بوجود آوردند علاوتاً حکومت پاکستان حاضر شده بودند تا برای رفع مشکلات اموال ترانزیتی افغانستان تمدید یک خط آهنی جدید را در پهلوی خط موجود از کراچی تا چمن و از چمن تاسپین بولدک افغانستان تحت مطالعه قرار دهند.

حکومت ایران که با از بین رفتن نظام شاهی و تاسیس جمهوریت در افغانستان پایهای سلطنت را در ایران متزلزل میدیدند تا آرامی‌ها و مخالفت‌های خود را با نظام

جمهوری پنهان نمیداشتند و ازینکه پیدائش تشدید مخالفت به نظام شاهی در ایران و شاید هم تحریکات افغانستان بضد سلطنت شروع گردد بیشتر به نا آرامی های سلطنت ایران افزوده بودند اما حکومت جمهوری که مشکلات فراوان اقتصادی و عقب مانی افغانستان را داشتند آرزو و ضرورت آنرا نداشتند که با کشور ثروت مند و همسایه مسلمان خود و آنهم بدون موجب از در مخالفت و سؤ نیت اقدام نمایند. آرزومندی و صداقت جمهوری افغانستان درباره ایران اعتماد و باور ایرانی‌ها را بمقابل دوستی جمهوری افغانستان بوجود آورده و سبب شد تا روابط حسنه میان دو کشور مسلمان بهتر و بیشتر حتی از زمان شاهی پیریزی گردد چنانچه حکومت ایران به کمک‌های خویش برای پروژهای افغانستان بصورت بی‌سابقه‌ای افزایش بعمل آوردند.

با حکومت هند از همان روز اول ۲۶ سرطان بدون هیچ نوع سوی تفاهمی روابط نیک و حسنه عنعنوی برقرار گردید و این اعتماد و روابط دو جانبه رو بتوسعه بود.

حکومت چین که به روزها اول جمهوریت افغانستان بصورت مفهوم ناشده بضد افغانستان تبلیغات تحریک آمیز و غیر واقع بینانه را براه انداخته بودند خوش بختانه درک نمودند که افغانستان بحیث یک کشور مستقل سیاست بیطرفی عنعنوی خود را حفظ و عدم انسلاک سرمشق سیاست خارجی افغانها می باشد ازانرو روابط حکومت جمهوری افغانستان با حکومت مردم چین دریک فضای آرام و رفع سؤ تفاهمات رو بتوسعه گذاشته بود.

حکومت جمهوری افغانستان بصورت همه جانبه می دانستند که: تامین امنیت داخلي و پیشرفت های اقتصادی وابسته به روابط حسنه با کشورهای همسایه، کشورهای مسلمان و کشورهای کوچک و بزرگ جهان می باشد ازانرو پیگیرانه برای رسیدن به این هدف صرف مساعی، و باور داشتند که رسیدن بچنین اهدافی درین دنیای پر از شک و ترویج بدگمانی وسوی تفاهمات تنها از طریق یک سیاست فعال آزاد و بیطرفانه و بدون جانب داری از این یا از آن کشور بزرگ یا کوچک میسر شده می تواند و اما این بیطرفی و غیر جانبداری هرگز مفهوم بی تفاوتی و بی علاقه گی حکومت جمهوری را در مسائل ملی و بین المللی در بر نداشت.

افغانستان که تازه یک نظام کهنه را به پشت سر گذاشته و ازان عقب ماندگی اقتصادی اجتماعی و سیاسی را به ارث برده بود بیک تحول همه جانبه و بیک جهشی اقتصادی تقریباً سرتاسری افغانستان اشد ضرورت را احساس می نمود و شرائط مادی و مالی خود کشور به آن اجازه تمویل چنین انکشافات را نمیداد، خواسته و نا خواسته مجبور بود تا از کمک های بدون قید و شرط کشورهای پیشرفته و دارنده تاجائیکه امکان دارد استفاده نماید اگرچه اتحاد جماهیر شوری سهمی ارزندهٔ در پلان انکشاف اقتصادی

۷ ساله افغانستان به کمک های بلا عوض و قروض طویل المدت باربح کم قبول دار شده بودند اما برای تکافوی مایحتاج انکشافات وسیع کشور بسندهٔ نبود.

ازانرو حکومت جمهوری افغانستان که به پیروی از سیاست عنعنوی بیطرفی و غیر جانب داری توانسته بودند، اعتماد حکومت اضلاع متحده امریکا و کشورهای غربی خصوصاً کشورهای ثروت مند اسلامی را بر ای اخذ کمک های بدون قیدوشرط جلب نمایند. با استفاده ازین موقف خود قرار داد های برای تکمیل پروژهای انکشافی با کشورهای فوق الذکر نیز به امضا رسانیدند. و ازان جمله بود قرار داد تهویل خط آهن بطول k.m. ۱۸۰۰ توسط دولت ایران.

هند جاپان و چین هم در تکمیل چند پروژه کوچک به پلان هفت ساله علاقه مندی نشان دادند و کشورهای خلیج سخاوت مندانه مذاکره را برای تمویل تعدادی از پروژها بزرگ پذیرفته بودند.

سرازیرشدن ثروت های هنگفت و کسب اعتبار بین المللی نوید دهندهٔ آیندهٔ درخشانی برای مردم و استحکام دولت جمهوری افغانستان شده بودند و ارزش پول افغانی در بازار جهانی بصورت قابل ملاحظهٔ بالا رفته بود چنانچه به سال ۱۳۵۲ یک دالر امریکای مساوی ۳۴-الی ۳۵ افغانی بود و حکومت جمهوری افغانستان بین سالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۵۲ برای اولین بار بیش از ۲۵۰ ملیون دالر در بانک مرکزی ذخیره نموده بودند.

50

با اینکه سیاست بیطرفی افغانستان مورد قبول همگان واقع شده بود با اینکه زمینه های مساعد برای پیشرفت و رفع عقب مانی بصورت نسبی بوجود آمده بود. اما تخریبات ذهنی و مخالفت های علنی چپی‌ها بضد پروگرام‌های جمهوریت کسب شدت نموده بودند زیرا رهبران ح. د. خ. که آرزومند وابسته‌گی افغانستان چشم بسته به بلاک شرقی بودند از سیاست وسیع و روابط همه جانبهٔ حکومت جمهوری شدیداً برآشفته و حکومت را متهم بوابسته‌گی به کشورهای غربی و ممالک اسلامی وابسته بکشورهای غرب میدانستند. این اتها مات غیر واقعبینانه شخصیت‌های ملی را که در داخل دستگاه یا خارج دستگا دولت بگروه چپگرایان بحیث روشن فکران واقع بین. روابط و حسن نظری داشتند به احساس علاقه مندی او شان به سیاست بیطرفی افغانستان مشکوک نموده بودند.

و طرفداران محمد داؤد را با حق بجانبی بصورت مخالفین اینها قرار داده بودند و در حقیقت آنچه را که دشمنان مردم افغانستان یعنی تضاد طبقه روشن فکر و حکومت محمد داؤد را میخواستند کمونست های افغانی عملاً آنرا تبارز داده و زمینه درگیری میان روشنفکران و حکومت جمهوری را برای بهره برداری بیگانگان بوجود آورده بودند.

ازانرو دورنمائی تاریکی را مقابل اندیش مندان دور اندیش و سیاستمداران طرفدار بیطرفی افغانستان گذاشته و تشویش و نا آرامی‌ها را به نزد اوشان خلق نموده بودند.

حکومت محمد داؤد که جلب کمک و همکاری اکثر کشورهای پیشرفته و دارنده را بدون قید و شرط برای رفع بدبختی‌های مردم افغانستان مساعد نموده بودند چنین تبلیغات برای شان آنهم از طرف اشخاص که مدعی پیشرفت و سعادت افغانستان بودند خارج از انتظار و بالاتر از تصور بودند. محمد داؤد تصور و توقع آنرا نداشتند که اتحاد جماهیر شوروی با سوابق دیرینه‌ای دوستی که به افغانستان دارند آنهم روزگاریکه حکومت جمهوری با مخالفین جمهوری و مخالفین روابط نیک با شوروی در گیراند کمونست های افغانی را بضد حکومت او تحریک نمایند ولی نزدیکان محمد داؤد به این باور بودند که کمونیست های وطنی که خود جزئي از متحدین احزاب کمونیست جهان و پیرو سیاست اتحاد شوروی می باشند می بایستی منشأ مخالفت خود را از رهبری اتحاد جماهیر شوروی الهام گرفته باشند زیرا انکشاف روابط حسنه افغانستان با کشورهای اسلامی خصوصاً ایران و عربستان سعودی و مصر مطابق اهداف اتحاد جماهیر شوروی در منطقه نمی باشد.

شوروی‌ها با مشکلات اقتصادیکه با کشورهای اسلامی تحت تسلط خود و هم سرحد با افغانستان دارند آرامی و پیشرفت های چشم گیر افغانستان را آنهم با کمک و نفوذ کشورهای اسلامی به نظر مساعد نمی بینند زیرا از نزدیکی روابط چندین ساله با اتحاد شوروی خصوصاً کشورهای مسلمان آسیای میانه استباط میگردید که در فضای این ناآرامی‌های مغشوش کننده در افغانستان بایستی تحریکاتی از جانب شوروی آنهم توسط ح. د. خ. بضدیت و سرانجام به فروریختن حکومت محمد داود درمیان باشد.

بدبختانه دوپارچه شدن و بی باور شدن پیروان محمد داؤد بنام حزب انقلاب ملی و گروه غیر متشکل زمینه را بطرفداران شوروی مساعد نموده بود تا در دستگاه دولتی رخنه کرده و شک تردید را بیش از آنچه وجود داشت درمیان زنجیر از هم گسیخته‌ای کودتاچی‌ها بضد یکدیگر شان ترویج نمایند چنانچه مخالفت‌های همه جانبه‌ای جناح پرچم با حزب انقلاب ملی و ادعای پوچ شان در اشتراک به کودتای ۲۲ سرطان ۱۳۵۴ سبب شده بود تا جهت اعتماد و تحریک خلقی ها بضد پرچمی‌ها بعضی از اشخاص مانند عزیز اله واصفی علناً و عبدالقدیر در خفا با حفظ اله امین روابط نزدیکتری داشته باشند. شاید به همین جهت بوده باشد که روز ۲ ثور ۱۳۵۷ حفیظ‌الله امین بادیگر رهبران ح. د. خ. یک جا دستگیر نشده بودند.

من در اثر تمایل محمد داؤد و مخالفت بعضی از اعضای حزب انقلاب ملی که از طرف تعدادی از وابسته‌گان نه چندان نزدیک خاندان شاهی تقویه شده و نمیخواستند بعد

از محمد داؤد نامی از شخص غیر خاندانی گرفته شود به مشکلات زیادی مواجه و سفارت چاپان را پذیرفته بودم، متاسفانه در حالیکه محمد داؤد با کمونیست‌های پیرو شوروی و اخوانی‌هائیکه هنوز در پاکستان اقامت داشتند درگیر مبارزات شدید و مشکلاتی بودند تعدادی از نزدیکترین ارادتمندان خود را بدون آنکه آنها را متوجه سهوشان نموده و یا سرزش کرده باشند کنار میگذاشتند.

و از جانبی دیگر به بالا کشیدن عبدالله بحیث معاون دوم صدر اعظم و عبدالقدیر بحیث وزیر داخله بدون مشوره و یالا اقل بجریان گذاشتن کمیته مرکزی جمهوریت، دلسردی و بی‌علاقه‌گی پیروان جوان خود را سبب گردیدند و کار تعدادی از وزارت خانه را به عبدالالله تفویض و متباقی را شخصاً بدوشی میگیر ند. ازاثرو بعد ازینکه بحیث معاون اول صدر اعظم از خزان ۱۳۵۴ در صدارت باقی مانده بودم تعداد زیادی از شاملین کودتا که از بی‌توجهی محمد داؤد به نظریات و فیصله‌های کمیته مرکزی دلگیر شده بودند با علاقه مندی و حسن نظر خود بامن افزوده و مرا تشویق و تحریک می نمودند تا مقابل گروه یاد شده مبارزه نمایم.

بشهادت آنهائیکه زنده مانده اند مانند ضیاء مجید قوماندان گارد جمهوریت و عصمت الله خان تانکیست قوای ۴ زرهدار نویسنده گفته بود که هرگز بمقابل محمد داؤد مخالفت نخواهم کرد اما مخالفین آرزو نداشتند احترام مرا بمقابل محمد داؤد باور نمایند.

بهر صورت تشویق و پشتیبانی بسیاری از کودتا چیان از من و مخالفت آنها با حزب انقلاب ملی این ذهنیت را تقویه بخشیده بود که بضد محمد داؤد کودتاهی در حال تکوین‌است و شاید تکرار این گفته‌ها سبب تشویش محمد داؤد شده باشد اما نویسنده هرگز چه در حضور و چه در غیاب جنبه احترام و احتیاط را از دست نداده ولی با تمام اینها آوازهٔ مخالفت بنده با محمد داؤد از حلقه‌های داخلی به مطبوعات خارجی راه یافته بود.

شاید بروی همین اصل و کناه گیری اینجانب از دستهٔ مخالفین شوروی بوده باشد که به حوت ۱۳۵۴ دراثنای ملاقات به جلالتمآب پوزانف سفیر اتحاد شوروی در قصر صدارت آقای ایرشف مستشار سفارت که باوی جهت ترجمانی آمده بودند به من پشنهاد کردند که: تعدادی از صاحب منصبان اردو و شخصیت‌های سیاسی که با سیاست و روابط نیک میان دو کشور علاقه خاص دارند در صورت تمایل شما سفارت شوروی حاضرست آنها را به شما معرفی نمایند تا به مشوره شما مبارزه کنند:

بجواب او گفتم از اعتماد و حسن نظر شما نهایت ممنونم اما به خاطر داشته باشید که نتیجه چنین مداخلات پس منظر شومی به روابط میان دو کشور ببار خواهد آورد

مثلیکه حرفم را نشنیده باشند بازهم خواهش نمود: درباره به آرامی و دقت بیندیشم.

روزی بعد جریان ملاقات سفیر شوروی را با محمد داؤد بمیان گذاشته او با اظهار خورسندی و سپاس گفتند مداخلات شورویها مرا بکلی نا آرام نموده و تصمیم دارم تا موضوع را به رهبر شوری بریژنف در حالیکه شما هم حاضر باشید بمیان بگذارم من ازاو شان خواهش نمودم تا موقع چنین ملاقاتی کوشش شود تا پیروان و علاقه مندان خود خصوصاً اعضای کمیته مرکزی جمهوریت را دور هم جمع و متحد نمایند و هم اجازه ندهند تا کارکنان وزارت خارجه تحت رهبری وحید عبدالله در مجالس دیپلوماتها بضد حکومت اتحاد شوروی تبلیغات منفی نمایند او شان حرفهای مرا تصدیق و پذیرفتند اما عملی نشد.

منکه بعد از ملاقات سفیر شوروی بي شبهه باور نموده بودم که مخالفت رهبران ح. د. خ. منشأ شوروی دارد خواستم با نزدیک شدن به مخالفین، آنها را از عواقب مخالفت با شوروی و تحریک آنها و در نظر نگرفتن سیاست بیطرفی تا پیدا شدن زمینهٔ مذاکره میان رهبران هر دو طرف بر حذر دارم متاسفانه غرور و جاه طلبی هرگز به اوشان اجازه نداد تا ارادت و همکاری مرا با خود بپذیرند و برعکس دلائل مرا سند وابسته‌گی بجانب شورویها تبلیغ نموده و آرزو داشتند تا سوی ظنی را که میان ارادمت من و لطف محمد داؤد بوجود آورده بودند توسعه بخشند.

حالانکه مخالفت من به آنها معنی مخالفت با محمد داؤد را داشت و در من احساس شرماندگی را بوجود مي آورد. منکه به عشق و علاقه محمد داؤد به افغانستان بالاتر از خود و کسانی را که می شناختم باور داشتم، لازم نبود تا او شانرا به معروضه‌هائیکه کمتر شنیده و قبول میشد و یا به فعالیت سیاسی که او طرف مقابل من قرار داشته باشد اقدام و آزرده خاطر نمایم بناءً از آنهائیکه توقع فعالیت سیاسی را از من به بر خلافی حزب انقلاب ملی داشتند دوستانه معذرت خواسته و چون بسال ۱۳۵۵ بحیث شخصی هیچ کاره و کنار زده شده احساس ناآرامی داشتم ازانرو تقرر خود را بحیث سفیر افغانستان در توکیو بخوشی پذیرفتم.

در میدان طیاره وقت وداع محمد نعیم خان در حالیکه تعدادی از اعضای ح. انقلاب ملی ووزرا حاضر بودند گفتند فکر نمیکنم دوام جمهوریت برادرم بیشتر از یکسال باشد اگر تصادفاً بیشتر بود سال آینده توکیو نزد تو مي‌آیم ثور ۱۳۵۲

اندیشه و تصور ماموریت بخارج را در زندگی نداشتم ازانرو این ماموریت خلاف توقع و دور از انتظار برایم خسته کننده بود اگرچه کشور زیبای چاپان و مردم مهربان و

پیشرفتهای افسانوی اقتصادی آن هم دیدنی و هم شنیدنی بود اما برای منکه به برخوردهای غیر منصفانه و غیر واقعیبانهٔ دوستان خود مواجه شده بودم زجر دهنده و ناآرام کننده بود و آنهم در زمانیکه همه چیز به همه کس مغشوش شده و دانشمندان آینده را خوب نمی دیدند باید برای جلوگیر از تصادم میان همکاران مسلح اردو و بخاطر آرام نگه داشتن صالح ترین و صادق ترین فرزند افغانستان محمد داؤد از کارکناره و از وطن دور میشدم.

من که ۲۵ سال عمر خود را به همکاری و نزدیکی با محمد داؤد گذشتانده بودم معتقد شده بودم که او بالاتر از هرچیز افغانستان و مردمان اورا دوست میدارد او در صحبت های شخصی در مجالس و محافل شادی و غم، درکارهای رسمی برای افغانستان و مردم او می اندیشید ازانرو برایم دوستی و احترام به او دوستی و عشق با افغانستان معنی داشته بود. پس چگونه می توانستم خلاف میل و ارادهٔ او بکاری اقدام و یا بعملی اراده کنم؟ منکه همیشه مطیع خواهشات وطن پرستانهٔ او بودم و این رشتهٔ دوستی را برای مدتی ربع قرن بگردن خود آویخته بودم (و تازنده‌ام آویخته خواهد بود) و او نیز با صداقت کامل مرا دوست میداشتند.

نه تنها من بلکه وجدان هیچ افغان شریفی اجازه نمیدهد تا در مقابل چنین فرزند سر سپرده و عاشق دیوانه وار وطنش تمردنماید.

بسا خاطرهای نیک از او از شخصیت او از زحمت کشی‌ها و تقوای او از فامیل نجیب و از فرزندان رشید او دارم.

اما سه گفتهٔ الهام بخش او بطور نمونه نباید بفراموش روزگار سپرده شود:

۱: روزی به مجلس وزرا داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور در حالیکه همه وزرا حاضر بودند احوال آورد که امروز مجیب الرحمان رئیس جمهور بنگله دیش با همه افراد فامیلی اش در اثر یک کودتا بقتل رسیدند هر وزیر درباره چیزی گفتند و تبصرهٔ کردند اما محمد داؤد گفتند من از خداوند بزرگ چنین مرگی میخواهم به حادثه ۷ ثور ۱۳۵۷ در همان اطاقیکه محمد داؤد بخداوند التجا کرده بود او و همه اعضای فامیلی‌اش بشهادت رسیدند.

۲: قبل از حرکت بسوی جاپان جهت وداع بخانه محمد داؤد رفته بودم گفت داکتر جان میدانم از پیش آمد دوستان خود خوش نیستی برو بگذار یکی از دوستانم زنده بماند تا روزی بمردم افغانستان بگوید که محمد داؤد شما را دوست میداشت.

گفتم خدانخواسته باشد چنین حادثهٔ شومی به افغانستان روی دهد گفت هیچ چیز را نمی توان پیش بینی کرد هر چیز امکان دارد اما مقصدم رفتن تو و آرامی تو می باشد روی مرا می بوسد و برای اولین بار دیدم که اشک در چشمان او حلقه زده بود او هیچ گاه

گریه نمیکرد.

۳: سفارت جاپان جای آرام و معاش کافی داشت

بهر پوسته سیاسی ارادتنامه خود را بحضور شان تقدیم و آرزو می بردم اگر مرا دوباره به افغانستان بخواهند ۳ مرتبه محمد داؤد جواب خطهایم را نوشته بودند اما آخرین مکتوب او به اول ثور ۱۳۵۷ بود که درآن نوشته بودند وقت آن رسیده تا به افغانستان باز گردی.

با خوشی زائد الوصف ترتیبات عزیمت را داشتم که یکهفته بعد حادثه ۷ ثور ۵۷ رخ میدهد و از محمد داؤد میخواهند تا بکود تا کنندگان تسلیم شوند او که به بی عقیده‌گی مذهبی و ملی رهبران کودتا یا انقلاب وارتباط شان بشوروی معلومات کافی داشت و چنین تسلیمی را خلاف آرزو و اراده و اصل حاکمیت ملی مردم افغانستان می پنداشته نه پذیرفتند، ازانرو تمام اعضای فامیل و نزدیکان بی گناه و اطفال معصوم به شمول سیاست مدار معروف برادر شان محمد نعیم بترتیب یکی را بمقابل چشمی دیگری به مسلسل می بندند. و محمد داؤد در همان صحنه به حیث آخرین فرد فامیل و اولین رئیس جمهور افغانستان بشهادت میرسند و بدینصورت محمد داؤد ایمان خود را بخدا و دین اسلام و عشق خودرا بحاکمیت ملی و استقلال افغانستان به اثبات میرساند.

از حادثهٔ وحشت بار و مصیبت آوری کشتار دسته جمعی فامیلی محمد داؤد دوستان نزدیکم و اعضای فامیل وابسته‌گان و شناختهها خصوصاً کسانیکه رابطه ام را با محمد-داؤد و مید انستند مصلحت بازگشت مرا به افغانستان نمیدادند من از حکومت جاپان از سفیر هند و سفیر ایران مقیم توکیو که تمام تسهیلات بوده باشم را بکشورهای خویش مهیا کرده بودند و از دو افغان مقیم توکیو آقای شاکر و آقای داکتر ناصری که حاضر بودند هر دوی شان کارکرده و حاصل کارکردگی خود را به اعاشه فامیل ام بتوکیو بپردازند همیشه سپاسگذارم اما من پیغامی از دوست بزرگوار و رهبر گرامی خود محمد داؤد با خود داشتم که نوشته بود:

وقت آن رسیده که به افغانستان باز گردی ازانرو و با قبول هر نوع پیش آمد نخواستم حتی بعد از مرگ او وصیت و امر اورا بجا نکرده باشم آمده بودم تا قرار وصیت او بمردم افغانستان بگویم ایمردم محمد داؤد شمارا دوست میداشت.

تاریخ ۲۱ ثور ۱۳۵۷ وارد کابل شدم و از اخیر جوزای ۱۳۵۷ تا ۹ جدی ۱۳۵۸ بدوران نور محمد تره‌کی و حفیظ الله امین که بجرم دوستی با محمد داؤد مرا محکوم به مرگ نموده بودند بحیث منتظر به اعدام دقیقه شماری کردم اما از قضا آرزومندهای بدار

کشیدنم خود بدار کشیده شدند و من به روز۹ جدی با بقایای کابینه محمد داؤد و بعضی از اعضای خاندان شاهی که در پل چرخی محبوس مانده بودند رها شدم هکذا از تصادف بالاتر از تصور بعد ازینکه مناسباتم با داکتر نجیب الله رئیس جمهور برهم میخورد و نیمه سال ۲۹ و سال ۷۰ را در خانه محبوس شده بودم و همینکه به حمل ۷۱ در اثر خواهش بینان سوان نماینده ملل متحد مرارها میکنند چند روز بعد از خلاص‌ام داکتر نجیب الله در حال فرار دستگیر و به دفتر ململ متحد بکابل پناه می برند.

علل سقوط حکومت محمد داؤد را می توان بروی عوامل داخلی و خارجی ارزیابی نمود.

A عواملی داخلی:

اکثر پیروان محمد داؤد که در کودتای ۲۶ سرطان ۵۲ باوی جان نثارانه باسر سپردگی و با عشق بی پایان به اطاعت ازوی اشتراک کرده بودند یکی پی دیگر از نزدیکی باوی طوریکه خوانده آمدیم بدور کشانیده میشدند و جایهای شان به اشخاص بی خاصیت و جاه طلب که تحت تاثیر چند تن هم مثل خود قرار گرفته بودند تعویض میگردید.

من و نزدیکانم با تمام کوشش موافقت محمد داؤد را جهت ملاقات انفرادی و یا دسته جمعی اکثریت شاملین کودتا که از اثر بی توجهی داشتند که پراگنده و برهبری بی علاقه شوند نه تنها حاصل کرده نتوانسته بلکه موقف خود را نیز متزلزل نموده بودم با این بی اعتنائی و عدم توجه رهبری به آنها اعلامیهٔ دفتر ریاست جمهوری بعد از تصویب قانون اساسی و انتخاب محمد داؤد بحیث رئیس جمهور به حوت ۱۳۵۵ جهت منحل شدن کمیته مرکزی جمهوری بدون اطلاع و موافقهٔ قبلی اعضای کمیته مرکزی جمهوری بزرگترین لطمه را بغرور و هم بسته‌گی کودتاچیان وارد نمود بود و با چنین رویه خلاف توقع به کودتا چیان بازهم زمینه آن برابر نگردید تایک دعوت و داعیه با اوشان ترتیب و از خدمات شان اقلاً اظهار قدردانی نمایند.

زیرا محمد داؤد درباره آنهائیکه مورد اعتماد هیئت رهبری حزب انقلاب ملی نه بودند با نظر موافق نمیگریستند از همین طرز دید محمد داؤد طرفداران و نزدیکان اعضای حزب انقلاب استفاده اعظمی نموده و آنرا تا سرحدی مخالفت به اتحاد جماهیر شوروی که نقض واضح سیاست بیطرفی افغانستان بود قرار میدادند حالانکه شخصاً از هر نوع گفتار و کرداریکه سیاست بیطرفی افغانستان را خدشه دار نمایند جداً کناره گیری میکردم.

با اینکه محمد داؤد از پروپاگندهای ضد و نقیض پرچمی ها و مخالفت اخوانیان دریک تنگنای عجیب و غریب سیاسی قرار گرفته بودند با آنهم با علاقه مندی به توسعه

روابط حسنه با کشورهای کمک کننده با فهم آن می نگریست که: نزدیکی بیش از حد با امریکا معنی و مفهوم ضدیت با شوروی را داشته و علاقه مندی زیاد باشوروی معناً کمونیست‌های داخلی را تقویه نموده و بصورت غیر مستقیم مداخله شوروی را در امور داخلی افغانستان ببار مي آورد و از طرف دیگر بدون کمک و پشتیبانی این کشورها انکشاف امور اقتصادی و رفع عقب ماندگی افغانستان یک امرنا ممکن بشمار می آید ازانرو او میکوشید تا حکومت امریکا و اتحاد شوروی را متقاعد نماید که بیطرفی افغانستان بهر دو جهت مفید و برای انکشاف یک افغانستان عقب مانده امر ضروری به حساب می آید.

او همه چیز را بروی مفاد مردم افغانستان و غرور ملی آنها حساب میکرد در حالیکه قدرت های بزرگ نمی خواستند بدوستی خشک و خالی و بدون جانب داری بکشورهای خود بچنین حکومتی اطمینان داشته باشد ازینجاست که حکومت او میرفت تا درمیان دو قدرت بزرگ مانند دانه‌های گندم درمیان دو سنگ آسیا قرار گیرد و آنچه در اوائل او به آن تکیه داشت نیروی جوان متحد و فداکار و سر سپرده او بودند که قدرت‌های بزرگ به آن ارج و بحکومت وی احترام داشتند و متاسفانه بدون اینکه او متوجه این سهو و فرو گذاشت گردند چپ وراست وابسته و غیر وابسته در پیروان او رخنه کرده و هر روز از روز پیشتر وحدت و هم بسته‌گی پیروان او فروریخته تر و پاشیده تر میگردید.

و سید وحید عبدالله و رفقای او به این پاشیده‌گی و هم ریخته‌گی سعی و تلاش خسته ناشده بخرچ میدادند. بی علاقه‌گی و عدم توجه محمد داؤد بدوستان فداکار و سابقه دار او داشت تا پایهای معنوی اورا از میان جامعه‌برچینند و همین دلائلی بود که برادر و نزدیکانش و علاقه مندان او که ازوی بدورنگه داشته شده بودند سقوط حکومت و سرنگونی رژیم را پیش بینی میکردند.

و آنچه از همه بیشتر محمد داؤد را در ضعف تصمیم قرار داده بود شاید این بوده باشد که او بیک مرحله ابتدائی عدم کفایه قلب و تصلب شرائین و خستگی جسمی گرفتار شده بود و با آنهم روزانه به این مریضی و پیشرفتگی سن بیشتر از ۱۲ ساعت کارمیکردند خواهی نخواهی خسته‌گی جسمی خسته‌گی فکری را در اوشان بوجود آورده باشد. داکتر معالج بنام داکتر وردک که از دوستان نزدیک سید وحید عبدالله بود ناجوری او را ناچیز و معاینه او را از جانب دیگر دو کتوران بی اهمیت تلقی می نمود حالانکه او به تداوی جدی و استراحت موقتی اما حتمی ضرورت داشت سعی و تلاش فامیلی او هم جهت یک معاینه عمومی و استراحت مورد قبول واقع نگردیده بود و تمام عوامل نشاندهٔ آن بود که رژیم پشتیبانی سراسری مردم را که به رزوهای اول با خود داشتند رفته رفته از دست میدهند.

منشأ خارجی:

B اضلاع متحده امریکا: امریکائیها از دوران صدارت محمد داود (1953-1963) ۱۳۳۲-۱۳۴۲ از عدم علاقه مندی او به اشتراک در پکتهای سنتو و سیاتو و مخالفت‌های شدید او سر موضوع پشتونستان با پاکستان که هم پیمان و دوست وفادار امریکا بود خاطرات خوش نداشتند سقوط نظام شاهی در افغانستان که مورد قبول امریکائیها نبودند شناسائی موفقیت و تشکیل حکومت او را در کودتای ۲۶ سرطان ۱۲۵۳ ناوقتر از دیگران پذیرفتند اما دلچسپی چندان به تمویل پروژهای بزرگ انکشاف اقتصادی افغانستان از خودنشان نداده و بدینصورت عدم علاقه مندی آنها به حکومت جمهوری قابل لمس و در عین زمان بخرابی روابط افغان شوروی بی علاقه نبودند ازانرو بدرگیری حکومت محمد داؤد باچپ گرایان (کمونیست‌ها) و بدینوسیله پیدا شدن سوی نیت زمامداران شوروی درباره حکومت افغانستان هم خوشحال و هم تاجال ممکن به این چراغ روغن میریختند.

53

برعکس بعضی از کوتاه نظران حزب انقلاب ملی تصور میکردند که از مخالفت با کمونیست‌ها، طرفداری بلاک ضد شوروی را بخود جلب می نمایند حالانکه سیاست بیطرفی افغانستان و شخصی محمد داؤد مورد پسند آنها و هم پیمانان شان نبودند کسانیکه بسیاست انگلیس زمانیکه به هند و با ماهم سرحد بودند معلومات دارند میدانند که سیاست جای خود را از انگلیس‌ها به امریکائی‌ها تعویض کرده نه ماهیت و روش خود را درباره افغانستان و موقیت سیاسی آن در منطقه، چنانچه اگر انگلیس‌ها درباره زعیمی به این منطه مشکوک و آنرا مخالف منافع خود تشخیص میدادند میکوشیدند تا چنین اشخاص را ذریعه دوستان شان از بین بردارند. ازانرو اگر حکومت محمد داؤد توسط شوروی‌ها سقوط داده میشد درس عبرت به آنهای بود که با نزدیک شدن بشوروی‌ها به ابر قدرتی امریکا ارج کمتر گذاشته بودند.

بااینکه در اواخر جمهوریت روابط افغانستان با اضلاع متحده امریکا بهبود یافته بود اما این بهبود روابط دلیل آن شده نمی توانست که بدون در نظر داشت موقف افغانستان درباره همسایه شمالی و پرقدرت خویش بی توجه شده و سیاست بیطرفی و عنعوی افغانستان را از نظر بیندازند ازانرو اگر به پنداریم که حکومت امریکا مستقیماً در سقوط رژیم محمد داؤد دست نداشته دلیل هم وجود ندارد که دخالت‌های غیر مستقیم آنرا از نظر دور داشته و یا لا اقل علاقه مندی آنها در سقوط رژیم غیر موثر پنداشته شود.

اتحاد جماهیر شوروی:

حکومت اتحاد جماهیر شوروی که بین سالهای 1953-1987 (۱۳۳۲-۱۳۵۲) بحیث کمک کننده درجه اول به انکشاف ساحات مختلفه افغانستان سهم بارزی داشته بودند بعد از استقرار نظام جمهوری با اینکه به کمکهای اقتصادی خود افزودند اما داشت تا دراثر موفقیت حکومت جمهوری در ساحه سیاسی و جلب کمک های دوستانهٔ از کشورهای دوست خصوصاً کشورهای اسلامی از نقطه نظر کمیت کمک های اقتصادی بعد از ایران و ممالک خلیج قرار گیرند و ازان جمله بود تمویل خط آهن بطول ۱۸۱۰ کیلومتر به کمک دولت ایران که افغانستان را از طریق کابل طهران، لشکر گاه بندر عباس، قندهار کراچی، به اروپا، خلیج فارس و بحرهند وصل و از راه پر مصرف و طولانی ترانزیت و گاهی منحصر بشوروی می رهانید.

روبکاهش نهادن کشیده‌گی‌ها و برعکس نزدیکی مناسبات افغانستان و پاکستان نظریه ایرا نزد شورریها بوجود آورده بود که گویا افغانستان در حلقهٔ طرفداران امریکا مانند ایران پاکستان و عربستان سعودی گیر مانده باشند و هم چنان حکومت شوروی جذب کمک های بانک جهانی و ملل متحد و استخدام کارمندان آنها را برای اعمار و توسعه ای پروژهای آبیاری و تولید برق مانند نهر گورگان، چار دره قندز، خان آباد، بند ذخیره بالای چشمه شفا را به ولایات شمالی و در قسمت جنوبی سرحدات شوروی مخالف منافع خویش تلقی نموده و آنرا یک عمل نه چندان دوستانه از طرف افغانستان می شمردند.

حکومت شوروی تلاش‌های حکومت جمهوری را که سعی می ورزیدند تا از هم بسته‌گی یک جانبه‌ای اردوی افغانستان به اوردوی شوری که بیطرفی افغانستان را بنظرها خدشه دار نموده بود کاهشی بوجود آورده و زمینه خریداری قسمتی از سلاح‌های مورد نظر و تحصیلات برخی از کارمندان اردو را به کشورهای غیر کمونیستی و غیر منسلک مانند هندوستان وغیره جستجو نمایند تعبیر درست و قضاوت دوستانه نداشتند.

حکومت شوروی که از آب دریای مشترک آمومیان افغانستان و شوروی بهره برداری یک جانبه می نمودند به اعمار پروژه‌ای آبیاری خوش تپه در ولایت بلخ و بند ذخیرهٔ کوکچه که باالطبع آب دریای آمو را کاهش میداد راضی نبودند اگرچه تمویل هر دو پروژه را در پلان ۷ ساله حکومت جمهوری پذیرفته بودند اما آینده ساختمانی پروژها واضحاً تاریک بنظر می آمد.

حکومت جمهوری تصمیم داشتند تا بجای صدور قسمتی از گاز بشوروی بقوه ۲۲۰ هزار کیلووات فابریکه برق حرارتی را بولایت مزار شریف تاسیس نمایند برعکس شورویها آرزو داشتند تا برق مورد نظر را از شوروی خریداری و گاز افغانستان مثل گذشته کاملاً بشوروی فروخته شود چون از نقطه نظر اقتصادی افغانستان قسماً تحت

تاثیر اقتصاد وابسته به آسیای میانه اتحاد جماهیر شوروی قرار میگرفت حکومت جمهوری آن را نپذیرفتند.

کنار گذاشتن و تصفیه کمونست‌های افغانی از ادارات ملکی عامل بالای دها عوامل دیگر بودند که شوریها بنظر دوستانه به آن نمیگریستند در حالیکه حکومت جمهوری بحیث یک کشور مستقل و دارای اراده‌ملی و حفظ بیطرفی و دوستی دیرینه با اتحاد جماهیر شوروی محض برای رفع عقب ماندگی و بدبختی‌های ناشی از فقر از کمک های بی قید و شرط کشورهای خارج بلاک کمونیستی در حال استفاده و بهره برداری بودند متاسفانه حکومت اتحاد جماهیر شوروی بدون در نظر داشته منافع ملی مردم افغانستان آنرا نقض سیاست بیطرفی و نادیده گرفتن مناسبات نیک میان دوکشور می پنداشتند.

طوریکه نوشته آمدیم چه توسط کارکنان سفارت شوروی مقیم کابل و چه توسط کمونست‌های وطنی این فعالیت‌ها را لغزش حکومت جمهوری بسوی دشمنان شوروی شمرده از هیچ نوع تبلیغ تخریبی و کارشکنی در اعمار پروژه‌های اقتصادی و تحولات اجتماعی دست بردار نبودند.

با آنهم محمد داؤد آرزو داشتند تا برای رفع سوی تفاهمات بتوانند با ملاقاتی برهبر شوروی آقای بریژنف روابط حسنه‌ای گذشته را میان دو کشور تجدید نمایند زیرا محمد داؤد که با ملاقات بو تو صدراعظم پاکستان توانسته بودند اعتماد آنها را به دوستی جلب و از پشتیبانی پاکستان به تحریک و تمویل اخوانی‌ها بضد حکومت جمهوری جلوگیری نمایند تصور آنرا داشتند که روسها با سوابق نیک همسایگی از تحریکات و پشتیبانی کمونیست‌های افغانی که سبب خرابی وضع و کشیدگی مناسبات میان دو کشور می باشند دست بردار خواهند شد.

اما بدون اینکه به نظریات محمد داؤد وقعی گذاشته باشند اعضای ح. انقلاب ملی حزبیکه منافع شخصی آنها را گردهم آورده بودند علناً با ح. د. خ. که از طرف شوریها رهبری میشدند بجای اینکه جلوگیری نفوذ ح. د. خ. را درار دو مهار کنند با بگومگوهای تحریک آمیز درگیر شده و سیاست شوروی را بدون اینکه طرفداری اضلاع متحده امریکا را به خود جلب نمایند محکوم می نمودند.

از خواننده تقاضا دارم تصور ننمایند که میخواهیم ادعای فضل کنم بلکه میخواهم بگویم که شخصاً چگونه درباره روابط افغان شوروی درین مرحله حساس که برایم ساده و بدون درد سر نبود تشویش شده بودم. بسیاری از دوستانم عقیده به این دارند که من مسئولیت بزرگی دارم واگر دقیق ترگفته شود بخشی بزرگی از مسئولیت این خود سریها بدوش من ست زیرا ما کودتاچیان برای نجات مردم از رژیم یکه تاز سلطنت کودتا کرده بودیم تا از روش جبری دیکته شده از بالارها شویم اما اکنون بروی احساس و احترام

بودیم تا از روش جبری دیکته شده از بالارها شویم اما اکنون بروی احساس و احترام شخصی و تصور صوفیانه از آن چشم پوشی به عمل می آید.

برعکس می بایستی با در نظر داشت منافع ملی بایک جبه گیری معقول طرف مقابل را تحت فشار قرار میدادیم تا از به بازی گرفتن سیاست عنعنوی و بیطرفی افغانستان و نادیده گرفتن ابر قدرت حریصی شوروی آنهم به گفتارهای تحریک آمیز و غیر موثر جلوگیری نموده و از طرف دیگر با دلائل وجود داشته رهبری شوروی را از عواقب مداخلات شان در امور داخلی افغانستان بر حذر میداشتیم و در صورت نادیده گرفتن دلائل طرف افغانستان آنگاه بسطح جهانی نه بصورت پوشیده بلکه آشکارا و مستند مداخلات شوروی در امور افغانستان محکوم میگردید.

با اینکه من سرزنش دوستانم را بوقت آن به احترام پذیرفته و تحمل میکردم متاسفانه آنها باور و درک نمیکردند که به طرف مقابل اشخاص وجود دارند که برای پائین کشیدنم از قدرت سر دو پانشنهٔ و از هیچ نوع درگیری و برخوردی برای این مقصد و آنهم میان قوای مسلح خود داری نمیکنند بناءً بدون در نظر داشته نصایح دوستان به امید اینکه به کنار رفتن، طرف مقابل را متوجه وضع رو بخرابی گذاشته کشور خواهم نمود کنار رفتم آنچه که هرگز بحقیقت نیا نجامید.

دراثر گرفتاری و مشغولیت امور اداری و کار برای قانون اساسی ولویه جرگه ملاقات محمد داؤد با رهبر شوروی بریژنیف بسال ۱۳۵۵ صورت نگرفته اما کاهشی در گفتگو های تحریک آمیز برای خرابي روابط میان افغانستان و شوروی بوجود نیامد.

54

محمد داؤد بعد از تصویب قانون اساسی و انتخاب وی بحیث اولین رئیس جمهور افغانستان از طرف لویه جرگ سفری به اتحاد شوروی برای استحکام روابط دیرین میان دو کشور انجام میدهند ازانجائیکه نویسنده بسال ۱۳۲۲ بحیث سفیرج افغانستان در جاپان بوده بهتر دانستم تا جریان سفر او شانرا از مقاله سید مخدوم رهین که در مجله خراسان چاپ امریکا تحت عنوان آخرین سفر محمد داؤد بشماره ماه سرطان نشر شده بود عیناً نقل نمایم.

آخرین دیدار داؤد خان و بریژنیف:

سقوط افغانستان نام کتابی ست به قلم عبدالصمد غوث که بزبان انگلیسی با مقدمه تئ دورالیوت سفیر پشین ایالات متحده امریکا در کابل به نشر رسیده است صمد غوث بالا ترین مقام وزارت امور خارجه جمهوری افغانستان‌است که بعد از کودتای ننگین هفت ثور زنده مانده است او سالهای درازی در وزارت خارجه ایفای وظیفه نموده در

بسیاری از امور مربوط به روابط خارجی افغانستان نقش مستقیم داشته است او در مذاکرت مختلفی که بین رئیس جمهور فقید افغانستان مرحوم محمد داؤد با رهبران کشورهای مختلف صورت گرفته حضور داشته و در بعضی از موارد وظیفه ترجمانی در مذاکرات با او بود.

کتاب که نام آن زیبنده نیست شرح روابط خارجی افغانستان در چندین دهۀ اخر قبل از هفتم ثور سیاه و گویای تلاش است که حکومت‌های افغانستان برای حفظ تعادل در روابط خویش با ابر قدرت ها بکار می بردند. نگارنده از کوششی‌های داودخان برای بهتر ساختن روابط افغانستان با دو کشور همسایه مسلمان در دورۀ جمهوری نیز به تفصیل یاد میکند و در ضمن تشریح حوادث از بیهوده و زیان مند بودن ابرام آن مرحوم در تیره ساختن این روابط بخاطر هیچ و پوچ در سالهای پنجاه میلادی یاد نمیکند به جهت آن که او بیشتر در پی بیان آنچه در صحنه سیاست خارجی رخ داده باشد نه در صدد داوری درین باب جالب ترین قسمی این کتاب که نگارنده درآن حضور داشت دیدار آخرین داود خان با بریژنف است که با تلخیص‌های تقدیم میشود.

در بهار سال ۱۹۷۷ در حالیکه فعالیت‌های پنهانی اتحاد شوروی به منظور متحد ساختن پرچم و خلق ادامه داشت مقامات رسمی آن کشور دربارۀ روش‌های تازۀ دولت جمهوری افغانستان در زمینه سیاست داخلی و خارجی سکوت اختیار کرده بودند و بطور معمول از علاقه خود بدوستی شوروی و افغانستان دم میزدند و روابط این دو کشور را نمونۀ کامل همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای با نظام‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی توصیف میکردند و این فریب کاری روسها تا روزی ادامه یافت که حکومت داؤد بدست کمونست‌ها برافتاد.

هم چنان که زمان سپری میشد داؤد خان بطور روز افزون از عملیات پنهانی روسها در افغانستان آزرده و ناراحت میشد دو روز بعد از انتخاب شدنش بحیث رئیس جمهور درلویه‌جرگ فروری ۱۹۷۷ داؤد خان به من و وحید عبدالله گفت که وقت آن رسیده که وی شخصاً از بالاترین مقام اتحاد شوروی یعنی لیونید برژنف بپرسد که آیا اعمال تخریبی اتحاد شوروی در افغانستان به تائید و موافقت بریژنف صورت میگرد و یا بدون اطلاع وی. وی گفت به بریژ نف خواهم گفت که کارهائیکه صورت میگرد به هیچ وجه موافق با اظهاراتی نیست که رهبری اتحاد شوروی در باب دوستی و همکاری با دولت افغانستان ابراز کرده است بریژنف باید بصراحت بمن بگوید که مقصود روسها از دنبال کردن این راه چیست؟ به همین اساس وقتیکه روسها از داؤد خان دعوت کردند تا برای دومین بار دورۀ جمهوری به مسکو مسافرت رسمی کنند وی با خوشحالی این دعوت را پذیرفت. طی مشوره با روس‌ها موافقت بعمل آمد که این مسافرت از ۱۳ - ۱۵ اپریل

صورت بگیرد.

در طیاره یکه مارا به مسکومی برد رئیس جمهور به وحید عبدالله هدایت داد که در جریان باز دید از مسکو یک ملاقات خصوصی بابریژنف ترتیب دهند وی گفت قصد دارد درآن ملاقات خصوصی فقط موضوعی را مطرح کند که قبلاً برایش در کابل دربارهٔ آن صحبت کرده بود وی اضافه کرد که دربارهٔ موضوع ملاقات هیچ چیزی قبلاً بروسها گفته نشود. پس از رسیدن داؤد خان وهیئت به مسکو وحید عبدالله بصورت فوری به مقامات رسمی شوروی اطلاع داد که رئیس جمهور مایل است تا با منشی عمومی در فرصتی که برای وی مناسب باشد و احتمالاً در اواخر مذاکرات رسمی در یک جلسه خصوصی دیدار کند.

دور اول مذاکرت بعد از ظهر روز ۱۳ اپریل میان لیونید بریژنف نیکولای پودگورنی الکسی کاسیگین وهیئت اتحاد شوروی از یکطرف و رئیس جمهور داؤد و هئیت همراه او از جانب افغانی درکرملین برگذار شد گوریلؤ کارمند وزارت خارجه اتحادشوروی که سالها در سفارت اتحاد شوروی در کابل کارکرده بود و زبان دری را به بسیار خوبی میدانست بین دو جانب ترجمانی میکرد.

55

همینکه پشت میز مذاکره قرار گرفتم اولین چیزیکه مرا تکان داد وضع صحی بسیار خراب بریژنف بود وی به طور آشکار ناجور و بیمار ترازان بود که مادر کابل از منابع مختلف شنیده بودیم رنگ از صورتش پریده و رویش پر از لکه بود به سختی گپ میزد و بیشتر در وسط جمله دفعتاً صحبتش قطع میشدؤ طوریکه گوئی آنچه را به گفتنش آغاز کرده فراموش نموده است بدون تردید او به مدد دواهای بسیار قوی توانسته بود در وظیفه اش استوار باشد یکی از همکاران که در پهلوی من نشسته بود آهسته بگوشم گفت که چه میداند اگر بریژنف تا جلسهٔ آینده زنده بماند؟ برخلاف بریژنف نه تنها تا جلسهٔ بعدی زنده ماند بلکه سال بعد نیز که افغانستان را بخون کشیده زنده بود. پس از چند کلمه‌ای که بریژ نف طی آن به افغانها خیر مقدم گفت داؤد خان رشتهٔ سخن را بدست گرفت-

و از کمک اتحاد شوروی به افغانستان، به خصوص از امداد آن کشور در پیاده کردن نخستین پلان هفت ساله افغانستان قدردانی کرد و برهبری شوروی گفت که اگرچه موضوع کمک اقتصادی وتخنیکی اتحاد شوروی به افغانستان و مسائل تجارتی بین دو کشور بین وزرای افغانستان و همتایان شوروی شان مورد بحث قرار خواهد گرفت. او شخصاً میخواهد یکبار دیگر ضرورت رسیدن به موافقت برنرخ بالاتر گاز طبیعی

افغانستان را که به اتحاد شوروی صادر می شود تذکار دهند، سپس انکشاف روابط افغانستان با پاکستان و انکشاف روابط نزدیک تر با ایران و ممالک عربی را بطور خلاصه بیان کرد رئیس جمهور افغانستان گفت که افغانستان به ساختن یک جامعهٔ نو پرداخته است جامعه ایکه رفاه بوجود آورد، برای رسیدن به این ارمان، افغانستان ضرورت به کمک بدون شائبه همه کشورهای دوست دارد و در جستجوی این گونه کمکها است، او اظهار امیدواری کرد که روابط دوستانه بین افغانستان و اتحاد شوروی که بر اساس حسن همسایگی، احترام مقابل و عدم دخالت در امور داخلی همدیگر استوارست، گسترش بیشتر بیابد.

داؤد خان بر موقف عدم تعهد افغانستان و اهمیت آن برای کشور تاکید کرد و افزود که پیوند استوار کشورهای غیر متعهد به اصول و موازین عدم تعهد، نهضت عدم تعهد را به عنوان یک نیروی اصیل صلح و ثبات تقویت خواهد کرد اگرچه جلسه غیر متعهدها در کولمبو فی الجمله رضائیست بخش بود اما نشان داد که جنبه‌های نهضت عدم تعهد نیاز به مطابقت بیشتر با احکام این نهضت دارد ورنه نهضت مذکور از وظیفه اصلی اش انحراف نموده به عرصهٔ دیگر مشاجرات تبدیل خواهد شد. بدون شک روسها متوجه شدند که اشارهٔ داؤد خان به کشورهای مانند کیوباست که نهضت عدم تعهد را به جانب حمایت از سیاست شوروی می کشاند.

پادگورنی اظهار نظر کرد که اتحاد شوروی بهبود روابط افغانستان و پاکستان را که به عادی شدن روابط میان کشورها جنوب شرق اسیاکمک میکند استقبال می نماید گاسگین گفت که اتحاد شوروی از اهمیتی که تجدید نظر بر نرخ گاز طبیعی برای افغانستان دارد آگاه است و امیدوارست که جانب اتحاد شوروی در آینده نزدیک بتواند پیشنهاد تازه‌ای احتمالاً از طریق کمیون اقتصادی شوروی و افغانستان به افغانها بدهد.

بریژنف که گویا ناگهان از حالت بیهوشی برآمده از رئیس جمهور محمد داؤد پرسید که نظرش درباره این موضوع که شاه ایران مقادیر بزرگ سلاح را گردمی آورد چیست؟ او گفت شاه ایران نباید از شوروی بترسد درحالیکه شوروی مرتباً از نیات صلح جویانه و دوستانه خود به او اطمینان داده است آیا ایران به عنوان متحد ایالات متحده امریکا قصد دارد از منافع امریکا در خلیج حفاظت کند؟ اگر مسئله این است این سیاستی غیر عاقلانه است.

بریژنف پرسید که آیا همسایگان کوچکتر ایران تهدیدی از طرف زراد خانه عظیم سلاح آن کشور احساس نمیکنند؟ داؤد خان پاسخ داد که به نظر من ایران روش تجاوز کارانه ایرا در منطقه دنبال نمیکند و افغانستان یقین دارد از ناحیهٔ قوت تسلیحاتی ایران ترسی وجود ندارد داؤد خان افزود که اگرچه من چنین مصارف گزاف را برای جمع

کردن اسلحه تائید نمیکنم چراکه این کار ایران را از سرمایه مورد احتیاج آن کشور برای پیشرفت اجتماعی و اقتصادی محروم می سازد اما در مسافرت بهار ۱۹۷۵ که به ایران رفتم درین موضوع با شاه و دیگر مقامات ایرانی مذاکره نکردم. ادامه مذاکرت برای صبح روز بعد ماند.

مهمانی آن شب درکرملین یک گردهم آئی مجلل بود بریژنف حضور داشت اما زیاد صحبت نمیکرد پاد گورنی دربارهٔ طرح امنیت دسته جمعی آسیایی سخنانی گفت و در اخیر بالحسن نسبتاً خاص تائید کرد که: نقش جمهوری افغانستان که در قلب اسیا قرار دارد و سهم گیری مساعد آن بسیار مهم است اتحاد شوروی و افغانستان در قبال بسیاری از مسائل عاجل در ارتباط با وضع کنونی در آ سیاو سایر نقاط جهان دیدگاه مشترک دارد. بعضی از افغانهای حاضر در محفل فکر کردند که اظهارات پادگورنی دربارهٔ اهمیت سهم گیری افغانستان در حل مشکلات آسیایي در واقع یک یاد آوری به افغانها بود که نزدیکی جغرافیائی کشور شان به اتحاد شوروی به آن کشور اجازهٔ انحراف از روش مشترک دو کشور در قبال بسیاری از مسایل نمیدهد و ازین جهت باید سهم گیری فعال افغانستان در امور آسیایی همگون با مقاصد شورویها باشد.

درین دعوت شام داؤد خان در سخنرانی اش به امنیت دست جمعی آسیا اشاره نکرد و بر بیطرفی افغانستان که به قول او بر اساسات استوار همزیستی مسالمت آمیز احترام مقابل و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر و عدم اشتراک در دسته بندیهای سیاسی و بلاک های نظام استوار بود تکیه نمود رئیس جمهور افغانستان تاکید کرد که روابط دوستانه و نیک همسایگی میان افغانستان شوروی برمبنائی مستحکم همسایگی نیک صراحت و صداقت بیغرضی و همکاری ارزشمند استوارست داؤد خان افزود که ملت افغانستان در راه حل همه بقایای عقب ماندگی ناشی از ارتجاع داخلی یا خارجی در زمینههای مختلف حیات ملی در تلاش است تا جامعه نو و پیشر و افغانی را به نفع همه مردم آباداں سازد.

56

روز دیگر نوبت کشور میزبان بود که بیانیهها و نظریات خود را ارائه کنند بریژنف بحیث رئیس هیئت جانب شوروی رشته سخن را بدست گرفت اگرچه ظاهراً از روز پیشتر کمتر مانده وزله بنظر میرسید بازهم به سختی صحبت میکرد و بسیار عرق کرده بود بریژنف چند کلمه به رسم خیر مقدم خطاب به رئیس جمهور افغانستان گفت: او اظهار مسرت کرد که موافقنامهٔ هلسنکی درباب همکاری در اروپا امضا شده است این گام بزرگی در راه تشنج زدایی‌است که باوجود دشواریها در حال پیشرفت است بریژ نف

گفت که حلقه‌های نظامی در ایالات متحده و اروپا و عظمت طلبان در جمهوریت مردم چین موانع اصلی بر سر راه رفع تشنج‌های بین المللی و تحکیم صلح اند او گفت که شوروی مایل است که روابط خود را با چین انکشاف دهد اما این تقصیر چین است اگر این تمایل نیک را در نیافته است او آرزومندی کشورش را برای سعادت افغانستان اظهار داشت و کمک های مزید اقتصادی و تخنکی را وعده کرد.

بریژ نف گفت که بیطرفی و عدم تعهد افغانستان برای اتحاد شوروی مهم و برای پیشرفت صلح در آنیا اساسی است و اظهار امید کرد که جنش عدم تعهد قربانی توطئه‌ها و دسایس امپریالسیم نشود. درین لحظه بریژنف مستقیماً بطرف داؤد خان نگاه کرد و چیزی گفت که ظاهراً گوریلو ترجمان را بسیار ناراحت ساخت. اما پس از مکث مختصر با درنگ و تامل کلمات بریژنف را ترجمه کرد و آنچه ما شنیدیم خشن وغیر منتظر بود بریژنف شکایت کرد که شماره کارشناسان کشورهای عضونا تو که در افغان کارمیکنند و همچنان در پروژهای سازمان ملل و دیگر پروژهای کمکی چند جانبه در افغانستان بطور قابل تاملی افزایش یافت است. در گذشته حکومت‌های افغانستان دست کم اجازه نمیدادند که کارشناسان کشورهای عضو نا تو در قسمت‌های شمال کشور مستقر شوند اما این روش دیگر دقیقاً دنبال نشده است اتحاد شوروی این انکشافات را خطرناک و وخیم میداند و از حکومت افغانستان میخواهد که این کارشناسان را که جزء جاسوسان گماشته شده برای پیشبرد مقاصد امپرمالیزم استند بیرون کند.

سکوت سردی برفضا مستولی شد بعضی از روسها بطور آشکار شرمنده به نظر میرسیدند و افغان‌ها بسیار ناخوشنود، به داود خان نگاه کردم صورتش گرفته و تاریک شده بود بریژنف صحبتش را قطع کرده انگار منتظر جوابی از طرف رئیس جمهوری افغانستان بود داؤد خان با صدای سردو خشک به جواب بریژنف پرداخت و ظاهراً پاسخ همانقدر برای روسی‌ها غیر منتظر بود که کلمات بریژ نف برای ما، داؤد خان به بریژ-نف جواب داد که: آنچه همین حالا بوسیله رهبر اتحاد شوروی گفته شد هرگز مورد قبول افغان‌ها قرار نخواهد گرفت از نظر افغان‌ها این اظهارات دخالت صریح در امور داخلی افغانستان است داؤد خان افزود به علایق خود به اتحاد جماهیر شوروی ارج میگذارد اما این علایق باید به صورت روابط میان دو جانبی که باهم مساوی اند باقی بماند و من (نگارنده) دقیقاً کلمات داؤد خان را به یاد دارم که خطاب به بریژنف گفت:

ما هر گز اجازه نخواهیم داد که بماد یکته کنید که چگونه مملکت خود را اداره کنیم و چه کسی را در افغانستان استخدام نمائیم اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصاراً و کاملاً حق دولت افغانستان خواهد ماند افغانستان اگر لازم باشد فقیر خواهد ماند اما در عمل و تصمیم گیری خود آزادی خود

را حفظ خواهد کرد داؤد خان پس از گفتن این جملات به طور ناگهانی از جابرخواست افغانها همه از جابرخواستند داؤد خان به علامت خدا حافظی به طرف روسها مختصر سرتکان داد و بطرف دروازهٔ خروجی اتاق بزرگ کنفرانس راهی شد.

درین لحظه بود که بریژنف مانند کسی که از یک حالت تکان بخود آید با مقداری سختی از چوکی خود برخواست و در حالیکه که پاد گورنی و کاسگین همراهی‌اش میکردند و ترجمان روس پشت‌اوروان بود با عجله بطرف داود خان قدم بر میداشت آشکار بود که بریژنف میخواهد آنچه رخ داده ترمیم کند وحید عبدالله آهسته به داؤد خان گفت که بخاطر نزاکت دیپلوماتیک بهتر ست با روس‌ها به طور صحیح وداع کنیم و گرنه مسافرت مسکو کاملاً نا فرجام خواهد بود او بازهم التماس کرد داؤد خان مکثی کرد و باز گشت عصبانیت از چهره‌اش زایل شده بود به طرف روسها پیش آمد و با بریژ-نف که دستش را بطرف او دراز کرده بود دست داد بریژنف با تبسم گشاده گفت: به من گفتند که جلالتمآب شما مایل اند یک صحبت خصوصی بامن داشته باشید من در اختیار شما هستم هروقت که برای شما مساعد باشد با هم می بینم، داؤد خان با صدای صاف و بلند که همه بشنوند جواب داد: می خواهم به جلالتمآب تان اطلاع دهم که دیگر احتیاجی به چنان صحبتی نیست پس از گفتن این جمله با پاد گورنی و کاسیگین دست داد و به سرعت از اطاق بیرون رفت.

این آخرین باری بود که داؤد خان بابریژنف دیدار کرد مذاکرات قطع شده میان دو هیئت دیگر همیچوقت از سر گرفته نشد و مجلس ارائه نظریات روسها همچنان ناتمام ماند.

من که این صحنهٔ را خواندم بیاد بیتی از حماسه بزرگ ما شهنامه افتادم که فردوسی از زبان قهرمانی که سپه سالار و صدر اعظم بود میگوید.

مرا مرگ بهتر ازان زندگی   که سالار باشم کنم بندگی

داکتر علی احمد خان پوپل سفیر افغانستان در مسکو در جلسه فوق الذکر اشتراک داشته جریان مذاکرات نوشته شده را تائید نمودند.

دیدار محمد داؤد از رهبری اتحاد جماهیر شوروی افتخار بزرگی برای بازماندگان و غرور آفرین به مردم افغانستان‌ست: که آزادی فکر و غرور ملی خود را بالاتر از کمک‌ها و همکاریهای اقتصادی دیگران میدانند بدون نتیجه و کدام اعلامیه مشترک بپایان میرسد.

بدبختانه در چنین مرحله حساس و تاریخ ساز تحت هر شرائط و هر نظر یکه بود مردم افغانستان از جریان ملاقات محمد داؤد و بریژنف بدون اطلاع گذاشته میشوند ورنه ملت افغانستان استعداد و نیروی آنرا داشتند که از چنین زعامت ملی تا آخرین مرحله

حیات بدفاع برخیزند و جلو هر نوع دسیسه و تخریب کاری را بضد او مسدود نمایند اما چنان نشد و مردم به تاریکی درمیان جعلیات پیروان شوروی بنام ح. د. خ. روز تا روز اعتماد و پشتیبانی خود را داشتند تا بیشتر از وی صلب نمایند.

متاسفانه محمد داؤد فرزند راستین و فداکار افغانستان که زندگی خود را برای حفظ آبرو، غرور ملی و استقلال سیاسی افغانستان بایک ابر قدرت به مخاطره انداخته بود. گروهی از وزرای حق ناشناس و جاه طلب تحت ریاست عزیزالله واصفی وزیر زراعت در جریان سال ۱۳۵۲ بعد از باز گشت او از شوروی به مخالفت جدی بالای تقسیم قدرت و حتی توفق برگروه غلام حیدر رسولی برخواسته بودند. و این دو دسته‌گی در کابینهٔ و گروه بندی فاقد احساس مردمی قرار معلوم احساسات نیک محمد داؤد را در حالیکه از مریضی نیز رنج می بردند بیشتر جریحه دار نموده و آنرا بفکر جمع آوری دوباره و باز گردانیدن پیروان انقلابیش از خارج و داخل افغانستان نموده بود اما می بایستی قبول میکردند که موقع چنین اقدام از دست رفته و امکان ترمیم آن قدری دیر شده بود.

زیرا تعدادی از کودتاچیان ۲۴ سرطان بجناح‌های افراطی راست و چپ تقسیم تنظیم و جذب گردیده و تعدادی هم در مقابل کابینهٔ او بی تفاوت بی علاقه و حتی مخالف وبد خواه شده بودند ازانرو بازگشت آنها با مشکل و یا بعدم اعتماد بیکدیگر صورت میگرفتند که ان خود بی نتیجه تراز اصل توقع نتیجه بود.

پایان مذاکرات محمد داؤد با بریژنف اگرچه از نظر عامهٔ مردم افغانستان مکتوم نگه داشته میشد اماهئیت همراهان محمد داؤد ترکیبی را نداشتند که بسری نگه داشتن مذاکرات خصوصاً از دولت امریکا مطمئن و معتقد بود شاید امریکائیها از وقوع جریان چنین مذاکراتی که سالها در آرزوی آن بودند با علاقه مندی برای انکشافات بعدی آن منتظر باقی مانده و یا شاید آنرا با محمد داؤد درمیان گذاشته باشند در صورت دوم آنانیکه محمد داؤد را می شناختند بخوبی درک نموده باشند که محمد داؤد دلچسپی و علاقه مندی امریکائی ها را نیزیک نوع مداخله به امور داخلی افغانستان تلقی کرده و بسردی جواب داده باشند.

به جریان سال ۱۳۵۲ بعد از سفر محمد داؤد از شوروی در حالیکه بینظمی‌های روز افزون در کابینه بوجود می آمد. برعکس رهبران هر دو جناح آشتی ناپذیر پرچم و خلق در برج اسد ۱۳۵۲ سه ماه بعد از باز گشت محمد داؤد متحد و یکپار چه شده و با همدیگر وحدت می نمایند. و بعد از وحدت فعالیت‌های هر دو جناح برای جذب صاحب منصبان اردو بدون کدام مانع از طرف وزارت دفاع‌ملی وسعت اختیار نموده بودند و این تلاش ح. د. خ. در جلب و جذب و وحدت‌میان دو جناح حزب کمونیست نشان دهنده آن است که این‌ها از برخورد محمد داؤد با بریژنف اطلاع کامل داشته و برای فرو-

انداختن نظام جمهوری و محمد داؤد به اشاره شوروی‌ها زمینه سازی میکردند تا بتوانند نظام کمونیزم را مطابق میل و آزروی بریژنف به افغانستان تحمیل نمایند.

57

چرا محمد داؤد که روابط رهبران کمونیست‌ها را با اتحاد جماهر شوروی و بی نتیجه ماندن سفر و مذاکرات خود را با بریژنف و فعالیت‌های دامنه دار رهبران ح. د. خ. را در داخل اردو بخوبی درک و از نتائج چنین اقداماتی معلومات کافی داشتند خاموشی اختیار کرده بودند؟

علاقه مندی و اعتماد کامل محمد داؤد در دوران ماموریت های مختلف او درباره طبقهٔ روشنفکر افغانستان خیلی برجسته بوده و آنهائیکه قضاوت بیطرفانه داشته و اورا می شناختند میدانند که او یگانه عنصری بود که به تقویه و مساعد نمودن زمینه کار به طبقه روشنفکر و به اختناق وا داشتن عناصر عقب گرای درمیان خاندان خود شهرت کامل داشتند و همیشه به روشنفکران تعلیم یافته بحیث مردمان صاحب نظر و علاقه مند بوطن بنظر قدر و احترام می نگریستند و میکوشید تا حتی الامکان موانع پیشرفت آنهار ا از جلو آنها بدور اندازند. او نه اراده و نه آرزوی برخورد با نسل جوان را داشتند اما تحمل محمد داؤد در مقابل رهبران ح. د. خ. و بی عقیده‌گی آنها مقابل مذهب و مسائلی ملی خصوصاً وابسته‌گی شان به خارج و جلب و جذب صاحب منصبان اردو مدارک و کرداری نبودند که برای محمد داؤد تحمل پذیر باشند.

محمد داؤد که در حلقه بنام حزب انقلاب ملی گیرمانده بود و اعضای آن خصوصاً غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی. عبدالقدیر نورستانی و عبدالاله که از بهتان و دیده درائی تنی چند از رهبران پرچم که مدعی سهم داشتن در تحول ۲۶ سرطان می بودند عمیقاً احساس نفرت داشتند و برعکس از خلقی‌ها که هرگز چنین ادعا را نداشتند راضی دیده میشدند و چون جلب و جذب در اردو بیشتر از طرف خلقی‌ها و تحت رهبری حفیظ‌الله امین صورت میگرفت احتمال آن وجود دارد که اشخاص مذکور که نزدیک با محمد داؤد بودند یا آنرا ناچیز شمرده و یا خود تبلیغات پرچمی‌ها پنداشته روی آن خاک پاشیده باشند.

و از جانبی علاقه‌مندی و دلچسپی حکومت‌هائیکه بخرابی روابط افغان شوروی و از بین برداشتن محمد داؤد و آنهم توسط دوستان سابقه او یعنی اتحاد جماهر شوروی علاقه مند بودند بي تاثیر بوده نمی تواند بناءً مخالفت با یکدیگر و دو دسته‌گی اعضای کابینه آنهم تحت اثر عزیرالله واصفی دوست حفیظ الله امین که هیچگاه علاقه مندی و طرفداری خود را به طرف مقابل شوروی و مخالفت با روسها را پنهان نمیداشتند محققین را به

این نتیجه میرساند که عمل او و طرفدارانش در کابینه تصادفی نبوده بلکه میخواستند تا در تصمیم محمد داؤد درباره کمونستها تزلزل بی ثباتی و عدم پایداری را بوجود آورده باشد.

از طرف دیگر محمد داؤد را که با کشته شدن علی احمد خرم وزیر پلان بتاریخ ۲۵ عقرب ۱۳۵۶ (۱۶ نوامبر ۱۹۷۷) بدون هیچ نوع دلیلی با اخوانی‌ها درگیر نموده بودند شاید محمد داؤد نخواسته باشد هم زمان با آن با کمونستها نیز در گیر باشند اما کمونیستها ازین موقف حکومت حداعلی استفاده را به تقویت خود و تخریب حکومت محمد داؤد بکار می بردند در حالیکه آینده نشان داد که قتل علی احمد خرم توسط یکی از پیروان ح. د. خ. (برادر وزیر پلان کابینه تره‌کی) برای برهم زدن نظم و امنیت صورت گرفته بود.

بهر صورت عدم توانائی در تصمیم بود یا مداخله و زمینه سازی ابر قدرتها و طرفداران شان در داخل افغانستان سبب گردید تایک نوع بی علاقه‌گی و بی تفاوتی در دستگاه دولتی ویک دل سردی و عدم اعتماد مردم را در سال ۱۳۵۶ بمقابل زمامداری محمد داؤد بوجود آوردند این پاشیده‌گی های قابل فهم و یقیناً معکوس جلوه دادن به محمد داؤد از جانب طرفداران او سقوط حکومت او را اکثراً حتمی می شمردند.

ظهور چنین هم پاشیده‌گی و بي توجهی حکومت به آن در اذهان اشخاص بادانش به اشکال مختلف تجزیه و تحلیل میگردید آنهائیکه از مذاکرات محمد داؤد و بریژنف اطلاع داشته انتقام جوئی و کینه توزی روسها را در یک موقع مناسب و بقدرت رسانیدن طرفداران شوروی را در افغانستان به احتمال قوی انتظار می بردند.

جریانات بعدی افغانستان و قتل محمد داؤد بیشتر انسان را به حقیقت تصورات و پیش گویی اینها معتقد می سازند. زیرا یکنیم سال بعد از شهادت محمد داؤد حکومت حفیظ‌الله امین توسط کوماندوهای شوروی سقوط داده میشود با اینکه محمد داؤد شخص مسلمان و ملی و حفیظ‌الله امین یک کمونست بوده و هیچ وجوه مشترکی میان این دو زمامدار وجود نداشت اما توجیه مشترکی، تقریباً به کاری هم گونه‌ای بمیان آمده بود بطور مثال.

محمد داؤد مداخله رهبر شوروی در امور افغانستان را با المواجه مردود شمرده و حفیظ الله امین نور محمد تره‌کی را بدون مشوره بریژنف کشته بودند و آنرا بژنف به خود اهانت شمرده و برای اعاده حیثیت خود هر دو زمامدار را کشتند برای ثبوت ما قسمی از مقاله اناتولی گرو میکو پسر گرومیکو وزیر خارجه اتحاد جماهر شوروی که در شماره مورخه ۲۷ میزان ۱۳۶۸ اخبار هفته ترجمه و به نشر رسیده و به موضوع مورد بحث ما ارتباط میگرد نقل میکنم.

صفحه چهارم ستون سوم: آغاز ماه سپتمبر ۱۹۷۹ رئیس جمهور افغانستان نور- محمد ترکی که بعد از ۷ ثور بحیث رئیس دولت از طرف ح. د. خ. تعین گردیده بود در کنفرانس کشورهای غیر منسلک درهاوانا اشتراک نموده و درباز گشت از ماسکو دیدار بعمل آورد او را بمثابه رئیس دولت دوست پذیرفتند. تره‌کی باردیگر تقاضای حکومت کابل را به اتحاد شوروی جهت اعزام عساکر شوروی به خاطر دفاع از انقلاب افغانستان تکرار کرد.

تا ۹ سپتمبر ۱۹۷۹ حفیظ الله امین نقش مهمی را در افغانستان بازی می نمود او رئیس حکومت و وزیر دفاع شده عملاً سیاست داخلی و خارجی کشور را تحت کنترول خود داشت تلاشهای او جهت ارتقای بازهم بیشتر تره کی را بسیار نا آرام می ساخت رئیس دولت افغانستان در مسکو اظهار داشت که امین آن سیاستی را که در آغاز انقلاب تصویب شده بود پیش نمی برد این امر عواقب خطرناکی خواهد داشت. به او تفهیم کردند که تغیرات امکان پذیراست.

58

تره‌کی زمانیکه از طیاره پائین شد از دیدن امین دربین مستقبلین افغانی متعجب شد طوریکه شاهدان عینی میگویند او حتی از تشویش زیاد به لرزه در آمد واقعیت طوری پیش آمد که دشمنان همدیگر را به آغوش بکشند و بعداً بیک موتر جهت اشتراک به جلسهٔ پلینوم کمیته مرکزی ح. د. خ. بروند تره کی در پلینوم درباره نتائج سفرش به مسکو معلومات داد و اعضای پلینوم به کارهای خود باز گشتند.

درینجا شمه‌ای از خاطرات ستر جنرال گیر گوررویچ پاولوفسکی را که درآن وقت در کابل بود و در راس مشاورین نظامی قرار داشت و از روی تصادف شاهد حوادث تراژیدی بوده است باز گو می نمایم. ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۹ روز جمعه کابل: شب فرا میرسد شبی پرماجرا، زمانیکه نزدسفیر پوزانف آمدم واضح شد که بعد از ملاقات صبح امین و تره‌کی که میان شان رنجش بوجود آمده بود امین برکناری چهار وزیر را مطالبه می نماید و اعلام داشت که در صورت تعین وزیر دفاع استعفا خواهد کرد و تره‌کی میخواست این مفکوره را تحقق بخشند. ماموضوع را به مسکو گذارش داده و از آنچه دستور گرفتم تا به امین و تره‌کی صحبت نمائیم که باهم متحد باشند و سعی نمائیم که آنها را آشتی دهیم و از انشعاب در حزب جلوگیری نمائیم خاصتاً بر ضرورت دفاع تره‌کی از حملات امین تاکید شده بود.

بعداً پا ولوفسکی میگوید که تره‌کی و امین آشتی کردند اما در حرف. تذکر دیگری ستر جنرال: ۹ اکتوبر ۱۹۷۹-۴ شنبه کابل: امروز حفیظ الله امین قهر و خصلت

تند و خصومت مطلق العنانی خود را نشان داد. به اساس وظیفه از مرکز سفیر شوروی من و دیگران (نامها) حفیظ الله امین را ملاقات نمودیم و اعلامیه رهبری مارا در ارتباط با اطلاعات نادرست نماینده وزارت امور خارجه افغانستان به سفرای کشورهای سوسیالیتی در مورد موجودیت ما در اقامت گاه نور محمد تره‌کی بتاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۹ در اثنای سوی قصدی که از طرف تره‌کی علیه حفیظ‌الله امین سازمان داده شده بود به اوسپردیم. در مورد اینکه تره‌کی دیگر زنده نیست حفیظ الله امین برای ماچیزی نگفت اما زمانیکه بسفارت باز گشتیم رادیو کابل اطلاعیه ایرا درباره اینکه تره‌کی فوت نموده و به حضیره آبائی اش دفن گردیده پخش گردید.

اینست بخون کشیدن و بازهم کودتای دیگر: بریژنف این حادثه را کاملاً بخود گرفته و به حلقه‌ای نزدیک خود گفت که این حادثه حربۀ تحقیر آمیزی را به خود وی وارد نموده ست ازان جهت وی بدان پاسخ خواهد گفت و بدینگونه جواب او عبارت بود از تصمیم در مورد.......

به استناد این مقاله گویا نور محمد تره‌کی رئیس دولت انقلابی افغانستان بدون مشوره و اطلاع قبلی روسها و بي سر و صدا ترور میشود و بدون هیچ نوع مراسمی آنهم توسط اطلاعیه رادیو کابل نه از روی شواهد عینی بخاک سپرده میشود. در اظهارات پالوفکی و گرومیکو نقاط جالبی ست که باید روی آن توقف نمود مانند: اینست بخون کشیدن و بازهم کودتای دیگر.

آیا این دلیلی آن شده نمی تواند که ماتحت الضمیر جنرال پاولوفسکی و اندری گرومیکو انقلاب را در افغانستان نه پسندیده و بجای آن جملاتی مانند این است بخون کشیدن و بازهم کودتاه دیگر بکار برده باشد.

چرانه: گاهی دیده شده که درتاریکترین زوایای ضمیر یک انسان سفاک و بیرحم گوشه پاکی باقی مانده که در آن پرتوی از حقیقت راه می یابد و لحظۀ و لوهرچه کوتاه هم باشد اورا تحت فشار و قضاوت وجدانی اش می کشاند و در چنین حالتی تصور آن وجود دارد که حالت رقت بار مردم بیگناه افغانستان تحت تاثیر قضاوت وجدانی قرار گرفته و بکودتای دیگر و بازهم بخون کشانیدن ملت افغانستان آنهم با فرستادن عساکر شوروی و اشغال افغانستان را بصورت غیر مستقیم تعبیر کرده باشند و بازهم پسر گرومیکو می نویسد.

بریژنف این حادثه را کاملاً بخود گرفت و به حلقات نزدیک خود گفت: که این حادثه حربۀ تحقیر آمیزی را بخود وی وارد نموده است ازان جهت وی بدان پاسخ خواهد گفت. و بدینگونه جواب او عبارت بود از تصمیم.......

گوینده از اظهار هجوم عساکر شوروی به افغانستان دوست نزدیک و همسایه

شوروی بدون موجب تنها برای انتقام جوئی شخصی آقای بریژنف که آنهم هیچ نوع ارتباط وحقی در مداخله امور داخلی افغانستان نداشته به جای تصمیم او که عبارت بود از فرستان قطعات منظم اردوی شوروی با جدید ترین و مخوفترین سلاح‌ها و اشغال افغانستان و سرنگونی نظام حفیظ‌الله امین و بقدرت رسانیدن چندتن گماشته بی مایه بی پایه و بی علاقه بوطن و مردم افغانستان. بگذاشتن چند نقطه اکتفا نموده و جمله خود را خاتمه میدهند.

بنظر بعضی یکی از عوامل مهم عجله به فرستادن عساکر شوروی و اشغال افغانستان از طرف شخصی بریژنف برای آن بود که او کشته شدن نور محمد تره‌کی را بعد از چند روز ملاقات با خود از طرف حفیظ‌الله امین یک نوع اهانت برهبری شوروی و خصوصاً شخصی خود دانسته و بدینصورت او به اعزام عساکر شوروی و اشغال افغانستان و از بین بردن حفیظ الله امین و طرفداران او تحت رهبری قوماندانان اردوی شوروی و گماشته شخصی خود ببرک کارمل و اعضای معیتی او به بدترین و بدنام ترین و بی سابقه ترین تجاوز بین دو کشور همسایه اقدام میکنند.

با فهم مقایسه و تشابه چنین اقدامی میتوان کشته شدن محمد داؤد آنهم تقریباً در همان روزهای سال بعد که او حین مذاکره مخالفت جدی خود را به تحمیل هدایات بریژنف نشان میدهد صورت میگرد. آنرا یک طرح پیش بین شده پلان قبلی بریژنف پذیرفت چنانچه مسافرت محمد داؤد در اتحاد شوروی از ۱۲ لی ۱۵ اپریل ۱۹۷۷ و شهادت محمد داؤد و سقوط زمامداری‌اش به ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ (۷ ثور ۱۳۵۷) یعنی ۱۲ روز بعد تراز روز مذاکره در سال بعد صورت میگرد.

کشته شدن میراکبر خیر یکی از رهبران پرچم به ۱۷ اپریل ۱۹۷۸ و متعاقب آن به ۱۹ اپریل ۱۹۷۸ روز دفن موصوف تنظیم پرطنطنه و باشکوه تظاهرات ح. د. خ. به مخالفت حکومت محمد داؤد واتهامات رهبران حزب متذکره درباره دست داشتن حکومت به قتل میراکبر خیر با همکاری C I A و دستگیری رهبران ح. د. خ. به ۲۵ اپریل ۱۹۷۸ از طرف حکومت و قیام مسلحانه ۷ ثور ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ مانند حلقات زنجیریکی بدیگری طوری پیوسته‌گی و ارتباط داشته که اگر مرگ میر اکبر خیر احتمالاً طبق پلان چند روز پیشتر صورت میگرفت کشته شدن محمد داؤد تقریباً مصادف بهمان روزسال می بود که محمد داؤد مذاکرات را با بریژنف قطع و بی نتیجه میگذارند چنانچه ترک جلسه بگفته شاهدان عینی در قصر کرملین از طرف محمد داؤد بساعت ۱۱ صبح صورت گرفته و هجوم عساکر مسلح بقصر ریاست جمهوری نیز بساعت ۱۱ صبح صورت میگیرد.

دقیق شدن به ساعت هجوم قوای مسلح تصوری را بوجود می آورد که تاخیری در

کشته شدن میراکبر خیبر برعکس پلان تجویز شدهٔ بریژنف تحت هر شرائط و مشکلاتی که بوده از طرف رهبری ح. د. خ. و سفارت شوروی در کابل صورت گرفته باشد. ورنه بانیسی محمد داؤد بروز ۱۵ اپریل بساعت ۱۱ صبح ۱۹۷۸ بشهادت رسانیده میشد. تابدینصورت رفع عطش جنون آمیز رهبری شوروی با ازبین رفتن یک شخصیت ملی یک کشور دوست که تنها عزت و آبرومندی مردم افغانستان و بیطرفی و استقلال کشورش گناه او محسوب شده بود در ساعت معین از بین برده میشد.

59

با اینکه پرچمی‌ها و خلقی‌ها تا آنجائیکه در توان داشتند به تجلیل از جنازه و فاتحه داری میر اکبر خیبر در زمان جمهوری محمد داؤد دریغ نکردند اما بدوران زمامداری خویش حتی بصورت تظاهر و نمایشی هم از هیچ شخصی مشتبه ویا متهم به قتل میر اکبر خیبر پرسش بعمل نیاوردند و همین خود مهر تائید را بگفته آنهائی میگذارند که مرگ میراکبر خیر توسط یکی از کوماندوهای K. J. B موظف در سفارت شوروی به همکاری رفیق عبدالقدوس غور بندی که میراکبر را از خانه او برای قدم زدن بیرونکشیده صورت گرفته باشد.

درحالیکه میراکبر در همان روز قرار گفته عبدالهادی مکمل معین وزرات خارجه وعده داشتند تا ۴ عصر با یکدیگر به سینما میرفتند. میراکبر خیبر که بگفته تعدادی از اعضای حزب خصوصاً پرچمی ها به قیام مسلحانه بضد جمهوریت افغانستان سرسختانه مخالفت میکردند ساعت ۳/۱۵ دقیقه از خانه به بهانه قدم زدن و اشتراک به جلسهٔ رفقای حزبی بشهر نومیروند و از آنجا آقای غوربندی با او تا دو صد قدمی جای قتل او یک جا آمده و از آنجا خدا حافظی کرده پس میگردند. و چند دقیقه بعد از یک موتر حبیب روسی بالایش فیر میشود و بزمین می غلطند بگفته و شهادت رهگذری چند.

درباره سوی تفماهات هئیت رهبری شوروی با حفیظ‌الله امین و وابسته‌گی و عقیده مند بودن او بنظام سرمایه داری بعد از کشته شدن او نشرات زیادی در افغانستان و شوروی صورت گرفته بود اما هرگز دلیلی به اثبات ادعای خویش ارائه کرده نتوانستند اما آنچه به موضوع ارتباط میگیرد روابط حفیظ الله امین و بعضی از اعضای حزب انقلاب ملی می باشد.

وزیر داخله بروز پنج ثور ۱۳۵۷ از محمد داؤد هدایت میگرند تا رهبران ح. د. خ. را دستگیر نمایند اما حفیظ الله امین تاساعت ۹ صبح ۷ ثور که برفقای حزبی خود جهت قیام مسلحانه بضد محمد داؤد هدایت میدادند در خانه خود بودند به استناد فلمیکه در زمان حفیظ‌الله امین تهیه شده بود.

جنرال جان نثار خان رئیس استخبارات وزرات دفاع ملی حکومت جمهوری میگوید:

شخصاً به غلام حیدر خان رسولی بروز ۲ ثور ۵۷ اطلاع دادم که فعالیت تخریبی در اردو توسط حفیظ‌الله امین جریان دارد و در عین روز محمد رفیع رئیس ارکان قوای ۴ زرهدار از غلام حیدر خان رسولی هدایت گرفته بود تا تانک‌های قوای ۴ زرهدار را بروز ۷ ثور اجازه بدهند که جهت تمرین از گاراج‌ها خارج و بطرف پل چرخی حرکت نمایند بعد از اطلاع از وزیر دفاع ملی خواهش کردم تا به تانکیست‌ها اجازه ندهند که روز ۷ ثور بخارج قشله حرکت نمایند اما او نپذیرفت بروز ۷ ثور غلام حیدر خان رسولی بتمام قطعات قوای مرکز هدایت داده بود تا بخاطر دستگیری رهبران ح. د. خ. جشن برپا واتن ملی اجرا شود.

تلیفونی به او تماس گرفتم که وضع در اردو بکلی غیر طبیعی بوده باید به قطعات امر احضارات درجه اول داده شود او بایک تمسخر مرا توصیه به آرامش اعصاب و خاطر جمعی نمود به ساعت ۱۰ صبح روز ۷ ثور به وزیر دفاع ملی تلیفونی اطلاع دادم که تانکها بر خلاف هدایت شما بطرف شهر کابل در حرکت می باشند گفت اطلاع دارم آماده‌گی گرفته میشود.

از فرو گذاشت های معتمدین محمد داؤد بموفقیت حفیظ‌الله امین غیر از غرور و خود خواهی و ناچیز شمردن دشمن اصلاً چیزی دیگری وجود داشته نمی تواند و اگر بوده باشد آنهم صاف و ساده حماقت بوده و بس. زیرا دوستی آنها با حفیظ الله امین محض بخاطر دشمنی با پرچمی‌ها بوده و غلام حیدر رسولی بحیث شخصی مسلمان و ملی دشمنی آشتی ناپذیر خود را از کمونیست هرگز پنهان نمیکردند و شاید در اثر همین توقعات طفلانه بوده باشد که برویداد ۷ ثور عبدالقدیر شدیداً جراحت برداشته بود و او را بشفاخانه ۴۰۰ بستر اردو اشخاصی شناخته ناشده برای تداوی نقل داده بودند داکتر آدم درمل جراح مشهور اردو گفت که عبدالقدیر خیلی آرزو داشت تا از زخمی بودن او به حفیظ الله امین اطلاع داده شود اما شرائط آنروز امکان تماس را با حفیظ‌الله امین ناممکن نموده و جراحات عبدالقدیر به او اجازه نداد تا بیشتر از چند ساعت محدود زنده بماند.

دردناک ترین حادثهٔ تاریخ کشورما که بنام انقلاب ۷ ثور یاد میشود و نور محمد تره‌کی و رهبران ح. د. خ. بقدرت رسیده بودند از همان دقائق اول، با کشتار دسته جمعی، وحشت و ترور، اهانت به آئین مذهبی و رسومات ملی ضبط جایدادها گم شدن و فرار دادن اشخاص مشهور عملاً شروع میشود و عدالت مساوات برابری لباس خانه و نان برای همه، تعلیم رایگان و تداوی مجانی سرتاسری در امواج رادیوو روی کاغذهای اخبار تبلیغ میشود.

تا بحدی مؤمنین بخدا، به شکنجه و آزار و اهانت بدون موجب قرار داده میشدند که هزاران هزار از مسلمین کتابهای مقدس را از ترس و وحشت در جایهای دور به زیر زمین پنهان میکردند، چه بسا مؤمنین پاک طینت که در اثنای ادای فریضه نماز بنام مجرم باالفعل دستگیر زندانی و سربنیست می شدند، دارندگان املاک و سرمایه دارها کمتر از روحانیون با خدا مورد آزار و شکنجه قرار نمیگرفتند دارائی اکثر اوشان ضبط بناموس شان تجاوز و خود شان در محضر عام بنام استثمار کننده بدست دهاقین خوش باور فریب خورده تشهیر تحقیر و با الآخره زنده بگور میشدند و املاک آنها بدون هیچ نوع سنجش بایک برخورد غیر انسانی غصب و مصادره شده خانه مغروشاست اسهام بانگ پول نقد درمیان اعضای حزب و زمین‌های زراعتی شان برای دهاقین توزیع میگردید.

و این تقسیمات ارضی غیر علمی عجولانه و جابرانه بزودی پیشتر از تصور تاثیرات عمیق و منفی خود را در روحیه دهقانان مسلمان بادرک اینکه اخذ املاک غصب شده شرعاً ناروا، و بذر چنین املاک و استیصال حاصل و استفاده ازان حرام می باشد بوجود آورد و عکس العمل آنها عبارت بودند از استرداد املاک غصب شده بصاحبان اصلی زمین و همدست شدن با آنها و مخالفت و قیام کردن بضد این عمل غیر شرعی رهبران ح. د. خ.

بدینصورت دهقانان و کم بغلان افغانستان از پیروی عمال حکومت و قبول مفکورهٔ اوشان سرباز زدند وصف‌های وسیع و سرتاسری از مخالفین را باالقوه بوجود آوردند و طبقه روشنفکر که ماهیت اید یا لوژی کمونیست‌ها را می شناختند و مفکورهٔ آشتی ناپذیری و بی عاطفه بودن آنها را در مقابل غیر کمونیست‌ها میدانستند از آیندهٔ رنج ده وخفقان آور منورین وطن پرست سرمایه داران و ملاکان مسلمان وروحانیون با خدا بوحشت افتیده و در افزونی این وحشت بیانیه شام روز ۷ ثور رهبران انقلابی در همان دقائق اول مهرتائید زده بودند بصورت باالقوه اما کنده کنده دست به افشاگری بضد کمونیست‌ها میزدند.

60

: مفهوم بیانیه ۷ ثور: ما خاندان اهل یحیی را با شمول داؤد و همکاران او نیست و نابود کرده‌ایم و آنانیکه به انقلاب معتقد و به انقلابیون عقیده نداشته باشند بسر نوشت آل یحیی دو چار میگردند بعبارت ساده آنچه میگوئیم بپذیرید و آنچه انجام میدهیم ازان استقبال کنید و باقی والسلام،بدین گونه نظام انقلابی بروی خون بیگناهان و صادق ترین فرزندان وطن وتحدید بقتل و غارت و خونریزی آنانیکه فرمان نبرند پی ریزی شده بود.

حکومت انقلابی از طرف زعامت اتحاد جماهر شوروی بروز اول انقلاب و بزودی

از طرف دیگر کشورهای سوسیالیتی به رسمیت شناخته میشود.

و در ظرف یک ماه بشمول حکومت اضلاع متحده امریکا انقلاب ثور وزعامت نور محمد تره‌کی را برسمیت شناخته بودند کشورها شرقی اروپا به آرزوی توسعه کمونیزم در نیم قارهٔ هند و اشغال بلا انفکاک افغانستان از شوروی سرود شادیانه می نواختند و از غرور چنین موفقیت خوش باورانه میرقصیدند.

کشورهای غربی که از اسارت ناپذیری ملت افغانستان و پابندی اوشان به اسلام معلومات قبلی داشتند موقع آنرا یافته بودند تا حلقه‌های دام قبلا آماده شده را در افغانستان برای شکار این کرگس سیری ناپذیر و این شکاری شکست نا خورده، که از فراز کشورهای آسیای میانه چشم به اشغال افغانستان و شکار افغانیان دوخته بودند هموار نمایند و بدینسان شکسته شدن شیشهٔ عمر کمونیزم را بدست راد مردان طلسم شکن افغانی در قله‌های شامخ هندوکش نظاره کنند.

ازانرو دو قطب غیر متجانس بروی اهداف غیر متجانس از همان روزهای اول در سرزمین راد مردان افغانستان یکی برای رسیدن به آبهای گرم جنوب و دیگری برای ذوب دریاهای شمال در تلاش می افتند و شاخ بشاخ میشوند.

تحرک بالقوهٔ سراسری افغانها که از جسارت و فداکاری دهقانان و کم بغلان که از استرداد املاک رایگان بوجود آمده بود. داشت قیام مردمی مردم با ایمان را بضد حکومت کمونیستی تنظیم و شعله ورنما یندو روزنهٔ از امید در قلوب به یاس گرائیده گروهی از روشنفکران بوجود آورده که رسیدن به آزادی را مژده داده و خاطره‌های پژمرده و روح افسرده او شانرا به آینده درخشان و رسیدن به آزادی مطمئن تر می نمود.

با اینکه سرمایه داران ملاکان دانشمندان روشنفکران استادان معلین محصلین و متعملین مومن بخدا مانند گله‌های گوسفند دسته دسته در هرگوشه و کنار کشور بدست هر کمونیست کودن و بی شعور مربوط دستگاه استخباراتی اکسا بنام اینکه وابسته به اضلاع متحده امریکا و یا خود وطن دوستان تنگ نظر و یا مسلمانان متعصب اند بکشتارگاها (پلیگون) سپرده و به بیرحی قصابي میشدند روز تا روز نیرومند تر متحد تر و یگانه تر برای یک قیام سرتا سری بالفعل بضد دولت آماده تر میشدند.

از جانب دیگر بدبینی واختلاف و جنگ سر قدرت میان رهبران ح. د. خ. و انشعاب مجدد گروه خلق و پرچم دوباره بالا گرفته و سبب آن گردید تا خلقی‌ها گروه رهبری پرچمی ها را بشمول شخصی ببرک کارمل با سفیر یادبیر یا فرار و یا به محابس بسپارند هنوز چند ماهی از تقرر رهبران پرچم نگذشته بود که:

ببرک کارمل از چکوسلواک داکتر انا هیتا از یوگوسلاویا عبدالوکیل از لندن نور احمد نور از واشنگتن داکتر نجیب‌الله از طهران و محمود بریالی از پاکستان برطرف

وصلب تابعیت میشوند و به استثنای محمود بریالی سفرای متذکره دار و ندار منقول سفارت خانه را به یغما می زنند بطور مثال داکتر نجیب الله سفیر طهران علاوه بر اسباب و مالزمه سفارت مبلغ نزدیک به سیصد هزار دالر و آقای نور احمد نور مبلغ ۲۲۵ هزار دالر از دارائی سفارت را با خود بردند زمانیکه دست با گردن رفقای شوروی بکابل باز گشتند نه پولها را مسترد کردند و نه اجازه دادند تا اسناد انکار ناپذیر را محاسبین وزارت خارجه بدوران بیندازند بعبارت ساده مال ملت را مال با با گفته خوردند و بدینسان فرمان یغما گری اموال دولت و ملت را برای رفقای پرچمی صحه گذاشتند.

بدنامی و وابسته‌گی پرچمی‌ها و آدم کشی وقصاوت قلبی خلقی‌ها حوصله مردم را بجائی کشانید تا بقیام مسلحانه بسرنگونی رژیم نامطلوب برای اولین بار از سرزمین زمینداور اعلان جنگ نمایند. زمیندار، سرزمینکه بروزهای داغ تابستان ماه مبارک رمضان سال ۱۸۷۹ مردمان افغانستان از آنجا توانستند بایک جنگ نا برابر اردوی شکست ناپذیر انگلیس‌ها را در دشت میوند برای بار دوم در افغانستان از پادر آورند و بخاک و خون شان نبشانند این بار نیز شعله‌های آتش جنگ از زمینداور به مقابل یک حکومتی که بدون اراده و خواست مردم برار یکه قدرت تکیه داده بودند اوج میگرد.

متاسفانه در اثربی حوصله‌گی و بی صبری قیام کنندگان تعداد کمی از مردم در قیام شرکت ورزیده بودند آزانرو بدون رسیدن به نتیجه از طرف دولت با حملات شدید زمینی و هوائي سرکوب و سرکرده‌گان شان دستگیر وبایک تعداد از روشناسان گرشک و قندهار در یک شب تاریک تابستان ۱۳۵۷ در وسط راه قندهار وکابل از طیاره عسکری زنده از هوا بزمین فرو می ریزند و بدینسان مومنین بیگناه الله اکبر گویان درمیان زمین و آسمان جان بجان آفرین سپردند اما سر تسلیم فرود نیاوردند.

اعمال وحشیانهٔ درنده صفتان خونخوار، که با کشتارهای دسته جمعی آرزو داشتند با ایجاد ترس و ترور دهشت در قلوب مردم دلیر افغانستان پایه‌های قدرت خویش را استحکام بخشند نتوانستند پیشرفت و عمق پیدا نمودن احساسات ضد دولتی را در میان مردم که در هر گوشه و کنار وطن بالا گرفته بودند خاموش نمایند.

ولایت کنربحیث دومین ولایت با قیام مسلحانه بضدیت شوریدند و تمام گماشته گان و دست نشاندگان حکومت مرکزی را تار و مارکردند و در نتیجه مورد بمباران شدید طیاره‌ها و خمپارهای آتش افروز توپخانه و هجوم عساکر رژیم قرار گرفتند. کشتارها بحدی بیرحمانه و هجوم تا آنجائی بی شرمانه بود که صدها زن و دختر جوان در حالیکه اطفال کوچک در بغل داشتند خود را بگردابهای وحشت زای دریای کنر مانند سنگ ریزهای کهساران فرو میریختند و از شرم اسارت و بی عفتی به قبر مرگ شرافت و عفت خودها را نجات میدادند.

تعدادی زیادی از اهالی کشته متباقی یا به پاکستان مهاجرت و یا در کمین گاهای کوهای شامخ کنر کمین گرفته بودند. بهر صورت در اثر این تجاوز خدا ناشنان تنها نامی از کنری خالی از سکنه باقی مانده بود اما دلیران باقی مانده که تار و پود وجود آنها به آتش انتقام می سوختند باز کنر را اشغال و باز با جنگ و ستیز گاهی گریز و گاهی فتح نا آرامی را مانند خاری در حلقوم زمامداران کابل بجاه نگه میداشتند.

علمای افغانستان به استناد بیانیه‌ها و اعمال مخالف اسلام زمامدارن کابل ذریعه حضرت صبغت الله مجددی امر جهاد را بمقابل حکومت صادر کردند و به این امر بشعله‌های که گاه گاه در گوشه‌های دور از همدیگر جدا جدا شعله ور میشدند تقریباً هم بسته‌گی زنجیری داده بودند قتل عام حضرات در قلعه جواد و دیگر نقاط افغانستان با انتقام جوئی از بیانه صبغت‌الله مجددی عمیقاً قلوب دوستداران خاندان صحابه حضرت محمد را جریجه دار نمودند. و باقی ماندگان اولادهای صحابه کرام و سادات جبراً مکلف گردانیده شدند تا هویت خاندانی خودها را بنام همان قبیله ایکه درآن زندگی دارند تغیر بدهند و نوشته‌های سید و حضرت و خواجه را از سرنامهای خویش بزدانید. و این بی اعتنائی بروحانیون افغانستان بیشتر مردم را متوجه اعمال حکومت و معتقد بجهاد گردانیدند.

به دوام زد و خوردهای کنر مردان راه حق و سر سپردگان راه آزادی در ولایت اورزگان راه رفت و آمد زمینی سربازان و مدافعین انقلاب را قطع و اکثریت کارداران دولتی را خلع قدرت و آنهائیکه به آدم کشی مرتکب جنایاتی شده بودند بکیفر اعمال شان سپرده میشدند.

سال ۱۳۵۷ را می توان سال تهداب قیام مردمان شجاع افغانستان اما بصورت غیر منظم تیت و پراکنده و بدون سر و سرور پنداشت. در گوشه و کنار ولایت پروان خصوصاً ولسوالی پنجشیر تا آرامی‌ها کسب شدت می نمود در هزاره جات و مناطق کوهستانی و در درهای جدران منگل جاجی ولایت پکتیا عملاً قیام صورت گرفته بود و هر روز بیشتر از روز پیشتر دامنهٔ و وسعت آن در اطراف و اکناف کشور گسترده و بشدت آن افزوده میشد درین سال هیچ نقطه‌ای در افغانستان وجود نداشته که حکومت در آنجا احساس آرامش نمایند.

شدید ترین و پرآوازه ترین جنگ های سال ۱۳۵۷ جنگ مشهور و قیام مسلحانه ۲۴ حوت ۱۳۵۷ مردم سلحشور شجاع و دلیر ولایت هرات بشمار می آید که بیش از بیست پنج هزار نفر از اهالی آنجا کشته شدند با تخریبات وسیع و دامنه داری توسط بمباران بی امان و بیرحمانه طیارات و هجوم رفقای مسلح حزبی با تانک و توپ‌های سنگین قسمتی از شهر و اطراف هرات را به ویرانه‌ها و ماتم خانه‌ها مبدل کردند و بدینسان در

ظاهر امر قیام خاموشی میگردد اما مردم مجاهد هرات با قبول تلفات سنگین توانسته بودند برای مدت ۳ روز قشله ای عسکری را به رهبری و قوماندهٔ تورن محمد اسماعیل قهرمان جنگ‌های هرات اشغال و تمام اسلحهٔ گدام‌های اردوی هرات را به غنیمت بدست آورند و بدینوسیله با چنان غنائم هنگفت اسلحه تعدادی زیاد از اهالی هرات آماده گردیدند تا بضد دولت مسلح و برای دها هزار اشخاص مخالف دولت در دیگر ولایات تفنگ های کلا شینکوف را توزیع نمایند و بدینصورت بقیام‌های ضد دولتی رونقی تازه بوجود آوردند.

مجاهدین بی سلاح را مسلح و قیام های دلیرانه در هر گوشه و کنار وطن بالا می گیرد و توام به آن عداوت و کینه توری رهبران ح. د. خ. بمقابل مردم سرکش و آرام ناشدنی افغانستان خصوصاً اهالی هرات نیز به اوج خود میرسد و خط فاصلی میان پیروان و اعضای حزب و مردم افغانستان بشکل آشتی ناپذیری آن کشیده میشود ازانرو رفقای حزبی به پیروان کمونیزم نام خودی و بدیگرها اسم غیرخودی یا ضد انقلابی میگذارند و مطابق نصی صریح کتاب دولت و انقلاب اثر الیچ لینن با عناصر ضد انقلاب احکام نا-بودی عملی میشود چنانچه رهبر انقلاب نورمحمد تره‌کی واضحاً گفته بود برای ما تنها یک ملیون مردم انقلابی در افغانستان کافی خواهد بود تا افغانستان نوین را پایه گذاری، و شکوفانی نسل‌های آینده را تضمین و پایه‌های یک نظام سوسیالیتی را در منطقه توسعه و استحکام بخشیده و متفکرین بقایای دوران گذشته و افکار کهنه با معتقدین آن را که حکومت سو سیالست‌ها را نمی پذیرند نیست و نا بود نمائیم.

61

برای رسیدن به این اهداف نا مقدس کشتارگاه می سازند کشتارگاه این نظام های ننگین و سرسام شده، از طغیان بی امان مردم، همانا دستگاه استخباراتی بی پند و بارو خود مختار جدیدالتاسیس همانند ممالک کمونیستی در تحت رهبری آدم کش‌های بیعاطفه حرفوی، مشاورین خدا ناشناس شوروی بودند، که از بردن نام او شان موی در بدن انسان راست و از شنیدن نام این دستگاه پلید (اکسا) پشت هر روشنفکر علاقه مند بوطن بلرزه می افتاد.

هر عضوی از اعضای خود مختار این دستگاه قهار هستی برانداز، صلاحیت ضبط جایداد توهین و بی حرمتی و بی عفتی و از بین بردن انسان را بدون کمترین اشتشاره یا نظر محاکم بمشوره مشاورین شوروی دارا بودند، جنایت پیشه‌های رانده شده از اجتماع، اشخاص لا ابالی و گوچه گردهای فاسق، دزد و قمار باز پدر و مادر آزار بی تحصیل و بی دانش، هر روز در جمله و زمرهٔ کارمندان این اداره مخوف می افزودند درزمین خدا

جنایت این بیداد گران بیداد میکرد، و غرور این جنایت پیشه‌های خون آشام، گویا راه آسمان را بروی مردم گرفته بودند. که صدای بیچاره‌گان مظلوم در وسط زمین و آسمان خفه و محو میگردیدند. همه کس حتی بلند پایه های حزبی ازین پایگاه بیداد گر بوهشت افتاده بودند.

خود کامگی و سرکشی و بی اعتنائی کارکنان دستگاه بجایی رسیده بود تا حفیظ‌الله امین بنیان گذار این نیروگاه مخوف درباره خود و رفقایش احساس ناآرامی و نا-باوری نموده و از احتمال فرو رفتن تیغی که بنابودی دیگران جلادداده بودند از جانب پیروان رهبر انقلاب نور محمد تره‌کی آموزگار بزرگ انقلاب در حلقوم خویش، ترس و آشفته‌گی و سوی ظن داشته باشد زیرا در سال ۱۳۵۸ مشاورین شوروی این دستگاه از شخص ترکی پیروی میکردند و باقی هیچ.

و این بدگمانی‌ها بود که زمینه اختلاف عمیق و سوی تفاهم شدید بین تره کی و امین را بوجود آورده و شاید هم این دو رهبر درباره عقائد و وابسته‌گی‌ها و ارتباط خویش بیکدیگر مشکوک و از یکدیگر محتاطانه فاصله میگرفتند زیرا بعضی‌ها به تصور آن میاندیشیدند که هر دو رهبر بهر دو ابر قدرت برای از بین بردن محمد داؤد بی ارتباط نبودند اما ماسک سرخ کمونیزم را طوری ماهرانه و بجای آن و بوقت آن در چهره‌های شان چسپ زده بودند که در ظاهر امر بطرف دیگر می چربیدند.

فجایع و بی بندوباریهای سال ۱۳۵۷ که همچون طوفان عنان گسیختهٔ سرزمین مارا نوردید، در سال ۱۳۵۸ شقاوت انتقام جوئی و سنگ دلی رهبران حزبی را دوبالا کرده بودند و کلبه‌های محقریکه ساکنان شان چشم براه باز گشت پدران و فرزندان و عزیزان خویش دوخته بودند در داخل آنها داستانهای چنان و حشتباری، از کردار آدم‌ها روایت میشدند که کودکان معصوم از شنیدن آن از وحشت و ترس بخود میلرزیدند و در آغوش مادران گرسنه و نیمه برهنهٔ خود پناه می بردند.

تولید وحشت و رعب را مانند تخم علفهای هرزه و خود رو، در قلب هر انسان شریف و وطن دوست طوری فروریخته بودند که هر روز ریشه‌های آن در تار و پود بدن بیشتر از روز پیشتر پنجه میدوانید و روح افسرده و خاطر پژمردهٔ هر انسان صدیق به این باور آمده بود که در چنین نظامی آنچه سهل است مردن و آنچه و دشوار و ناممکن است زندگی.

تولید رعب و وحشت در دلهای مردم برای نمایش قدرت، دار و دستهٔ حفیظ‌الله امین را به این عمل زشت بیشتر از پیشتر تشویق می مودند و تلاش می ورزیدند تا پایهای قدرت خویش را در انظار مردم برای سبقت جستن تره‌کی بروی خون بیگناهان و بالای اجسادی مردم جدا ناپذیر از مذهب اسلام استوار نماید.

بی خبر ازینکه روند خونهای مردم شن‌های زیر پایه‌های اریکه قدرت آنها را با خود بسوی نشیبی و نیستی و محکومیت می کشانند و آنها بدون توجه بقدرت شکست ناپذیر مردم، تزلزل و بی استواری خویش را نور محمد ترکی از حفیظ الله امین و حفیظ الله امین از نور محمد ترکی میدانستند و یکی در پی قتل دیگری و بدنامی دیگری کمر سنگدلی بسته بودند و مومنین آگاه از موضوع در مساجد و جای‌های دیگری دعا خوانی دست بسوی آسمان بلند نموده با چشم‌های گریان و قلوب آتش گرفته میگفتند اَللّهم اشغل الظالمین با الظالمین خدایا تو ظالم را بظلم ظالم گرفتار کن.

درگیرو دار این حوادث جنگ‌های تباه گرمیان خداناشنان حکومت و پیروان راه حق بی رحمانه با خصومت های آشتی ناپذیر وروش‌های جابرانه وسعت اختیار کرده بودند چنانچه اهالی شهر کهنه کابل و مجاهدین و عساکر حکومت در بالا حصار کابل دست اتحاد بهم داده و علم مخالفت با نظام را برافراشتند. قیام مردم پای تخت و همکاری قطعهٔ عسکری بالا حصار با قیام کننده‌گان بوحشت وسبعیت زمامدارن می افزاید و توسط نیروی هوائی و توپهای ثقیل شدیداً بالا حصار و اطراف آن خصوصاً چند اول و شور بازار و دیگر نواحی شهر کهنه کابل را به آتش میکشند با سلاح‌های ناکافی و دستی و ماشین‌های جنگی سبک مجاهدین تاب مقاومت نیاورده اکثراً کشته زخمی و یا فرار میشوند و بدینسان شعله‌های فروزان جنگ آشتی ناپذیر مردم کابل با حکومت موقتاً فروکش نموده بود.

برای تقویه روحیه مجاهدین و افشاگری اختلافات بین دو رهبر و ظلم ستم و بیعدالتی وارده از جانب اوشان بر ملت ستمدیدهٔ افغانستان و قیام‌های مردم و در گیری او شان به حکومت را دیوها و روزنامه‌های جهان غرب خصوصاً B. B. C. صدای امریکا صدای المان و اکثریت رسانه‌های گروهی کشورهای جهان در تقویت روحی ملت افغانستان تاثیر بسزا و فراموش ناشدنی بجا گذاشته بودند و واقعاً این تبلیغات فراموش ناشدنی و ارزش‌مند برای ملت افغانستان توانسته بودند تا ذهنیت انسان‌های شریف جهان و دول آزادی دوست را متوجه افغانستان نموده و از جانب دیگر در بنیان ادارهٔ بی‌ثبات ومتکی بنوک برچه حکومت تزلزل و بی اعتمادی را بوجود آورده و روزنه های کوچک اما روشنی را در مقابل دیدگاه آیندهٔ مردم افغانستان برای تجزیه و تحلیل اوضاع قرار داده باشند.

باوجود ارسال روز افزون اسلحه و مشاورین نظامی از اتحاد جماهیر شوروی زعامت افغانستان نتوانستند هیچ اتکای در هیچ یک از مناطق افغانستان برای خود بوجود آوردند اما برای مردم امیدواری آنرا بوجود آورده بودند که شورویها در جستجوی تحولات دیگری برآمده اند تا این دو حریف بدنام شده و بجان هم افتیده را کنار بگذارند و از

طرف دیگر در گیری و مخالفت‌ها کاسه صبر جاه طلبان را لبریز نموده و طرفداران حفیظ‌الله امین بدون کمترین موانع داخلی ویا درظوا هرامر بدون عکس العمل دوستان خارجی خویش نور محمد تره کی را طوریکه قبلاً گفته شد از میان برداشتند و با ازبین بردن دوسه نفر طرفدارانش بزعامت رهبر کبیر انقلاب ثور برای همیش خاتمه دادند.

62

و به سنبله ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) حفیظ الله امین آوانی به اریکه قدرت تکیه میدهند که پیرامونش آگنده بخون هزاران هزار نفر از قتل عام مردم هرات و از بین بردن اهالی و ویران نمودن ولایت کنرودها نمونهٔ دیگر آلوده بودند و بوی خون تازه ریخته شده جوانان روشنفکر و شخصیت‌های ملی و مذهبی از شش جهت بمشام میرسید بازهم با چنین سابقه‌ای تلاش میورزید تاگناه همه ستمگاری ترور و وحشت را متوجه نور محمد تره‌کی نموده و خود را از شرکت بجرم او کنار کشیده باشد.

اما دیگر چهرهٔ شناخته شده او نقاب بر نمیداشت و مکنونات قلبی آشکار شدهٔ او برای مردم نا خوانده و نادیده نمانده بود، مردم به چهر ترسناک و قساوت قلبی آموزگار کبیرش بیشتر از هرچیز مطلع بودند و با چنین سابقه‌ای فریب دادن و یا جلب اعتماد مردم برایش بیش از هر اقدام دیگر دیرونا ممکن شده بود با درک چنین حقیقت تلخ او هم بیشتر از مردم افغانستان روی بسوی دوستان و رهبران خارجی خود آورده بود زیرا او و رهبر کبیرشان با تمام ستمگاری، تو ده‌های مردم رنج دیده افغانستان را، بوسیلهٔ آتش و خون درتحت یک رژیم زندان و زنجیر و ترور و وحشت مظلوم و فقیر و دلشکشته نموده و اراده کرده بودند تا احساس مذهبی، آزادی، غرورملی و سرفرازی و ترقی خواهی ملت افغانستان را بذلت و پستی و اسارت بدل نماید.

تا بدینوسیله رسوم بیدنی و غیر ملی بودن را در اوشان مزج و آرزو و آمال با داران پشت پرده را که خود بروی پرده آورده بودند برآورده نمایند، تا بقدرت بی بنیاد و ایدیالوژی بی مفهوم خویش رونق همیشه‌گی بخشند. بی خبر ازینکه سیر تاریخی و تکامل بشری از حرکت نمی ایستند و نمی توان ملتی را بشکل مجموع آن مسخ و دست بستهٔ آنرا هدیه بدیگران نمود. اما اینها باکردارهای ماجرا جویانه به نفع شورویها برای به انزوا و به اسارت کشیدن افغانها لحظهٔ آرام نمی بودند. و از آنجمله بود قتل بی موجب سفیر امریکا 1978 بکابل که تحت نام ضدیت با امپریالیزم امریکا انجام دادند.

به این عمل تروروستی البته بمشوره شوریها، آرزو می بردند تا دروازهٔ کشورهای جهان را بروی افغانستان به بندند و مانند تاجکستان و از بکستان، ترکمنستان وغیره افغانستان را بگوشهٔ از دامان پرجنایت کشورکشایان شوروی پینه زنند. بی خبر از اینکه

انچه را ملتی تفاله کرده باشند بساداران خارجی بسنده و پسندیده نبوده و طوریکه دیده شد، دوستان شوروی و رفقای حزبی خصوصاً در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) بدلائل که نزد خود داشتند بیشتر به او بحیث نماینده غربی مهر جاسوسی میکوبیدند و درین را از هیچ گونه تبلیغ بضدیت با او دریغ نورزیدند تااینکه در شبانگاه ۴ جدی ۱۳۵۸ حکومت اورا با هجوم کوماندوهای شوروی بعد از صد روز زمامداری پایان می دهند.

ببرک کارمل رئیس جناح پرچم

با برخورداری از تمام الطاف و اعتماد بریژنف رئیس و رهبر دولت شوروی درحالیکه دو روز قبل کوماندوهای ک. ج. ب. حفیظ‌الله امین را برای نیکی قدم او قربان کرده بودند (اخبار آزادی یکشنبه ۱۵ ثور ۱۳۷۰) به تخت متزلزل و ناقرار اسلاف خویش که درمیان مردم باشک و تردید عمیق در همان لحظات اول مواجه شده بودند بهمکاری اردوی شوروی تکیه میزنند. کوماندوهای شوروی جسد حفیظ‌الله امین را مانند جسد نور-محمد تره‌کی از انظار مردم مخفی نگه داشتند.

و این رهبران خلاق و شکست ناپذیر خود ساخته که روزی ناگهان مانند شعله‌های طوفان برداشته در جنگل های زیبا سر برآورده بودند. چون خاکسترهای سرد شده، میان گردبادهای عظیم گیرماندند و به نیستی و بی سرنوشتی مبدل گردیدند. اما شعله‌های آتشی را که این آتش افروزان افروخته بودند بعد از نابودی شان باوزیدن شموری از هجوم عساکر شوروی بطوفان عظیم از ارادهٔ مردم افغانستان بضد این ناباوران بخدا مبدل شده و آنچه از طرفداران روسی را مقابل می شدند سوزانیده فرو می کشیدند.

چنانچه نیرومند ترین قدرت کشور کشایان شکست ناپذیر قرن بیست، از خاموشی گردانیدن احساس و غرور ملی افغانها ناتوان شده و درپایان به عزم راسخ و ایمان خلل ناپذیر ملت دلیر و نا ترس افغانستان سر تعظیم فرو آورده وراه عقب نشینی بکشور خویش را طوری پیمودند که بزرگترین جنرال شوروی‌ها زمانیکه از پل حیرتان (پلی بالای دریای آمو میان افغانستان و شوروی) می گذشت نتوانستند به عقب خویش به چهره‌های خشمگین ملت افغان بنگرند.

63

هجوم عساکر شوروی به افغانستان:

نزدیک بصد سال قبل از امروز ۱۸۹۵ در تاج التواریخ صفحه ۲۲۴ و ۲۲۵ در حالیکه کشورهای مسلمان آسیائی میانه را روسی‌ها یکی پس از دیگری قهراً اشغال و جزء قلم روی خویش نموده و چشم طمع بسوی کشورپهناور هند و اشغال افغانستان دوخته بودند. امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان بروس‌ها توصیه نموده بودند که به

افغانستان حمله نکنند: زیرا احتمال شکست اردوی روسیه در افغانستان وجود دارد و در آنوقت روسیه، که رشته‌های کشورش از ظلم و تهور، نه از عدل و تلطف بهم پیوسته شده میگسلد و مثل رشته مروارید از هم می پاشند.

ولی زمامدار خود کامهٔ شوروی بدون در نظر داشت حقوق بشر و حق همسایگی و سوابق تاریخی به افغانستان حمله ور میشوند.

سر ازیر شدن اردوی شوروی از راه حیرتان، تور غندی، و از هوا در دسامبر ۱۹۷۹ (۶ جدی ۱۳۵۸) برای بقدرت رسانیدن ببرک کارمل درست صد سال بعد از هجوم عساکر انگلیس از راه تورخم در ۱۸۷۹ تحت قوماندانی جنرال را بر تس برای پشتیبانی و بقای امارت امیر محمد یعقوب صورت میگیرد.

درآن زمان که مردم افغانستان پنجاه و پنج روز بعد از هجوم عساکر انگلیس بجنگ علیه انگلیس‌ها قیام کرده بودند این بارهم بااینکه جنگ بمقابل زمامداران طرفدار شوروی ادامه داشت در ۳ حوت ۱۳۵۸ (۱۹۸۰) پوره پنجاه و پنج روز بعد از آمدن عساکر شوروی به افغانستان مردم شهر کابل با شعار الله‌اکبر برای اخراج عساکری شوروی قیام نمودند.

در پشاپیش قیام دخترهای نازنین مکاتب ولیسه‌ها بودند که بسوی ارگ جمهوری به آرزوی خروج عساکر شوروی می شتافتند عساکر رژیم شوروی با اینکه هریک از الله-اکبر گویان را در هرجائیکه میدیدند در همان جا تیر باران میکردند اما دلخراش ترین و دردناک ترین این حادثه المناک قتل دسته جمعی و بیرحمانه دخترانیکه سینه‌های خود را هدف تیر متجاوزین قرار داده بودند تحت رهبری قهرمان با ایمان افغان که روح همه شهدای راه حق بوی احترام میگذارند بخاک و خون مي غلطیدند والله اکبر میگفتند و بسوی قصر دست نشاندهٔ روس می شتافتند و ناهید دختر پیش تاز باگریبان پاره و رخساره‌های ناخن کشیده و زلفهای فرو لغزیدهٔ شانه ناخورده با چشمان گریه آلود با مشت‌های سخت باهم فشرده نعره میکشید که: ای خداناشناسان روس ای خرس های قطبی از خاک مقدس ما بیرون شوید.

دراثر نعره‌های دلیرانه او که کوه از انعکاس آن بلرزه آمده و نیرومند ترین قلب‌ها در طپانش سو زنده و دردناک می طپیدند و همه جارا خاموشی فرو گرفته و به نعره‌های الله-اکبر گوش میدادند. اما او نعره کشان گویا بروی کائنات بخواب رفته بجای همه آنچه در او از حرکت باز مانده بودند می جنبید. ورنه می بایستی زمین دهان باز میکرد و آنچه در خود از متجاوزین بی خدا را می یافت می بلعیدند و یا آسمان بسر این خداناشنان روس و پیروان بی صفت آنها فرو می غلطیدند.

برعکس در میان همه این آرزوهای بهم آمیخته سینه سپید و پستان‌های شیر پرنا شدهٔ

این باکره مقدس، این قهرمان تاریخ ساز ملت افغانستان را یک جنبدهٔ ناجنس، یک فرمان بر روس، هدف مسلسل قرار داده و رخسار مهتابی شده‌اش را به خون غرقه میکند و بدینسان مهتابی از میان، خون لرزیده سرمیکشد و برای آخرین بار بروی تفنگی بی صفت بی وطن تف نموده، با بزرگی آسمانی سرش درمیان خونهای ریخته شدهٔ قلب او فرو می غلطد و ملتی را بمرگ خویش به ماتم می نشاند.

درود مردم آزادی دوست جهان بتو و به آنکه بشیر پاک خود بتونیروی فداکاری بخشید افتخار به آنهائیکه بروی نقش پای تو برای آزادی جان داده اند.

اما برعکس آنچه گذشته، زعامت خودکامه نه تنها از جای نجنبید بلکه بر نیرومندی اردوی دوست می بالیدند و به استحکام و دوام قدرت خویش می اندیشیدند و به این کشتارهای بیرحمانه در بیانیه‌های خویش چنین اقناع خاطر می نمودند که: آزادی خواهان نام نهاد بجز آلهٔ دست بیگانگان ودر راس C I A امریکا چیزی دیگری نیستند. مشتی از ملاکان و روحانیون و تا جران دلال منش محرکین چنین حادثات بوده و مخالفین نظام نوین و سوسیالیزم اند، که می بایستی از بین برداشته شوند تاما بتوانیم دنیای ایده-آل خود را در عمل برای از بین بردن کهنه بافان و سعادت انسان‌های مترقی و روشن ضمیر آیندهٔ پیاده کنیم.

اما امیر محمد یعقوب خان آن مرد تاریخ زدهٔ منفور افغانستان، در ۱۸۷۹ هنگامیکه جنرال را برتس ۳ نفر از اهالی کابل را بجرم هجوم بسفارت انگلیس اعدام کردند، تاب مقاومت و پایداری، بمقابل این بی اعتنائی و تظلم برمردم خویش را به خود ندیده و به همان روز از مقام امارت افغانستان مستعفی و بدیار بیگانگان فرار میشوند.

توجیه حقانیت هجوم عساکر شوروی آنهم بکشوریکه بهترین نمونه‌ای همسایگی نیک به جهان در ظرف بیش از صدسال با امپراطوری روسیه و با حکومت اتحاد شوروی شده بودند نه تنها مشکل بلکه به قضاوت عقل سلیم یک جنون کشور کشائی بدون موجب زعامت شوروی محسوب میگردد زیرا افغانستان اولین کشوری بود که حکومت انقلابی شوروی را بااینکه با نظام سابقه روس مناسبات بدی نداشتند برسمیت شناخته بود و ازانرو زعامت و مردم اتحاد جماهر شوروی دوستی و موقف افغانستان را بحیث همسایه نیک بنظر احترام می دیدند و بدینجهت موقعیکه افغانستان استر داد استقلال خود را از انگلستان اعلام نمود شوروی‌ها اولین کشوری بودند که استقلال افغانستان را به رسمیت شناختند.

بعد از استقلال افغانستان و انقلاب او کتوبر در اتحاد جماهیر شوروی با تمام گیرودارهای جهانی انکشاف روابط حسنه میان دو کشور تا آنجا رو بتوسعه بود که تشویش ممالک غیر کمونیستی را ببار آورده بودند آما افغانستان با تحمل فشار کشورهای

موصوف هرگز اراده نداشتند تا مناسبات و روابط نیک را با همسایه شمالی خود خدشه دار نمایند.

متاسفانه در سال‌های اخیر تعدادی از اشخاص جاه طلب در افغانستان که فاقداید یا-لوژی اسلام و پیروی ایدیا لوژی کمونیزم شده بودند در مقام رهبری اتحاد جماهیر شوروی رخنه کرده و فضای مناسبات دوکشور را مکدر و سوی تفاهمات بین رهبران افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی برای کسب قدرت که البته شورویها هم بیعلاقه نبودند زمینه سازی کرده بودند، از انجائیکه معیار دوستی حزب کمونست شوروی با کشورهای دیگر بروی معیار دوستی حکومت‌ها با احزاب کمونیست قرار داشته بود شوروی نتوانستند و یا نخواستند تمیز نیک و بد داده و بدون توجه به عمق و حقیقت موضوع روابط خود را با محمد داؤد برای اینکه خود را بمداخله در امور داخلی افغانستان ذیحق میدانستند بخرابی کشیانیدند.

شورویها تحکیم و ترویج و پای بندی به تعهدات بین المللی احزاب برادر را برای استقرار کامل نظام کمونیستی به افغانستان آنچه که هرگز ماهیت حقوقی نداشته بهانه قرار داده و سرکوبی ملت بپاخواسته افغان و تحمیل حکومت دست نشانده خویش را نوعی از حقوق مشروع جهان کمونیزم گفته و به هجوم در افغانستان مانند پولیند و چکسلواکیا و هنگری تصمیم میگرند زیرا رهبران اتحاد جماهر شوروی باور کرده بودند که نهضت‌ها و قیام‌های مردمی برضد کمونیزم در هر نقطهٔ هر کشوریکه باشد جنبه ملی و مذهبی تنگ نظرانه داشته و تحریکات امیر پالیزم جهان خوارست که جوش و خروشی ضدیت با کمونیست‌ها را بوجود می آورند.

64

ازانرو برای بقای رژیم دست نشانده و برای ثبوت حقانیت کمونیزم بر اسلام و بی اعتنا بودن به عشق جنون آمیز مردم افغانستان به آزادی عساکر خود را به افغانستان پیاده میکنند تا وظائف بین المللی (انترناسیونال) خویش را انجام داده و اطمینان و اعتماد رهبران حلقه بگوش ودست نشانده خود را در اروپای شرقی (پولیند چکوسلواکیا بلغاریا و هنگری) بیشتر از پیشتر بزعمامت شوروی و حق بجانب بودن شوروی در اشغال کشورهای شان جلب نموده و هم احساس و تصور استقلال طلبی را در کشورهای مسلمان تحت اداره شوروی درآسیای میانه به نطفه خاموش و از بین برده باشند بدون در نظر داشته منشور ملل از زمین و هوا مثل مور و ملخ عساکر شوروی بخاک افغان های بیدفاع و بی سلاح حمله ور میگردند بی خبر ازینکه: در بیشه کمان مبر که خالی ست شاید که پلنگی خفته باشد.

اگرچه حکومت شوروی و حکومت کابل آرزو داشتند تا حقانیت هجوم عساکر شوروی به افغانستان را تحت مادهٔ ٥١ منشور ملل متحد که هر دولت حق دارد در حالت تجاوز از کشوری دیگر طلب کمک نظامی نموده توجیه نمایند اما در عمل نتوانستند ثابت نمایند که کی‌ها به افغانستان تجاوز نموده و کدام حکومت افغانستان بود که از شورویها طلب کمک نظامی کرده بودند زیرا حکومت حفیظ‌الله امین توسط عساکر شوروی و حکومت تره‌کی توسط حفیظ الله امین ازبین برداشته شده و کارمل هم یک جا با اشغال عساکر شوروی با اکثر رفقای بیروی سیاسی بکابل تشریف آورده بودند. پس اثبات موجودیت حکومت درخواست کننده کابل بحکومت اتحاد جماهیر شوروی نا ممکن بود. بناء موضوع را مسکوت گذاشته و در مقابل سؤال جهانیان مهر سکوت برلب نهادند.

واقعیت امر این است که در نظام طبیعت حملهٔ قوی به ضعیف احتیاج بدلیل و شواهد، منطق و حقانیت نداشته زیرا نزد زورمندان حقانیت آن چیزی پذیرفته شده که پر قدرتی بربی قدرتی تحمیل نمایند روسهاهم به استفاد از قانون جنگل افغانستان را بدون هیچ نوع توجیه موجهٔ و بدون توجه و دلیلی حتی براقناع وجدانی خویش و آنهم در موقعیکه حکومت حفیظ الله امین در اثر قیام بي امان ملت افغانستان به لبه‌ای پرتگاه نیستی و سقوط قرار داشته و عمر زعامت خویش را دقیقه شماری میکردند اشغال و تصور نمودند که به این سادگی‌ها توانستند رژیم دست نشانده و پیروان ایدیا لوژی دوران ساز نوین و شکست ناپذیر خود را براریکهٔ قدرت و حکمرانی برملت غیور اما فراموش شدهٔ افغانستان تحمیل و حقانیت انقلاب هفت ثور را به مردمان ستمیده و رنج کشیدهٔ افغانستان به قبولانند.

برخلاف انتظار شوروی‌ها و اراجیف به یخن افتیده شان، هجوم و حضور عساکر موی زرد و چشم سبز، سرخ گونه‌های نا آشنا و بیگانه صفت مانند روغن بر شعله‌های افروخته شدهٔ احساسات ملی مردمان مسلمان که کم کم داشت درگوشه و کنار کشور بضدیت به کمونیست‌های وطنی بالا می گرفتند فرو میریزند و امواج طوفانی زای قیام مردمی در سرتاسر کشور اوج و بازهم اوج میگرند و هیچ فردی از افراد وطنی به استثنای رفقای ح. د. خ. بدیدار این دوستان تازه وارد و این مهمانان ناخواسته سری عزت و غرور خویش را نتوانستند بلند نمایند.

ازانرو مردم افغانستان از همان روزهای اول بزبان. بقلم. به اشاره. بکنایه. بدست. بدندان. بسنگ و کلوخ تیروتبر بضدیت آنها قیام نمودند آنها نیز که به آسانی تحت عنوان کمک‌های کشور دوست بدون مانعه و مقابله در ظرف چند روز اردوی به تعداد بیش از یکصدوبیست هزار نفر باجدیدترین اسلحه و با مجهز ترین افراد بخاک مقدس ما

قدم نهاده و آروزوی بردگی و بندگی ملت افغانستان را با خود به پیروان خویش ارمغان آورده بودند بیرحمانه تحت نام دشمن و ضد انقلاب هرکسی را مقابل با خود دیدند دریدند و با هرگوشه‌ای نا آشنا برخوردند با اسلحه و تجهیزاتی که در جنگ دوم جهانی نه کشف و نه استعمال شده بود برده. قریه. شهر. راه. کوه. دشت و دامان از زمین و از هوا آتش میریختند و همه چیز را مانند اژدهای گرسنه فرو می کشیدند و مانند حیوانات درندهٔ و حتی و گرسنه در آتش قهر و غضب خویش می بلعیدند.

آنهائیکه قادر بفرار میشدند از هوا وزمین در طول را های شان مین‌های ضدانسانی میکاشتند. و توام با تجاوز و بیداد گریهای اردوی سرخ، شورویها در افغانستان مشاورین خود را از پائین ترین تا بالاترین مقام‌های دولتی به پندار خود شان به اشغال بلا انفکاک افغانستان از شوروی عملاً مهرتائید زده بودند و به این صورت از وحشی گری‌ها و تجاوزات بیشرمانهٔ آنها همه چیز آصیب پذیر و غرور همه کس جریحه دار شده بود.

ازانرو جهاد علنی و قیام آشکار و مهاجرت عموی از هر گوشه و کنار افغانستان بالا میگیرند و مردم افغانستان که در مقابل هجوم عساکر شوروی و دسائس رهبری گروه پرچم غافل گیر آمده بودند. و با حالعت رقت باری کشور غرور آفرین شان اشغال شده بود. هرچه بادا باد گفتند و هر چه برای نابودی دشمن از سنگ و کلوخ، چوب و تبر، شمشیر و تفنگ یافتند برداشتند و نا ترسیده بسوی دشمن، دشمن مغروریکه زمین را بزیرپای خود نادیده میگرفتند محض برای آزادی افغانستان حمله بردنده.

65

با آنهم مردم افغانستان را جبراً مکلف مطلب نموده بودند تا مطابق بیانیه‌های رئیس حکومت و پیروان او اردوی متجاوز شوروی را اردوی دوست و حملات بیرحمانه آنها را بر مردم افغانستان جز وظائف (انتر ناسیوسیالیستی) بین المللی شان قبول و مشاورین شانرا رهبران برحق اردو گاه سیوسیالیزم بحساب آورند. و در غیر آن هرکس باهر موقفی که می بودند بنام ضد شوروی تا په میخوردند (انتی سویتست) و به حبس و حتی بمرگ محکوم میشدند و آنهائیکه در مقابل ظلم و ستم و اشغال اشغالگران برای آزادی وطن خویش قیام می نمودند بدون هیچ نوع ترحم و یا باز پرسی از طرف هر صاحب منصبی و یا هر فردی از افرادی اردوی دوست یا دستگاه امنیت دولتی می توانست به محاکم صحرائی محکوم بمرگ گردند. اینها به پرسان و قضاوتی برای ازبین بردن انسانها ضرورتی نداشتند زیرا بهای خون انسان بنزد این‌ها کمتر و بی ارزش تر از بهای خون احشام بشمار می آمدند.

بشهادت تاریخ مقیاس ظلم اشغالگران اروپائی در مشرق زمین تنها استعمار و بهره

برداری از مستعمرات آنهانیست، بلکه آنچه را می توان جنایت استعمار نامید این‌است که فرزندان یک مستعمره را طوری تربیت میکند که آنان خیانت بوطن و خدمت بدشمن وطن را مایهٔ افتخار و در عین حال یک کارشایسته و طبیعی میدانند. ازانرو هزاران هزار جوان قیام کننده بضد هجوم شورویها در محاکم صحرایی و انقلابی از طرف قضات طرفدار شوروی تیرباران و یا به خدمات شاقهٔ ایکه هرگز زنده برنگشتند بنام انتی سوتیست یا ضد شوروی بصورت افتخار آمیزی محض برای خوشی و رضای خاطر روسهای اشغال گر محکوم بمرگ میشدند.

و از جانب دیگر اردوی سرخ و مشاورین شوروی که: اروپائی‌های آزاد منش در امور جنسی و عیاشی و متعصب ترین مارکسیت‌ها (منکر خدا و دشمن دین) بودند شراب خواره‌گی فحشا و بی عفتی و بی ناموسی ورشوه ستانی را با خود آورده بودند و اراده داشتند تا آنچه را با شمشیر و خشونت نتوانند با خدعه و فریب و اسارت برملت خدا پرست افغان تحمیل و آنها را معتاد به اعمال غیر انسانی نمایند.

اینها تصور آنرا نداشتند که مؤمنین بخدا توانائی و قدرت آنرا دارند تا به دسائس دشمنان وطن پی برده از فروآوردن سر و گذاشتن زانو بزمین بمقابل آنها سر باززده و تحفه‌های فریبندهٔ شیطانی را نپذیرند، مارکیست‌های افغانی و رفقای هم پیاله شان برای بی مفهوم جلوه دادن عنعنات ملی و مذهبی به اعمال زشت و نکوهیده و ناجائز و ناشناخته به مردم افغانستان با اشتراک زنان و دختران خویش برای مشاورین شوروی محافل شب نشینی به اصطلاح رفیقانه پارتی‌ها ترتیب داده و بدینصورت به بی‌اعتنائی های خود به مقابل عنعنات ملی در وحشت و ترس و فرار درمیان مردم با ناموسی روز بروز می افزودند.

مردم بیگناه و آرام افغانستان که همه دروازه‌های امید را برای حفظ ناموس و دین مقدس اسلام و آزادی بسته میدیدند و در تجاوز حکومت هر روز از روز پیشتر بر بیعدالتی و ظلم و ستم و بمباران سرتاسری و بدون موجب افزوده میشدند. و بروی تصادف اگر بعضی از زنان اطفال پیر مردان و پیرزنان که جان سالم بدر می بردند بکوه و دشت‌های غیر مسکون پا بفرار گذاشته و دسته‌های دیگر بکشورهای بیگانه روی می آوردند.

چنانچه بین سالهای (۱۹۸۰ و ۱۹۸۴) ۱۳۲۰ و ۱۳۲۴ در حدود پنج ملیون نفر تنها بکشورهای ایران و پاکستان پناهنده شدند و جوانانیکه قدرت و توانائی دفاع از استقلال افغانستان را داشتند دست بقیام مسلحانه بردند و با ابتدائی ترین سلاح مانند پیش قبض سیلاوه، شمشیر، تفنگ دهن پر و ساچمه‌ای حتی بیل و کلنگ و تبر و بعضاً تفنگ‌های پنج تیروشش تیر از مود افتاده بضدیت حکومتی ناخواسته و تحمیل شده و هجوم عساکر

بیگانه قیام میکردند و بدینصورت با آتشی جدید ترین سلاح‌های قرن‌بیست و بی‌رحم ترین انسان‌ها مواجه میشدند. ولی بازهم بدشمن بی صفت حمله می بردند.

با اینکه میدانستند و میدیدند که زنده باز نمیگردد به پیش میرفتند و مثل برگ درختان خزان زده در اثر فیرماشنیدارهای دستی. مسلسل های تانک. هلوکوپترهای توپدار. و بمباران هوائی به پیش چشم همدیگر جان میدادند و فرو میریختند ولی بنام خدا و عشق به آزادی بر دشمن هجوم می بردند و از ترس عقوبت عقبی و شرماندگی دنیا به عقب باز نمیگشتند.

کشنده‌های بی‌رحم و بی و جدان آنقدر بیرحمانه و وحشیانه دست بخون بیگناهان فرو می بردند که در غرقاب خون و دحشت و ترور از پیشروی باز می ماندند و از آدم-کشی خسته و به بازوان تنومند خویش فاتحانه تکیه میدادند.

ناگاه غازی از غازیان پیش چشم او مثل اینکه از زمین سربرآورده و یا از آسمان فرو افتیده باشد سبز میشد و با انگشتان آهنین خویش حلقوم پندیده از غرور او را پاره پاره و از خون ناپاک او طهارت می نمود و سر عجز برای شکر از کشتن ملحدی بدرگاه خدای بی نیاز بزمین میگذارد. بلی سریکه سزاوار و شایسته سجده کردن بخداست هرگز بمقابل بیگانگان فرو نمی آیند.

و بدینسان از صدها متجاوز خونخوار یکی هم بدست راد مرد مجاهدی از بین برده میشود. از این جاست که عدم در نظر داشت و محاسبه قدرت آتش دشمن و پی اعتنا بودن مجاهدین به آن بشدت کشتارها و تعداد معلولین بصورت بی تناسب در مجاهدین نظر بدشمن روز تا روز می افزودند. اندازهٔ کشته شدگان را از بیانیه دوکتور نجیب الله که ۲۵ جدی ۱۳۶۵ بروز افتتاح کمیسیون مصالحه ملی که از روی احصایه شورویها میخواندند می توان اندیشید.

آنها گفتند:

که این جنگ خانما نسوز یکنیم ملیون کشته یک ملیون معلول و بیش از پنج ملیون فراری در ملت افغان بجای گذاشته اند: به سال ۱۳۶۲ که بوزارت عودت کنندگان وظیفه داشتم جهت تکمیل یک احصائیه نسبی از معاون قوماندان اعلی نظامی شوروی در کابل پرسیدم یکنیم ملیون کشته ایکه داکتر نجیب الله دربیانه خود گفتند از کدام سال‌ها و از چه تاریخ اند. گفتند: تا اخیر سال ۱۳۶۴ با احصایه تخمینی نزدیک به یقین که از ویرانی دهات و قریه‌جات و شهرها و کشتارهای باالمواجه بدست داشتیم نمایانگر کشته شدن یکنیم ملیون ضد انقلاب بود. که بدسترس داکتر نجیب الله قرار داده بودیم.

اگر ارقام کشته شدگان افغان را از روی احصائیه‌ای شوروی‌ها بپذیرم دیده میشود که سوای ارقام دقیق و محاسبه شده پانزده هزار از عساکر شوروی و ۳۵ هزار از رفقای

حزبی نیز کشته شده اند یعنی بصورت مجموعی پنجاه هزار کمونست داخلی و خارجی به قتل رسیده اند بناءً ملت قهرمان افغانستان برای استرداد استقلال و حاکمیت ملی خود در مقابل هر کمونیست کشته شده ۳۰ نفر کشته ۲۰ نفر معلول و صد نفرفراری تا اخیر سال ۱۳۶۴ داشته‌اند.

این احصائیه در برگیرندهٔ کشتارهای زمان حکومت نور محمد تره‌کی و حفیظ الله امین نمی باشند از احصائیه تلفات دو جانب بخوبی فهمیده میشود که در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۴ مردم افغانستان با ابتدائی ترین اسلحه جارحه و ناریه و یا سلاح غنیمت گرفته شده از اردوی متجاوز می جنگیدند.

66

هجرت: هجرت که از زمان نور محمد تره کی و حفیظ الله امین کم کم شروع گردیده بود در زمان هجوم عساکر شوروی و حملات لجام گسیخته او شان به اوج توقف ناپذیری خود رسیده بود. چون اکثر دهات و قریه جات در اثر بمباران بویرانه‌ها مبدل و منابع آب و زمین‌های زراعتی مردم هر روز بیشتر از روز پیشتر از میان برداشته می شدند و از سوی دیگر تنگدستی و ظلم پایان ناپذیر کشتارهای بی امان و اختناق فکری در طبقه روشنفکر ذهنیت فرار دسته جمعی را تقویت نموده و هجرت از راه های دور از دشت‌های بی آب و علف صحراهای سو زندهٔ بی پناه و کوهای مشکل گذر با ترس و دحشت و تعقیب و توهین که از زمین و هوا جریان پیدا کرده بود انجام می گرفت.

چه بساما دران کرباس بتن برهنه پا، که با طفل گرسنه و در آغوش گرفته اش از بلندی کوهای سربفلک کشیده، بالغزش سنگی از کف پایش، در وادی‌های مرگ آور سقوط میکردند و اطفال و وابسته‌گان این فروکشیده شده گان اژدهای بدبختی باروندگان وحشت برداشته و ترس دیده از تعقیب کنندگان بی مروت، یا بمباران هوائی حتی جرئت توقف برای دیدن سقوط ما در یا خواهر و یا اطفال از پامانده و یا پیران بپرتگاه مرگ و نیستی رسیده را نداشتند و با تلاش بی پایان برای حفظ جانهای فرتوت و گرسنه و برهنه به پیش می شتافتند. به پیشیکه پایان امیدها و خوشبختی های آنانرا در برداشتند.

هزاران هزار نمونه از فامیلی‌های رنج دیده و بلاکشیده، که تا رسیدن به پاکستان و ایران نیمه‌ای از عزیزان و یا جگر گوشه‌های خویش را در اثنای چنین مهاجرتی در پیش چشمان خویش که یا از گسرسنه‌گی و تشنه گی یا از لغریده‌گی‌هایا از سرما و گرما و یادر اثر بمباران هوائی و یا انفلاق مین های زمین از دست داده اند ماتم زده و بیچاره شده امـ ده وجود دارند.

ار یکه نتوانستند و یا نخواستند که ترک آشیانه‌های نیمه ویران شده و کشانه‌ی

مخروبه نمایند به مصیبت های تحمل ناپذیری به امید خوبی امروز یا فردا هر روز و شب مواجه بودند.

تعدادی از متنفذین و دانشمندان معلمین و محصلین و آنهائیکه توان مالی داشتند با تلفات کمتر روی بسوی اروپا و سرزمین‌های امریکا گذاشتند. عشق سوزندهٔ قلوب این وطن دوستان و تبلیغات پرثمر آنها در ممالک آزادی دوست و جلب کمک‌های مادی و معنوی آنها برای جهاد افغانستان و دستگیری از مهاجرین را هرگز نمی شود ازیاد برد. اما بودن اینها اگر در کشور مامون آرامش نبود لاکن وحدت و یک پارچه‌گی آنها در هرجائیکه بودند برای تقویه جهاد و برای ایجاد رهبری واحد موثریت بالاتر از تصور داشتند. و آنچه را که امروز از عدم موجودیت آن مردمان آواره شده ویا خانه نشینان تحت ظلم در رنج و عذاب و بدبختی و بی اتفاقی در داخل افغانستان و یامیان کمپ‌ها در خارج گرفتار و هر روز امید آنها از آرامش قطع و بدوام جنگ و تباهی می افزاید وجود نمی داشتند.

بهر صورت هجرت و یا این کاروان بدبختی مانند زنجیر اسارت بگردن هر هم وطن را نده شده ای آوارهٔ ما می جنبید. و آنها را در عقب خود از زوایای دور افتاده و گوشه‌های نزدیک کشور تاسرحدات پاکستان و ایران و از انجا در دور ترین نقاط کشورهای جهان شب و روز دراثر زنگ خطریکه از ظلم و استبداد و بیداد گری گروه اجنبی صفتان بگوش بیچاره گان و توان مندان بیچاره شده طنین یکنواخت انداخته بود در خود می پیچانید و بسوی دیار بیگانگان بسوی بی سر نوشتی بي انجام می کشانیدند و بدینسان از هجوم و ویران گریهای اردوی سرخ کاروان گسته ناشده‌ای از وطن داران بیگناه ما را بسوی بیوطنی و آوارگی بوجود آورده بودند بگفته ناظمی هروی شاعر مشهور:

وطن غیربدادند و بگفتند لکم وطن ما بگرفتند به گفتند لنا.

به خارج کشور: تنی چند از علمای کشور که قبل از انقلاب ثور بخارج سکونت داشتند و یا با کاروان پناه بردگان همراه بودند شعور سیاسی و آتش انتقام جوئی در مقابل بیگانگان و بیگانه صفتان در قلوب آنها بیشتر از دیگران رخنه کرده بودند و مردم را براه جهاد بضد اشغالگران تشویق ترغیب و بسیج میکردند، متاسفانه در چنین حالاتی نتوانستند در ایران و پاکستان میان فراریان ستمکشیده در امر جهاد یگانگی و وحدت را بپذیرند. بناءً جداگانه برای جلب و جذب دلباخته گان راه آزادی تبلیغ می نمودند و بیشتر توجه آنرا داشتند تا از رقیب سیاسی هم وطن مجاهد خود گویی سبقت را ربوده و تاج شهرت و خود خواهی بلندی تری بفرق خود نهاده باشند.

این تقلاهای بی‌پایان در کمپ‌های مهاجرین بی سرنوشت که در اثر ظلم بی‌پایان

حکومت کابل و تجاوزات نا مشروع اردوی بیگانه هر روز از روز پیشتر وسیع تر میگردید با جنجال و بدبینی و بعضاً با جنگ و جدال ادامه داشتند و بدینگونه پایهای قدرت این رهبران بروی بدبینی یکی بمقابل دیگری هر روز بیشتر از رو پیشتر وسعت اختیار نموده و بجای اینکه آرز و ارادهٔ ملت افغانستان در امر جهاد، تحت رهبری و قیادتی قوماندانی و احدی متمرکز گردد هفت گانه در پاکستان وهشت‌گانه در ایران و ده گانهها در اروپا و امریکا و کشورهای دیگر بوجود مي آیند.

اختلاف رهبران در خارج کشور بدبختانه بالای قوماندانهای داخلی که مستقیماً با اردوی متجاوز و درعین زمان با اردوی مدافع منافع اشغالگران می جنگیدند تاثیرات نا مطلوبی حتی بعضاً تاثیراتی ناگواری مانند شکست و دستگیری راد مردان و سر سپردگان جهاد راه حق را بوجود می آوردند.

باآنکه این رهبران یکی بمقابل قدرت و توانائی دیگری در دیگ احساسات و جاه طلبی خودها جوش میخوردند درعین زمان به همکاری و پشتیبانی و رهنمائی مجاهدین واخذ کمک های خارجی به امر جهاد و رونق دادن امور زندگی مهاجرین و مجاهدین مصدر خدمات قابل قدر و فراموش ناشدنی در تاریخ کشور نیز گردیده اند.

مهاجرین و مجاهدین هم با درک و قبول اینکه رهنمائی اینها در امر جهاد محض برای خدا و دور از خواهشات نفسانی آنها می باشند با قبول تمام مشقات تاپای مرگ به اوامر شان اطاعت و در راه خدا جان میدادند.

67

همینکه مهاجرین جای پای و لقمه نانی در پاکستان و ایران بدست می آوردند مردان و فرزندان جوان خود را بصف مبارزین راه آزادی به افغانستان می فرستادند. درجریان این گیر و دارها بسا دیده شده که جوانهای دلیر با دستهای خینه پر شام گاهان از دواج از آغوش دل برده خویش بسوی سنگر داغ دشمن روئی می آوردند و بجوان مردی جوان مرگی را مي پذیرفتند و چه بسا از تازه عروسانیکه از دیار همسایه‌گان برای راندن بیگانگان از سرزمین آبائی خویش و انتقام شوهرش با کف‌های خینه پر شمشیر می گرفتند وصف‌های دشمن را در افغانستان تا نوشیدن جام شهادت می شگافتند.

با چنان ایثار و فداکاری و اتفاق نظر در امر خود گذری و جان نثاری برای آزادی افغانستان که میان مجاهدین وجود داشت بدبختانه رهبران آنها نتوانستند و یا شاید کمک دهندگان بروی هردفیکه داشتند نخواستند تا اتحاد نظر درمیان رهبران مجاهدین در خارج و قوماندانان قوای جهاد در داخل کشور بوجود آیند با اینکه همه سرکردگان مجاهدین چه در داخل و چه در خارج در راه مبارزه برای خروج عساکر شوروی از

افغانستان و از بین برداشتن حکومت دست نشانده جان بلب و سربکف مردانه وار در جهاد افغانستان مجاهدت کردند اما اگر این اراده مقدس آنها توام با خود گذری از جاه طلبی و اختلافات کوچک تنگ نظرانه توام با اتحاد نظر و اراده همه جانبه و وحدت نظر تحت اثر قوماندانی واحدی صورت می پذیرفت بدون شک تلفات مجاهدین کمتر و مدت اشغال عساکر شوروی و دوران حکومت مربوط آن کوتاه ترمی بود.

داخل افغانستان: درحالیکه کاروان لجام گسته و بی انجام فراریان افغانی، بابی سرنوشتی بسوی دیار بیگانگان بدون ساربان به استقبال بدبختی و رنج بیوطنی روان بودند تعداد کثیری از مردم افغانستان برای جنگ و بیرون راندن اشغالگران و دست نشاندگان شان شب و روز با دشمن بیمروت و نیرومند پنجه نرم میکردند و با مرگ و زندگی دست و گریبان بودند مردان و زنان جوان با سلاح‌های ابتدائی و اسلحهٔ بدست آورده از دشمن از دهات و زمین های هموار بسوی پناگاهای مصؤن تر درمیان کوها دره‌ها پناه می بردند و جنگ را با اشغالگران با حمله و گریز با کشته و با کشته دادن به پیش می بردند و عرصه زندگی را به او شان تنگ و شیرینی فتح را به حلقوم بیداد گران تلخ میداشتند.

پیر مردان و پیر زنان و اطفال زنده مانده از بمباران هوائی و آتش بارهای بزرگ زمینی به تهیه آذوقه و پیدا کردن محل امن به مجروحین، کندن قبر برای شهدا و جای پائی برای مجاهدین بیدریغ سعی می ورزیدند این است که جنگ در دره پنجشیر و در کوهای جدران، کنر. نورستان به کشتارگاهای دشمن و در دشتهای هموار هرات فراه قندهار و ولایات شمالی و تپه‌هائی مرتفع نقاط مرکزی بشکل حماسه آفرین بسدی شکست نا پذیری مبدل و شاهراهای بزرگ انتقالی در تحت حملات شدید و متداوم مجاهدین قرار گرفته بودند.

دشمن انواع مختلف اسلحه سنگین را با تمام شدت و بیرحمی برای تباهی و بدام کشیدن مردم آزادهٔ افغانستان استعمال و دره‌های شاداب و قریه‌های سرسبز را به ویرانه‌های دوران چنگیز وهلا کو خان مبدل میکردند و کشت زارها و مواد خوراکه آنها را به آتش می کشیدند.

چه بسا برج و بارها و درختان بزرگ، که در اثر بمباران هوائی بزمین خم میشدند و فرو میریختند اما راد مردان دلیر و مجاهدین شجاع سربزیر شمشیر گذاشتن را بر سرخمی اسارت و بردگی ترجیح میدادند و با سرافرشته بدشمن حمله می بردند و تسلیمی ننگین را نمی پذیرفتند.

روزنامه‌ها و وسائل نشریاتی جهان از جنگهای حماسه آفرین پنجشیر و دیگر گوشه و کنار افغانستان و رهبران دلیر و قهرمانان دوران ساز آن مانند تورن اسماعیل هرات،

انجیر احمد شاه پنجشیر، حقانی در پکتیا ملا نسیم آخند زاده در لشکرگاه، ملاملنگ قندهار حاجی محمد شاه در فراه عبدالحق در کابل، سید جگرن در غزنی و معلم فرید در کاپیسا و صدها قهرمان دیگر و قوماندانان آبدیده و فرزندان سر سپرده افغان و دلباخته گان راه آزادی را با عزت و احترام نام می بردند و مقاومت و سرسختی این راد مردان دلیر از زبانی بزبانی و از اخباری به اخباری در تمام اکناف عالم نقل قول و نقل محفل حماسه خوانهای آزادی دوست گردیده بودند.

در هر نقطه‌ای از کشور که مصیبتی را اشغالگران بوجود می آوردند در همانجا و یا در گوشه و کناری دیگری در تحت حملات بی امان مجاهدین بهائی سنگین را می پرداختند.

نقطه‌ای قابل توجه اینجاست: که رهبران و همرزمان مجاهد بداخل افغانستان محض بنام خدا و برای عزت و سربلندی ملت افغانستان با تقوای همانند رهبران دوره‌ای خلفای راشدین از تمام مادیات و عیش و نوشی و تن پروری چشم پوشیده بودند لباس و پاپوش‌های اینها از محصولات ابتدائی وطن و خوراک اوشان بیشتر و بهتر از آنچه که مردمان کم در آمد و پیروان پایان رتبه شان امرار معاش می نمودند نبود.

درود مردم و رحمت خدا به این راد مردان راه حق.

درمیان این همه گیرودارها، گروه گگهای مسلحی از او باشان و دارومارهای یله‌گرد. در هر ولایت از بی بند و باریهای کارمندان حزبی و ضعف دستگاه دولت که روز بروز توان مندی و اعتبار خود را در امور ادارهٔ کشور از دست میدادند قد بالامی کردند و بدزدی و غارت خانه‌هائی می پرداختند که قبلاً از طرف دولت خلع سلاح و به اصطلاح رفیقانه پاک کاری شده بودند.

رفته رفته این غارتگران شب در خفا، راه همدستی با شورویها یعنی ستمگران روز را در می یابند و به تحریک و تشویق آنها بنام مجاهد و برای بدنام کردن جهاد دست به چپاول و تجاوز بناموس بیچارگان میزنند و دارو ندار آنها را به یغما می بردند وما یحتاج دست آورده‌ای پیر مردان و پیر زنان و اطفال را که جهت امرار معیشت خویش و اعاشه‌ای بخور و نمیر مجاهدین از هجرت دست برداشته و به مصیبت و بدبختی تن در داده بودند می ربودند، عمال حکومت هم از دست بردایشان بردهات و قریه جات دور و نزدیک برای بدنام کردن مجاهدین تا جای امکان چشم پوشی و اظهار ناتوانی میکردند و بدینسان ستم گران روز غارتگران شب را تقویه و به اعمال شال تشویق می نمودند.

گاهی ساده لوحان خوش با ور دهات، جهت رفع تظلم ودست برد غارتگران شب به بیداد گران روز که دام تزویر گسترده و دانه‌ای فریب ریخته بودند مراجعه و داد خواهی می نمودند. اما دشمنان مردم که ردپای مجاهدین را تا قریه‌ها دنبال اما جرئت رفتن بقریه

را نداشتند دست بیداد گری را به بهانه اینکه دادخواهان همکار و همدرد مجاهدین استند با تمام بیرحمی برخسار عارضین بیچاره می کوبیدند و آنها را بز جرو شکنجه و خدمات شاقه و اخذ باقی ماندهای دار و ندار وا دار میکردند. تا مجاهدی را بدام اندازند.

چه بسا پیر مردان و پیرزنانیکه بزیر شکنجهٔ شکنجه گران جان دادند اما حاضر به همکاری به پیروان بی صفت بیگانه‌گان جهت ویرانی آشیانه‌ای جنگ جویان و دلاوران مجاهد نگردیدند. بدینسان اهالی دهات و قریه‌جات و شهرهای دور از مرکز از طرف شب پایمال غارتگران و از طرف روز دست و گریبان با ستمگرانی بودند که تحت رهبری قوماندانان شوروی برای خاموش کردن قیام مردمی همدستی میکردند.

با تمام بیداد گری‌های غارتگران شب و با همه بیرحمی های ستمگران روز این مبارزین راه حق دست از همکاری با مجاهدین و مبارزین که اراده داشتند اشغالگران را بزانو در آورند و استقلال و هویت ملی خود را حفظ نمایند برنداشتند و در چنین شرائطی غیر قابل تحمل و غیر قابل تصور این‌ها همکاری و سرسپردگی خود را در جهاد حفظ میکردند.

بگذار تا سر تعظیم را به آنهائیکه زنده مانده‌اند فرو آوریم و پیشانی را بخاک پای آنهائیکه جان های عزیز خود را در راه حفظ حاکمیت ملی نثار کرده‌اند بگذاریم.

درود به وارثین واقعی کشور

شدت و دوام جنگ خط فاصلی را میان مجاهدین راه حق ور اهزنان و لگرد مسلح بوجود آورده بودند و بمرورزمان پرده از روی اعمال غارتگران شب این نقاب داران روز و این نفرین شدگان جامعه بالا میرود و ماهیت و هویت آنها را به نزد مردم و مجاهدین آشکار می سازد ازانرو ساحهٔ فعالیت‌های ناجائز و زندگی ننگ آور آنها محدود و پیدا کردن محل زیست تا آنجا به آنها مشکل و طاقت فرسا میشوند که صحراهای وسیع و کوهای سربفلک کشیده کشور آنها را پناه نمیدهند.

قریه‌ها به اوشان قفس و مردم مثل زنجیری آنها را در هم می پیچانند و می غلطانند.

احساس حقارت، درک رانده شدن از جامعه، این دهشت زده ها را به اشخاص عقده مند و عصبا نگران بی ترحم و انتقام جویان بی مروت بمقابل مردمان شریف و آزاد منش افغانستان اسلحه‌ای برنده‌ای بدست جفا پیشه گان شوروی و پیروان بی‌دیانت شان مبدل میکنند و هر روز هفته و ماه تعدادی ازین یله گردان بنام مجاهد تسلیم می شوند و بحیث رانده شده گان مردم و تفاله اجتماع به حقانیت هجوم شوروی‌ها ایمان آورده و به سایهٔ بی پایهٔ نظام کمونیزم پناه می برند و در صف اردوی جداگانه و تازه تشکیل حکومت تحت عنوان تسلیمی‌های مجاهد کش متشکل میگردند.

پول و سلاح بی حساب و معؤثیت از اعمالیکه اینها انجام میدهند روح ملت غیور و سر سپردگان راه آزادی را هر روز از روز پیشتر بیشتر تحت فشار و عذاب قرار میدهند دیگر هیچ کس در مقابل این زنجیریهای حکومت مالک هیچ چیز شخصی حتی ناموس و دخترهای معصوم خود نمی باشند پول و ثروت هر دارنده و داروندار هربینوا به ارادهای اینها باید پرداخته و سپرده شود با اینکه تسلیمی‌ها، مجاهدین و همکاران آنها را با مضیقه‌ای خارج از هر اندیشه و تصور قرار میدهند اما در حقیقت امر به ماهیت خود و حکومتی که به آنها تسلیم شده روشنی افگنده و قهراً جام زهر بدنامی و بی آبروئی را بدست خود خود می نوشند و آنها را بیش از پیش از همه کس و از همه جا تجرید می نمایند.

این مکتب ندیدگان بی‌دانش و دشمنان مردم، گویا به انگشت دستهای خویش روزهای پایان زندگی خود ها را می شمارند و به پنجهٔ پایهای خود جواب خیانت بمردم را تصنیف میکنند.

نفرین به گروه گکهای بی‌دانش مسلح و سازماندهندگان ویران گر شان، که در تمام مدت جنگ مجاهدین، با اشغالگران روس و پیروان خود فروخته آنها مخفیانه از روسها سلاح و از پیروان شان پول بدست می آوردند و مانند ماری در آستین مجاهدین جاه می پالیدند و مانند گژدم بروح سرشار و عشق بی پایان این سر سپردگان راه حق نیش میزدند و زهر پاش میدادند.

مقاومت فرزندان دلیر افغان برای دفاع از حاکمیت ملی و کشتار بیرحمانه‌ای اردوی متجاوز و پیروان بی‌اراده شان برای اشغال افغانستان نظر جهانیان را بخود جلب و مردم کشورهای آزادی دوست و کشورهای مسلمان و ممالک بیطرف و سازمان ملل متحد به پشتیبانی و دفاع از حق حاکمیت ملی و استقلال افغانستان به معاونت و کمک های همه جانبه به نیروی مقاومت افغانستان و مهاجرین بی‌پناه برخواسته و به اقدامات عملی قابل قدری اقدام نمودند:

68

ملل متحد: هجوم عساکر شوروی و اشغال افغانستان نمایندگان بعضی از دول جهان خصوصاً اضلاع متحده امریکا وطر فدارانش را به آن وا داشت تا بکوشند که سازمان ملل متحد موضوع افغانستان را تحت غور قرار دهند. شور و هیجانات اکثریت قاطبه مردم جهان و ترس و وحشت همسایه گان شوروی از زیر پا گذاشتن حقوق دول و حقوق بشر از طرف اردوی سرخ سبب گردید تا نمایندگان ۱۲۳ کشور به اشتثنای اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اقمارش مداخله شوروی را در افغانستان تقبیح و حکومت

آنرا متجاوز و خروج عساکر شوروی را از افغانستان جداً تقاضا نهایند.

حکومت اتحاد جماهیر شوروی که فرستادن عساکر خود را مطابق مادهٔ (۵۱) منشور ملل متحد دراثر تقاضای حکومت افغانستان حکومتیکه هرگز نتوانستند حقانیت قانونیتی آنرا به چنین پیشنهادی به اثبات برسانند قانونی تلقی و آنرا بحیث وظیفه انترناسیونالیستی خود تعبیر می نمودند بناءً به فیصلههای سازمان ملل متحد و نظریات قاطبهٔ مردم جهان و قیام سرتاسری ملت افغانستان پشت پازده و اعتنائی نکرده حتی هر روز بیشتر از روز پیشتر قشلههای عسکری خود را در نقاط مختلف افغانستان پایه گذاری نموده و به استحکامات عسکری خویش می افزودند.

عدم اعتنا به فیصلههای ملل متحد و شدت جنگ و کشتار بیرحمانهای قیام کنندگان مجاهد از طرف شورویها سبب گردید تا احساس همدردی و ترحم بمقابل مردم فقر زده اما آزادمنش و سرشار از غرور ملی افغانستان و نفرت عمیق مردمان آزادی دوست اکثر کشورهای عضو ملل متحد را به مقابل زمامداران شوروی روز تا روز بیشتر از پیشتر افزوده و به بالا ترین اوج ضدیت به ایدیا لوژی کمونیزم مبدل گردد.

و ملل بزرگ و کوچک جهان را به این متقاعد نمایند که ملت افغانستان حق و شایستهگی آنرا دارد تا به اخذ کمک های همه جانبه ملل آزادی دوست برای حفظ استقلال و حق حاکمیت ملی خویش نائل گردند.

ازانرو زمینه کمک های مادی و معنوی، برای تربیه و تسلیح مجاهدین دربسا از کشورهای عضو جامعه ملل بوجود می آیند. دراثر این کمک های مادی و تبلیغات دسته جمعی و محکوم نمودن عمل شوروی ها در سراسر جهان بود که معنویات جنگی ملت غیور افغانستان بازهم اوج بیشتر میگرند و مقاومت سرسختانه و پیگیر و حملات دلیرانه آنها به اردوی متجاوز و پیروان ملحد شان کسب شدت اختیار کرده و پیشروی اردوی شکست ناپذیر را به حلقات محاصره و دفاع خود شان از خود شان مبدل میکنند.

ازانرو آنها که راههای زمینی را بروی قوتهای خود بسته میدیدند با حملات پیگیر توسط طیارات بم افگن آتش افروز وهلو کوپترهای زره گرفتهای توپدار و توپهای ثقیل دور رس آزادی دوستان را بگناه اینکه چرا آزادی و استقلال و وطن خود را دوست میدارند تحت آتش میگرفتند جنگلات و حیوانات با انسانهای بیگناه یک جا در شعلههای آتش می سوختند و نابود میگردیدند از هر دهیکه صدای تفنگ بالامیشد و یا اطلاعی از موجودیت مخالفان شوروی را دردهی میگرفتند بدون هیچ نوع بر رسی بر حقیقت موضوع ده و اهالی آن یک سره نابود میگردید گناه کشته شدن یک فرد شوروی را از صدها بی گناه افغان میگرفتند.

جنگلات و مزارع، خرمنها ورمههای گوسفند و گلههای گاو شیری را تحت آتش

هلوکوپترها با شدت وبیرحمی به نیستی و نابودی مي کشانیدند بدین سان آرزو می بردند تا ملتی را اسیر و گروهی بی مایه وبی پایهٔ دست نشاندگان خود را در اقمار کشورهای بدام افتیده خویش بنام حکومتی سوسیالیتی و نظام کمونیستی در افغانستان بوجود آورند و حقانیت وجود عساکر خویش را برای بقای نظام کمونیستی و تامین انقلاب ثور را به سازمان ملل موجه و قیام ملت افغانستان را یک تحریک اجانب برای یکتعداد اوباشان و شورشیان توجیه نمایند.

بی‌خبر ازینکه غرورملی و دین اسلام هر دو درین کشور کهسار مرد آفرین شکست ناپذیر و تاابد زنده ماندنی است: بگذار مشعل آزادی را راد مردان افغان بیفروزند و بکشورهای اسیر شده و بدام افتیدهٔ کمونیزم شعار آزادی را بیا موزانند.

با افزونی عساکر و حملات شورویها کمک‌ها و همدردی طرفداران آزادی افغانستان از جانب اکثر کشورهای عضو ملل متحد مطابق فیصله‌های منشور ملل برای دفاع از حاکمیت یک کشور بیطرف افزایش می یابد و بصورت پیگر مجاهدین افغان از پشتبانی و اظهار همدردی همیشه‌گی اکثریت چشم گیر اعضای سازمان ملل متحد بر خوردار میشدند و از چند کشوریکه در صف اول کمک کنندگان مادی ملل قرار دارند. نام میگیرم:

69

پاکستان و ایران: نتیجه گیری ستمگاری ستمگاران روس، در گیرو دار انقلاب‌های تحمیلی و گذشته های اردوی سرخ به پایمال نمودن حقوق بشرچه در خود روسیه و چه کشورهای اروپای شرقی و ممالک تحت ستم نگه داشته شده‌ای اسلامی در آسیامیانه نشان دهنده آن بود که هجوم عساکر و تحمیل ایدیا لوژی کمونیزم به مردم افغانستان خواهی نخواهی وسیلهٔ وجود صفوف فراریان و سربکوه و دشت نهادگان میشوند برای جلوگیری از چنین پیش آمدی عساکری متها جم تا می توانستند راهای فرار را می بستند ومین گذاری میکردند و اگر کاروانی از بیچارگان فراری ازین بلاهای زمینی خود را میرهانیدند در تحت بمباران هوائی قرار میگرفتند.

اما ظلم و بیداد گری و تجاوز بناموس مردم و حک حرمت و بی‌احترامی به اشخاص قابل احترام و تحقیر و توهین علمای مذهبی و زجز و شکنجهٔ آنانیکه نماز میگذراندند و یا پای بندی خود ها را به امور مذهبی و عنعوی نشان میدادند بجای رسیده بود که تحمل اقامت و قبول حقارت بمردمیکه توان فرار داشتند تحمل نا پذیر شده و هرچه بادا باد دارو ندار خود را میگذاشتند با شکم گرسنه، دست خالی، با اطفال مریض و پیران ناتوان پای پیاده و عموماً از بیراهه‌ها بایک جهان نا امیدی و بی‌توقعی روی بسوی پاکستان

و ایران آورده و با چنان حالتی که سراپای این کاروان دنباله دار را فقر مصیبت داغ دیده‌گی و بدبختی گرفته بود قدم بدیار آنها گذاشتند.

عواطف درک انسانی احساس همسایگی، مسلمان بمقابل مسلمان چیزی نیست که بتوانند برادر درمانده و همسایهٔ گرسنه و بی سر نوشت را بسر نوشت خود شان باز دارند تا آنها احساس بیگانگی و در مانده‌گی نمایند از انرو تا توانستند ایرانی‌ها و پاکستانی‌ها از ایثار مال و جاه برای افغانهای مهاجر دریغ نکردند و این پیش آمدها و پشتیبانی از موقف مردم افغانستان توانست تا جای پایی برای مهاجرین و تخته‌ای خبزی برای مجاهدین بوجود آورد و این بود که فرار یان نا امید شدهٔ افغان نیروی از دست رفته خود را در امر جهاد باز یافتندو همینکه جای پای به پیر مردان و پیرزنان و اطفال بازمیشد جوانان برای جهاد بکشور محبوب خود باز میگشتند زیرا باور داشتند وقتیکه مردم بمبارزهٔ مسلحانه قیام نمایند هیچ ابر قدرت استعماری نمی توانند اراده آنها را تحت تسلط خود آورند و آنها را مغلوب و مغلول نمایند.

با شدت جنگ و کشتارهای دست جمعی و ویرانی‌های دوام دار، هجرت هم سریع تر و پردامنه ترمیگردید چنانچه از 1980 تا 1984 (۱۳۶۴-۱۳۶۰) قرار احصائیه‌ای دفتر مهاجرین ملل متحد ۳ ملیون نفر در پاکستان و دو ملیون به ایران از افغانستان فرار داده شده بودند اگر آنهائیکه خارج کمپها اما بداخل پاکستان و ایران و خارج از احصائیه‌های آوارگان ملل متحد زندگی اختیار کرده اند و آنهائیکه در هندوستان اروپا و امریکا و کشورهای اسلامی و کانادا استرالیا حتی جاپان و نئوز یلند اقامت گزیده اند بحساب آوریم مجموعاً دسته جات فرار کردگان مصیبت رسیده افغان به بیش از شش ملیون آواره یعنی بالاترین و بی سابقه ترین رقم هجرت بتناسب نفوس را در تاریخ قرون اخیر تشکیل داده بودند.

احساس بشر دوستانهٔ کشورهای آزاد منش قسمتی از آواره‌گان را پذیرفتند و به قسمتی اعظمی آنها در پاکستان کمکهای مادی خود را سر ازیر نمودند در راس کمک دهندگان دفتر آوارگان ملل متحد و در راس کشورهای کمک دهنده پاکستان و ایران و اضلاع متحده امریکا و عربستان سعودی و کشورهای صنعتی جهان قرار داشتند ۱۲۳ کشور عضو سازمان ملل متحد، هر کشور به اندازهٔ قدرت و توان مالی خود از کمک به مهاجرین و مجاهدین دریغ نکردند. ورنه روسها اراده کرده بودند تا سرنوشت افغانستان و مبارزان راه آزادی را همانند کشورهای مسلمان آسیانه میانه از بین بردارند.

زیرا بخاطر دارم: ملاقاتیکه بسال 1981 به آقای و رانسوف سفیر اتحاد جماهیر شوروی در دهلی زمانیکه خود سفیر هند بودم داشتم و اوضاع و آینده پرآشوب افغانستان و جرئت و شهامت افغانها را و عدم توجهٔ عادلانه و عالمانه حکومت و صاحب منصبان

شوروی را بوی درمیان گذاشتم بایک تبسمی استهزاء آمیز تبسم که مثل زهر در حلقم فروچکید گفت بما قابل تشویش نیست ما عین مشکل را در اوائل انقلاب با اوزبکهای مسلمان داشتیم. ازینکه او کشور عزیز مرا، اوزبکستان بدام افتیده و اسیر شدهٔ کشور خویش تصور کرده بود بی‌اراده عصبانی و برافروخته شدم او بدرایت که داشت خواست جمله خود را چنین ترمیم نماید که:

شماهم باید مشکلات خود را تحمل و راه حل آنرا جستجو نمائید.

اگرچه او صحبت از دلاوری دلاوران افغان را به جنگهای افغان و انگلیس بجای موضوع جنگ موجود افغانستان درمیان گذاشت اما تیر از کمان جسته و ما هر دو مکنونات قلبی یکدیگر را خوانده بودیم و صحبت‌های باقی مانده با شک و تردید با یکدیگر نیم ساعت ادامه یافت.

ازانرو رادمردان موجود و نسل‌های آینده افغانستان بایستی مرهون مردم این دو کشور همسایه و مسلمان باشند.

امیدست برادران پاکستانی و ایرانی از مقاومت مردم افغانستان برای آزادی درک کرده باشند که مردم آزادهٔ افغانستان از مداخله کشورهای بیگانه تحت هرنام و عنوانیکه باشد در امور داخلی خویش نفرت آشتی ناپذیر دارند و نخواهند و نگذارند تا به مداخلات ناخواسته در امور داخلی افغانستان رشته‌های وحدتی را که میان این ۳ کشور مسلمان افغانستان و ایران و پاکستان بوجود آمده از میان برداشته و بریده شد.

با تمام همکاری و کمک‌های جهانی برای چند ملیون مهاجر افغانی کار ساده و آسانی نبود تارنج پی خانمانی و پی سر و سامانی و در بدری و دوری از نزدیکان و جلاوطنی او شانرا جبران نمایند خصوصاً به آنهائیکه درمیان کمپها و کلبه‌های محقر و در گوشه و کناری ویرانه‌ها با ابتدائی ترین شکل آن تحت تابش آفتاب 40–50 تابستان و سرمای زمستان و انتظار فرزندان بجنگ رفته خودها روزی را شام و شامی را سحر نمایند ازان رو اکثر آوارگان که زمین به آنها تنگ و آسمان از آنها دور شده بودند بمرگ آرزومند و بمردن مشتاق گردیده زیرا به موجودیت دهها هزار زنهای بیوسیله که شوهرهای خود را در جنگ از دست داده بودند و هزارها دختر جوان بی سرنوشت و مادران و پدران فرزنده مرده و جوانان معلول و معیوب و اطفال بیکس و بی‌آینه دار و ندار این کمپها را به صحرای محشر مبدل کرده بودند.

خدایا بگذار تا زمین دهان باز کند و نیم از بدن آدم کشانیرا که عامل این همه بدبختی و مصیبت ملت غیور افغان گردیده اند در خود به بلعند و نیمه‌ای دیگری از وجود پلید آنها به آتش قهر مردم اندر شوند و آسمان با فروریختن سنگ ژاله‌ها نفرین خود را بسر این نفرین شدگان فروزیزند.

70

عربستان سعودی: رهبری و مردم مسلمان عربستان سعودی و امارات کویت بحیث کشورهای مسلمان و ثروت مند قسمتی زیادی از مصارف جنگی و مواد استهلاکی مجاهدین و مهاجرین را خصوصاً عربستان در کمپ‌ها و در میدان مبارزه سخاوت مندانه به ارزش صدها ملیون دالر سالانه پذیرفته بودند و در جامعه ملل افغان از جانب داران درجه اول مجاهدین و مهاجرین و آزادی خواهان افغانستان قرار داشتند و بعضی از جوانان کشورهای مسلمان دیده شده در جهاد افغانستان با مجاهدین اشتراک مساعی می نمایند اگرچه تعداد آنهانها یتاً ناچیز و در جهاد مثمریت نداشتند اما نوع پروری و فداکاری برای نجات افغانستان بروحیهٔ مجاهدین تاثیرات عمیق بجای گذاشته و فعالیت محاربوی آنها را تقویت می نمود.

اضلاع متحده امریکا: هم زمان هجوم عساکری شوروی حکومت اضلاع متحده امریکا تجاوز اردوی سرخ را به افغانستان شدیداً محکوم و تقبیح نموده و خروج فوری عساکر متجاوز را خواستگار گردیدند و از فروش صدها هزار تن گندم به شوروی ممانعت نموده و پروازهای بین دو کشور را معطل قرار دارند همنوا و هم زمان با اضلاع متحده امریکا تمام کشورهای صنعتی و ممالک بیطرف جهان اشغال افغانستان را یک تجاوز صریح و غیر قابل توجیه اردوی شوری پنداشته و خروج هرچه زود تر اردوی متجاوز را تقاضا می نمودند.

بسا از کشورها محدودیت های تجارتی و اقتصادی را به اتحاد شوروی تجویز نمودند و ۱۲۳ کشور حکومت افغانستان را بحیث یک حکومت تحمیلی و دست نشانده بر سمیت نشناختند.

اگر به بیانیه آقای شورد نازی وزیر خارجه اتحاد جماهیر شوروی که در پارلمان آنکشور به ماه جون ۱۹۹۰ گفته بود که ما بجنگ افغانستان در حدود صد ملیارو دالر مصرف نموده ایم توجه نمائیم دیده میشود که شوروی ها سالانه در حدود ده ملیارد دالر مصرف نظامی و کمک های بلاعوض را برای تشدید جنگ و تفرقه اندازی میان نیروهای مجاهدین و بالا کشیدن و بوجود آوردن تضادهای ملی و رشوه دادن به اقوام و قبائل بدسترس حکومت دست نشانده و جنرال های نظامی خود برای اسارت و بدام کشیدن ملت افغانستان متحمل گردیده بودند.

اضلاع متحده امریکا برای تقویت نیروی مجاهدین افغانستان از اسارت شورویها سالانه در حدود یک ملیارد دالر بصورت علنی و پوشیده از سلاح گرفته تا وسائل طبی و مواد خوراکه و پوشاکه بدسترس مهاجرین و مجاهدین قرار داده و به ارزش بالاتر از

ملیاردها دالر پشتیبانی آنها از موقف افغانستان و تشویق و خواهش آنها از دیگر کشورها برای کمک به افغانستان می باشد تقویه مادی و معنوی و تجهیز جوانان مجاهد با سلاح‌های مدرن و پشتیبانی همه جانبه و پیگیر جلالتمآب ریگن رئیس جمهور اضلاع متحده امریکا امید همه را بیش از پیش تقویه نموده بود که ملت افغانستان خلاف توقع و پیش بینی‌های اتحاد شوروی نیرو و توانائی و استحقاق آنرا دارند که تا سرحد شکست یک اردوی ابر قدرت شکست ناپذیر قرن ۱۹و قرن ۲۰ جنگ را ادامه داده و دشمن نیرومند و مغرور را بزانو در آوردند از انجاست که ملت مجاهد افغانستان جلالتمآب ریگن را بحیث یک مرد آزادی خواه عالم بشریت و دوست مردم افغانستان آنهم در زمان مصیبت احترام میکنند.

انگلستان: با گفتارهای آتشین صدراعظم خانم تیچر، همه وقت مجاهدین را تقویه نموده و او اولین صدراعظمی بود که به باز دید آواره‌گان افغانی درمیان کمپ‌های پشاور آمده و اظهار همدردی خود را جهت باز گشت مهاجرین و خروج فوری عساکر شوروی از افغانستان اعلام و به اندازه و مقدار کمکهای انسان دوستانه خود افزورند.

کشور چین نیز در فرستادن اسلحه و تربیت مجاهدین کوتاهی نورزیدند.

هندوستان: بااینکه حکومت هندوستان تحت رهبری اندارگاندی رژیم کابل را بر سمیت شناخته بود باآنهم هجوم عساکر شوروی را تقبیح و خروج فوری آنرا از افغانستان تقاضا داشتند.

حکومت و مردم هند با مهاجرین افغانی در هند در زمان اقامت شان همدردی و روابط نیک داشتند پخش جرائدیکه از طرف افغانها در داخل و خارج هند به نشر میرسید و ترتیب مجالس و مظاهرات ضد شوروی و ضد رژیم کابل در هندوستان از طرف حکومت هند بصورت علنی یا پوشیده مواجه بموانع نشده بودند.

این رویه حکومت هند زمینهٔ آنرا بوجود آورده بود تا موجه ترین و تازه ترین اخبار جنگ افغانستان از منابع خبری و دیپلوماتها در دهلی پخش گردد و هندوستان خصوصاً دهلی مرکز رفت و آمد افغانهای روشنفکر مهاجر از اکثر کشورها دیگر و منبع تبلیغاتی دستگاهای نشراتی سراسر کشورهای ضد بلاک شوروی و کشورهای مسلمان و ممالک بیطرف گردیده باشد زیرا شخصی اندراگاندی به مهاجرین افغانستان بدیده ترحم و حق بجانبی می نگریستند.

واینهم قابل فهم است که اگرهند در زمان اشغال افغانستان مناسبات دیپلوماتیک به آن نمیداشتند روابط سیاسی افغانستان به کشورهای غیر از اقمار شوروی از میان برداشته شده و افغانستان بحیث حلقه‌ای در زنجیر کشورهای مسلمان آسیای میانه مطابق میل و آرزوی رهبران اتحاد شوروی افزوده میشد و از جانبی دیگر زمینهٔ دهها و صدها نفر افغانی

که برای تحصیل تجارت تداوی و اشتراک در کنفرانس ها بنام هند خارج میشدند و در صف مجاهدین و مهاجرین می پیوستند مسدود میگردید.

71

اگر از احساس ترحم و همدردی گرفته تا کمک‌های نظامی و سیاسی کشورهای که برای تقویهٔ نیروی مقاومت قهرمانان مبارز و مجاهد و مهاجرین افغانستان انجام داده اند در نظر گرفته شود دیده میشود که: هر کشور کمک کننده به اندازه علاقه و دلچسپی خود برای برانداختن پرده از چهرهٔ فریبنده مجمهٔ بقبا درآمدهٔ کمونیزم که با بهترین شعارها و موثرترین بیانیه‌ها در بزرگترین کشورها نفوذ و در بهترین و مستحکمترین قصر ها رخنه کرده بودند علاقه مند گردیده و بابرداشتن این پردهٔ تذویر توسط سر سپردگان آزاد منش افغان امید وار و بیدریغ به کمک آنها شتافتند تا اهریمن کمونیزم جهانی، که قسمتی بزرگی از جهان را زیر نفوذ خود آورده بودند مسخ نمایند.

شش ملیون مهاجرستم رسیده، از دهقان کمبغل تا کارگر بی سرنوشت از متعلم مکتب. تا محصل اوارهٔ پوهنتون. از معلم تا پروفیسر بیچاره شده. از ملا امام تا روحانی بینوا. از تاجر پرغرور تا ملاک قدرتمند. از مامور پایان رتبه محتاج. تا مامور والا مقام عزت طلب، همه دارو ندار خودها را از ستم و بیعدالتی کمونیست‌ها بجا گذاشته و فرار و بی سرنوشتی را برقرار ترجیح داده بودند و سبب گردیدند تا اردوی بزرگی از بیشترین آوارگان جهان را بهم به پیوندند و بهترین و بزرگترین منبع تبلیغاتی بسطح جهانی بضد کمونیزم و اردوی متجارز شوروی را بوجود آورند. و دشمنان کمونیزم بین المللی را در صف خویش قرار دهند.

همین اردوی بلاکشیدهٔ افغانان بی‌پناه بود، که توانستند بقلوب عقب مانده ترین مردم آسیا و در ذهن پیشرفته ترین مردم اروپا و امریکا نفوذ نموده و فجایع پیروان ایدیا-لوژی کمونیزم را به آنها بهتر، از هر کتابی هر شهکار نویس و بالاتر از هر دستگاه نشراتی پرطول و عرض عملاً تمثیل نمایند و طوفانی از احساسات اندیشه های اندیشمندان را تا عمق این ایدیا لوژی بی بنیاد فریبده بوجود آوردند. تا دانشمندان بتوانند در کشف جرائم و جنایات و تحمیل قهری و جبری کمونیزم بالای انسانهای بیگناه به نام آوردن مساوات در عالم بشریت. تحت شمار جامعه‌ای بدون طبقات اما بی مفهوم کمونست‌ها پی ببرند.

اینها در هر کوچه و بازار، در هرده و قریه، در هر شهر و کشوریکه رسیدند، گلم قصه خوانی جورو بیداد گری بیداد گران شوروی و پیروان بی اراده شانرا هموار میکردند و آنچه دیده و یا شنیده و یا مزه‌ای رنج آنرا چشیده بودند در محضر دهها

صدهاها و بعضاً هزارها شنونده باز گو میکردند و ازاثر باز گوئی این واقعیت ها بود که مردم بر ماهیت کمونیزم بیشتر پی میبردند و دراکثر کشورهای جهان احزاب کمونیست آن بعد از هجوم عساکر شوروی در افغانستان نتوانستند چهرهٔ مسخ شده‌ای کمونیزم را در زیر پرده‌های حریر سخن یا شعارهای آتشین کلام بپوشانند ازانرو در کیفیت و کمیت احزاب کمونیست جهان در انتخابات پارلمانی شکست‌های چشم گیری در جریان اشغال افغانستان هر سال بعد، بیشتر از سال پیش دیده میشد.

شاید به استناد همین نتیجه گیری ها و چشم دیدها بوده باشد که آقای ریگن رئیس جمهور اضلاع متحده امریکا مدعی شده بودند که تا اخیر قرن بیست دیگر نشانی از کمونیزم و نامی از کمونیست در جهان باقی نخواهد بود.

72

تاثیر جنگ‌های افغانستان بداخل شوروی و کشورهای اقمارش:

رهبران اردوی سرخ هنگام هجوم خویش به افغانستان تعدادی از فرزندان کشورهای مسلمان آسیای میانه را که دراثر مساعی خسته‌گی ناپذیر مبلغین کمونیزم از اسلام روی گردان و کمونیست شده نیز در ترکیب اردوی خود جای داده بودند.

جنرالهای صاحب نظر در علم کمونیزم بروی دو هدف علاوه بر محاربه به عساکر آسیای میانه ارج بیشتر میگذاشتند و فعالیت های سیاسی بیشتر ازان ها متوقع بودند:

۱: میخواستند ذریعهٔ این افراد روحیه‌ای جنگ جویان افغان را تخدیر نموده به آنها بدا نانند که اجداد شان مسلمان‌های تاریک ذهن و عقب افتیده از کاروان تمدن بودند و از پیوستن به شوروی مترقی وحشت داشتند ولی امروز که به حقانیت کمونیزم پی‌بردیم می بینم کشورهای مسلمان آسیای میانه دراثر توجه رهبری شوروی داو طلبانه در حلقهٔ کشورهای شوروی شامل و از زندگی مملو از نعمات مادی و آرامش روحی مستفید میشوند بناء عساکر شوروی آمده اند تا شمارا هم براه پیروزی سعادت و زندگی نوین رهنمون گردند و از گو دال فقر و بدبختی و تنگ نظری مذهبی نجات داده و برای آرامش خاطر نسل‌های آینده جای در اردوگاه سوسیالیزم این راه نجات بخشای عالم بشریت از استعمار و استثمار به شما هم آباد و معمور نمایند.

۲: به تصور اینکه توسط اینها که تر کمنی اوزبکی و تاجیکی میدانند علاوه از ترجمانی می توانند تحریکات ملی را درمیان پشتونها دری زبان ها اوزبک ها و ترکمن‌ها دامن زنند و بدینوسیله وحدت شکست ناخوردهٔ اسلام را در افغانستان متزلزل و اساس هم بسته‌گی مذهبی آنهارا تحت‌الشعاع مبارزه ملی و لسانی بضد یکدیگر شان تحریک و رخنه‌ای در اردوگاه جهاد بوجود آورده و زمینه اشغال افغانستان را مساعد و آسانتر و

تامین حکومت دست نشاندهای خودها را تضمین بهتر نمایند. و با این خیال پلوها امید های ناپخته را در مغزهای خام خویش پخته میکردند و در عالم خیال از نوشیدن جام فتح سرزمین افغانها سرمست و سرشار میشدند.

برعکس فرزندان بدام روس افتیدهٔ مسلمانان آسیای میانه در جلایش شمشیر جوانمردان افغان اشعهٔ الهام بخش دیگری میدیدند و درک دیگری داشتند و جوهر زندگی از دست دادهٔ پدران خویش یعنی آزادی را در سر زمین افغانها یافتند و نعرهای عشق به آزادی را، که از ذره ذرهٔ خاک این وطن به آسمان بلند گردیده بود آموختند.

هر قدر به مقاومت سرسختانهٔ و دلیرانهای افغانها برای حفظ آزادی مقابل اردوی متهاجم می افزود بهمان اندازه فرزندان کشورهای آسیای میانه به این راد مردان علاقمند و در احساس ترحم آنها به این جوانمردان می افزودند.

دیگر اینها مبلغین چشم و گوشی و زبان بستهٔ کمونیزم نه، بلکه با گوشهای شنوا حرفهای اسیران افغانی را می شنیدند و با چشمهائی باز اعمالی جابرانهای اشغالگران شوروی را میدیدند و می توانستند به عمق بدبختی مردم اسیر پیبرده و در باره اجداد جنگ آوری خویش وارزش آزادی ببندیشند اینها که بعضاً با اسیران افغان در محاکم صحرائی بر میخوردند و از آرزوی آنها می فهمیدند که: به استقبال مرگ باسر افراشته تا سر دار میروند اما با سرخمیده زندگی را که به اطاعت و اسارت بیگانگان باشد نمی پذیرند.

خودها را سرزنش میکردند و ازینکه خود اسیر دیگران بودند و برای آرزوی دیگران می جنگیدند در مقابل جوانان اسیر شدهٔ افغان احساس شرماندگی و سرافگندگی داشتند. باری از روی ترحم و احساس بشری اما برای تسکین خاطر خویش به افغان های محکوم بمرگ میگفتند: جنگیدن به اردوی سرخ نهایتاً به تباهی و بربادی شما می انجامد بیسائید و تسلیم شوید:

اما از اسیر محکوم بمرگ نزدیک به آتش بارهای مسلسل می شنیدند: مرگ را به آزادی پذیرفتن بالاتر از زندگی به اسارت زیستن است بماگفته اند به آزادی یکبار مرگ بسراغ انسان می آید و در اسارت بهر دقیقهٔ.

با این کافران تاریک دل خواهیم جنگید و اجازه نخواهیم داد تا چراغ دین مقدس اسلام را که پدران ما افروخته و بما به ارث گذاشته اند بدست آنانیکه منکر ادیا نند خاموش گردند.

بادیدن چنان حالاتی و با شنیدن چنین جملاتی عساکر کشورهای آسیایی میانهٔ شوروی بیشتر از پیشتر درباره ایمان داری اجداد خود و حق بجانب بودن آنها در قیام ستقابل روسها از ته دل معتقد میگردیدند و بحقانیت قیام مردم افغانستان بضد شورویها

باور پیدا میکردند.

علاقه و عشق به هم بسته‌گی در مدتی کوتاهی میان عساکر آسیا میانهٔ وافغان‌ها چنان رشد یافته بود که اسیران افغانی را پنهانی و بمقابل چشم روسها آزاد میکردند و از تیر باران کردن اسیران افغانی سرباز میزدند و حتی تیر باران شدن را در اثر تمرد می پذیرفتند اما مجاهدین را نمیکشتند. بگفتار شواهد عینی تعداد متمردین عساکر موصوف به حدی روز افزون بودند که شوروی‌ها مجبور شدند تا عساکر اوزبک ترکمن و تاجیک قزاق و قرقزی و آزر بایجانی را به عساکر روسی نژاد تبدیل نمایند و آنها را به اتحاد شوروی باز گردانند.

ازانرو آنا نیراکه شورویها بویرانی مساجد و لگدمالی آمال ملی مردم افغانستان آورده بودند ناچار شده باز گردانیدند. ولی اینها آموخته باز گشتند. تا دروازهائی عبادتگاهای کشور خویش را بروی مومنین بخدا باز و برای آزادی مبارزه کنند. آنچه را که روسها هرگز تصور آنرا نداشتند.

73

اگر به باز گردانیدن عساکر آسیای میانه در قسمتی از اردوی سرخ آنهم دریک کشوربیگانه مخالفت به اعمال روسها فروکش می نمایند، در سرزمین‌های دیگر آنهم تحت تسلط شوروی سبب آتش افروزی‌های برای آزادی میشوند که خاموش پذیری ندارند زیرا بادرک عشق به آزادی مغزهای عساکر بازگشته نشتشو یافته و جان سپردن بخاطر حاکمیت ملی را آموخته بودند و از هیچ مشقتی برای کسب آزادی نمی هراسیدند.

با چنین روحیه‌ای در حالی بکشور های خود باز میگردند که فرش ماتم جوانان کشته شده‌ای آسیای میانه در افغانستان تقریباً به هر گوشه و کنار هرده و قریه هموار اند. کشته‌ها فرزندان آنانی اند که از هدف بردن فرزندان شان بجنگ افغانستان و نه از آوردن جناره های شان چیزی میدانستند این بیچاره های مصیبت رسیده بعد از وداع با جگر گوشه‌های شان در گوشه‌ای تنهائی می نشستند و بحال نهال بثمر رسیده اما از دست رفته اش اشک میرختند اما در ظاهر مجبور شده بودند تا هنگام دیدن جنازهٔ نزدیکترین اعضای فامیل خود بجای گریستن تظاهر به سرور و افتخار نمایند چراکه‌نور دیده‌اش برای دفاع از انقلاب کشور دوست و تازه کمونیست شده جان سپرده و شهد شهادت نوشیده اند.

ماتم رسیدگان مثل شمع در روشنی می سوختند و غم و اندوه خود را مثل روغن آتش گرفته در قلب خود پهنان میداشتند هیچ کس حق گریستن و ماتم داری بهیچ مرده ی را نداشتند و اگر ماتم داری آرزوی زنده ماندن بدل می پروارانید می بایستی بجای

اشک ریزی خنده سردهند و بجای گوشه گیری درمجالس پای کوپی نمایند تا بدین مذلت و برآن مصیبت روزی چندی زنده بمانند.

اما عودت دوبارهٔ سربازان جنگ آزموده و مزه‌ای آزادی چشیده ای فرزندان کشورهای آسیای میانه که از مرگ هراس نداشتند و بحیات اسارت و برده‌گی در سنگرهای داغ جنگ وداع گفته و داشتند تا درس آزادی و شهامت را بمردم خویش بیاموزانند و آنها را بسوی مخالفت از اقدام زشت رهبری شوروی در افغانستان با خود بکشانند و در محضر عام انتقاد نمایند. اما ساحه جولان و میدان تاخت و تازی چنین افکاری به مردمیکه در طول دو قرن بصورت مستقیم و یا غیرمستقیم تحت تسلط استبداد وزیر شمشیر ظلم و بیعدالتی روسها نسل بعد نسل برده بودند خیلی‌ها تنگ و محدود و قیام به مخالفت‌کار ساده و سهل نبوده وقت و زمانی بیشتری و به حوصله مندی کاملتری ضرورت بود.

تبلیغ و ترویج آمال مقدس آزادی بدون هراس آنهم بصورت افسانه و یا چشم دید فرزندان شان با داغ‌های پنهانی نونهالان از دست داده و معلولین پیش روی چشم شان افتیده جنگ افغانستان کم کم می رفت تا نقش در اذهان مردم آسیای میانه از خود بجای گذارند و آرزوی استرداد آزادی را در قلوب شان زنده نمایند و از روی آتش عشق به آزادی خاکستر های مذلت و اسارت را بزدایند، با شنیدن قصه‌های حماسه آفرین مردم آزادی دوست افغانستان به آرزوی زندگی نو و جهان نو آرامش خاطر یابند.

اما شعلهٔ های آزادی شعله‌ای نیست که با خاموش نشستن و عقب دروازه‌ها گریستن، و یا به این خانه‌و آن کوچه قصه‌ای گفتن، و افسانه‌ای سردادن خاموش گردند بلکه این همان اراده ایرا کاردارد که عساکر باز گشته‌ای آسیای میانه از جنگ برای آزادی در افغانستان از مردم افغانستان آموخته و بهم وطنان خود ارمغان آورده بودند.

بگذار تا بدینوسیله شعله‌های آتشیکه سالها در زیر خاکستر خدعه و فریب ریا و ستم درین کشورهای محکوم پنهان مانده بودند دوباره توسط فرزندان او روشن، وقامت خمیده پدران شان چون غرور فرزندانشان همیشه بلند و استوار بمانند.

تاثیر شتشوی مغزی جوانان آسیای میانه در افغانستان بود که مردمان سرزمین آسیای میانه را بسوی یک دگر گونی مفکوروی می کشانیدند و باالقوه زمینهٔ فعالیت‌های ضدیت با کمونیزم و بردگی را در اذهان اوشان تقویه و آرزوی کسب آزادی را در نهاد آنها زنده می نمودند.

اظهار عقیده برای آزادی و یا به اصطلاح بوی بردن دستگاه حزبی و استخباراتی از ضدیت با کمونیزم قبل از اشغال افغانستان سرنوشت کمتر از محکوم شدن بمرگ نداشت. بلی سعادت به آنهای زیبنده‌گی دارد که بتوانند در لابلای تاریکی ها و

ناامیدی‌ها شمع را بیفروزند که در پر تو آن امیدهای از دست رفته را باز یابند

اقدام و امید تفرقه ملی و مذهبی اشغالگران شوروی توسط عساکر آسیای میانه طوریکه دیده شد مثمری ثمری نشده و نقش برآب گردید ازانرو این پلان شرم آور را توسط گماشته گان حزبی در افغانستان اساس گذاشتند و برای تصفیه‌ای اردو از عساکر آسیای میانه و کشورهای تحت ستم اقدام. و اردو را یکدست از عساکر روسی تنظیم و بجنگ‌های افغانستان می گمارند تا برای استقرار و استحکام حکومت مورد نظر با سر سختی و بیرحمی به جنگند و آنها را به این تعبیر و فهم به افغانستان انتقال میدادند تا برای انجام وظائف بین المللی جلو متجاوزین غربی پاکستانی ایرانی و چینی‌ها را که نظام سوسیالیتی افغانستان را که مطابق خواست و ارادهٔ مردم افغانستان بوجود آمده اند بگیرند.

عساکر یکه تحت تاثیر تبلیغات تخدیر کننده بایک ملت عقب افتیده که با چوب و خشت و کلوخ و سنگ بمقابل شان قیام نموده تخدیر و مواجه شده بودند بیرحمانه جنگیدند، اما ماها گذشت و از کشته‌ها پشته ساختند شهرها را به آتش کشیدند و دهات و قریه جات را بویرانه‌ها مبدل و دشت و صحرا، کوه و دمن را زیر و زبر کردند نه کشته نه اسیر و نه زخمی از عساکر خارجی را یافتند و اثری هم درمیان انسانهای بخاک و خون کشیده از روحانیون ملاکان سرمایه داران و روشنفکران با نفوذ دیده نمیشدند عساکر با خود میگفتند پس ماباکی می جنگیم؟

با ملتی که ایدیا لوژی کمونیزم را نمی پذیرند و حکومت کمونیست‌ها را قبول ندارند.

گذشت روزها هفته‌ها و ماها و شدت جنگ و نیرومند شدن مقاوت ملی سؤلات بیشتری را در ذهن سربازان روسی خلق می نمود و از خود می پرسیدند آیا این همان ملتی افغان نیستند که در مجالس حزبی در مکاتیب در پوهنتون‌ها ما ازان بحیث یک همسایه نیک و یک ملت دوست معلومات بدست می آوردیم؟ و آنها ما را و ما آنها را نزدیکتر از مردم کشورهای دیگر با خود می پنداشتم؟ و تعجب آور اینکه غیر از عده‌ای محدودی عموماً از حکومت کمونیست و اعمال شان عمیقاً نفرت دارند و در هیچ گوشه و کنار افغانستان مردم از حکومت طرفداری ندارند مگر اینطور نیست که ما اکثریت دوستان خود را با یک اقلیت فریب دهنده معاوضه کرده‌ایم؟ ماگناه کاریم و نبایستی با چنین ملتی با چنان قساوتی جنگید، بائیستی بخوبی بیندیشم که حق بطرف پروفیسر سخاروف بود نه بارهبری روزگازدهٔ مفلوک مریض و بی تفاوت در مقابل کرامت انسانی آقای بریژنف.

این قضاوت انسانی و وجدانی را که عساکر روسی درمیان یکدیگر خویش به بحث

میگذاشتند به گفتهٔ شواهد عینی بخاطر این اندیشه‌های مقدس اکثراً تیرباران می شدند.

74

رهبران شوروی که تصمیم داشتند در ظاهر امر حکومت دست نشاندهٔ را بملت افغانستان به قبولانند در باطن میخواستند تا غسل تعمید را به آبهای دریای هند با موجودیت عساکر خویش عملی و آنگاه پرچم سرخ انقلاب اکتوبر را تا خط استوا به اهتزاز در آوردند. چنین ارادهٔ پلید که پایمالی کشورها و از بین بردن ملت هارا در نهاد خود نهفته داشت. احساس بشری و کرامت انسانی در پیرامون آن نه بایستی به مشام زنده‌جانی نفوذ نماید و یا اردوی آن غیر از اطاعت و پیشرفت و از بین بردن آنچه در مقابل شان می جنبد تفکری دیگر در مغز شان و یا عطوفت و مروتی در ضمیر شان وجود داشته باشد.

شعار به پیش بسوی یک افغانستان تحت تسلط نظام کمونیزم و باقی هیچ.

بی خبر ازینکه اندیشه‌های انسانی امروز را نمی توان تحت الشعاع احساس جهانگیران دیروز ارزیابی نمود و اردویی را مطابق آمال جاه طلبانه و خود سرانه خویش برای مدتی به سرکوبی ملت‌های بپای خواسته برای حفظ استقلال شان بسیج نمود و یا توسط تبلیغ و ترویج بضد کشوری دیگری آنهم برای سلب آزادی شان استعمال نمود.

بدینجهت پیدا شدن واقع بینی و احساس ترحم و قبول حق بجانبی مردم افغانستان درمیان عساکر روس که هر روز در دامنه وسعت آن می افزودند برای رهبران شوروی در مسکو غیر قابل پذیرش شده و از انرو تصمیم گرفتند تا عساکر یکه احساس خسته‌گی جسمی و تحلیل فکری اوضاع را داشته باشند با عساکر تازه نفس تعویض گردند بروی این اصل بهر قطعه ایکه اشتباه و تصور همدردی بمردم افغانستان دیده میشد بلا معطلی بشوروی میفرستادند و بجای آنها عساکر جدید که معلومات کمتر در تجزیه و تحلیل اوضاع داشتند پیاده میشدند.

بنابرآن برای مدت ده سال ۱۲۰ هزار عساکر روسی در افغانستان ده بار تجدید گردیده و بدینجهت می توان پذیرفت که در ظرف ده سال از (1989-1979) یک ملیون و دو صد هزار عسکری شوروی بخاک افغانستان پیاده شده اند. عساکر تازه دم که جای عساکر خسته یا جای عساکریکه و جداناً تحت تاثیر دلاوری و حق بجانبی مردم افغانستان قرار میگرفتند پر میکردند بدینسان از فروکش در شدت جنگ و ترحم در سر کوبی ملت افغان جلوگیر می نمودند.

عساکر بار گشته به شوروی چشم دیدها و نظریات خود را دربارهٔ نیروی خلل ناپذیر ارادهٔ ملت افغانستان برای حفظ استقلال و بیرون راندن عساکر شوروی از خاک شان و

سرنگونی رژیم که به آن علاقه ندارند به اقارب و دوستان نزدیک، از قصه‌های شنیده شد، و چشم دید های خود و از چیزهائیکه به آنها قابل باور نبود بیان می نمودند.

روسها که بیش از هفتاد سال زنجیر عبودیت و فرمانبری زمامداران خود کامه خویش را با چشم و گوش و زبان بسته و کمری خمیده بایک اقتصاد نا بسامان و یک زندگی نهایتاً بخور و نه میر کار کردند و حاصل رنج خویش را برای انکشاف و دامنه دادن به کمو نسیم جهان شمول و عیاشی بیحدود رهبران خویش نا خواسته پرداخته بودند و خود برای گرفتن یک قرص نان یا چند دانه کچالو، رومی و یایک جوره بوت و یا کلاهی در پیشروی مغازه‌ها با تحمل سرمای طاقت فرسای روسیه ساعت‌ها با صف های دنباله دار انتظار می کشیدند و در پایان کار خسته و افسرده اما بدست خالی باز مگیشتند و قدرت بالا دیدن و حتی آهسته گفتن با خود را نداشتند شنیدن قصه‌های فرزندان شان از سرکشی و مقاوت مردم افغانستان آنهم بمقابل اردوی سرخ باور نکردنی اما در عین زمان محرک احساس درونی شان و آزمایش زندگی آنها بمقابل رهبران ستمگار شان شده بودند.

ازانرو با شنیدن حماسه های مردم حماسه آفرین افغانستان بحیرت فرو میرفتند و جرت آن را یافته بودند تا برزما مداران خویش لعنت و نفرین درمیانه یکدیگر خویش بفرستند و فامیل‌های که ارجمندان خود را درین جنگ بي مفهوم برای شوروی از دست داده بودند و یا فرزندان شان بدون دست و پای یا چشم از افغانستان باز میگشتند از شنیدن چنین واقعیت‌ها نمی توانستند احساس نفرت عمیق خویش را در مقابل رهبران خودسر شوروی پنهان دارند.

در کشوریکه برای سه ربع قرن بالا دیدن بسوی رهبری آن گناه و تنقید از اعمال اوشان کفر تلقی میگردید اکنون جنگ افغانستان داشت تا به اطاعت کور کورانه ملت روس پایان بخشیده و صفحات سیاه تاریخ استبداد انکشور پهناور و ملت عظیم روس را زیرپا گذارند و شعارهای خونین کمونیزم را به اشک های فرو غلطیدهٔ مادران داغ برداشته و آب دیدهٔ پدران بدام افتیدهٔ کمونیزم بشویند و پاره نمایند و از مفکوره‌ای انسان دوستانه اکادمیین دو کستور سخاردف دارنده جائزهٔ نوبل که می گفتند ما نباید با افغانهای بیگناه جنگید پیروی نمایند.

سخاروف که فرستادن عساکر شوروی را بخاک افغانستان در همان روزهای اول یک عمل خلاف حقوق بشر و غیر انسانی گفته‌بود زعامت شوروی اورا مورد سرزنش و ملامت قرار داده در خانه‌اش محبوس و بعداً از مسکو در حالت مریض به نقاط دور کشور تبعید نموده بودند.

مقاومت و پایداری مردم افغانستان بمقابل متجاوزین و بیدادگریهای اردوی سرخ

بود که ذهنیت مردم شوروی را باالقوه به مخالفت به اعمال زمامداران شان برانگیخته بودند و از جانب دیگر به کشورهای اقمار و تحت تسلط در آمده شوروی در اروپای شرقی، جرئت و قضاوت آنرا بوجود آورده بودند تا آنچه فرزندان باز گشتهٔ شان از جنگهای افغانستان میگویند و اخبار یراکه درین باره از رادیوهای غربی می شنوند باور نمایند.

اگرچه تعدادی کمی از صاحب منصبان وعده محدودی از عساکر اروپای شرقی که در روزهای اول هجوم عساکر شوروی به افغانستان تحت نام اجرای وظائف بین المللی توسط رهبری اردوی شوروی به افغانستان آورده شده بودند و روسها آنها را همزمان با عساکر آسیای میانه از ترس اینکه مبادا اینها جرئت از دست دادهای جنگیدن بمقابل اردوی سرخ را از افغانها بیا موزند، بکشورهای شان باز گردانیده بودند اما آنها از مقاومت خلل ناپذیر مردم افغانستان بمقابل اردوی متجاوز شوروی، و عمالی گماشته آنها، آموخته بودند: که اگر ملتی به استرداد آزادی عشق داشته باشند استعداد و نیردی آنرا در خود نهفته دارند تا باقوی ترین اردوی جهان پنجه نرم کنند.

75

کارگران و جوانان پولیند که از بهره دادن بروسها بجان رسیده، مرگ را بزندگی در اسارت ترجیح میدادند قیام ملت افغانستان را سرمشق قرار داده، دست به تظاهرات وسیعی تحت رهبری جوان از سرگذشته کارگر دلیری بنام لیخ و اولنسا برای واپس گرفتن حقوق غصب شدهای خویش میزنند.

عقدههای حقارتی را که ملت پولند از اسارت با خود داشتند تحمل ناپذیر گردیده و روحیه مخالفت با نظام کمونیزم، آنهم بحیث برده در چنگال رهبری کمونستهای شوروی مانند آتش در پخنه شعله ور میشوند و به مدتی کمتر از یکسال بیش از ده ملیون کارگرو دهقان و کسبه و کم بغل و روشنفکر تحت لوای اتحادیه کارگری به مخالفت حکومتی دست نشانده شوری به ۱۹۸۰ در پولیند گردهم می آیند با آنکه دستگاه پروپاگندی شوروی و کشورهای اقمارش، عمل اتحادیه ای کارگری را خلاف روحیه کمونیزم بین المللی خوانده و آنرا تحریکات دول امپریالستی تلقین می نمودند ولی کوچکترین تاثیر و یا خللی در روحیه ای مبارزان پولندی بوجود نیامدند.

زیرا پولیندیها فهمیده بودند. هیولای کمونیزم روسیه که در سال 1956 حقوق آزادی آنها را در تحت چکمههای اردوی نیرومند خویش پایمال نموده بودند اکنون بقله های سربفلک کشیده و راههای صعب المرور هندوکش بدام افتیده و موزهای شان به دلزارهای جنگ در سرزمین افغانها فرورفته و نیرو زورگوئی خود را از دست داده اند و

آن توان مندی دیروز را ندارند که بر پولیندیها بتازند و دار و ندار شانرا غارت نمایند.
با مقاومت شکست ناپذیر مردم افغانستان و ظهور مظاهرات عظیم در پولیند و کم بیش در کشورهای اروپائی شرقی و با مخالفت‌های بالقوه اما سرتاسری در شوروی پیر مرد کهن سال، رهبر فرتوت روسیه، آقای بریژنف که خواب غسل تعمید را در آبهای گرم بحر هند میدیدند، تاب مقاومت نیاورده و روزگار مصلحت آنرا بدان دید تا به آبهای سرد قطب شمال قناعت ورزیده جان را به آن که به او جان داده تسلیم نمایند.
پیش ازینکه بریژنف را بخاک بسپارند طبق معمول جلالتمآب اندروپوف بمقام رهبری اتحاد جماهیر شوروی تعیین گردیدند مبصرین امور شوروی درباره‌این شخص و حل مسئله افغانستان بخوشبینی مینگریستند اما خرابی صحت وزعامت، کوتاه مدت آن وقت آنرا نداد تاجهانیان دربارهٔ نیت خوب یا زشت ان در حل مسئله افغانستان قضاوت نمایند. خلف او آقای چیرنینکو که عمری کمتر از وی و بیشتر از بریژنف داشتند از یک دروازه کریملین در حالیکه نفس‌های آخرین خود را می شمرد آورده و به تخت امپراطوری روسیه تکیه دادند، و از دروازه دیگری کرملن با یکدنیای ندامت و آرزو تابوت او را بیرون کشیدند و در پهلوی همقطارانش به انتظار قضاوت نسلهای آینده امانت پای دیوار کرملین بخاک سپردند در زمان ایندو زمامدار جنگ در افغانستان با تمام بیدادگری‌هایش بیداد میکرد.
هئیت رهبری حزب کمونست در مسکو زعامت کشور پهناور جماهیر شوروی را به جلالتمآب میخائل سرگویچ گورباچف می سپارند آنهم در حالیکه جنگ در افغانستان رو به گسترش و شدت و اداره کشورش و امور کمونیزم جهانی رو بدگر گونیهای شگفت انگیزی آورده و جنگ سردمیان ابر قدرت‌ها قوس صعودی خود را می پیماید بعهده او گذاشته اند.
گویا روزگار داشت تا این شخصیت را که از تجارب اعمال رهبران سلف خویش خصوصاً آنهائیکه آرزوی اشغال افغانستان را با خود بخاک برده بودند تجارب فراموش ناشدنی و درسهای عالی آموخته بودند در محک تجربه در بد ترین شرائط و مشکل ترین دقائق که روسیه شوروی بار مشکلات چند کشور عقب مانده‌ای جنگ زده و یا در حال جنگ را (افغانستان لائوس کمپوچیا و یتنام کیوبا وغیره) بدوش می کشید، قرار داده و بخت او را بیاز مایند. و آنهم در زمانیکه خود کشور کبیر شوراها بایک اقتصاد نابسامان و یک هرج و مرج ذهنی گرای اجتماعی و بایک دیکتاتوری روبزوال مواجه بود و هرآن امکان افتیدن پرده سیاه در ام هفتاد سالهٔ کمونیزم و سقوط امپرا طوری آن متصور بود تکیه براریکه قدرت می زنند.
هنوز بریژنف زنده بود که: جنگ افغانستان به حماسه سرایان و نویسندگان شهیر

جهان زمینه‌ای نشر دردناکترین صحنه‌های دلخراش را بوجود آورده بود و آنها را با قبول زحمت های طاقت فرسا و گاهی مرگ آور برای آگاهی از فجایع یک ابر قدرت به مردم بی‌گناه بسوی خود می کشانیدند.

76

برعکس این جنگ بیرحمانه و پایداری و مقاومت مردم افغانستان به زعامت شوروی و طراحان جنگ بسر افگندگی و دل خارگی دوام دار و بی علاجی مبدل شده و نا خواسته باور نموده بودند که ملت افغانستان بشهادت تاریخ در جنگ رویا روئی برای حفظ آزادی شکست و اسارت را نمی پذیرند ازانرو به امید موفقیت در عین زمانیکه بیرحمانه با مردم می جنگیدند در جلب و جذب جوانان افغان قهراً برای جنگیدن و اسیر نمودن مردم شان در اردو می افزایند.

همین گونه بگرد آوری کلان سالهای تطمیع شده یاترس خورده که زمینه فرار نداشتند و یا نخواستند رشته خود را از وطن بگسلانند بنام های جبه‌ملی، شوراها، سازمانهای اجتماعی، شئون اسلامی، شورای علما و روحانیون وغیره برای تحت الشماع قرار دادن نیروهای ملی و تبلیغات گمراه کننده اقدام می نمایند و بدینوسیله آروزمیکردند تا تخم تفرقه را بمیان غازیان در جبهات پرغرور غزا توسط عناصر پلید و وابسته بخود، بی‌پناه وارانده شده از مردم پاش دهند و آنچه را در میدان نبرد از دست داده بودند در میدان خدعه و فریب و دسیسه بدست آوردند.

جبه ملي: از همین قماش و یکی از همان دامهای گستردهٔ بود که در آن دانه‌های نفاق را پاشیده و آرزو داشتند وطن پرستان متنفذ و طرفداران بالقوه جهاد را به حلقه‌های این دام اسیر نمایند.

تشکیلات وسیع جبهه بنام پدر وطن که در شهرها و دور ترین گوشه و کنار افغانستان گروگکهای از مامورین متقاعد بینوا، و پیر مردان محتاج، و تاجران و ملاکان استفاده جو، مداحان علما صفت و اشخاص مجبور گردانیده شده تحت نام متنفذین و نمایندگان با اعتبار مردم بصدها حیله و تحدید با صرف صدها ملیون افغانی برهبری یکی از سرمایه داران شناخته شده و سر سپردهٔ بی‌چون چرای رهبری گروه پرچم برای جلب و جذب آنهائی که در حزب شامل نمیشدند به نفع حزب و به پیروی از حزب بوجود آورده بودند.

پیدایش این جبهه‌که از ابتکارات سردمداران پرچم بحساب می آمد آنرا مستحکم ترین ویگانه نیروی رابطهٔ میان ح. د. خ. و مردم و ختم جنگ می شماریدند از کشور بلغاریاکا پی و با شور و شعف بی‌پایان و تبلیغات بی حد و حصر حزبی‌ها و استقبال گرم

رهبری اتحاد شوروی و همه کشورهای اقمارش شروع میشود و دوائر فشار و تبلیغات بالقوهٔ مخالفین حکومت و بی محتوا بودن مرام جبهه پیش از آنچه تصور میگردید این فوارهای سربفلک برآورده روبزوال میگذارند و برای پنهان شدن از نظرها اعضایش به اصطلاح غارمی پالیدند.

قتل چند نفر از نطاقان مشهورجبههاز طرف مجاهدین صدمهای دیگری بود که بر پیکو لرزان جبه وارد آوردند. و مهر خاموشی را بدهن آنهائیکه به نفع رهبری ح. د. خ. بیرون از شهرها میخواستند اظهار موجودیت نمایند کوبیده بودند.

جبهبا چند بار تغیر نام از جبهٔملی پدر وطن، به جبهٔملی و کمیبون مصالحه و جبههصلح نتوانست تاثیری بمردم وارد آورده و یا اثبات موجودیت نمایند اما با ابتکارات رئیس خود توانسته بود با صرف صدها مليون افغانی سالانه، باری بالای بارهاي دوش ملت ستمکشیدهٔ افغان گردیده باشد و برای ثابت نگه داشتن این امتیازات، گاهی هم از اطاق های در بسته کنفرانس ها، و صفحه تلویزلون و روزنامههای دولتی صدائی نالههای بیتاثیر، وزاریهای گریان آلودشان شنیده. میشد که برای بقای رهبران ح. د. خ. و نیرومندی آنها زاری کنان ناله سرمیدادند.

خدایا: بگذار آنچه بدون آرزو و اراده ملت ها بوجود می آیند با اراده و عزم ملت ها سربنیست شوند

طراحان جبهای بخاک افتیده پدر وطن دام دیگری گستردند و دانههای تازه ای برای اغوای مسلمین بزمینهای پاک مساجد و مدارس دینی پاش دادند زیرا رهبران ح. د. خ. و همکاران شوروی شان بعد از کشتارهای بیرحمانهای مؤمنین بخدا، باور پیدا کرده بودند که از راه جنگ نمی توان بضد دین در افغانستان مبارزه و یا با دینداران آن جنگید، ازانرو جنگهای مجاهدین افغان را با جنگهای با سماچی های آسیابی میانه مقایسه و مشوره دادند تا با مسلمانها و روحانیون از راه حیله و تطمیع پیش آمد نمایند.

انها گذشت زمان و نزدیکی مردم جهان را با یکدیگر و روحیه و اراده مردم افغانستان را بمقابل زمامداران ملحد نادیده گرفتند و روی بسوی تاسیس و تشکیل ادارهای پرشاخ و برگ و پر مصرف روحانیون بنام شؤن اسلامی و اوقاف و شورای علما و روحانیون و ادارهٔ ملا امامان مساجد گذاشتند.

علمای مشهور و صاحب نفوذان پرهیزگار در همان روزهای اول انقلاب ثور که بدسترس خدا ناشناسان ح. د. خ. قرار میگرفتند سربنیست میشدند، گروهی از وحشت بی حرمتی بدین اسلام پای بفرار نهاده و دستههای هم در صف مجاهدین راه حق برای جهاد پیوستند. تعدادی کمی که قدرت فرار و یا طاقت دوری وطن را نداشتند در گوشه های مساجد دهات پناه برده و مهر خاموشی بلب نهاده و از صمیم قلب برای نجات مردم

افغانستان دعا میکردند و یا خطوط مواصلات ازهم پاشیده‌ای مجاهدین را بهم پیوند میدادند.

برعکس اینها بودند گمراهانیکه لباس سفید اسلام به تن و قلب سیاه منافقین را در سینه داشتند و با ظاهر فریبندهٔ خویش مومنین ساده دل را می فریبیدند و از دین مقدس اسلام با لفاظی های جعلی و دور از واقعیت و با خرافی های خود ساخته سلاح های برندهٔ می ساختند و بدست منکرین خدا برای کشتار مسلمانها می سپاریدند و منکرین هم از چنین اشخاص جمعیتی بوجود آوردند و نام شئون اسلامی، اوقاف و شورای علما و روحانیون را مانند لکه‌ای ننگی در پیشانی شان نقش بستند.

کوشیدند تا به تعداد این معاش خواران هرزه و به تشکیلات وسیع این طفیلی های جامعه به نفع خویش به یفزایند ملا امامان و مؤذنین مساجد که در حلقهٔ این گمراهان ثبت نام نمیکردند از مساجد میراندند و در محابس جای میدادند اما جیره خواران وظیفه داشتند تا اعمال حکومت و گفتار و نیات رهبران حزبی و حتی وجود عساکر شوروی را مطابق احکام دین اسلام بمردم جلوه دهند.

مردم رفته رفته از امامت او شان دلگیر و از گفتارآنها خسته میشدند چه بسادیده شده که مردمی حوصله از دست داده و از زندگی بسیر آمده دست بقتل ملا امام مسجدی و یا خطیب جامعی از جیره خواران حزبی زده بودند ازانرو هر واعظی برای حفظ جان خویش تفنگچه در کمر و در اطراف منبر محافظین مسلح حزبی داشتند.

اگر اینها حلقه جولان زندگی را بمردم از وعظهای غلط و ساختهگی تنگ می نمودند مردم هم عرصهٔ حیات و میدان گیرودار اینها را مانند قفسی به اطراف او شان قفل زده بودند.

اما منافقین و بدکارهای دیگر که پنهان خوردن شراب و زناکاری و منافقت‌های علنی به او شان بسنده نبودند برای تخریب اذهان مردم با مشاورین روسی همدست و هم پیاله و بارهبران دولتی همکاری داشته در مساجد و قبرستا نها جنون بدگوئی آزادی خواهان خط مشی این نفرین شدگان گردیده بودند.

آیات قرآنی و احادیث نبوی را غلط میخواندند و بدروغ تفسیر میکردند و برای اینکه دست این سیاه کاران بپول اندوختهٔ دولت، به صندوقچهٔ بطاقچه مانده شده رسیده باشد کتب مقدس را زیر پامیکردند و ایمان بطاق می گذاشتند زیرا این نابکاران خدا را فراموش و قهر مردم را از یاد برده بودند.

خدایا بگذار: آسمان تو سنگهای در خود نهفته را بسراین نفرین شدگان مردم فرو بارند تا این تفاله شده‌های جامعه در قعر زمین برای همیش فرو شوند و در آتش ابدی آنجا برای ابد در آمیزند.

این جامعه سفیدان سیه دل با همه بدنامی های که داشتند برای رهبران بدنام شده بدنام نبودند آنها را به احترام می پزیرفتند و به ترویج اعمال نکوهیده تشویق و تمویل میکردند با صرف صدها ملیون افغانی سالانه بهره‌گیری زمامداران از نابکاری اینها غیر آنچیزی بود که مردم آنرا می پنداشتند آنها با خود داشتن را میخواستند نه با مردم بودن و اعتبار داشتن آنها را.

شورویها بدام کشیدن چنین علمای خریده شده را، به گردهم آئی های علمای هم مانند در آسیانه میانه مقایسه میکردند و راضی بنظر می آمدند و با داران وطنی هم آرزوی بالاتر از رضائیت خاطر با داران بیرونی نداشتند و بروی همین اصل ادامه فعالیت خودها را توسعه داده و بجلب و کشش دانشمندان و نویسندگان و کارمندان دولتی دور مانده از حزب در تلاش افتیدند. چراکه فرار مغزها، نه پیوستن وطن دوستان، کناره گرفتن استادان از بارگاه دولتی حزب را روز بروز از مردم تجرید و رهبری حزبی را به هراس و مشاوران شوروی را متوجه‌این نقیصه نموده بودند.

مشاورین که تا دیروز روشنفکران وطن دوست را ملی گرایان تنگ نظر خوانده در محابس می کشانیدند و به دار می بردند امروز میخواهند بقایای آنها را به خود نزدیک و از جامعه‌ای خدا دوستان مجاهد تجرید نمایند. ازانرو رفقا را تحت فشار قرار داده تا از روشنفکران زجر دیده و تحقیر شده عذر خواهی و آنها را در اتحادیه‌ها تنظیم نمایند.

رفقا سر بزانو خمیده ناچار روی بسوی مردمی آوردند که تا دیروز آنها را تفاله‌های روزگار استبداد و پس ماندگان دوران ارتجاع و گروه رانده شده‌ای جهان نو و مفکوره‌های نو میخواندند. چه بسا هم مثلان اینها که به اتهامات بی‌بنیاد نوکری به امریکا وامپر یالسیم بدون اینکه به محاکمه کشانیده شوند سربست میشدند دیروز چنان گفتند و چنان کردند امروز چنین میفرمایند و چنین میکنند رهبری حزبی بمقابل دانشمندان و روی شناسان با تغیر جهت نه تغیر ماهیت روی آوردند و با ارادت بیش از حد به نوازش و دلگر می و در واقعیت امر بفریب آنها بکشیدن به دوائر دولتی و به اتحادیه‌های نویسندگان، حقوق دانان، وغیره سازمان های اجتماعی اقدام کردند.

اتحادیه‌های بی ثمر که سالانه بصرف صدها ملیون افغانی از بودجه انکشافی بوجود می آمدند از یکطرف مانع انکشاف اقتصادی و سرمایه گذاری گردیده و از جانب دیگر بجز از زرق و برق ظاهری و مناظر تلویز یونی و اخبارهای پندیده از حرافی، مشمری هیچ نوع ثمری به قطع جنگ و خونریزی و آرامی مردم نگردیدند زیرا رهبران حزبی دانشمندان را که عقیده به سوسیالیزم نداشتند. بروی مجبوریت و خواسته زمان پذیرفته بودند نه بروی صمیمت و همکاری.

77

بعضی از دانشمندان که به فعالیت‌های زیر زمینی خود پناه گاه می پالیدند درینجا گردهم می آمدند ازانرو هیچ یک از هر دو جناح بدیگری صادق نبودند و غائبانه با تمام شدت یکدیگر را نفی میکردند و روشنفکران بلی: روشنفکرانی که عشق وطن تاروپود وجود شانرا بخود بافته، و دست و پای و مغز آنها را مانند تارهای عنکبوت خادی‌ها تحت نظر داشتند و نیروی فرار و تحمل بی وطنی را از آنها ربوده بودند می بایستی درین وطنی بلا رسیده زنده بمانند بلی زنده بمانند تا بدیدن حوادث مصیبت بار و قبول همه بدبختی های رنج آور، باز گشت روزهای آزادی مردم و استقلال وطن محبوب خود را دقیقه شماری نمایند.

مصیبت فروباریدن راکت‌ها را تحمل و مرگ جگر گوشه‌های ناز دانه و اطفال معصوم را در پیش چشم خود بنگرند و از اتهام مخالفت با حکومت و تن در دادن بزیر شکنجه‌ای شکنجه گران بی دانش نه هراسند و به امید رسیدن صبح سعادت صدها شب بی‌پایان و تاریک زندگی را به حجره‌های در بسته زندان بسر بردند و از همه ناگوار تر و باور نکردنی گفته‌های دوستان شانرا که به امریکا و اروپا رفته و به این زیر دار نشسته گان بنام نوکر این و خادم آن اتهام می بستند، بپذیرند می بایستی بپذیرند زیرا اینها رسالت تاریخی داشتند تا فرزندان خود را برای آزادی بجنگ رویارونی به دشمن که بهر دروازهٔ خانه و به پشت هر دیوار و در کنار هر کوچه برای کوبیدن آزاده گان پهره میدادند بسیج نمایند.

با چنان آرزوهای مقدس و با چنین دشواری مرگ آور همه چیز را روی هم گذاشتن کاری نیست که به تخیل شاعرانه یا بحرافی های بدون مسؤلیت و یاترسیدن از انها مات آنرا انجام داد بدین جهت برای انجام چنین کاری مقدسی در چنان پناگاه‌ها بعضی از روشنفکران در برخی از اتحادیه‌ها و ادارات دولتی عضویت را می پذیرفتند.

و بودند روشنفکرانی که حلقه‌ای اسارت را بپای وطن پرستان بخاطر چندپول ناچیز می بستند. و آبروی خود را به عرق پای دیگران می آلودند، ضمیر نا آرام روشن ضمیران را می خواندند و به آرزوی باطنی شان پی می بردند و هم بسته‌گی نهفتهٔ آنانرا با مجاهدین بدشمنان وطن بمیان میگذاشتند و بدین سان آمال و آرزوهای مقدس وطن دوستان را به نیات ناپاک خود می آلودند و روح سرشار این آزاده گان را به آتش قهر گماشته گان اجنبی در می کشانیدند و جسم‌های نحیف و دل‌های پرآرزوی شانرا برای شکنجه به اختیار ستمگاران شکنجه گر میگذاشتند، تاردی پای مجاهدین و یا محل دسته بندی آنها را نشان دهند اما به آسانی این فرزندان راه حق جان دادند ولی با قبول تمام صفات حای محاهد و پل پای آنانرا پنهان میداشتند.

روزهای دشوار شک و تردید با تعقیب و توبیخ بهمه‌ای مامورین روشنفکر یکسان نمیگذشتند گروهی نیروی تحمل را از دست داده یکایک به پیروی از برادران فرار داده شده فراری میشدند بعضی‌ها در راه اقدام به فرار و یا همکاری با مجاهدین دستگیر و به محابس افتیدند و دسته‌ای هم هی میدان وطی میدان گفته به امید آزادی امروز را فردا و باز فردا را فردا میکردند.

دستگاه رهبری با دائر نمودن مجالس حزبی، سیمینارها و کنفرانس‌ها و کارهای داوطلبانه روشنفکران و نشرآن به تلویزیون و روزنامه‌ها روز تا روز می افزودند. و برابر به آن به تقسیم پول، توزیع نشان ها، ارتقای رتبه‌های علمی، بالا کشیدن بیطرف‌ها به مقامات عالی برای راضی نگه داشتن آنها می کوشیدند. مگر بازهم نتیجه آن غیر موثر برای آرامش و همکاری با دولت بود، زیرا جنگ علت دیگر و معلول دیگر داشت و زمامداران معلول علت دیگری را می پالیدند.

ازانرو جنگ با تمام بیرحمی‌ها به هر دو جهت کسب شدت می نمود.

حکومت اطاعت از مردم را سبب آرامش می پنداشتند حالانکه قیام مردم، ملی و مذهبی و بضد دولت بود و مردم اطاعت از چنین دولتی را مردود و کفر می شماریدند و مجاهدین به پیروی از اراده ملت بهیچ چیزی دیگر غیر از انتقال قدرت به حکومت مردمی راضی نمی شدند. و آرزو مي بردند: تا پیروان حقیقت بر گمراهان و منکران پیروز گردند.

بهر اندازه ایکه مصارف دولتی درین گیرودارهای بی سرو سامان و گردهم آوردن های بی‌نتیجه رو به افزایش میگذاشت بهمان تناسب اعتبار گردانند گان این چرخی از چرخ مانده بنزد مردم رو بکاهش میرفت.

مشاورین شوروی که خط مشی انقلاب افغانستان را چتل نویس انقلاب آسیای میانه می شمردند باور کامل داشتند. که در زیر شمشیر اردوی سرخ، تبلیغات برای دست آوردهای انقلاب اگر امروز موثر نیست فردا مثمریت آن به همه آشکار می شوند آنها که از 1917 تا 1932 مدت پانزده سال را بسر کوبی آزادی خواهان آسیای میانه بنام اشرار سپری و از آن تجارتی به اسارت کشیدن ملل اندوخته داشتند اراده کرده بودند انقلاب را نقل مطابق اصل در افغانستان پیاده نمایند از انرو به موفقیت خویش ایمان داشتند.

خادسیت‌ها هر روز بسایه‌ای شمشیر پرتوان اردوی سرخ دری را می کوبند و صاحب خانه‌ای را می دزدند. تا بمردم اطاعت و فرمانبرداری را از راه ترس و تولید وحشت بیاموزانند و بدنیا بدا نانند که این مردم افغانستان اند که از انقلاب دفاع و از انقلابیون استقبال میکنند

78

جرگهٔ اقوام سرحدی: جرگه‌ای وسیع و واقعاً بی‌سابقه ایرا از مردمانیکه بدو طرف خط دیورند میان افغانستان و پاکستان و نزدیکی سرحدات ایران زندگی میکردند بنام جرگهٔ اقوام و قبایل سرحدی به تعداد بیش از چهار هزار نفر، به اصطلاح نمایندگان با اعتبار مردم را بدین منظور گردهم آوردند.

به این جرگه بود که پسر خان عبدالولی خان کوکوخیل مهمند با بیش از پنصد نفر از پیروان خود از ماورای دیورند به پشتیبانی از انقلاب ثور آمده و با شور و شعف بی‌پایان و صدای‌ها هلهلهٔ زنده باد کوکوخیل که از طرف شخصی ببرک کارمل و پیروان او به آسمان بلند میشد. فضای سالون جلسه را هیا جانات سرور آمیز حزبی‌ها به معرکه‌های میدان مسابقه قرون وسطی مبدل کرده بودند.

در این جرگه‌ای پرطنطه که در تحت ریاست ببرک کارمل تشکیل جلسه داده بودند سفرای مقیم کابل و تعدادی از خارجیها و ژور نالستان کشورهای خارجی نیز اشتراک کرده بودند تدویر جلسات با نشریات وسیعی در تلویزیون و را دیو، روزنامه‌ها و مجلات و نصب شعارهای گوناگون به تمام نقاط شهر بگوش و چشم باشنده‌گان افغانستان و جهانیان پخش میگردید.

تلویزن مسکو پروگرام خاص برای نشر این هنگامه در سراسر دنیا ترتیب داده بود اعضای جرگه که قبلاً بدقت تنظیم و دعوت شده بودند در ختم جلسه اعلامیه‌ای نشر و در آن اعمال مجاهدین را تحت نام اشرار تقبیح و قانونی بودن حکومت ببرک کارمل و هجوم عساکر شوروی را تحت عنوان کمک های برادری و دوستانه ستایش و تائید کردند.

توسط این نمایشنامه که به قیمت گزافی ترتیب شده بود بزعم خود شان بجهانیان نشان دادند که: لوی جرگه عنعنوی افغانستان پیروی از نظام کمونیزم و موجودیت عساکر شوروی را پذیرفتند و جهاد مجاهدین را تحت نام عصیا نگری محکوم نمودند و ضمناً اعضای جرگه به حکومت تعهد سپردند که سرحدات میان افغانستان و پاکستان و ایران و افغانستان را بروی مجاهدین می بندند.

با این وعده‌های میان خالی و بیانیه های تهوع آور، شاملین جرگه مانند پشک در خزانه‌ای دولت راه یافتند و چند ملیارد افغانی را بنام بخشش و معاش زبودند و تحفه‌های ناجائز از کمکهای سرشار و بلاعوض شوروی را قاپیده و از ترس افتیدن بدام مجاهدین و از وحشت انتقام جوئی ملت بپا خواسته‌ای افغانستان مانند موش فرار و جای پای از خود بجای نگذاشتند. گویا سنگ ریزهای بودند که بدون هدف از دست طفل به آب انداخته شده و صدای ازان بگوش آمد و موجی بچشم خورده و در عمق دریا فرو و ناپدید گردیدند: بلی مداحان جدا شده از مردم چنان آمدند و چنین رفتند.

چاره سازان روسی، که از چاره‌ای بیچاره گردانیدن افغان‌های سرکش بیچاره شده بودند. در ماندگان بدر افتیدهٔ آنان نیز در انجام این وظیفه نا مقدس پیشرفتی نداشته و موقع آنرا نیافتند تا وظیفه را طبق آمال و ارمان کرملین نشینان انجام دهند.

حریصان کشور کشای و مشاورین تازه از کرملین آمده او شانرا بفکر راه‌های دیگر و چارهٔ های نوین برای ساختن زنجیرهای اسارت و بزنجیر کشانیدن مردمان زنجیر شکن افغانستان می اندازند و باهم میگویند همه چارها درینجا بیچاره شده اما ما بیچاره نخواهیم شد.

به کمک نیرومند ترین اردوی بزرگترین کشور جهان که در عقب ما قرار دارد، طرح های تازه میریزیم و تا آنجا خواهیم جنگید و دام‌های دسیسه را گسترانید که دیگر از سرکشان اثری و از نام آوران دلیر افغانی نشانی بجهان مردمی نمانده باشند. ماملی گرایان را پایمال و مذهبیون را از صحنه مبارزه بدور خواهیم انداخت.

تجارب درین چند سال شاهد آنست که دین مانند هسته های فولاد این ملت را بهم پیوند داده و وطن دوستی و دفاع از وطن نیرومند ترین سلاح شکست ناپذیر این مردم است. بیائید مثل موریانه این آشیانه‌ای فولادین را فروپاشمیم و مثل شیطان قلوب پاک اینها را بشک و تردید و بدگمانی آغشته کنیم. تا توانسته باشم برادر را مقابل برادر قوم را بجان قوم و قبیله را با قبیله، شیعه را باسنی، پشتو زبان را بادری زبان باهم کلاویز کنیم و آتش کینه و عداوت را میان شان بیفروزیم وانگاه در قله فتح بنشینم و بیچارگی و در ماندگی این قهرمانان تسلیم ناپذیر را نظاره کنیم. جام فتح بنوشیم و رقصی کامیابی براه اندازیم.

از شنیدن این جملات فروزندهٔ آتشین که روشنگر ایدیالوژی کمونیزم بود. چند سری خمیده و فروا افتیده به نزد مردم و چهره‌های شرم سار به حضور خدا به پیش با داران شان بلند میشوند و برای بدبختی و مصیبت وطن و آیندهٔ رنج آور مردم خود و طرح این پلان شوم کف میزنند و به کامیابی سوسیالیزم هورا می کشنند و برای مذلت مردم خود داو طلب میگردند و فریاد میکشیدند ماه راه نجات سوسیالیزم را از بی بند و بارهای کوه نورد صحرانشین، و از پا برهنه‌های جنگجوی افغانستان از گفتار رفقای شوروی در یافتیم.

بلی تفرقه و بازهم تفرقه، رفقا باور داشته باشید تا روزیکه قوم بجان قوم و قبیله بجان قبیله پشتو زبان‌ها بطرف دری زبان‌ها و شیعه‌ها بسوی سنی‌ها و برادر بگلون برادر تیغ نکشیده باشد مابراحت نخواهیم خوابید و ارمان پیاده کردن سوسیالیزم علمی را با خود بخاکٔ خواهیم برد و شعار سوسیالیزم را بدر وُزهای اماکن مقدس نصب نخواهیم توانست و حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیر کمونیزم بین المللی نخواهیم بود.

فرو مایه تری از میان نشسته گان فرو مایه، که تاروپود وجودش تسلیم بیگانگان و بیوطنی افتخارش شده بود، رو بدیگران کرده میگوید بلی آنگاهیکه اردوی عظیم چنگیز خان بدره های سر سبز پروان از مقاومت سرسختانه‌ای فرزندان مسلمان بشکست‌های مکرر مواجه گردید چنگیز خان دست بحیله و طرح دسیسه میزنند و از خود خواهی سران جنگ آور استفاده می برند، این پلید نابکار به بالا کردن جام پی در پی شراب بدون ذره‌ای شرم میگوید ما چنین خواهیم کرد و سری سرداران شو رشی بی پروای ناترس را بزیر چکمه های رفقای روس لیش خواهیم کرد، حورا حورا حورا.

چنگیز خان توسط پیامبران خویش بیکی از سرداران پول و بسروری دیگری زعامت کشورش را وعده میدهند غرور و خود خواهی آنها را تحریک و از تکبر آنها استفاده می برند. رهبران بی‌خبر از دام گستردهٔ دشمن بسر تقسیم غنائم، آنهم یک راس اسپ بجان همدیگر مي افتند و باهم در گیر جنگ میشوند و نتیجه‌ای عمل ننگین بی‌اتفاقی و جاه طلبی را آنگاهی درک و به حماقت خویش پی مي برند که کار از کار گذشته و اردوی دشمن درمیان شان رخنه. و هر گروه را جدا جدا از پای در می آورند. چنگیز خان فاتح و قهرمانان نامی بشکست ننگینی بی‌نام میشوند.

صفحه ۲۲۰ کتاب چنگیز خان اثر و اسیلیان.

مشاوری بتائید گفته‌های او میگوید: ما روسها برای پیاده کردن سوسیالزم در آسیای میانه به مشکلات عظیم و مقاومت سرسختانه‌ای مسلمین و ملی گرایان برای مدتی بیش از ده سال رو برو بودیم تا آنکه: دشمنی قبیلوی و قومی در بین قوربا شیها و با سماچ های عادی ظهور نموده و بالای همین زمینه بود که پروسه پارچه پارچه شدن باندها به دسته‌جات کوچک دوام کرد.

کتاب مبارزه با اشرار اثر یو. پولیا کوف صفحه ۳۰۵.

ازانرو توانستیم دمار از روزگار مخالفین تقسیم شده بدسته جات کوچک در آسیای میانه برآوریم و سوسیالیزم را در آنجا پیاده نموده ملی گرایان تنگ نظری وطن دوست و پیروان دین اسلام را از میان برداریم.

دستی فرو مایه‌ای چند که مانند مگس به اطراف سخن‌های شیرین با داران شان می چرخیدند بالا شده و برای مذلت مردم خویش و کامیابی سوسیالیزم کف میزنند و صدای ماموفق موفق میشویم به طاق خنه آور از دود سیگار و بوی شراب بلند میشوند دوباره پیانه‌ها را بگردش می آورند و به سلامتی یکدیگر و شکست مجاهدین جام بجام میزنند. شراب می نوشند تا در عالم بی‌خودی خون مردم خود را بریزند و جای برای نام خویش در

تاریخ سوسیالیزم و لکه ننگی بدامان وطن خویش یادگار بگذارند.

به پیروی ازین آرزوی نا مقدس و رخنه کردن میان روشن فکران ملیت های مختلف، رفقای رهبری حزبی دست به تفتین و تطمیع سیاسی زده و به تشکیلات بی‌مفهوم و غیر مفید دولتی محض برای جلب توجه اقوام جداگانه می پردازند بطور مثال: آنهائیکه بحیث وزیر و با رتبه وزیر در کابینه مقرر شده بودند شصت نفر، و رتبه‌های عالی و مصارف دربار ده مرتب بیشتر از تشکیل قبل از حادثه ۷ ثور بالا رفته بود تعداد معین ها از ۴ تاده نفر در هر وزارت. و به این تناسب تشکیلات اداری را پندانده میرفتند.

حجم مامورین و مصارف آنها در ولایات بحدی پندیده و پر مصرف شده بودند که نمی توان تناسبی را میان ادارات ولایات موجود نظر بقبل از انقلاب ثور پیدا نمود اما قابل فهم بود که یک ریاست امنیت دولتی دریکولایات چندین مرتبه مصارف بیشتر از مجموع مامورین یک ولایت در سالهای قبل از حادثه ۷ ثور داشتند.

این همه شاخ و برگهای تشکیلاتی که در آرگاه و بارگاه دولت افزوده و در نطق‌های آتشین رهبران حزبی برخ مردم کشیده میشدند برای مردم بی تفاوت بوده و مردم تحت ستم قرار داده شده ازین بالا کشیدنهای بی‌موجب و بی‌لزوم و از مصارف بیجا بجز احساس سنگینی بار مالیات بدوش خویش چیزی دیگری ازان سر در نمی آوردند.

اما زمامداران پیشتاز و نوآوران قرن بیست و انقلابیون از خود راضی برای شست و شوی مغزی و تغیر جهت دادن مفکورهای کهن در افغانستان این همه مصارف را جزء خواست زمان و امرنا گزیری برای پیاده کردن سوسیالیزم می شمردند و مدعی بودند که دگر گونی یک جامعه فئودالی و نیمه بورژ وا شده را بیک جهان ایده آل سوسیالزم نمی شود بروی پایه های کهن و روش های متروک شدهٔ زمان تهدا بگذاری نمود.

اگر از یک سو مقاومتی مقاومت کنندگان در مقابل اهداف انقلاب تا بمرحله‌ای نابودی به پیش برده مي شد از جانبی ضرورت آن احساس میشود تا تعدادی از اشخاص تجدید تربیت شده و بکارهای عمده بالا کشیده تا برای اهداف انقلاب پایه و اساسی بروی آنها گذاشته شده بتوانند.

اینها که میخواستند اعمال ظاهری شان بروی نیات باطن آنها چربش داشته باشند با بي حوصله‌گی پرده از رخ برمیکشند و برای از هم پاشیدن وحدت ملی و مذهبی به تبلیغ و ترویج غیر مسئولانه می پردازند و بدینصورت آرزو داشتند تابنیان جهاد را که بروی اصل وحدت ملی و مذهبی بوجود آمده بنام خود مختاری های ملی آنهم در زمانیکه سرا سر کشور تحت شعله‌های آتش جنگ قرار دارد از هم بپاشانند میخواستند ملت مسلمان افغانستان را در جبهات جنگ پارچه پارچه نمایند برای تشدید بخشیدن به امور ملی و

سرعت دادن بخاطر بهم اندازی برادر بجان برادر چند نفر از سر سپردگان اهداف اجانب برای باقی ماندن افغانستان در حلقه‌ای ممالک شوروی که به اسلام و امور ملی پای بندی نداشتند احتمالاً به رهنمائی آقای احمد فکرت جانودیچ تا بیوف. سفیر شوروی که خود تا تار و مسلمان مسخ شده و سراپا از روسی شدن خود افتخار می نمود و اردوی شوروی و خ. د. خ. را در افغانستان رهبری میکردند بشرح ذیل وظیفه دار و برای شکست مجاهدین و بهم ریزی افغانستان و استحکام نظام شوروی متعهد شده بودند عبارت انداز:

رفیق .... رفیق .... اعضای بیروی سیاسی کمیته مرکز ح. د. خ. برای ملیت پشتون.

رفیق .... رفیق .... رفیق " " " " " " " " " " " " " " " برای ملیت تاجیک

رفیق .... عضو علی البدل بیروی سیاسی و رفیق ..... عضو کمیته مرکزی ح. د. خ. برای ملیت‌ها اوزبک و ترکمن.

رفیق .... عضو بیروی سیاسی و رفیق ..... عضو کمیته " " " " برای ملیت هزاره

رفیق .... عضو کمیته مرکزی ح. د. خ. برای ملیت بلوچ

رفیق .... عضو ح. د. خ. برای ملیت نورستان

اینها با تشکیلات رسمی و علنی تحت نام وزارت اقوام و قبائل، وزارت امور ملیت‌ها و بعداً تشکیل حکومت جداگانه برای ولایات سمت شمال، شورای مرکزی ملیت هزاره و شورای مرکزی ملیت کوچی‌ها با صرف ملیاردها افغانی بنام بودجهٔ مخصوصه‌ای بدون حساب دهی فعالیت‌ها خود را تنظیم و ترتیب داده بودند.

تا پشتون‌ها را بجان تاجک‌ها، هزار و اوزبک ها را بجان پشتون‌ها انداخته در عین زمان شیعه و سنی را نیز بباد داشتند و برای جنگ انداختن‌ها، خود هیئت رهبری بنام تاجک پشتون و هزاره اوزبک و بلوچ روزانه بایک مشت از پی روان عاقبت نیندیش و بی خبر از اهداف دشمن بیک دیگر در گیرمیشدند تا با آتش افروخته شده درمیان صفوف هم بستهٔ مردم رخنه اندازند و برای رسیدن به این هدف در پهلوی صرف پول به انسانهای لا ابالی و کودن احتیاج بیشتر احساس نموده ازانرو تهداب وزارت سرحدات را رو گردان نموده و عمارتی به بزرگی گنجایش همه آنهائیکه به تجزیه افغانستان و وابسته‌گی آن بشوروی دلچسپی دارند میگذارند و رفیق .... را در راس آن می گمارند.

وزارت سرحدات که برای روابط افغانستان با پشتونها و بلوچ‌های ماورای سرحد در مراحل مختلف تاریخ به تشکیلات مختلف از مدیریت تا سطح وزارت رسیده بود اکنون برای وظیفه‌ی دیگری اما نا مقدس چپه و راسته میشوند و ازان بحیث تخته‌ای خیزی

برای متلاشی شدن و از هم پاشیدن افغانستان و جنگ های ب اد ب تاب ، ادر جنگهای، زبانی، مذهبی، سمتی و آنچه که در طول ۱۴۰۰ سال از زمانیکه مردم افغانستان مسلمان شده و تاریخ هرگز به بیاد نداشته بود استفاده به عمل می آیند و بروی همین مقصد نام آن را تغیر داده اقوام و قبائل میگذارند.

اعمال عمال آن مبین اهداف آنست که آتش نفاق و تفرقه را تا آنجائی بیفروزند که مردم افغانستان هجوم عساکر شوروی و حکومت دیکتاتوری رفقای ح. د. خ. را فراموش کنند ازانرو بهر قوم و قبیله‌ای جدا جدا سروکله میزنند بیکی تاج و بدیگری تخت بگروهی استقلال و بدسته‌ای خود مختاری وعده میدهند.

در ظاهر شمعی می افروزند تا مردم پیش پای خود را بنگرند و حقوق ملی خود را بشناسند چقدر مقدس می بود اگر این گفته‌ها واقعیت میداشت و سوی نیستی درمیان نمی بود.

نیات شوم اینها که ظاهر فریبنده‌ای داشتند به باطن گمراه کننده آن میخواستند تا بشعله‌های این آتش روح وحدت را در کالبد آن بسوزانند و نیروی مقاومت مردم را در هم پاشند و برای این منظور هریک از متعهد شده‌گان کندک‌ها و غندهای قومی و ملی را تشکیل و تا دندان یکی را بمقابل دیگر مسلح و از پاتا بسر غرق پول نمودند.

برای تمویل و تسلیح اینها شورویها سخاوت مندانه سر حبیب را باز و سر جوال را نشان میدادند.

80

کار بدینجا پایان نگرفته اقوام و قبائل را مرحله ابتدائی نظام اجتماعی گفتند و پشتون‌ها به حیث عقب مانده ترین ملیت از صف ملیت‌ها افغانستان جدا و به اقوام قبائل پینه زدند ازانرو ساز ماندهی ملیت‌های را بوزارت تازه تشکیل امور ملیت‌ها و تحت ادارۀ مستقیم رفیق .... قرار میدهند.

مهمان خانه‌های رایگان ترانسپورت مفت امتیازات برای تحصیل بخارج و داخل، برای بهم چشمی انداختن ملیت‌ها برای کسب مقام و ثروت تاسیس و بدسترس گذاشته میشوند تا آنها را تحریص و بمقابل یکدیگر تحریک نمایند.

کار درمیان پشتونها عمق بیشتر می یابد پشتونهای سمتی و ولایات از یکدیگر تشخیص داده میشوند، گاهی پکتیا وال و زمان تنگرها ریها و روز دیگر قندهاری از پشتونهای دیگر ولایات مستحق تر بحساب می آیند تا بهمدیگر هم چشمی و حسودی ورزند. بازهم قد می به پیش ورمیدارند و از خود می پرسند چرا در ولایت پکتیا مردم زرمت امتیازات بیشتر از جدران و منگل نداشته و یا خوستی ها بالا تر از دیگران

پیشرفت رهبران حزبی را بدشواری مواجه نموده و پیدا کردن راهی درمیان مردم آن ها را بمشکلات انداخته بود. زیرا جنگ بشدت خود می افزود و وحدت و هم بسته‌گی درمیان صفوف مجاهدین و جبه‌های جنگ روز تا روز فشرده تر و شکست ناپذیر ترمی گردید.

عدم موفقیت اجیران دست نشانده و متعهدین تفرقه انداز را سرگیجه نموده از خودم می پرسیدند: ما دیگر اعتبار واهمیت خود را نزد رفقای مشاور از دست خواهیم داد و شاید هم ما را از صف رهبری بنام بی کفایتی بیرون اندازند. براستی اگر ما از آغوش پر عطوفت دوستان شوروی و سایهٔ شمشیر اردوی سرخ کناره شویم. آنگاه مردم افغانستان به نگاهای قهر آمیز خویش قلوب ما را از سینه بیرون میکشند و بنزدسگ های درنده و گرسنه ایکه به انتظار مرگ ما روز شماری میکنند خواهد انداخت.

ما به اینکارتن در نخواهیم داد و به آسانی و آرامی عقب نخواهیم نشست ما بایستی زنده بمانیم و برای رسیدن به این هدف، راهای دیگری جستجو باید کرد تا بارسنگین گناه عدم موفقیت را شانه‌های ما بدوش دیگران بگذارند. چرا مردم بجای اینکه ما را هدف قرار داده اندبجان یکدیگر اسلحهٔ نکشند و برادر را برای آرامی خاطری ما جهت پیاده کردن سوسیالیزم نابود نکنند.

اگر چنین نمیشود چه نامی را غیر از بی‌کفایتی و عدم درایت میشود بالای ما گذاشتند؟

درمیان اینهمه و سوسه‌های نا امید کننده و ترس آور و تخیلات بی‌ثمر، احساس تنها ماندن اورا بیشتر پهلو میزند و بسوی فرو لغزیدن بخاک می کشاند، عرق های شرم ندگی از جبین شاعر نامور اما گمراه شده آقای ...... مانند اشک پشیمانی و ندامت، از دیدهٔ فرو مایگان مغر وری بدام افتیده فرو می چکند و سرگیچه شده بدیوار کلبهٔ از هم پاشیدهٔ بیوه‌زنی به تکیه میرود، دیوار او را پناه نمیدهد و دروازه نفرینش میکند زیرا او صاحبش را بیاری روس‌ها رانده و بی‌خانمان کرده و فرزندانش را کشته بود بکوچه‌ها میدوند مخرو به های بمبار شده، راه را بوی می بندند. زمین از بلعیدنش ننگ و آسمان از بالاکشیدنش شرم دارند.

در چنین حالی دستی بشانه‌ای او از روی سرخیس شده‌اش از آب خجلت میلغزد ولبی بنزد یک گوشش مانند لبهای سحر آمیز شیطان بشور می آید رفیق ...... ما تراتنها نخواهم گذاشت.

چشمان خسته شده را به آهسته‌گی بسوی صاحب صداباز میکند رفیق .... تو آمدی؟ باور داشته باش که به آمدن خود نیروی نزدیک به جدا شدن جسم مرا دوباره بکالبد بی اراده‌ام پیوند دادی رفیق ...... مشکلات شما را درک و بما هدایت رسیده تا ای رفع این مشکل، تشکیلات و مصارف وزرات شما چندین مرتبه بالا برده شود و به

اشتراک مساعی همه جانبه‌ای رفقای رهبری و مشاورین پلان های شما به اجرا گذاشته شود.

رفقا به این باور آمده اند که انجام چنین کاری بدون مصارف سرشار مالی بازهم بیشتر و اشتراک مساعی دسته جمعی ناممکن از نا ممکنات است ما دست روی دست میگذارم و بسوسیالیزم جهانی سو گندیاد میکنم که برای کامیابی کمونیزم اگر لازم شد حتی دو مسلمان را بیک راه نخواهم گذاشته تا با وحدت و برادری بگذرند ما تخم‌های نفاق را که بزمین پاش داده ایم بخون این مسلمانان سرکش اطاعت ناپذیر آبیاری خواهم کرد.

و بهر نودهٔ سربرآورده آن پیوندی تازه خواهیم زد و از بنیاد رنگ و بوی میوهایش را تغیر خواهیم داد تا در میدان جنگ و نبرد و در پناگاهای دسیسه و نیرنگ کامیاب شویم کامیابی که با شکست مسلمانان شکست نا خورده پیوند ناگسسته دارد.

رفیق .... بودجه وزارت شما را به هفت ملیارد افغانی بالا برده ایم که بدون هیچ حساب دهی و پرسانی محض به رضا و صلاحیت شخص شما مصرف گردند.

رفیق .... اما مشکل اساسی اینجاست که مردم کم کم به نیات ماپی برده میگویند در نظام جمهوری حق حاکمیت منحصر بهیچ خاندان و ملیت نبوده بلکه هر شخص افغان که دارای اهلیت قابل پذیرش به مردم باشند چه هزاره چه پشتون چه تا جیک می توانند زعیم پذیرفته شوند.

رفیق .... شانه خالی کردن از وظیفه و دلیل تراشیدن شما هرگز نمی تواند طرف قناعت رفقا واقع شوند زیرا رفقا باور دارند که تودست شیطان را از پشت بسته کرده‌ای خنده رفیقانه.

من درمیان هزارها، تا جیکها اوزبک و ترکمن، نورستانی به کمک رفقای بیروی سیاسی که وظیفه دار شده اند روزگاری را بوجود خواهم آورد که درمیان خود مثل گژدم بجان هم نیش زنند اما مقابل پشتونها جبه‌ای واحدی بوجود آورند من درین باره کتاب بنام ثمرهٔ دوستی نوشته‌ام آنرا توزیع نشر و بازهم تجدید چاپ کنید.

برای نتیجه گرفتن از کتاب ثمره‌ای دوستی وزارت ملیت‌ها را با طول و عرض وزارت اقوام قبائل تاسیس میکنند و ملیت پشتون در تشکیل اینوزارت شامل نمی باشد.

رفیق .... و رفیق .... مطابق دستور رفقای مشاور هر دو بضد یکدیگر در ظاهر امر تبلیغات ناجائز براه می اندازند و یکی گماشته‌ای یگری را مردود میدانند، زمزمه‌های مخالفت این دو بنام پشتون و غیر پشتون در حلقه‌های وابسته بهر کدام شان به مخالفت‌های علنی وروی بازار بر آمده تبدیل میشوند اما شبانه با یکدیگر شراب می نوشند و برای بدبختی مردم تفتین و دسیه می سازند.

تعدادی از اجیران پشتون و شماری از خریده شدهای دگر ملیت ها در وزارت اقوام قبائل و وزارت ملیت ها بکارهای بلند دولتی بدون استحقاق و بدون سابقه‌ای ماموریت گماشته می شوند درجه لیاقت و ارتقای اینها وابسته‌گی بسرعت عمل اینها در بهم اندازی پشتون‌ها و غیر پشتونها دارند هر چه بیشتر دروغ ببافند و زمینه مصارف را هر چه بالا میبرند بهمان اندازه به قدرت دولتی این اشخاص خریده شدهٔ حکومت و رانده شدگان مردم می افزایند.

به کار رفیق .... رونق بیشتر داده میشوند. بزبان های ملی تدریس را در مکاتب اوزبک و ترکمن نشین رسمی نموده و واقعاً عملی بود مترقی و بی‌سابقه که هر روشنفکر با دانش آنرا تائید می نمودند، جرگه وسیعی از مردم هزاره از تمام مناطق هزاره نشین به صرف ها ملیون افغانی دائر نمودند.

مفکوره ستم ملی و ضدیت با پشتون‌ها ها را که از جانبی یکتعداد اشخاص بنام بدخشی‌ها که در حقیقت کمتر آنها بدخشی بودند بنام سازمان انقلابی زحمت کشان بوجود آورده و چند نفر ترجمان روس تاجیک شده که علناً مشوق اینکار بودند نیز بدسته همکاران تفرقه انداز رفیق .... افزودند با تمام مصارف و امتیازات داده شده از طرف حکومت برای سازمان متذکره بازهم چند نفر از وطن دوستانیکه بماهیت سازمان و اعمال ضد ملی آنها پی بردند به پشتیبانی از طرفداری وحدت ملی کناره رفتند کناره گیری و تبلیغ اینها پرده از روی اعمال دست نشاندگان رهبری ح. د. خ. یعنی سازابرعیدارند و مردم دانشمند بدخشان و دیگر ولایات از سازمان جدا شده تنها تعدادی کمی از جیره خواران وزارت امنیت دولتی با چند کندک قوی که بضد مجاهدین می جنگیدند باقی ماندند.

81

روزنامه‌ها را برعکس سابق مانند: حقیقت انقلاب ثور انیس وغیره در عین روز و عین موضوع هم بدری و هم به پشتو اما به دو اخبار جداگانه نشر می نمودند.

تفکیک ملیت‌ها نه بروی لسان و نژاد و یا موقعیت جغرافیائی بلکه بصوابدید هیئت حاکمه تعین میگردد مثال:

آن عده از مردم ملیت پشه‌ئی که پشتو زبان مادری شان شده‌اند در تذکره مجبور اند که ملیت پشه‌ای بنویسند نه پشتون. اما تعدادی کثیری از پشتو نها که بمرورزمان دری زبان مادری شان اند بایستی بنویسند ملیت تاجک. برخلاف پشتونهادری زبان و پشته ایهای پشتوزبان مردمان اوزبک و ترکمن های دری زبان بایستی ملیت اوزبک و ترکمن را با خود بگیرند احفاد حضرت محمد(ص) و اصحابه کبار که بنام سید و خواجه و

حضرت مورد احترام مردم می بودند مجبور شده‌اند تا نام قومی خود را حذف و آن ملیتی را بپذیرند که به آنها زندگی دارند مثال سادات پشتوزبان ملیت پشتون و دری زبانها تاجک و هکذا هزاره اوزبک وغیره.

به برج ثور ۱۳۲۷ وزیر تعلیم و تربیه نتیجه مسافرت خویش را از سمت شمال به شورای وزار توضیح میدادند که:

اوزبکها و ترکمن‌ها در سمت شمال کشور حاضر نیستند که بزبان مادری خویش بمکتب درس بخوانند آنها آرز و دارند تا بزبان دری یا پشتو تحصیل نمایند این گفتار بهمه اعضای کابینه غیر مترقب و غیر باور اما برای رفیق ..... گیج کننده و باور ناشدنی بود فرمودند آنها مردم عقب مانده اند و این رویه حکومت مترقی بایستی حتماً آنرا بپذیرند.

وزیر تعلیم و تربیه گفت هر قدر توصیه و کوشش نمودم و نظریات خیر خواهانه حکومت را به آنها توضیح دادم نپذیرفتند رفیق ...... هدایت دادند که در هر مکتب هر صنف دو صنف هم دری و پشتو، و هم اوزبکی یا ترکنمی و شمول اطفال درآن اختیاری باشد.

من از وزیر تعلیم و تربیه پرسیدم مردم اوزبک و ترکمن چرا نخواستند بزبان مادری خود تحصیل نمایند.

گفت: کتابهای ترکمنی و اوزبکی مکاتیب ابتدائی را وزارت تعلیم و تربیه در اتحاد شوروی طبع نموده بودند ترکمن‌ها و اوزبکها به هراس افتیدند که گویا حکومت میخواهد تا پسران و دختران شان مثل پسران و دختران اقوام شان در ماورای آمو کمونیست تربیت شوندازانرو گفتند ما از زبان مادری میگذریم اما هرگز دین پدری خود را ترک نمیکنم.

به همین مناسبت فردی از کتاب حاجی اسماعیل سیاه هروی متخلص بگوزک بیادم آمد: که گفته بود:

شکر بایدکرد اسماعیل کز بیدانشی   یاوه‌گوی هرزه شد گوزک شد و بیدین نشد

اما سر سپردگان شوروی ازان مردمی نبودند که به آسانی دست از یخن آنهائیکه به یخن اوشان چنگ انداخته بودند بردارند و اوامر سرداران ک. ج. ب. را نادیده گمارند اینها می بایستی برای رضای خاطر بیگانگان و حفظ موقف حزبی و حکومتی خویش اختلاف میان مسلمان های افغانستان را مانند اختلافاتیکه شوروی‌ها میان مسلمان های بخارا و سمرقند انداخته بودند پایه گذاری نمایند آنها دیروز به استفاده از همین راه توانستند تا بزرگ ترین کشور مسلمان را در آسیای میانه به ملیت های جداگانه و تفرقه های مذهبی و لسانی ازهم فرو پاشند و بروی این فرو پاشیدگی مسلمان ها پایه الحاد و

بیدینی را اساس گذارند و همه آنها را جدا جدا اما یکبار و بیک زنجیر تحت تسلط خویش در آورند چاکران حلقه بگوش امروز اراده کردند تا مردم آزاده ما را بزنجیر اسارت شوروی‌ها با تجارب دیروز در کشند ازانرو بیکدیگر میگویند.

رفیق .... به رفیق .... چه باید کرد؟ اوزبک ها و ترکمن‌ها باز بسوی مجاهدین و عقیده اسلام میدوند ......: رفیق بایستی کوشید و باز کوشید زیرا رفقای رهبری شوروی از میانه‌ای همه رفقای ح. د. خ. بیشتر از ما توقع چنین کاری را برده اند و هنوزهم برای شکستاندن وحدت مجاهدین مسلمان چشم امید بما دارند تا دشمنان قسم خوردهٔ ح. د. خ. و شوروی بزرگ را از بیخ و بن ولوکه یک زندهٔ غیر حزبی باقی نمانده باشد از میان بزداریم به پیش بسوی ویرانی همه آنهائیکه به صف دشمنان شوروی کیر قرار میگرند.

رفیق .... وجود بی نظمی و چشم بمردم غیر حزبی داشتن کار ما را به ناکامی می کشاند فکر میکنم قطعات مسلح از مردم اوزبک و ترکن تحت رهبری و ساز ماندهی رفقای حزبی ترکمن و اوزبکها بوجود آوریم و این قطعات را را ساً بجنگ مجاهدین پشتون تاجک هزاره وغیره بگماریم.

رفیق... نظر فوق العاده خوب و بکر، اما تعداد عساکر اوزبک آنقدر نیستند که بمقابل همه مجاهدین به جنگند. رفیق.... با خنده ایکه منوط چهره بشاش اوست می خندند رفیق .... ما نه برای شکست مجاهدین بلکه برای شکست وحدت مردم تحت نام او زبک اجیران قومی را بجنگ قندهار و پکتیا بهرات و بدخشان می فریقیم.

رفیق .....: آفرین بتو و استعداد تو واقعاً روسها بخواندن ضمیر و دانش باطنی تو طوفان کرده اند و حق داشتند تا تر از میان همه ما ..... برگزیدند.

رفیق..... **ما به اینصورت جنگ حزبی با مردم را با یک جنگ قومی تغیر جهت خواهیم داد**، اطمینان دارم که برای این مقصد رفیق .... کارمل و رفیق نجیب بهترین و با استعداد ترین شاگردان دبستان لینن کبیرست و از هر کدام ما او شان بهتر و بیشتر به سرعت عمل برای تفرقه و پیاده کردن کمونیزم در افغانستان خواهند کوشید.

رفقا بپا خواستند و به ابتکار و اندیشهٔ رفیق .... و رفیق .... حورا کشان تبریک گفتند.

رفیق مشاور: رفقا بخاطر دارند که چند هزار بچه‌هائیکه پدر و مادر و خانمان خود را در زیر بمباران از دست داده بودند برای تجدید تربیت و غمخواری بشوروی فرستاده بودیم اکنون قسمتی زیادی از آنها از نقطه نظر عقیده کمونیست های سرسخت و آشتی ناپذیری بیار آماده اند به آنها در شوروی تا حد باور دانانده اند که پدر مادر و اقاریب و خانه و زندگی شان از دست مخالفین ح. د. خ. یعنی مجاهدین از بین رفته اند آنها از

عواطف و احساس خانوادهگی بدور تربیت دیده اند آنها ترحم و محبت را نمی شناسند آنها دشمنان آشتی ناپذیر با مجاهدین افغانستان اند.

ما آنها را که اکثر او شان تعلیم جنگی دارند و بهتر از هر چیز استعمال سلاح را بکشتن طرف مقابل خویش آموخته اند اما محل سکونت و اقاریب خود را بخاطر ندارند به شما باز میگردانیم تا اینها را بصف قوت‌های قومی بگمارید و آنگاه ویران گری اینها را تماشا و به پیش بین شدن دوستان شوروی خود برای چنین روز ها اعتماد داشته باشید.

همه جام های لبریز از شراب‌های بهترین جهان را بسلامتی رفیق مشاور بهم میزنند و تا ته بالا میکشند.

82

تشکیل این قطعات بزودی رونق میگرند و اولین حملات جنگی آنها را بقندهار می آزمایند در تجاوز و بیرحمی و ببیداد گری بجان و مال ناموس مردم قندهار دست متجاوزین و نوکر های آدم کش آن ها را از پشت سرمی بندند دیگر بهمه جا ذکر نام تجاوز و بی رحمی قطعات قومی اوزبک سرزبان‌هاست.

هر قدر به تجاوز و بی رحمی اینها بنان و مال و ناموس مردم می افزاید بهمان اندازه بمقام و منزلت اینها بنزد رئیس جمهور افزوده میشوند و بسفرهای تفریحی اینها به تفریحگاهای اتحاد جماهیر شوروی بصورت رایگان می افزایند.

در حالیکه اوزبک ها و ترکمن های مسلمان افغانستان از شنیدن کرداری چنین آدم‌های، آنهم بنام اوزبکها رنج می برند رنج از اعمالیکه از فرزندان رانده شده و ناشناخته شان سرمیزنند رنج از ارتباط نا خواسته با چنین مردمی که بنام اوزبک و ترکمن برخلاف مسلمانها و بضدیت بادین اسلام می جنگند و به آبرو و عزت آنها درمیان مسلمانهای جهان لطمه میزنند و بدون میل و اراده اوزبک ها و ترکمن‌های مسلمان تخم تفرقه را میان برادرهای مسلمان شان پاش میدهند پوره همان چیزی را که اوزبک ها و ترکمن های مسلمان ازان نفرت دارند.

در پشتون ها نیز چنین کردند و قطعه‌ای بنام قطعه ناخدا در سمت شمال بسر کردگی یک شرور آرام ناپذیر یک درنده بی صفت و بیرحم از پشتونها آگاهانه بوجود آوردند و درمیان ولایات شمال و دیگر ولایات افغانستان با مصوئنیت کامل و با صلاحیت بی‌پایان تا آنجائی جلودادند که هرچه توانستند از بیعدالتی و سرکوبی اهل جهاد کوتاهی نکردند و بحیث جانبان بی اراده میان دخترهای معصوم وزن های شریف و دارندگان بی‌دفاع دست به بیداد گری برده آنچه قلم از نوشتن آن شرم دارند برای مردم حوت ... فرماندانهای حزبی پشتون و اوزبک تحت رهبری و زعامت رهبران ... د ...

میداشتند.

مردم به موقع مقایسه گذاشتن اعمال این جنرالهای حزبی قومی شده با چنگیز وهلا کو خان، از زمین بالا میشدند و بکفار جبار احترام می گذاشتند.

هیچ فردی از افراد با ناموس شهر کابل و دیگر شهرهای افغانستان از شنیدن نام این ها و پیروان شان آرام نمی گرفتند و این نا آرامی‌ها و بدبختی های مردم بود که به افتخارات رفیق ..... و رفیق ..... برای پیاده کردن پلان شوم شان بخاطر منافع بیگانگان می افزودند. دیگر در همه جا خصوصاً در جبهات جنگ نام از بیدادگری قطعات بودند که به افتخار بدبختی و بدام کشیدن مردم افغانستان تحت رهبری رفقای ... و ... و ..... و ... بی‌ریزی و عملی شده بودند.

جرگه ملیت هزاره: من در جرگه وسیع ملیت هزاره بکابل اشتراک نموده بودم دو نفر از برادرهای هزاره نزدیکم نشسته بودند. به آنها گفتم حکومت برای مردم هزاره زیاد توجه دارند خنده کرده گفت اینها میخواهند تا مارا به پشتونها بجنگ اندازند ما به برادرهای پشتون خود جنگ نخواهیم کرد. در این اثنا عالمی از علمای هزاره به نفع حکومت بیانیه میداد یکی ازین دو نفر از دیگری پرسید ای ملاکیه؟ از موخونیه دیگری گفت خادیه (مربوط دستگاه امنیت دولتی) کمی بعد یکی از این دو نفر به میز خطابه خوانده شد تا آنچه دارند بخوانند بعد از ختم بیانیه به او گفتم خیلی مضمون عالی بود: گفت نوشته از مو نبود خواند و چراکه از پل چرخی می ترسو.

اما هیچ یک از افراد مردم هزاره که درین جلسه اشتراک داشتند بااینکه از طرف حکومت تشخیص و مورد اعتماد دانسته دعوت شده بودند ولی بصدای حکومت لبیک نگفتند و آینده شاهد آن بود. که مردم با وجدان هزاره همه گفته‌ها و وعده‌های حکومت را در همان اطاق جلسه بخاک سپرده بودند و حاضر به تفرقه گرائی میان هزارها و دیگر برادران افغان خود نگردیدند سپاس به راد مردان بزرگ منش هزاره که در لحظات حساس، خطر تجزیه و نیت دشمنان مردم خود را درک و بمقابل ارمانهای نا مقدس آنها سر تسلیم فرونیاوردند.

و در همین جلسه بود که حکومت خود مختاری مردم هزاره را تحت رهبری رفقای حزبی اعلان و خواهش نمودند تا بدخواهان این اصل مترقی را از سرزمین خودها دور سازند مقصد حکومت از برادران مجاهد بود این جلسه که با شور و شعف دوام دار حزبی‌ها و خاموشی برادران هزاره داشت پایان می یافت به نفر نزدیک خود گفتم مردم هزاره باید خوش باشند که صدراعظم از خود شان ست او بمن خیر شده گفت او هزره نیه، او کمونسته و هزارها مسلمان

یادم آمد از روز ۹ سنبله ۱۳۵۷ که در زمان تره‌کی جشن پشتونستان را طبق همه

ساله تجلیل کرده بودند و بنمایندگی پشتونهای ما ورای دیورند رفیق .... در محضر عام به چوک پشتونستان بیانیه میدادند. و به صفحه تلویزیون از هر سال پیش بالنده و خوش و پرتحرک تر بنظر می آمد و از فریادها و خوشی های زیاد برای کامیاب شدن انقلاب ثور رگهای گردن او پندیده و کف‌های سفید از کنار لبهای او بیرون می جهید، درمیان مدح و ثنای تره‌کی و انقلاب شکوه مند نظام نوین بدون ربط به موضوع ناگاه حمله به شخصیت محمد داؤد برده او را خائن وطن فروش و دشمن مردم افغانستان معرفی میکردند.

متوجه شدم غلام شاه باغ بان که نزدم نشسته بود گریه میکرد و با گلون عقده برداشته پرسید: اینکه بیانیه میدهد همان شخصیکه خانه شما می آمد و دوست داود خان بود نیست؟ بلی غلام شاه خود شان‌است: غلام شاه: تف برآدم نامرد، صاحب اگر مرا همین حالا بدارزنند داؤد خان شهید را دوست دارم.

غلام شاه شیعه مذهب و از مردم هزاره و بیک کلبهٔ کوچک شبیه لانهٔ حیوانات و در دهدا نای چهاردهی‌کابل زندگی داشتند او نزدیک به سی سال بخانه‌ای این و آن باغبانی و نوکری کرده بود اما هرگز کس بخاطر نداشته که غلام شاه یک لقمه نان حرام خانه کسی را خورده و یا در وظیفه خویش تغافل کرده باشند او سالها این تبلیغ دشمنان محمد داؤد را شنیده بود که گویا محمد داؤد برخلاف مردم شیعه و هزاره می باشد او درمیان بیچارهای افغانستان بیچاره تر از همه بود و گاهی مورد نوازش هیچ یک از دوستان و وابسته‌گان محمد داؤد قرار نگرفته بود ولی بازهم او بیاد محمد داؤد می گریستند و ..... محمد داود را دشنام میداد. زیرا غلام شاه را با محمد داؤد رشتهٔ بالاتر از مذهب و قوی تر از قومی بودن پیوند داده بود او اسلام و رشته معنوی آنها کلمه شهادت بود.

اما رفیق ...... پشتون و سالها از خوان پر نعمت محمد داؤد جیره خورده بود. دشنامش میدهند چراکه پیوند معنوی میان این دو از هم گسیخته بود. محمد داؤد مسلمان و مومن بخدا و او یک کمونیست ملحد بشماری آمد ازینجاست که ..... پشتون داود مسلمان را دشمنام میدهد و غلام شاه هزاره اما مسلمان بیاد محمد داود اشک میریزند.

با همه چشم دیدهای ناامید کننده و با همه اعمال خست‌گی آور برای تامین خواسته های مشاورین شوروی رهبری ح. د. خ. دست بدسیه دیگر می زنند و از کوچی‌های پشتو زبان ملیت دیگری می سازند و به اندام او شان قبای دیگری میدوزند.

کوچی‌ها در اکثر ولایات تیت و پراکنده اند، بعضاً از یک ولایت بولایت دیگر و بعضاً بخارج کشور نظر به موسم سال کوچ میکنند اما رفقای رهبری حزب، از کوچی های پشتو زبان که به زمستان در پاکستان و دربهارو تابستان در مناطق مرکزی افغانستان

در حال کوچیدن می باشند شورای مرکزی نمایندگان کوچی را با طول عرض وسیع و با مصارف هنگفت تشکیل می کنند به امیدانکه کوچی‌های پشتو زبان را با هزار های دری زبان که در قسمت مرکزی زندگی دارند با جنگ و تفرقه اندازی درگیر نمایند.

با تمام کوشش حکومت و چند نفر نمایندگان کوچی که از جانب حکومت به شورای ملی آورده شده بودند هرگز موقع آنرا نیافتند تا کوچی‌های مسلمان را به این دام گسترده شده و این خوان پر نعمت حاضر نمایند.

آنهائیکه داد از عقب نگه داشتن شدن وطن و سنگ محبت برادران هزاره را بنام ملیت زحمت کش و تحت ستم به سینه میزدند و یا بدر بدری و بی سرنوشتی کوچیهای صحرا نشین اشک تمساح میریختند و یا خود کسانیکه برای سعادت اقوام و قبایل و ده نشینان عقب افتیده در زمان شاهی و جمهوری رگهای گردن خویش را می پندانید نداگر واقعاً احساس مردمی و عواطف بشری میداشتند پول‌های فراوان که از روس‌ها برای تفرقه اندازی بنام هزار ها و کوچی ها و قبائل می گرفتند بمردم رنج دیده و مصیبت رسیدۀ هزاره و به کوچی‌های بلاکشیده ای صحرانشین توزیع میگردند باید ریسمان کمر هر جوالی ابریشم و کراچی دستی آنها به ریکشا های بارکشی تبدیل می شدند.

برای کوچی های سرگردان دهها چراگاه و گدام های ذخیره مواد غذائی وادویه ضد آفات حیوانی و حتی موتر های ترک برای حمل و نقل و کوچیدن آنها تهیه میکردند و در زندگی ده نشینان عقب افتیده تغیراتی را بوجود می آورند.

این مدعیان وطن پرستی نه برای سعادت و آرامی وطن داران بلکه برای وسعت جهان گیری دشمنان وطن خود تحت نام سوسیالزم بین المللی جدائی ملیت های بهم پیوسته را تشویق و ثروت های ملی را تاجای امکان خود میگرفتند و بقایای ناچیز ازان را به اشخاص میدادند که برای منافع شخصی منافع ملی را زیر پامیکردند.

83

اکثر اینها از اشخاص شناخته شده‌ای اقوام مختلفۀ بودند که سالها قبل برای زندگی آرام تر و نزدیکی بیشتر با حکومت ازمناطق خود بکابل کوچیده بودند و مردم آنها را بحیث چارکلاهائی می شناختند که به سازی حکومت های جداگانه اما ما هرانه میرقصیدند ولی این بار کلاهای این ها به روغن افتیده زیرا حکومت محتاج شان شده بودند و ازین‌ها رئوسای برای ملیت‌ها و شورای قومی می ساختند پول فراوان و موتر و خانه رایگان و سلاح های سبک و ثقیل جزء از بخشش های دولت به این در ماندگان درگاه مردم بودند خوشبختانه هر قدر به تعداد و نزدیکی اینها به حکومت می افزود به همان اندازه از مردم تجرید مي شدند و احساس بدبیمنی و بدگمانی مردم بمقابل

حکومت بیشتر از پیشتر می شد.

دوشا دوش فرومایهٔگان هنگامه ساز بیروی سیاسی که سربرکاب اجنبی فرو مانده، سم سوار بیگانگان را می بوسیدند و غبار برخواسته از راه دشمنان وطن را بدیده می مالیدند.

و قبل ازینکه بخدا ایمان داشته باشند گروه شیعه و دستهٔ سني شده بودند.

دوسر سپردهٔ بدنام دیگر که در آغوش حزب و در دل اشغالگران روسی جای گرفته و بفرمان اسارت وطن خویش صحه میگذاشتند یکی از هرات کله کشک و دیگری در قندهار قد بلندک نموده حلقه‌های غلامی بگوش انداخته را بنمایش میگذاشتند و دیگران را به اخذ زنجیر های طلائی اسارت تشویق میکردند.

شهرهای باستانی قندهار و هرات که دراثر قیام راد مردان شان بضد اشغالگران وحشیانه از هوا بمباران و از زمین به هجوم عساکر شوروی و پیروان عاقبت نیندیش شان بویرانه‌های قرون وسطی مبدل و بیش از نیمی از مردمان وطن دوست و خدا پرست هرات و قندهار در زیر عمارت‌های فرو افتیده جام شهادت نوشیده بودند و تعدادی وحشت برداشته بانن های نیمه پوشیده، از کرباسهای پینه خورده و شکم های گرسنه باپای برهنه بسوی دیار بیگانگان پا بفرار میگذاشتند، در چنین روزگاری و چنین حالی این دو بیگانه خوی، قیام مردمان دلیرآن دو ولایات قهرمان آفرین را محکوم میکردند و عناصر پلید فاسد شده را بنام دسته جات مسلح قومی و یا نمایندگان مردم در پهلوی اردوی بیگانه برای تقویه بیگانه پرستان گرد هم می آوردند و برای وسعت بخشیدن به اعمال خویش از هیچ نوع توطئه و دسیسه برای مردم و تمویل غارتگران خودداری نمیکردند.

تا جوانک بیچاره شده ایرا مسلح یا پیر مرد ناتوان ترس برداشته ایرا نماینده با اعتبار مردم برای دلخوشی اشغالگران بکندک‌های قومی باجبهه‌ملی جازده باشند.

آقای ..... را بنام سرشناش قندهار، که قندهاری‌های مبارز و مجاهد او را به نغاله دان بیگانه صفتان زباله کرده بودند براس جبههٔ ملی نام نهاد و ترتیب دهندهٔ سازمان های اجتماعی و جمع آورندهٔ روحانیون رانده شده از مردم قرار دادند تا وحدت میان اقوام مختلف پشتو زبان‌ها و دری زبان را برهم زده و از همه بدتر قندهار برای قندهاری ها را شعار خود و چند گمراه شدهٔ فریب خورده خویش قرار دهند او که جان و مال خود را به اختیار بیگانگان سپرده و عزیز ترین فرزند خویش را در راه موفقیت حزب از دست داده بودند موقف دولتی اوهم روز تا روز بالا کشیده میشد تاجائیکه او را معاون همه کارهٔ ...... و رئیس .... مقرر نموده و چند بار بمقام ..... که خود ترتیب دهنده آن می بود برای دفاع از حقوق رهبران ح. د. خ. وزیر پا نمودن حقوق مردم تعین میگردید.

از سوی دیگر با جیب های پر از سیم و زر او را در صف ملیونرهای افغانستان نشانیدند تا با این توانائی سرشار مادی و آن موقف دولتی توانسته باشند زنجیرهای

وحدت و هم بسته‌گی را که دین اسلام در قندهار میان اقوام مختلفه بوجود آورده بود از بین بردارند.

اما آقای .... دست و آستین را بالازده نرمک نرمک می بافتند وخم خم کرده می خزیدند و بدینسان در صف مخالفین مجاهدین هرات با ماسک برخ کشیده و زنجیری بگردن بسته، با شمشیر پنهان بزیر سجاده به امیدانکه بشکست مجاهدین نانی بروغن دشمن ترکرده باشند شب روز در تپانش بسر می بردند.

برای کامیابی بیشتر این اهداف نا مقدس او را بحیث همه کاره در هرات مقرر و جهت از بیں برداشتن مجاهدین استخدام کردند این دو تجرید شده مردم یکی در هرات و دیگری دور از قندهارمثل دو حیوان بگل بند مانده بودند زیرا با صرف صدها ملیون افغانی قندهاری های مسلمان و هراتی های خدا پرست بضد همدیگر نشوریدند اما این ها کسانی نبودند که قلاده‌های گردن خویش را به ترک قدرت و ثروت بدور اندازند.

ازانرو برای رضای خاطر با داران خویش بگردهم آوری عناصر بی احساس ورانده شدهٔ اجتماع، بنام و کلای با اعتبار و یا قوت های قومی مسلح با صرف ملیونها افغانی از پول ملت سراپا زخم برداشته، شب و روز در جستجوی گرد هم آوردن این و آن می بودند.

همکاران تخصصی داشتهٔ شان به این گمراه شده‌گان، ریش و بروت ناتراشیده، و کاگل‌های شانه نا خورده، لنگوته‌های شمله دراز و تنبان های زمین افتاده و چرکین می ساختند و بنام مجاهدین از کوه پایان شده بدامن حکومت قرار میدادند و با تشریفات پر از سر و صدا ازین ها استقبال و با نمایش تلویزیون و عنوان‌های درشت اخبار، صدای نعره این خریده شده‌گان را به آسمان بلند میکردند و تلویزیون شوروی و اخبارهای آن به آب و تاب بیشتر به نام اینکه مجاهدین به حکومت تسلیم شدند سر و صورت میدادند تا مردم شوروی را بحقانیت انقلاب و رضائیت مردم افغانستان فریب داده باشند.

از میان این دو سر سپردهٔ زنجیری آقا .... توانسته بودند گوی سبقت را از آقای .... با تشکیل و جمع آوری قوت‌های قومی بی‌قوم و اقدام به مجاهد کشی و قوماندان‌های قومیکه از پیوستن و همکاری با دست نشاندگان شوروی دراثر تبلیغ و فشار مردم احساس خجلت و شرماندگی و اراده قیام بضد دولت را می نمودند بربانید.

کشته شدن صفی الله معاون تورن اسماعیل این مرد مبارز راه حق و دشمن آشتی ناپذیر اشغالگران توسط گماشته گان او مهرسیاه و ننگینی در پیشانی او شده که مرگ و حتی پوسیدگی بعد از مرگ آنرا زدوده نمی تواند.

پیشتر از آنچه تصور میشد دسیه‌ها بر ملا، و آرزوهای نا مقدس آشکار شده بود ازانرو نفرقه‌های قومی و ملی از سطح رهبری حزبی و مشتی از تسلیمی های جیره خوار

هر گزبمیان مردم نه لغزیدند و مردم تحت تسلط و شکنجه روحی قرار داده شده گوش گوشی کنان بیکدیگر خود از دسائس فریب کاران دسیه ساز و با حکومت جور آمده هوشیاری میدادند.

تا به اختلافات قومی و مذهبی که از جانب دشمنان وطن وجیره خواران شان دامن زده میشود متوجه باشند و نگذارند ظهور چنین اختلافات به پیکر نیرومند جهاد رخنه نمایند.

84

روس‌ها بادرک این واقعیت که مردم بظاهر سادهٔ افغان را، به آسانی نمی توان فریب داد. از همان روزهای اول تسلط حزب برای بی‌اعتبار نمودن دانشمندان و بی‌تاثیر داشتن اقدام و آرزوی شخصیت‌های ملی تبلیغات وابسته‌گی آنها را به امپریالیسم امریکا ترویج میدادند و بدینگونه در اذهان مردم بپاکی و صداقت این شخصیت‌ها شک و تردید را بوجود آورده میکوشیدند تا ریشه‌های وحدت ملی را در عمق احساسات مردم جریحه دار سازند.

برای این منظور تعدادی از کارمندان امنیت دولتی را که شایسته‌گی شمول به هیئت علمی پوهنتون را نداشتند بنام وابسته‌ای فلان ملیت و یا سهمیه فلان ولایت بزمرهٔ استادان دانشمند در پوهنتون بدون گذشتاندن امتحان درجه علمی به بحیث استاد انتصاب می نمودند.

رئوسای فاکولته‌ها وهیئت اداری و تدریسی از چنین اشخاص تعیین میگردیدند و به جای صاحب منصبان ارکان حرب، صاحب منصبان مستعجل مربوط امنیت دولتی بحیث استادان پوهنتون عسکری مقرر میشدند.

بدینسان کانون علمی پوهنتون ملکی و عسکری واژگون، و روح دانشمندان وطن را جریحه دار و در زنجیر فولادین وحدت به میان استادان حلقه‌های جستی و شکننده را وصل می نمودند و انسانهای مشکوک و بی‌دانش اما وابسته را در دسته ای دانشمندان جا میزدند چه بسا استادانی دانشور و علاقه مند و دلسوز به آینده فرزندان کشورش که بدست این گروه ناخوانده معلم شده از جای بی جا میشدند و از شغل های اختصاصی بکارهای کوچه مانند سبزی فروشی تکس رانی و دکانداری یا فرار پناه میبردند.

تعدادی هم قربانی آمال ناشایستهٔ این و آن شدند. دسته‌های باقی مانده اکثراً احساس عمیق و ناگسستنی خود را در امر وحدت ملی بکار می گماشتند: و بودند و هستند کسانی که مانند سگ به عوعو، به تفرقه اندازی به مقام دولتی وجیره خودها می افزودند.

پیشنهادهای بی اساس را اساس میگذاشتند پروگرام‌های درسی را زیرورو معلمین و استادان را بدون موجب محض برای سرگردانی تبدیل و برطرف میکردند چنانچه از روزهای اول انقلاب ثور ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲ سه مرتبه درپر و گرام درسی مکاتب تغیرات بنیادی بی‌بنیاد را اساس گذاشتند، به تعداد مضامین لیسه‌ها از صنف ۱ تا ۱۲، مضامین که جامعه را تحت رهبری کارگران و دهقانان رهمنون میشدند افزودند و بزیر این عنوان تشویق انکار ازو حدانیت خداوند را به پیش می بردند و برای رسیدن به این مقصد بشیوهٔ مکاتب شوروی پروگرام ۱۲ ساله را ده ساله ساختند.

هنوز اطفال چند صنفی را بالا نرفته بودند که در شوروی سیستم درسی از ده ساله به ۱۱ ساله بالا برده میشود و در افغانستان پروگرام مکاتب را به پیروی از شوروی ۱۱ صنفه نمودند سالی بیشتر ازان نگذشته بود که یازده صنفی‌ها برای بار سوم به ۱۲ صنفی تبدیل شدند.

تغیر پروگرام درسی در کیفیت و کمیت کتب دولتی شاگردان تاثیرات نا مطلوبی بجا گذاشته و از چنین سردر گمی نه معلم به نصاب تعلیمی‌پی می برند و نه شاگردان از چنین برهم و در همی چیز آموختند.

درمیان بزکشی ها تعلیمی و چندبار تجدید طبع کتب مکاتب ملیاردها افغانی خرید کاغذ و طبع و نشر و محو کتب مثل کاه بباد داده میشد و اکثریت مطلق شاگردان در چنین گیرو دارهای تعلیمی بجز از بی دانشی وضایع کردن بهترین دوران زندگی دیگر ثمری بفامیل و یا وطنی خود ببار نیاوردند.

از سوی دیگر دروازها بیش از ۸۰٪ مکاتب شهری ودهاتی را در اثر فرار دسته جمعی و بمباران بي امان یا ویران و یا قفل زده بودند و هر روز به تعداد اشخاص بی سواد بیشتر از آنچه رهبری حزبی آرزو داشتند افزوده میشد.

با این پروگرام های ناقص که وسیله بی‌سوادی بودند چیزی هم افزودند و آن اینکه اگر رفقای حزبی در اثنای تحصیل برای دفاع انقلاب در صف سربازان می پیوندند دورهٔ خدمت عسکری آنها بدوره تحصیل آنها محسوب میشوند مثال متعلم از صنف دهم برای دو سال بدفاع از انقلاب مکتب را ترک داده بعد ختم دوره هم ترخیصی و هم شهادت نامه صنف ۱۲ برایش داده میشد ازینهم باور نکردنی ترآنکه برای محصلین طب مهندی انجیزی وغیره همین رویه معمول شده بود اگر متعلم صنف سوم فاکولته طب یا دوم انجیزی بدفاع از انقلاب می پیوندند بعد از ختم دو سال عسکری دیپلوم طب و مهندسی وغیره نیز با ترخیعی یک جا داده میشود.

اما بشرط آنکه بخت به او یاری کرده و زنده باز میگشتند.

در نظام کمونیستی واژگون نمودن طبقه بورژ وا و روشنفکر و حاکمیت طبقه

کارگر و دهقان های بی سواد یک اساس اید یا لوژیک داشته، ازانرو اگر دانشمندی با درجه دوکتورای و دانستن چند زبان خارجی تحت اداره و رهبری کارگری بیسواد و یا دهقانی بی دانش قرار میگرد در حقیقت به ایدیا توری کمونیزم و بدیکتا لوژی پرولتاریا جامعه عمل پوشانده‌اند و برای اینکه تحکم چنین اعمالی رونق و حسابی از خود داشته باشند باید به آموزش کارگری کوشیده و دوره طولانی مکاتب بورژ وازی را فشرده، کوتاه، ساده، و قابل فهم دهقانان و کاگران و فرزندان شان نمود بروی این اصل در پوهنتون کابل دروازه مکتبی را بنام کارگری می کشانید.

شاگردان کلان سال بالا تر از صنف چهارم و پایان تر از صنف نهم و ناکام های از مکتب رانده شده، اکثراً او باش های گوچه گرد تحت نام فرزندان کارگران و دهقانان اما بچه‌های نازدانه و تنبلی رفقای حزبی و منسوبین آنها شامل این مکتب می شوند.

دوره مکتب ۳ سال و نصاب تعلیمی آن برابر یکسال مکاتب اساسی بوده اما بعد از اخذ شهادتنامه به فارغان این مکتب که در حقیقت امر معادلی کمتر از صنف دهم می بود حق داده بودند تا بفاکولته طرف میل آنها بدون اخذ امتحان کانکور شامل شوند و اکثر اینها دورهٔ پوهنتون را نیز در صف سر بازان دفاع از انقلاب سپری نموده و با ترخیص یک جا دیپلومه دار می شدند.

85

قبل از ۷ ثور حق تحصیل بکمک دولت به خارج به شاگردانی داده میشد که سویه علمی عالی داشتند اکنون آنعدهٔ از شاگردان بخارج به تحصیل میروند که شامل حزب و یا سازمان حزبی و یا در گروه بندی‌های ملی شامل باشند ازانرو تعدادی از بورس‌های خارجي و شمول پوهنتون بنام سهمیه کمیته مرکزی حزب، کمیهٔ مرکزی سازمان جوانان سهمیه‌ای ملیت‌ها اقوام و قبائل فرامین فوق العاده تقسیم میشوند و امتحان کانکور به متعلمین اختصاص داده شده بود که شامل حزب نبودند و اکثر اینها جهت رفتن به عسکری در امتحانات پوهنتون قصداً ناکام میشدند.

تعدادی که بصورت تصادف، ولی با داشتن اهلیت و لیاقت ممتاز به پوهنتون میرسیدند محیط پوهنتون و بیعدالیتی و حق تلفی ها علمی درآنجا روح سرشار و عشق بی‌پایان محصلین لائق را به آموزش تا آنجا جریحه دار می سازند که بعضی‌ها در صف کودن های بی‌دانش قرار میگیرند. و تعدادی روی بسوی آوره‌گان صحرا و کوه نوردان دلیر میگذارند و در صف جانبازان راه وطن برای استرداد استقلال کشورش و تامین عدالت اجتماعی می پیوند ندو دستهٔ هم بصف اوبا شان برای کسب مقام و مصؤنیت خود را جاه میدهند

از سوی دیگر موجودیت محصلین باد آوردهٔ ناتوان به آموزش ولی بی بندو بار به امور اخلاقی، محیط فضل و دانش پوهنتون را بجای کانون علمی بودن بیشتر به صحنه‌های تیاتر و اطاق های نمایش لباس و به آرایش گاهای زنانه مبدل و اخلاق علمی و اجتماعی آنرا از بنیاد واژگون کرده بودند.

عیاشی، هرزه گردی، یا وه سرائی، لا ابالی و بی‌عقیده شدن برای اکثریت شاگردان جزء مقررات درسی بحساب می آمد و اینها بودند که پاکدامنی سعی و تلاش شاگردان خوب را برای آموختن تمسخر نموده و آنرا جزئی از اخلاق روشنفکری و میراث بورژو وازی گفته تحقیر میکردند.

شاگردان وابسته به امنیت دولتی، اعضای سازمان جوانان، فرزندان سران اقوام و رهبران ملیت‌ها، با مصؤنیست کامل نظم اخلاقی را زیرپای میکردند و نصاب تعلیمی و حضور در صنف را نادیده می شمردند و درکامیابی و بالاکشیدن یاوه سرایان هم ردیف با جرئت و اطمینان کامل با یکدیگر همکاری داشتند و در پیش چشم محصلین ساعی، و با اخلاق گوی سبقت و کامیابی را آنهائی نصیب میشدند که بصنف کم می آمدند و با استادان آشنائی کمتر داشتند اما محصلین ساعی و غیر وابسته ناکام میشدند و برای تقویه اردو بسوی جبهات جنگ سوق میگردیدند ازانرو مرگ و یا معیوبی و ناکامی در تحصیل هیچ یک از فرزندان هیئت رهبری حزبی و هم دستان شانرا دراین جنگ تباه کن سرتاسری نه شنیده و نه دیده شده بلکه آنچه بکشتن داده اند غیر از نور چشمی نور چشمان رهبران ح. د. خ. یعنی بیچاره‌های غیر حزبی و بعضاً حزبی‌های بیواسط و بیکس بودند که به امید تامین حق و عدالت و مساوات بحزب شامل شدند و بروی بیعدالتی ها بسنگرهای داغ زنده رفتند و معلول و معیوب مرده آورده شدند.

با تلاش های ناروا برای از بین بردن علم و دانش و ترویج الحاد و اقدام های نا مقدس درگیری های قومی مذهبی و لسانی که هدف شوم و آرزوی یگانه‌ای آتش افگنان درمیان پوهنتون بود آتشی بالا نگرفت و جنگی تحت نام های این و آن بوجود نیامد اما تا حدی موفق شدند که روح یگانگی و وحدت را درین مرکز علم و دانش که همیشه عَلَم بردار محو نا برابریها و ضد بیعدالتی های حکومت ها بودند به پراگندگی اشخاص و تشتت افکار و نا همگونی و بی اعتمادی یکی بمقابل دیگری مبدل نمایند و اگر احیاناً دختر و یا پسر و یا استادی مورد اشتبا دستگاهی امنیت دولتی و یا سازمان حزبی که مثل سرطان در جسم و جان پوهنتون ریشه دوانده بودند در همان روز به جرم وابسته‌گی به مجاهدین از پوهنتون اخراج و به سربازی سوق داده شده و یا مورد تجاوز قرار میگرفتند.

خارج پوهنتون نیز تلاشهای ناجائز با مصارف روز افزون برای بهم اندازی قوم بجان قوم و سنی بمقابل شیعه پشتوزبان به مقابل دری زبان با تمام شدت خسته‌گی ناپذیر

رفقای رهبری دوام داشتند.

ایمان کامل مردم بخدا و عشق آتشین و ارادهٔ تا پایان به کامیابی در جهاد و وحدت ملی مانع ازان گردید تا دودی از آتش به تنور انداختهای منافقین بچشم روشن ملت افغانستان رسیده و اشک ندامت بی‌اتفاقی از آن فروریزند.

با آنهم دسائس و دام گسترده و توطیه های دشمن شاید روزی بدبختی‌های بزرگی را بمردم افغانستان سبب گردد زیرا اشغال گران روسی با حوصله مندی کامل و تحمل مشکلات گوناگون بجائیکه پای میگذارند به آسانی تامیخی به آن جا فرو نگذارند پا برنمیدارند آنها در وقت لزوم از پیشتازی های خود به آهسته‌گی مي کاهند اما اهداف پیشروی آنها تغیر نمیکند و مانند ما مردم از پیش آمد حوادث زود دلگیر و به آسانی ناامید نمیشوند آنها تجربه و باور دارند که ملت های عقب افتیده زود به طغیان می آیند و خیلی زود هم آتش احساسات آنها فرومی نشنیند حتی انتقام از دشمنان سرزمین خود را فراموش میکنند.

بخاطر باید داشت که زهر پاشی های دشمن برای تولید تفرقه و بجان انداختن افغانها اگر امروز که همهٔ مردم متوجه جهاد بضد اردوی اشغالگر شوروی و پیروان شان می باشند نتیجهٔ دلخواه برای دشمنان افغانستان ببار نیاورده فردا بعد از شکست دشمن سرتقیم غنایم و قدرت شاید شعله‌های آتش زیر خاکستر پهنان نگه داشته شده از جانب دشمن بالا گیرد و آتش کینه توزی جاه طلبان بی‌دانش اما مغرور، تعدادی از بیچاره‌گان بیگناه زنده مانده از زیر تیغ دشمن را بسوی نیستی و بدبختی درآتش خود خواهی خودها سربنیست نمایند و گماشته گان دشمن در مقابل چشم شما به اریکه قدرت تکیه داده و بی ارزشی اراده شما را بایک لکه‌ای سیاه ناشستەنی به صفحه تاریخ بنام جنگهای بی‌مفهوم و بي‌نتیجهٔ داخلی ثبت نمایند.

زیرا منبع این دام گستریهای نکبت آور با صرف ملیاردها افغانی از دستگاه پلید خادی تحت تسلط درآمده K. G. B. سرچشمه میگرند. این کمونیست های کینه توز ادیان و آزادی تا آن جائیکه توان داشتند خود و سیه رویان خریده شده را بدون لحظهٔ فرو-گذاشت، برای لگدمال کردن غرور مردم افغانستان و به جان هم درگیر نمودن آنها دریغ نکرده و نخواهند کرد و اگر مردم افغانستان هوشیاری و دور اندیشی را بمقابل تخم های ناپاک پاش داده شده از طرف دشمن را از یاد ببرند روری نه روزی دیگر این تخمکهای فروپاشیده، در یک گوشه نه به گوشه دیگر میان یک قبیله نه به قبیله دیگر از آتش زیر خاکسترهای پنهان نگه داشته شده شعله میزنند و آنچه دربهای خون شهیدان گلگون کفن در اوراق پر افتخار وطن نقش مانده اند به آب روی خجلت زدگان شسته و به آتش نفاق خواهند سوخت.

بهترین گواه تشکیلات دامنه دار و خان پرنعمت دستگاه خاد، خود مختار است که آنچه را از دام و دانه بدست نمی آورند به شکار آن رحم نمی کنند تمام سازمان های سیاسی و حزبی از یک راه نه از راه دیگر بدستگاه خاد بسته‌گی دارند آنچه گفته آبدیم شمه‌ای یکی از گوشه‌های این دولت مرموز درمیان دولت، نشان دهندهٔ قدرت بی پایان و صلاحیت های بی‌مسؤلیت آن ها می باشد.

در سال ۱۳۶۱ دامنه فعالیت اداری این آرگاه از طرف مشاورین استخبارات شوروی گسترده ترو در تشکیل همه وزارت خانه‌ها معینیت امنیت دولتی را افزوده بودند تا تمام امور وزارت حتی شخصی وزیر را زیر کنترول داشته باشند در ولایات نیز اداره های خود مختار امنیت را تاسیس و در سفارت خانه‌ها و دوائر تجارتی و نظامی بخارج کشور مامورین خاد را می گماشتند.

بدینسان این سلطنت بدون تخت و تاج یعنی خاد را بوجود آوردند تا تمام امور ادارهٔ کشور تحت قیمومیت و مستقیماً زیر نظر خفیه پولیسان (kgB) بوده و به آن شکل یک حکومت پولیسی ترور و وحشت داده باشند تا هیچ کس به هیچ کس اعتماد نداشته و هرکس از همه کس در هراس و بدگمانی بسربرند.

زمان جمهوری محمد داؤد اداره استخباراتی بنام مصؤنیت ملی سالانه سی ملیون افغانی بود جه برمیداشت، اکنون مشاورین روسی با مصرف سی ملیار افغانی سالانه ۳ هزار مرتبه بمصارف و تشکیلات این دستگاه در افغانستان افزوده بودند با فرق اینکه در ادارهٔ دیروزی فرزندان وطن دشمنان وطن را می پالیدند و بدستگاه امروزی دشمنان اشغالگر وطن فرزندان رشید وطن را بجرم وطن پرستی و عشق به آزادی وطن شان دستگیر و شکنجه می کنند.

این آرگاه شلاق بدستهای شکنجه گر، به اشخاصی تکیه و اعتماد میکردند که عقده‌های حقارت اجتماعی، آنها را بدشمنان آشتی ناپذیر وطن و مردم شان مبدل کرده و از میان او شان فرو مایه ترین آنها را استخدام میکردند و از چنین اشخاصی بود که دستگاه خاد بصورت یکقدرت پولیسی حاکم بر جامعه که مخالفین ایدیا لوژی کمونیزم را بی رحمانه از میان بر میداشتند پا به عرصه وجود میگذارند و اولین بانی آن دوکتور نجیب‌الله قدم بجای قدمی فلکس دژرنسکی موسس K G B می نهند.

این جوان مغرور و خون سرد که از ناملایمات زندگی خاری بپایش نرفته و از طفولیت به کینه توزی و رنج دادن دیگران عادت گرفته بود با ایمان ناگسسته به کمونیزم اندرز دژرنسکی را که گفته بود: K G B دادگاه نیست حتی اگر شمشیرش بر سر بیگناهان فرود آید با گذیر می باید از انقلاب دفاع نماید. به پیروان خود آموزش داده بود.

بدینصورت نام داد گری را این بیداد گران از میان برداشتند و نام محکمه انقلابي خاد را بالای آن گذاشتند و تنی چند از بیرحم ترین خفیه پولیسان آموزش دیده در مسکو را بنام قاضی که ماهیت قضا را نمی پذیرفتند تعیین نمودند تا شعار دژرنسکی را چنین تعبیر نمایند: اینجا محاکم عناصر ضد انقلابست ما ناگزیریم حتی اگر شمشیر ما به فرق بیگناهان فرود آیند از انقلاب ثور دفاع کنیم.

برای تولید دهشت میان مردم هیچ متهمی از دستگاه محاکم خاد جان سالم بیرون نبرده و برای عمومیت بخشیدن این بیعدالتی‌ها و محفوظ نگه داشتن اسرار این کوره‌ای آدم سوزی تمام کارکنان آنرا از بالا تا پائین از رفقای جناح پرچم انتخاب میکردند.

دیدن محبوسین خاد جزء نادرات بوده و چه بسا از دختران عفیف و زنهای پاکدامن، این دستگیر شدگان که به پشت دیوار زندان های امنیت دولتی تا رسیدن بدیدار گمشده‌ای خویش عفت و شرافت و پاکدامنی خود را از دست میدادند و سرانجام کمترین ترحمی بحال محکوم زیره شکنجه افتیدهٔ خویش بدست نمی آوردند. زمین به فرو بردن این بیچاره‌گان نا امید شده سخت و آسمان برای بالا کشیدن شان دور شده بود زیرا این کورهٔ انسان سوز، برای اذهان مردم تغیر نام یافته ولی در ماهیت خود بارها آشتی ناپذیر ترویی عاطفه تر بمقابل سرکشان تسلیم ناپذیر به اردوی متجاوز از دستگاه امین و تره‌کی بودند.

دسته‌ای از رهبران حزبی که به هجوم عساکر شوروی به اشغال افغانستان تحت رهبری ببرک کارمل عنوان بالا بلند مرحلهٔ نوین و تکاملی انقلاب شکوه مند ۷ ثور گذاشته بودند هرآنکه غیر آنچه گفت شده بود می اندیشیدند می بایستی راه پرتب و تاب این کورهٔ گداخته شده را با تمام دشواری‌ها تا تسلیم شدن بمرگ بپذیرند.

انتظار رسیدن تا نزد قضات محاکم که همه اعضای آن از سرد مداران آشتی ناپذیر حزب با مردم افغانستان بودند و محکومین می توانستند سرنوشتی خود را از خطوط جبین شرم زده اعضای آن، بخوانند اما برای رسیدن به نزد این جلادان روزها هفته‌ها ماها و سالها را بایستی می شمرند و انتظار می بردند. زیرا یک محکمه انقلابی سیار برای ۲۸ ولایت آنهم در شرائط جنگ و دشواری های حمل نقل حد اقل ۳ یا ۴ سال بکار بود تا محکومی بدبختی روزهای تاریک زندگی را بشب های رنج و عذاب ویا شب‌ها بدبختی را به انتظار رسیدن به ریسمان دار بگذارند تا بسر نوشت او ستمگاران این دیوان بنام ستم محکمه انقلابی پایان دهند.

مشاورین شوروی تلاش می ورزیدند تا به تعین سرنوشت اشخاص مظنون برای رام کردن و ترسانیدن.دیگران زمان را کوتاه نمایند اما تعداد روز افزون اسرای جنگی و پیدا کردن قضات قصی القلب وبی عاطفه در نظام کمونیزم مانند جلادان در بارهای قدرت

وسطی عناصری کمیا بی اند خصوصاً قضاتیکه فرزندان وطن خود را بگناه قبول نکردن اسارت برای رضای خاطر اشغالگران بی‌مروت وبیگانه محکوم بمرگ نمایند.

87

رهبران اردوی متجاوز با تمام بیرحمی و قساوت قلبی بکشتار سرکشان آزادی دوست چه در میدان جنگ و چه محاکم انقلابی ادامه میدادند. پایداری به جان سپاری و مقاومت در تسلم ناپذیری ملت افغانستان، اشغالگران را طوریکه گفته امدیم به این باور آورده بودند که در یک جنگ رویائی نمی توان طوق تبلیغ کمونیزم را بنوک شمشیر و دهان تفنگ بگردن قهرمانان با ایمان و خداپرست افغانستان آویخت.

ازانرو اراده کردند تا به انداختن دانه در دام‌های دیگر و زمینه سازی‌های دگر و یا آنچه از شنیده و یا دیده در ممالک تحت ستم قرار داشته خویش تجربه اندوخته بودند یکایک را به اسارت کشیدن گردن کشان افغان بیاز مایند و همه را آزموزدند اما نه سلاح‌های صیقل داده شدهٔ قرن بیست و نه حلقه‌های زنگ خوردهٔ دام های قرن ۱۹ هیچ یک توانائی آنرا نداشتند تا به اسارت کشیدن مردم افغانستان کارگرافتند زیرا بهر عملیکه شورویها و یا نوکران بی‌اراده شان اقدام میکردند مردم با وحدت و یگانگی همکاری بایک دیگر به اعمال اوشان پی می بردند و آنرا از بیخ و بن خنثی میکردند.

با تمام سعی و کوشش و تلاشهای پیگیر اشغالگران نتوانستند اسرار جنگی خود را حتی درمیان سر سپردگان حزبی و کارکنان خاد بصورت کلی از نظر مجاهدین بدور نگه دارند چراکه هم بسته‌گی های وطنی بعضی از فرزندان با احساس افغان نتوانسته بود آن ها را بخیانت بمردم شان و ادارند تا اعمال شوم و نیات پلید بیگانگان را بوطن داران خویش تحمیل نمایند ازانرو آنهائیکه در نهاد شان عشق بوطن و مردم تحت الشعاع بیگانه پرستی نیامده بودند نا خود آگاه و یا اکثراً آگاهانه اسرار جنگی و نیات حمله آور-ان را بدسترس آزادی خواهان قرار میدادند و بدینصورت مجاهدین غافلگیر و ماهرانه پلان های دشمن را در هم می شکستند: و یا خود براپورهای غلط ردپای مجاهدین و محل اقامت آنها را از نظر دشمن مخفی میداشتند

پس بودند کسانیکه با حزبی شدن بی‌وطنی و اسارت را نپذیرفته و مجاهدین را یاری گردند و این دلیل آن ست که اگر درمیان حزب تعدادی از رهبران و اعضای نا-بخشودنی و واجب القتل وجود دارند و آنها را می توان در صف مجرمین نا بخشودنی و عامل همه بدبختی های وارده بمردم افغانستان به حساب آورد درعین زمان بمیان صفوف آنها و حتی رهبری بودند کسانیکه با تمام عشق و علاقه با قبول همه مخاطرات جان نثارانه برای حفظ آزادی وراندن اجانب از افغانستان با مجاهدین همکاری داشتند و

موجودیت روسها و همکاران شان را مردود می شمردند.

همین جان سپاریها و همکاری های همه جانبه در جهات مختلف و در موقف های جداگانه اکثریت قاطبه مردم افغانستان برای مجاهدین بود که اردوی شکست ناپذیر آهنین اراده را مانند موم نرم و مثل پرندگان رمداده شده بگوچیدن وادار و پلان های شوم و دسیسه های فتنه انگیز شوروی‌ها را با خاک یک سان و پیش گوئیهای امیر عبدالرحمن را درباره شکست شورویها در جنگ به افغانستان جامه عمل می پوشانند.

اگرچه گروهی از وطن دوستان سر به اروپا و امریکا گذاشته و یا بعضی از مهاجرین در پاکستان و ایران و دیگر کشورها گاه گاهی به آنهائیکه از وطن پابه بیرون نگذاشتند بدیده‌ای بی‌ارزش و حتی همکاری با دشمن می نگرند و در امر صلح و ختم جنگ در افغانستان آنها را نادیده می پندارند اما اگر این غم کش های مصیبت برداشته‌ای متحمل، سرو مال و فرزند و عیال خود را در جهاد قربان آزادی وطن و راندن بیگانگان نمیکردند اکنون سرزمین آبائی همه ما مانند دشتهای غیر مسکون میدان تاخت و تاز سواران هجوم آور می بودند اگر مهاجرین سلاح و یاپولی برای جهاد بدست آوردند باشندگان دلیر آنرا در گوشه و کنار حتی نزدیک سرحدات شوروی بدسترس مجاهدین گذاشته و خود مجاهدین را پناه میدادند.

همین نیروهای وابسته ناشده با همکاری‌های بیدریغ به مجاهدین بداخل افغانستان و مهاجرین در پاکستان و ایران وغیره جایها توانستند که هویت ملی خود را با تقویه و همکاری گسسته ناشده با مجاهدین حفظ و تا آنجا ایثار و فداکاری را بپذیرند که بوی خونهای ریخته شدۀ فرزندان قهرمان و دخترهای رشید شان بمشام جهانیان رسیده و آنها را و ادارند تا سر تعظیم و حرمت بمقابل ملت افغانستان فرو آوردند بلی همین باشندگان دلیر و این فرزندان ناترس شان بودند که سرزمین افغانستان را مانند تاوۀ به آتش مانده در زیر پای دشمن سرسخت می تافتند و عرصه زندگی را به آنها تنگ و دروازه‌های فتح و کامیابی را بروی شان می بستند.

آنگاهیکه دشمن در میدان مبارزه و در ساحه سیاست امید کامیابی و موفقیت را در اثر مقاومت این راد مردان بزرگ منش از دست میدهند راه مصالحه و آشتی ملی را به آزمایش میگذارند و ببرک کارمل رئیس شورای انقلابی، مردیکه تمام افتخارات شش جدی ۱۳۵۸ یا مرحله نوین تکاملی انقلاب ثور سراپا جزأ افتخارات او بشمار می آمد بحیث نزدیکترین دوست شوروی در قربانگاه مصالحه ملی به ادای اولین نذر مصالحه قربان میکنند مصالحه ایکه هرگز بمیل فرمان روایان شوروی و پیروان شان صورت نپذیرفت.

ببرک کارمل:

من در زمان اتحادیه محصلین با ببرک کارمل آشنا شده بودم در آنوقت نه تنها او بلکه هیچ یک از کمونیست شده های بعدی افغانستان درباره کمونیزم اظهار نظری نداشتند اما او از محصلین تندور و از پیروان داکتر عبدالرحمن محمودی که درآن زمان مخالف شناخته شده‌ای حکومت بود بشمار می آمد چنانچه ببرک کارمل در براه انداختن تظاهرات بطرفدارای داکتر عبدالرحمان محمودی بسال ۱۳۳۱ از فاکولته حقوق اخراج و محبوس گردید در چه موردی بوده واضح نشده اما در محبس میانهٔ او و داکتر عبدالرحمان محمودی بسردی گرائیده و رفته رفته به قطع مناسبات سیاسی درمیان شان منجر شده بود.

در این زمان ببرک کارمل با میر اکبر خیبر که بجرم توطیه بقتل صدر اعظم وقت در هنگام شهادت نامه گرفتن از حربی پوهنتون ۱۳۳۰ حبس شده بود معرفی میشوند طوریکه خود میگفتند گویا هردوی شان در بندی خانه راه یگانه و عقیده مشترکی را در راه سیادت مرم افغانستان با همدیگر یافته بودند دو سال بعد هر دوی شان از حبس رها و ببرک کارمل دوباره بفاکولته حقوق شامل و بعد از فراغ تحصیل مامور وزارت پلان میشود او به اشخاصیکه در باره شوروی و تاریخ کمونیزم معلومات داشتند مانند محمد صدیق فرهنگ و علی احمد زهما رابطه نزدیک پیدا کرده و تا قبل از تاسیس ح. د. خ. با میر غلام محمد غبار مورخ و دانشمند شناخته شده نیز روابط خوبی داشتند بدلائیکه فهمیده نشد ببرک کارمل بعد از تاسیس ح. د. خ. از محترم میر غلام محمد غبار و داکتر محمودی به نیکوئی یاد نمیکردند.

حالانکه حلقه رفت و آمد او به اشخاصیکه از حکومت راضی نبودند روز بروز توسعه می یافت و از وابسته‌گان حکومت کناره میرفت چنانچه روابط نیک شخصی که بامن داشتند به سال ۱۳۴۰ از آن چشم پوشیده و از اطاق میر محمد صدیق فرهنگ در وزارت معادن تلیفونی از من خواهش نمودند تا او را فراموش کنم من در آن زمان بخدمت محمد داؤد صدر اعظم قرار داشتم.

از منابع موثق شنیده میشد که ببرک کارمل توسط میر محمد صدیق فرهنگ به دربار راه یافته اند. مخالفت های بالقوه ببرک کارمل در امور ملی و مذهبی و طرفداری او از سیاست جهانی اتحاد جماهیر شوروی بصورت یک جانبه و یک دنده بین سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ بالا گرفته بود و در بارهم توسط آقای میر محمد صدیق فرهنگ که بنزد مردم به جمله مخالفین حکومت بشمار می آمد و مشاور داکتر محمد یوسف وزیر معاون وصنایع (بعد ها صدر اعظم) بود در تشویق جوانان بقبول کمونیزم با ببرک کارمل سهمی بارزی داشتند زیرا میخواستند تا محمد داؤد را که شخصی ملی و مسلمان بود با

دستگیری تعدادی از جوانان پوهنتون و مخالفین سیاسی و عقیدوی او درگیر نمایند و این همان موقعی بود که محمد داؤد پیشنهاداتی درباره تعدیل قانون اساسی بحضور شاه تقدیم داشته و هم نیات دربار را به تحریک مخالفین و محصلین پوهنتون توسط چند نفر گماشته‌گان درک نموده بودند.

ازانرو محمد داؤد نه تنها روشنفکران مخالف حکومت را دستگیر ننمودند بلکه آنهائیکه از سال ۱۳۳۰ محبوس سیاسی شده بودند به سنبله ۱۳۴۱ بدون رضائیت و اجازه دربار بشمول داکتر عبدالرحمان محمودی و برات علی خان تاج از حبس رها نمودند.

با استعفای محمد داؤد به اخیر سال ۱۳۴۱ که گویا مانع اصلی سیاست های غیر ملی (انتر ناسیولیزم کمونیزم) از بین برداشته میشود و زمینه اظهار عقائد مختلف به حکومت داکتر محمد یوسف بصورت نه پوشیده رونق میگرند. صف مارکیست‌های وطنی هم از صفوف دیگر سیاستمداران ملی بصورت علنی منشعب گردیده و می توان گفت که بیشتر از همهٔ جوانان شناخته شده‌ای مارکیزم لنیزم ببرک کارمل درمیان مردم از شهرت فراوان بر خوردار بودند او بدون در نظر داشت عواقب کار و زندگی خود بجز از ایدیا-لوژی مارکس همه عقائد را در حلقه های حزبی خود مردود می شمردند.

در عین زمان با علاقه مندی کامل شاهی مشروطه را تائیدی می نمود اما مذاهب و علاقه مندیهای ملی را سبب عقب ماندن کشورهای مذهبی و ملی و پایهای استوار نظام های استبدادی و شخصی می شمردند و در روابط خارجی یگانه راه نیک بدبختی مردم خود را بدوستی ونزدیکی بکشورهای کمونیست شده و به اصطلاح خودش در راس اتحاد جماهیر شوروی کبیر دانسته و ایمان و عقیدهٔ پایان ناپذیر او بحدی در عمق این ایدیا-لوژی فرو رفته و فریفته شده بود که بفکر او تطبق این عقیدهٔ دوران ساز و پیروی کور-کورانه از اتحاد شوروی می تواند عقب ماندگیهای وطن عزیزش را بمدت ناچیزی دگر گون و مردم بدبخت وطنش را از مذلت و بدبختی رها نموده یکسره در بهشت موعود کمونیزم بیندازند.

با داشتن چنین عشق سرسام آور به کمونیزم شوروی بعد از بقدرت رسیدن ح. د. خ. و بالا گرفتن اختلافات میان خلق و پرچم مطابق پلان بعدها فهمیده شده ببرک کارمل در چک و سلواک سفیر میشوند و سرو کارش بحکومت و رهبران حزبی می افتند که همه دست نشاندهای اردوی سرخ و اشخاص غیر ملی بودند که تمام پیشرفت های جهانرا وابسته بقدرت شکست ناپذیر اردوی سرخ می شمردند و بکارمل آنرا تلقین می نمودند.

ببرک کارمل بعد از دو سه ماه سفارت در زمان نور محمد تره‌کی برطرف از حزب اخراج و سلب تا بعیت افغانی میشوند و در چنین روزگاری احترام بی پایان رهبران حزب

کمونیست و حکومت چکوسلواک به او بحیث رهبر کمونیست‌های افغانستان علاقه نا-
گسستنی او را ببرادران کمونیست بین المللی و بازهم بگفته او در راس اتحاد جماهیر
شوروی این نجات بخشای ملل فقرزده از اسارت و بردگی به تار و پود وجودش گره زده
و اورا بز نجیری طلائی نامرئی دام عشقش بشکل نادیده و نا دانسته پیوند میزنند و سر
دیگر زنجیر را به میخ کنده ناشدنی، بسر زمین دیگری می کوبند، که سال ها بعد
گهوارهٔ آرامش دهندهٔ خاطرات زجرت آور و روح افسرده و پشیمانش را بسر زمین میخ
کوب می بینند که هرگز انتظار آنرا نداشتند.

و با چنین روزگاری در مانده‌گی و رنج دوری از وطنش از قفیچه‌ای مطلای رفقای
کمونیست طوریکه دیده آمدیم به تخت متزلزل و نا آرام حکومت افغانستان بزیر سایه
شمشیر جنگ جویان اشغالگر روس مانند زمامداران آنوقته چک و سلواک تکیه میزنند و
حرف بحرف و قدم بقدم مانند گماشتگان بریژنف در چک و سلواک نه تنها در امور اداره
کشور و سیاست خارجی حتی از طرز استعمال غذا و پوشیدن لباس و حمام سونا از
دوستان شوروی استفاده و پیروی میکردند چنانچه بروزهای اول آوردنش از روسیه تنی
چند از علاقه مندان او که هنوز جرئت اظهار عقیده را از آنها صلب نکرده بود از ستم و
بیدادگریهای مشاورین شوروی یاد آور شده بودند او بصراحت و افتخار گفته بود
شورویها در پیاده کردن سوسیالیزم و عدالت اجتماعی تجارب کافی چه در آسیا و افریقا
چه در اروپا و امریکای لاتین اندوخته اند و هرگز در اجرا آت خود غلطی نخواهند
کرد حوصله داشته بگذارید شورویها آمده اند تا کشور ما را بحیث نمونه در منطقه
انکشاف بخشند.

اما شاه شجاع در 1839 هنگامیکه به همراهی عساکر انگلیس درقندهار به اطاق
احمد شاه بابا می نشیند ناگا متوجه کارنامه‌های اجداد خود گردیده و بگناه همکاری
بابیگانگان پی برده بی اختیار و بی مقدمه به بیچاره گی وزبونی خویش بگریه می افتند و
آنقدر میگریند تا در زیر تاثیر اشک ریزی او صداهای نوحهٔ گریه آلود همراهانش مانند
مرده خانه بالا میگرند.

ببرک کارمل که برای آبادی افغانستان و سعادت مردمان فقیرش دلباختهٔ مفکوره‌ای
کمونیزم و شیوای یگانگی ناگسته با اتحاد شوروی شده بودند خود و ارمانهای خود را
درین راه ناسنجیده اما دیوانه وار از دست میدهند عشق جنون آور او به افغانستان به
عشق و آرزوی طفلی ببوسیدن و راضی نگه داشتن مادرش انجامید که هنگام بوسیدن از
نهایت سرور د ندانهای طفلانه‌اش را برخسار گریه آلود ما در ستمدیده‌اش فرو می برد و
از اثر فریاد مادر از آغوشش میرمد.

دیدن لکه‌های خون به آب دیده افتاده، برخسار مادر بوحتش می برد گرچه او بپای

مادر می نیشیند و خاک پای و رخسار داغ برداشته اش را به آب دیده می شوید اما داغ باقی مانده زخم دندانهای او همیش مانند لکه‌ای ننگی بدامن او و به تاریخ وطن او ناشسته می ماند.

بااینکه برای پیشرفت و آبادی افغانستان من و ببرک کارمل با یکدیگر طرزدید جداگانه داشتیم زیرامن پیروی عقائد محمد داؤد و او یک مارکیست بود اما هیچگاهی از او بی احترامی مقابل خود و دوستان خود را بیاد ندارم اما راهی را که به نجات مردم افغانستان از فقر و عقب ماندگی انتخاب نموده بود راهی نبود که پایانش به وحدت ملی و اهداف ملی بیانجامد و یا علاقه مردم مسلمان افغانستان را با خود همراه داشته باشد.

غلطی های نا بخشودنی او دراین‌است که پندونصایح دوستان خود را به اصلاح غلطی‌هایش هرگز نمی پذیرفت و به آنچه انجام داده بود حتی آمدن با عساکر شوروی را اشتباه نمی پنداشتند.

اما شاه شجاع زمانیکه بارهبران افغانی ضد انگلیس مثل امین الله خان لوگری محمد جان خان غازی و عبدالله خان آچکزائی در بالا حصار کابل گفتگو می نمودند از سریر سلطنت خود را پایان میکشند و کمی پایان تر از قهرمانان ملی بزمین می نشیند، شمشیر زرین زمرد نشان احمد شاه بابا جد بزرگ خود را از کمر باز میکنند و با دودست با سرافگندگی و شرم زدگی بسوی مجاهدین تقدیم و در حالیکه از خجلت و پشیمانی اشک از چشمانش فرو می بارید گفتند این شمشیر احمد شاه بابا برای حفظ استقلال افغانستان و حمایت از اسلام است من شایست گي به کمر بستن آنرا ندارم شمشیر را به کمر راد مردی ببندید که ناترسیده بمقابل اشغالگران وطنش می جنگند نه درمیان کسیکه در پیشاپیش اردوی بیگانه برای سلطنت کردن بوطنش باز میگرد.

ببرک کارمل چند صباحی بعد از بقدرت رسیدن چند نفری از دوستان شخصی خود را بشمول خودم بکارهای غیر موثر و غیر فعال بداخل و خارج کشور گماریدند ولی رفته رفته صلاحیت‌های او منحصر به صحه گذاشتن برطرفی و مقرریهائی می بود که از طرف ریاست خاد و رفقای بیروی سیاسی تحت نظر مشاورین شوروی به او پیش نهاد میگر دیدند نه رد و نه معطل قرار دادن آنها.

ببرک کارمل با فصاحت کلام و شهرتی که به نطاقی داشت میکوشیدند تا حقانیت اردوی شوروی را به یک حقیقت انکار ناپذیر بمردم خود بقبولانند او به تکرار میگفت که اگر کمک های بموقع قطعات محدود اردوی دوست نمی بود مردم افغانستان استقلال خود را از دست میدادند و سرزمین آبائی ما افغانها تجزیه و افغانستان از نقشه جهان محو میگردید دلائل بی استناد یکه هرگز نتوانستند مور د قبول و باور مردم افغانستان گردند و یا او را بمقابل مردمش از اتهام گناهیکه با عساکر شوروی همراهی کرده بود

پاک و بیگناه جلوه دهد برعکس تائید و تاکید او از موجودیت و بی بند و باریهای عساکر شوروی روح سلح شور فرد فرد مردم افغانستان را به استثنای گرو هگگهای استفاده جوی بی‌علاقه به حاکمیت و غرور ملی جریحه دار و بخون او و همکارانش تشنه و احساس نفرت از آنها را در عمق جامعه افغانی بصورت آشتی ناپذیری بوجود آورده بودند.

بازهم شاه شجاع همینکه نفرت وانز جار مردم خود را بمقابل لشکرهای بیگانه احساس نمودند بصدها فرمان مخفی از نظر قدرت مندان انگلیس درمیان ملت خود برای جهاد و قیام مسلحانه سرتاسری را بمقابل اردوی هجوم آور انگلیس صادر و پخش نمودند اما در زمان رهبری ببرک کارمل مشاورین شوروی میکوشیدند تا زمینهٔ سخنزانی کارمل را به نفع استقرار صلح و موجودیت عساکر شوروی به افغانستان آماده گردانند و او هم بیشتر اوقات خود را بمطالعهٔ کتب کشورهای انقلاب دیده و پیشرفتهای آن ها مانند اروپای شرقی امریکای لاتین ویتنام ولاؤس و کمپوچیا خصوصاً کشورهای آسیای میانهٔ و تحت تسلط درآمده شوروی می گذرانید و از آنها نمونه‌های کلامی برای با اعتبار و مستند بودن بیانیه‌اش ترتیب میدادند.

به او بیانیه می نویشتند و یا زمینه ترتیب بیانیه نوشتن و بیانیه دادن تحت کنترول را به او واگذاشته بودند زیرا ادارهٔ امور کشور مستقیم و غیر مستقیم خصوصاً بسال اخیر زعامت او بریاست خا د وابسته شده و تحت نظربلا انفکاک مشاورین شوروی و چند سر سپرده بی اراده افغانی شان کنترول میگردید.

89

دکتور نجیب الله بیشتر از همه رفقای حزبي مورد اعتماد ببرک کارمل بودند او هرگز از بیداد گریهای این اداره و مداخلات مستقیم سشاورین شوروی در امور داخلی و خارجی افغانستان شکایتی نداشتند او از بیداد گریها این اداره و تجاوز شوروی به اشاره و یا کنایه حتی برای برائت خود چیزی نگفتند و برعکس آنرا یک پدیده اجتناب ناپذیر جنگ نیروهای کهنه پرست با انقلابیون نو آور می شمروند ازانرو همیشه قیام ملت افغانستان را نادیده گرفته و آنرا جنگهای اطراف افغانستان و قیام مردم را تلاش‌های مذبوحانه اقلیت ناچیز یکه منافع خود را از دست داده و به تحریکات امپریالیسم امریکا در راه انقلاب سنگ اندازی میکنند بحساب می آوردند.

او یک کمونیست دو آتشه بود و هجوم عساکر شوروی را برای تحکیم انقلاب در وطنش یک وظیفه بین المللی (انترناسیول کمونیزم) حکومت و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی می شمردند و مخالفین حضور اردوی شوروی را بنام عناصر ضد انقلاب

و وابسته به امپریالیزم جهان خوار در راس اضلاع متحده امریکا محکوم می نمودند با همه عشق و علاقه‌ای او به کمونیزم جهانی و فراموشی مردم و وطنش درراه اطاعت کور کورانه از زمامداران شوروی باز هم اعمال او را شوروی‌ها دقیقانه تحت نظر داشتند زیرا اشغالگران بشهادت تاریخ به آنهائیکه بدشمنان وطنی خود اعتماد نموده باشند اعتماد و احترام ندارند.

آقای محمد آصف آهنگ یکی از شخصیت‌ها معروف افغانستان گفتند که: هنوز دو سال از زمامداری کارمل نگذشته بود که روزی شخصاً بخانه ام تلیفون و از من خواهش نمود تا فردای آنروز ساعت ده بجه صبح بملاقات او حاضر باشم (آهنگ از دوستان شخصی دوران متعلمي کارمل در مکتب امانی بودند).

منهم به زمان هدایت داده شده به ارگ جمهوری رفته بعد از پرس و پالهای زیاد با اینکه قبلاً هدایت او هم به محافظین ارگ رسیده بود ساعت ده صبح به اطاق انتظار رئیس جمهور داخل شدم در اطاق یکنفر یاور وطنی و یک نفر روسی غیر مسلح حاضر بودند نفری روسی بزبان دری خوب بلدیت داشت اما میخواستند انگلیسی تکلم نمایند چند دقیقه بعد دروازه اطاق کارمل باز میشود و شخصاً کارمل به اطاق انتظار آمده به محبت دوران متعلمی گفت دوست عزیزم عبدالرحیم هائف نزدم نشسته با او کار دارم اگر کمی دیر میشود معذرت میخواهم این پیش آمد کارمل صاحب نه تنها برای خودم بلکه برای دو نفر دیگر هم تعجب آور وغیر منتظره بود.

بعد از برآمدن آقای هاتف مرا اجازه دادند که داخل اطاق کار کارمل شوم متاسفانه من بدون داشتن عصا چوب موازنه خود را نظربپای دردی نگه داشته نمی توانستم با عصاچوب خواستم داخل اطاق شوم محافظ شوروی با داشتن چوب ممانعت و منهم مقاومت کردم صداهای هر دوی ما را کارمل صاحب شنید خودش بیرون آمد و از محافظ شوروی خواهش کرد مرا با چوب دست اجازه دهد مثلیکه امر او رانشینده باشد چوب را از دستم ببیرون کشید کارمل به اطاق خود باز گشت منکه چاره دیگر نداشتم چوب را بروس حواله داده ولنگیده داخل اطاق شدم به آغوش باز و صمیمانه روی مرا بوسیدند و گفت مرا رفقای شوروی بی نهایت دوست دارند و برای حفظ جانم حتی او-امرم را نادیده میگیرند منکه قدرت حکمرانی و صلاحیت پیش خدمت روسی را بچشم سردیده بودم موضوع را بتائید حرف او خاتمه دادم.

محمد ضیأ مجید چشم دید خود را چنین گفت:

در زمان تره‌کی از افغانستان فراری شده به اوائل حکومت کارمل بکابل بازگشته روزی طبق هدایت او نزدش رفتم او با پیشانی و آغوش باز مرا پذیرفتند و با لطف فراوان گفتند خیلی آرزو داشتم که به افغانستان باز گردی تا پیرامون مسائل گذشته که اکثرا

- - -

نزدم مجهول مانده با تو صحبت نمایم امروز برای این کار وقت کافی دارم هنوز دقیقه چند از صحبت مانگذشته بود که دروازه اطاق باز میشود و پاسبان شوروی کارمل به انگلیسی شکسته با بی اعتنائی خود و مانی اشاره بساعت بند دست خود کرده گفت وقت تمام شده کارمل صاحب دوستانه از وی به انگلیسي خواهش کرد لطفاً اجازه بدهید یکدقیقه بیشتر. کارمل صاحب مرا دوست داشت و میخواست بیشتر صحبت نمایند زیرا در اطاق انتظاری او هم منتظری نبود اما سلطان بیچارهٔ دست و پا وزبان بسته تسلیم شده حتی حق صحبت بدوستان شخصی خود را نداشتند.

با تمام علاقه مندی بشورویها در پایان کار بواسطه نفرت وانز جار و شدت روز افزون قیام مردم افغانستان بضد شورویها و پیروان شان از یکطرف و سرو صدا های ملل جهان و شهرت یافتن کارمل بحیث یک زمامدار دست نشانده و از جانب دیگر شورویها را به این باور آورده بودند که کارمل آله بدر د خوری دیروزی برای آنها نمی باشند ازانرو روسها که او را با نام و نشانی بالای شانه‌های خود آورده بودند با بی‌مهری و بی‌نشانی در حالیکه شهرت و اعتبارش را از وی گرفته بودند در زیر پایهای خود انداخته جوابش دادند.

شاهدان عین گفتند: روزیکه میخواستند کارمل را بروسیه ببرند به نزدیک طیاره بخاک افتیده و میکوشیدند تا در دل خاک وطنش فرورروند اما با جبر و نا خواسته او را بطیاره انداخته بردند.

بلی: دچار این مذلت و بیچارگی شدن پا داش همان گناهانیست که روزگاری غرور ملی و عظمت مذهبی مردمش را برای بالا رفتن و پناه بردن به آغوش بیگانگان نادیده می گرفتند و ناچیز می شمردند.

با تشریفات قبلاً ترتیب داده شده محترم دکتر نجیب الله شخصی مورد اعتماد بیشتر شورویها و رئیس شناخته شدهٔ قصی القلب امنیت دولتی بمقام منشی عموی ح. د. خ. بالا کشیده میشوند.

90

و سال بعد با موجودیت عساکر شوروی لویه جرگه تشکیل و قانون اساس از قبلاً ترتیب داده شده از طرف شورویها تدوین و نجیب الله بحیث رئیس جمهور تعیین میشود و توام با همین روزها بود که نیمی از قطعات عساکر شوروی با دادن تلفات سنگین و مصارف کمر شکن و روش واقع بینانهٔ آقای گور باچف با فهم اینکه دیگر ملت افغانستان را نمی توان لگد مال نموده و کمونیزم را در آنجا پیاده کرد مطابق موافقت نامه‌های ژینو ناخواسته از افغانستان خارج میشوند.

زمامداری گورباچف در اتحاد جماهیر شوروی و تاثیر آن به افغانستان:

اگر به تحلیل اوضاع آن زمان شوروی بنگریم: بروز گورباچف با خواسته زمان از اثر تحولات بالقوهٔ ای قبلاً پیاده شده در اتحاد جماهیر شوروی که وابسته‌گی ناگسسته با جنگهای افغانستان داشتند بمیان آمده بود و او با فهم اینکه قبول زعامت بصورت کور کورانه و بسبک وروش دیروز برای مردم اتحاد شوروی قابل پذیرش نمی باشند نو آوریهای را در سیستم کمونیزم به امید آن بوجود آورده بودند تا حلقه‌های زنگ زده و موریانه خوردهٔ چرخ از کار مانده‌ای کمونیزم را رنگ و روغن تازه داده و آنرا به مو د روز دوباره بمردم شوروی پیش کش نمایند.

تغیر و نرمش رویه در اتحادی شوروی رهبری افغانستان را مستقیماً تحت فشار قرار داده اند تا در زیر نقاب اسلام و باز گشتن بسوی اسلام و پیروی کردن عنعنات ملی مردم افغانستان را محترم شمرده و بحیث یک امر انکار ناپذیر در ظاهر امر اسلام و حاکمیت ملی مردم را بپذیرند و این شرائط زمامداری کابل را مجبور نمود تا مفاهمه و مزاکره را با شخصیت های بیطرف اغاز نموده و حکومتی را تازمان یک حکومت قانونی و مطابق آرزوی مردم بوجود آورند که انحصار قدرت حزبی را تا حدودی از میان بردارند.

در کابل با پیروی از همین اصل بود که اید یالوژی ناشسته‌ای کمونیزم را در پردهٔ پاک مقدس اسلام روی پوشی کردند و بدون باقی همه ملحدین دیروزی برای رضای خاطر با داران نه برای رضای خدا و بارضای مردم شان در ظرف چند ساعت بخدا پرستان امروزی مبدل گردیدند و تاحدی به این راه مبالغه کردند که در خطابه های بجاوبیجا بموقع و بی موقع حتی به اعلانات رادیو آیات قرآن کریم را سرمشق و مثال قرار میدادند.

اما مردم افغانستان هرگز حاضر نشدند مسلمان شدن دوبارهٔ اینها را بپذیرند و هم چنان مجاهدین مصالحه و اشتی نمودن را با رهبران ح و خ با اینکه مسلمان هم شده بودند نپذیرفتند.

به همین جهت هنگام که رهبران حزبی پیشنهاد یک حکومت غیر حزبی را با اشتراک حزبی‌ها اعلام نمودند هیچ یک از شخصیت های مجاهدین درگیر در جنگ چه در داخل و چه در خارج و یا آنهائیکه از واسطه مخالفت با رهبران حزبی به اروپا و امریکا زندگی اختیار کرده بودند با نا باوری کامل و عدم اعتماد بگفته‌های رهبرای حزبی از قبول چنین مسئولیت و همکاری ابا ورزیدند.

زمانیکه پیشنهاد صدارت را بمن نمودند متاسفانه من تعبیری دیگری از وضع سیاسی در کشور و برداشت دیگری از موضع گیری شورویها و گفتار رهبران حزبی و حکومتی درآن موقع با خود داشتم زیرا از گفته‌های سفیر شوروی مقیم کابل بخوبی فهمیده میشد که شوروی ها استقرار صلح و امنیت را با بیرون شدن عساکر شان از

افغانستان و کنار گذاشتن رهبران حزبی و دولتی کابل توام میدانند و از طرف دیگر رهبران ح. د. ح. چنین وانمود میکردند که میخواهند خطاها و سهوهای گذشته خویش را با کنار رفتن بدون خونریزی جبران نمایند.

ازان رو من وظیفه صدارت را پذیرفته و امید آنرا داشتم تا حکومت در انتقال قدرت از رهبران ح. د. خ. به قوماندان های مجاهدین که برحق سزاوار و شایسته‌گی زمامداری کشور خود را دارند شکل پل عبوری را برای انتقال چنین قدرتی بدون خونریزی داشته باشند اما همه آنهائیکه مرا دوست میداشتند و رهبران ح. د. خ. را ازمن بهتر شناخته بودند از قبول چنین مسئولیتی از طرف من قلباً متاثر شدند.

من نمیخواهم در اینجا از همکاری با نظامیکه مورد نفرت مردم ما بوده برای برائت ذمهٔ خویش دلائل تراشیده باشم زیرا برائت دادن به اشخاص و یاشریک جرم دانستن شخصی در چنین شرائط دشوار پیچیده و مغلق که همه چیز بنظر همه کس مغشوش گردیده مربوط بگذشت زمان و بقضاوت عامهٔ مردم افغانستان بوده نه بگفتهٔ احمد و یا نوشته ای محمود.

91

من بقبول این مسؤلیت آرزو داشتم تا زمینه حکومتی را که دلخواه اکثریت مردم افغانستان باشد با کنار رفتن رهبران ح. د. خ. و همکاری قوماندان های جهادی، انتخابات عمومی و رای گیری سری مستقیم آزاد و عموی تحت نظر ناظران ملل متحد بوجود آورده باشیم تصمیم داشتم تا برای رسیدن به این مقصد حتی الامکان بیطرفی حکومت خود را درمیان دو جناح درگیر در جنگ حفظ نمائیم.

من که بروز شش جوزا ۱۳۲۷ فرمان تقرر خود را بحیث صدر اعظم گرفته بودم، شام روز دهم جوزا داکتر محمد کبیر وزیر مالیه حکومت سلطان علی کشتمند اطلاع دادند که: فردا طلاهای ذخیرهٔ د افغانستان بانک بدون مشوره وزرات مالیه و بدون داو- طلبی و تعیین قیمت به اتحاد جماهیر شوروی جهت فروش انتقال داده میشوند درهمان لحظه مخالفت خود را تلیفونی در انتقال و فروش طلا بشوروی به اطلاع رئیس جمهور رسانیدم رئیس جمهور برئیس د افغانستان بانک (وزیر بانکها) هدایت دادند تا امر معطلی فروش طلا از ریاست جمهوری گرفته شود ازانرو صندقهای طلا را که درحال بارگیری بودند دوباره ببانک آوردند.

و پیشنهاد ۱/۴۵۳ ۱۱ جوزا ۱۴۹۷ را بریاست جمهوری تقدیم داشتند.

جلوگیری غیر مترقبه از فروش طلا در همان د قائق اول بنزد دارو دسته‌ای فروشندگان طلا که اشخاص با قدرت حزبی و دولتی و مشاورین شوروی بودند بیطرفی

ما را بمقابل رفقای حزبی بنظر شک و تردید مواجه نموده و سبب گردید تا رهبران حزب به مخالفت های علنی و بهانه جوئی های تخریبی بضد حکومت از همان دقائق اول در شورای ملی جبهه‌گیری نمایند

طلا : ذخائر خزائن افغانستان: در زمان خلع اعلیحضرت امان الله خان مقدار با ارزش آن به جمله دارائی شخصی اعلیحضرت به همرائی او بخارج انتقال داده میشود و باقی مانده ناچیز آن با اشغال کابل توسط امیر حبیب الله خان مشهور به بچه‌سقاو از طرف طرفداران او به غنیمت برده شده و با رسیدن اعلیحضرت محمد نادر شاه بکابل از جانب جانبداران او نیز آنچه در خزائن و در عمارت‌های دولتی بنظر می آمدند جا روب کرده و حتی فرش‌های بزرگ را توته توته نموده دربین خود ها تقسیم و بناءً بنام ثروت ملی چیزی در این ۳ بار گیرو دار و کش مکش‌ها در میان آمد و رفت پادشاهان در خزائن و تحویلخانه های دولتی باقی نگذاشته بودند

طوریکه به تکرار گفت شده اعلیحضرت محمد نادر شاه بعد از رسیدن به پادشاهی بواسطهٔ خرابی و بی‌فرش و ظرف بودن ارگ شاهی مدت یک سال در باغ علی مردان بخانه پدری خود بود و باش و سلطنت میکردند.

محمد هاشم خان صدراعظم که پایه‌های اساسی استقرار حکومت را بروی امنیت کشور و اقتصاد بپا استاده آن میدانستند درین باره از هیچ نوع صرف مساعی دریغ نه نموده بودند البته طرز اداره کشور در زمان صدارت او خارج موضوع بحث ما بوده اما جمع آوری ثروت های ملی وذخیره آن در خزائن دولتی در زمان صدارت شان چیزی نیست که نادیده انگاشته شوند.

روشن فکران افغانستان به این مفکورهٔ بودند که محمد هاشم در زمان صدارت خود مبالغ هنگفتیی طلا و نقره را از افغانستان جمع آوری و بنام خاندان خود بخارج سرمایه گذاری کرده بودند اما گذشته زمان به برائت شان قضاوت نموده و نشان میدهد که محمد هاشم صدراعظم یک ملیون اونس طلا خریداری و دربانک نیو یارک بنام پشتو‌نه د افغانستان بانک ذخیره کرده و هم همین مقدار طلای مورد بحث ما از همان طلاها‌یست که محمد هاشم خان از میان مردم افغانستان و کشورهای همسایه خریداری و به افغانستان بانک بحیث امانت مردم افغانستان ذخیره نمودند.

از جانب دیگر اقامت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و خاندان او بعد از خلع سلطنت و خاندان محمد داؤد بعد از شهادت او که دراروپا رفته اند نشانده آن است که طلا و اسعار خارجی ازمال شخصی خود ها در بانک های خارج نداشتند ازانرو امروز همه اعضای خاندان شان یا جیره خواران دفتر ملل متحد و یا کار گران عادی برای امرار معاش در اروپا و امریکا می باشند زیرا خاندان اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید با

گذشت و شهادت زمان مردم با تقوا بوده و هرگز برای اندوختههای شخصی و تجاوز بحقوق دیگران اقدام نکرده بودند.

بر عکس آنچه از سال ۱۳۰۸ تا سال ۱۳۵۷ از فرش دفاتر دولتی گرفته تا زیورات خاندان سلطنتی و خاندان مجددی و از ثروتمندان دیگر را که ذخیره دولتی و شخصی بوجود آمده بودند مدعیان عدالت اجتماعی یا انقلابیون دوران ساز صاحبان آنها را کشتند و دار و ندار حکومت و مردم را قاپیدند. نمونهای کلام:

همشیرهٔ محمد داؤد عائشه جان که از زمان طفولیت مفلوج بود و بهیچ محفل شادی خاندان شاهی به علت مریضی اشتراک ننموده و تمام عمر را به ادای نماز و تلاوت قرآن عظیم الشان سپری نموده بودند بروز۷ ثوراو را بروی یک کراچی انداخته در حالیکه قرآن کریم را بروی سینه گذاشته بودند به عمر ۷۰ سالگی تیرباران کردند و خانهٔ اورا با تمام مفروشاست و سامان و لوازم بوزیر اکبر خان در همان روز که هنوز خونهای ریخته شده او نه خشکیده بود تصاحب نموده و بنام خویش بسال ۱۳۶۸ به اجازه محترم داکتر نجیب الله قباله کرده اند اینها بچنین چپاولهای انفرادی قناعت ننموده و اکنون دست برد دسته جمعی به آخرین ذخائر باقی مانده د افغانستان بانک بنام فروش توسط رفقای کشور دوست میزدند که خوشبختانه لقمه از گلوی شان پایان نرفته بود که از دهان شان بیرون کشیده میشود.

92

نقل پیشنهاد: بانک مرکزی: بمقام ریاست جمهوری که دراثر خواهش نویسنده نوشته شده بود.

بدینوسیله احتراماً به عرض رسانیده میشود که:

در ضمن پیشنهادیهٔ بانک مرکزی به آن مقام محترم تقاضا شده بود که:

چون از یکسو از مدتها به اینطرف طلا اهمیت خود را بحیث پشتوانه پول در سطح جهانی از دست داده است و از سوی دیگر نگهداشت مقادیر هنگفت طلا بشکل دارائی راکد هیچ نوع مفیدیت اقتصادی در برندارد بناءً احتراماً پیشنهاد میگردد که:

۱: طلای موجود درذ خایر داخلی بانک مرکزی ج. د. ا. از طریق بانک دولتی اتحاد شوروی در بازارهای جهانی بفروش رسانیده شد.

۲: اسعارما حصل فروش طلای مذکور بصفت پشتوانه پول افغانی در بانک دولتی اتحاد شوروی به دیپوزیت مفادی نگهداشته شد.

۳: مفاد سالانه ایکه از همین طریق بدست می آید براصل مبالغ پشتوانه در همان بانک افزودگردد.

۴: از مبالغ اسعاری مذکور و مفاد سالانه آن جزبحیث پشتوانه پول افغانی هیچ نوع استفاده دیگر بعمل نیاید: که آنمقام محترم با پیشنهاد مذبور موافقت نموده و ببانک هدایت دادند تا اقدامات لازمه در زمینه بعمل آرد چون فروش طلای مذکور در بازار های بین المللی برای د افغانستان بانک نهایت دشوار بود قرار برآن شد تا از بانک تجارت خارجی مسکو تقاضا بعمل آید تا به سلسله همکاری های همیشه‌گی شان درین زمینه نیز کمک نمایند.

هنگامیکه به اساس حکم شماره (۲۲۲۱) مورخ ۱۳۲۵ مقام محترم شورای وزیران همراه با رفیق عبدالباقی سمندری معین وزارت مالیه برای مذاکرات روی مسائل پولی و اسعاری به اتحاد شوروی مسافرت نمودم این موضوع را نیز با مقامات بانک تجارت خارجی مسکو درمیان گذاشتم که آنها بر اساس روابط دوستانه و برادرانه که با کشور و مردم ما دارند با وجود مشکلاتیکه در زمینه داشتند آمادگی خود را برای همکاری در زمینه ابراز داشتند.

موضوع بعد از باز گشت طی پیشنهادیه شماره (۸۸۴۲) مورخ ۲۹ جدی ۱۳۲۵ د افغانستان بانک بخدمت آنمقام محترم عرض شد که احکام شماره (۱۹۹۷) مورخ ۱۳۲۵.۱۱.۱ مورد تائید قرار گرفت و به بانک هدایت داده شد تا اقدامات لازم در زمینه بعمل آورد.

به ادامه اقدامات در زمینه در نتیجهٔ مراجعاتیکه از طریق حکومت ج. ا. و د افغانستان بانک صورت گرفت متخصصین بانک تجارت خارجی اتحاد شوروی به کابل مسافرت نموده و قرار دادی در زمینه بین افغانستان بانک و هئیت مذکور امضا گردید که مطابق به آن بانک تجارت خارجی شوروی همکاریهای لازم را در مورد فروش طلای مذکور دربازارهای بین المللی و انتقال اسعار ما حصل فروش آن بحساب افغانستان بانک بعهده گرفت که: این امر یکبار دیگر نشانده دوستی بی شائبه و کمک همه جانبه دوستان شوروی مامی باشد.

یک نسخه از ترجمه دری قرار داد مذکور همراه با پیشنهادیهٔ شماره (۱۵۸۷) مورخ ۱۳۲۲.۹.۱۵ بشورای محترم وزیران جهت تائید تقدیم شد که آنمقام محترم بعد از تائید موضوع را بمقام ریاست جمهوری ارائه داشتند و مقام محترم ریاست جمهوری آنرا طی حکم شماره (۵) مورخ ۱۳۲۲.۹.۲۲ منظور فرمودند که منظوری آن مقام محترم طی نامه شماره (۱۵۰۸) مورخ ۱۳۲۲.۹.۳۰ سکرتریت شورای وزیران ج. ا. به د افغانستان بانک ابلاغ شد.

پس در اثر پیشنهاد بانک مرکزی و حکم شماره (۵۴۹ الف) مورخ ۱۳۲۲.۱۰.۲۱ مقام محترم شورای وزیران کمیون مشتمل بر نمایندگان با صلاحیت وزارت های مالیه

امنیت دولتی امور داخله و د افغانستان بانک موظف گردید تا امور مربوط را در زمینه انجام دهند این کمیون کار خود را با جدیت دنبال نموده و قسمت اعظم کارهای مربوط را انجام داده است که اگر کار مذکور ادامه یابد در مدت کوتاه آینده امور مربوط به توزین تصنیف و بسته بندی خشت‌ها و میله های طلائی موجود در خزانه بانک تکمیل خواهد شد.

اما با در نظر داشت شرائط موجود و عدم ثبات و نوسان شدید ارزش طلا در بازارهای بین المللی د افغانستان بانک صلاح نمیداند که طلای مذکور درین مقطع زمانی به بازارهای بین المللی عرضه گردد.

ازانرو از آنمقام محترم تقاضا بعمل می آید هدایت فر مایند که امور مربوط فعلاً متوقف گردد در آینده هنگامیکه ارزش طلا در بازارهای بین المللی ثبات نسبی خود را باز یابد و اطمینان حاصل گردد که با فروش طلای مذکور به منافع کشور صدمه نخواهد رسید بعد از ارزیابی لازم تصمیم مقتضی اتحاد خواهد شد.

با تقدیم احترام

داکتر بصیر رنجبر رئیس عموی د افغانستان بانک

احکام ۱۷۴ مورخ ۱۴ - ۳ - ۱۳۶۷

ملاحظه شد: پیشنهاد د افغانستان بانک در مورد معطل قرار دادن فروش طلای ذخیرۀ در خزانه بانک مرکزی بنا بر دلائل ارائه شده منظور است. دوکتور نجیب الله رئیس جمهور

ازینکه د افغانستان بانک طلاهای دست داشته خود را توسط بانک تجارت خارجی شوروی بفروش میرسانیدند در صورتیکه نرخ طلا هر روز بسطح جهانی تعیین و اعلان میگردد و خود اقدام بفروش ننموده اند کنجکاوی بیشتر را ایجاب می نمود ازانرو بعد از تقرر داکتر محمد کبیر بحیث رئیس دافغانستان بانک ازوی خواسته شد تا مقدار طلاهای مورد بحث را با دسته بندی آن تعین و بصدارت بیاورند. د افغانستان بانک قرار ذیل می نویسند.

مقداری طلای توزین و تصنیف و بسته بندی شده و آمادۀ انتقال به بانک تجارت خارجی اتحاد جماهیر شوروی ۲،۷ تن قرار ذیل.

طلا بشکل شمس های ستندرد با وزن مجموعی ۱، ۲ تن

طلا بشکل شمس های غیر ستندرد با سائر اشکال، تولید هندوستان یا افغانستان، بوزن ۲، ۴ تن مجموع: ۷، ۲ تن

و یک مقدار سکه‌ها و اثار قدیمی طلاتپه در صندوقها بدون قید و جمع موجودیت که در بارگیری شامل نمی باشد.

در حالیکه بورقه عرض از طرف بانک نوشته شده بود که اگر کار کمیون ادامه یابد در مدت کوتاهی امور مربوط به توزین و تصنیف و بسته بندی خشته‌ها و میله‌های طلائی موجود در خزانه بانک تکمیل خواهد شد.

حالانکه طلاهای مورد نظر تصنیف توزین و دسته بندی و آماده نقل بود که فروش آن معطل قرار میگیرد و از جانب دیگر درمیان طلاهای غیر ستندرد ساخته هندوستان قبل از تقسیم بهند و پاکستان و یا افغانستان طلاهای مسکوک وجود داشته که دارای ارزش تاریخی بوده و تعین قیمت آنها بنرخ روز مطابق طلای های مروجه معقول نیست و گفته میشود که بعضی از طلاهای مسکوک درآن دیده شده که ده تا پنجاه مرتبه از قیمت طلای بازار نرخ آن بالاترست.

93

طلاهای کشف شدهٔ طلاتپه: هیئت مرکب از وزیر امنیت دولتی وزیر تجارت وزیر مالیهٔ وزیر مشاور و رئیس د افغانستان بانک مقرر و آنها تصدیق نمودند که طلاهای آثار تاریخی تلاتپه بصورت نمونه‌ها میان صندوقهای سر باز در خزینهٔ د افغانستان بانک بدون قید و جمع موجودست. ازینکه در متن ورقه عرض و احکام آن مقدار طلا را تعین ننموده بودند نشاندهنده آن بود که دسته جمعی به کمیت طلاهای ذخیره شده دست برد میزدند و متاسفانه نتیجه بررسی کامل طلاهای ذخیره شده که هر روز بکار شکنی علنی مواجه بودند در مدت چند ماه صدارت من بپایان نرسید تا دیده میشد قبلا بچه وزن طلا خارج شده و یا چه مقدار طلا بعد از خروج طلاهای مورد نظر ببانک باقی خواهند ماند اما آنچه تاسف آورست قید و جمع نداشتن طلاهای آثار باستانی طلاتپه بود که توسط متخصصین شوروی بدون در نظر داشت مقررات و قوانین باستان شناسی کاوش، کشف و استخراج و بدون قید جمع بدسترس بانک آنچه را که خواسته بودند قرار داده اند و چنین بی اعتنائی و بی‌علاقه‌گی با پربها ترین آثار تاریخی طلاتپه که همه از طلا ساخته شده بودند عملی است نا بخشودنی و یغمائی بثروت ملی بود که بدسترس برادران شوروی خود گذاشته بودند.

اگرچه متخصصین شوروی از نمونه‌های آثار طلاتپه کتلاک های به نشر سپرده بودند اما بهیچ صورت نشاندهندهٔ کلی طلاهای کشف شده‌ای آثارباستانی متذکره نبودند. و درباره نوعیت طلاهای بار بندی شده بفروش، بعداً واضح شد که مقدار بیشتر آن طلاهای مسکوک بودهست. صفحه ۲۸۸ د افغانستان تاریخی پیش لیک اثر پوهاند عبدالحی جیبی طبع ۱۳۵۲ که نوشته اند مقدار طلای مسکوک ذخیره‌ای د افغانستان بانک پنج تن و یکصد و هشتاد کیلو و ششصد و پنجاه گرام بوده ست.

آنچه قابل فهم ست که در زمان سلطنت محمد ظاهر و محمد نادر شاه و حبیب الله کلکانی مقد ارناچیزی طلا ضرب شده بودند. ازانرو طلاهای مسکوک از شاهان گذشته بخارا روسیه ایران و هند بودند که برای د افغانستان بانک از میان مردم در زمان صدارت محمد هاشم خان خریداری و یا به عوض مالیه جات شان اخذ و به افغانستان بانک ذخیره گردیده بودند.

این موضوع حکومت را متوجه ذخیره‌ای سنگهای لاجورد که در خزانه ارگ بود نموده و هئیت مقرر و نتیجه بدست آمده آن بود که حتی خاک های فرو ریخته ای سنگ های لاجورد را در تحویل خانه غربال و خاک کار آمد آنرا نیز برده بودند.

وظیفه داران ارگ و شاهدان عینی که اکثراً خانه سامانها و باغبان‌های زنده باقی مانده بودند میگفتند که قسمتی ازان توسط رفقای انقلابی بروزهای اول بعد از ۷ ثور ربوده شده بودند بیشترین شواهد را عقیده به این بودند که بعد از شش جدی عساکر شوروی مقیم ارگ پی‌باقی باقی ماندها را بردند بهر صورت آنچه حقیقت دارد این ست که سنگهای قیمتی لاجورد که در زمان محمد ظاهر شاه و محمد داؤد بنام بیت المال ذخیره شده توسط رفقا بنام عین المال همراه با تا بلوها و کتب با ارزش خطی تاریخی و قالنچه‌های قیمتی و ظروف قدیمی به اندازه توان هر شخصی و متناسب به مقام و قدرت هرکس به یغما و چپاول برده میشوند.

یکینم تن از لاجوردهای درجه اول را که به لندن جهت لیلام در زمان محمد ظاهر شاه فرستاده بودند بسال ۱۳۲۸ توسط مستشار سفارت افغانی مقیم لندن بفروش رسیده و پول آن را بحساب دولت تحویل نکرده اند.

متاسفانه آنچه بیشتر از کشیدن طلا و از بین بردن لاجورد و آثار تاریخی بنیاد اقتصادی کشور را بویرانی کشانید نشر پول بدون کنترول حکومت به اتحاد جماهیر شوروی و بدسترس قرار دادن قسمتی ازان خارج از راه بانگ به مشاوران شوروی در امنیت دولتی بود که حسب دلخواه یا از آن برای بیرون بردن از افغانستان اسعار خارجی خریدند و یا توسط قسمتی از آن تعدادی از پی وطنان خارجی پرست را بدام خویش میکشیدند نشر پول را در قانون اساسی بصلاحیت رئیس جمهور بدون مشوره با حکومت و یا تصویب شورای ملی گذاشته شده بودند.

94

حکومت منتخب به هفته اخیر جوزای ۱۳۶۷ اعضای کابینهٔ را که کمتر از نصف وزرای کابینه حکومت کشتمند بودند با حذف ۷ نفر معاونین صدارت، ولغو حکومت جدید و تشکیلات آن در سمت شمال و ازبین برداشتن وزارت ملیت ها و وزارت کمک

های مستقیم شوروی در ولایات و تعدیل وزارت اقوام و قبائل بوزارت سرحدات و جاندادن وزیر شئون اسلامی را در کابینه جهت اخذرای و ایراد خط مشی به ولسی جرگه مي روند و علاوتاً خط مشی که از جانب بیروی سیاسی حزب برای حکومت ترتیب داده شده بود چون سراپا بضد جنگ آوران مخالف حاکمیت ح. د. خ. نوشته بودند آنرا کنار گذاشته و خط مشی اعتدالی بدون تنقید به حملات مجاهدین به ولسی جرگه ارائه گردید.

آنعده از رفقای حزبی که وکلای شورای ملی بودند به مخالفت های جدی با خط مشی حکومت و تحریک و کلا به ندادن رای اعتماد داخل اقدامات شدند ازانرو از طرف رفیق کاویانی عضو بیروی سیاسی ح. د. خ. وکیل ولسی جرگه و پیروان حزبی شان بنام اینکه حکومت با از بین بردن وزارت ملیت ها و لغو حکومت تازه تشکیل شده در سمت شمال حقوق مردم دری زبان را نا دید گرفته مورد حملات شدید قرار داده اند.

و آنعده رهبران حزبی در ولسی جرگه که جنون تجزیه افغانستان و اطاعت از ارادهٔ شورویها را مانند روح در بدن خود جاه داده بودند با پیروی از آقای کاویانی با دهن های کف الود لغو حکومت سمت شمال را در خط مشی حکومت مردود شمردند.

و حکومت را به اتهام اینکه در کابینه تعداد وزرای پشتون بیشترست مورد حمله قرار دادند. بدینوسیله میخواستند تا بروز اولی حکومت دامن اختلافات مذهبی لسانی و ملی را درمیان و کلابالا انداخته و دستهای تاشانه آلوده بخون رفقای رهبری حزبی را بدامن حکومت تازه بوجود آمده پاک نمایند.

حالانکه حکومت به استشنای وزیرامنیت، دفاع، داخله و خارجه دیگر وز را را به مفاهمه این تعیین نموده بودند تا در زمان کنار آمدن بطرف مقابل کنار رفتن را بپذیرند نه اینکه بروی ارتباط با قوم و قبیله و ملیت‌ها. و در باره چهار وزیر فوق الذکر نیز رئیس جمهور بحکومت وعده داده بودند که در جریان مذاکره با مخالفین و پیدا کردن راه حل حاضرست تا وزارت‌های مذکور را نیز طبق پیشنهاد حکومت بوزرای غیر حزبی بسپارند.

اما جبهه‌گیری هیئت رهبری حزبی در پارلمان نشان دهنده آن بود که برخلاف وعدهای رئیس جمهور، از یک سو داغ باقی ماندهٔ طلاهای فروش ناشده را بدل داشته و از جانبی دیگر رفقا حکومتی را میخواستند تا بار مسؤلیت تمام فجایع وارده بر ملت افغانستان را که از طرف رهبران حزب و اردوی شوروی در مدت ده سال تحمیل شده بود به پیشانی حکومت تحت نام بی‌طرف‌ها تا په زده و بیگناهی خودها را ثابت و دامنه‌ای تفرقه‌های مذهبی لسانی و سمتی را توسط حکومت توسعه بخشیده باشند اما حکومت به اعضای شوراملی به نکته اساسی خط مشی که گفته شده بود.

من و تمامی اعضای حکومت موظف اجرای این وظیفه سترگ را عمدتاً به خاطر برآورده شدن یک ارمان مقدس و آنهم فداکاری در راه تحقق بخشیدن به صلح و قطع

جنگ و برادرکشی متقبل گردیده اشاره نموده آنها را به این امر متقاعد نمود که در شرائط کنونی آنچه بیشتر در خط مشی تذکر داده شده حواشی مطلب فوق بیش نبوده و تعهد اجرای مسائل دیگر را در توان خود ندیده واگر راه مصالحه باز نشود ما از حکومت کنار خواهیم رفت. سبب شد تا وکلای محترم به باوری نکات فوق از طرف حکومت و احتمالاً خواهش رئیس جمهور از وکلای حزبی بحکومت رای اعتماد بدهند.

نکته دیگر یکه بعد از یک ماه رهبری حزب را به مخالفت با حکومت کشانید همانا صحبت صدراعظم با کورد و ویز نماینده سرمنشی ملل متحد (ماه اسد ۱۳۹۷) در کابل بود. بنماینده موصوف برای حل قضیه افغانستان و پیداکردن زمینه مصالحه میان گروهای در گیر در جنگ پیشنهاد شده بود تا حکومت از اشخاص تشکیل گردد که نه متعلق به ح. د. خ. و نه برهبران احزاب هفت گانه در پاکستان و ایران باشد تا این حکومت بتواند در تحت نظر ملل متحد زمینه انتخابات عمومی را بدون اینکه خود در انتخابات شرکت نمایند مساعد گردانند و ازینکه موضوع مورد تائید کورد و ویز واقع و در جرائد کشورهای غربی بنشر رسید عکس العمل اکثر رهبران جناح پرچم ح. د. خ. متوجه صدر اعظم شده بود.

زیرا بعد از پخش این خبر سید محمد گلاب زوی وزیر داخله که رهبری جناح خلق را به عهده داشتند نزدم آمده گفت: ما رفقای خلقی به پیروی از پیشنهاد شما به نماینده سرمنشی ملل متحد پشتیبانی همه جانبه خود را اعلام میداریم او علاوه کرد ما سهوهای درباره مردم خود انجام داده ایم که برای جبران آن بهر قربانیکه لازم شود حاضریم، هر منظور یکه نزد جناح خلق بود نزد خود شان اما از پروگرامها و طرح های حکومت برای صلح سرسختانه طرفداری و پشتیبانی میکردند

و هم چنان جنرال محمد رفیع معاون رئیس جمهور اظهار نمود که او نظریات حکومت را به نمایندهٔ سرمنشی ملل متحد بهترین راه ختم جنگ پنداشته و حتی اگر لازم باشد بقیام مسلحانه ازان پشتیبانی خواهند نمود او علاوه کرده گفتند متاسفانه رئیس جمهور با تعدادی از رفقای بیروی سیاسی سرسختانه پیشنهاد شما را نمی پذیرند و آنرا مخالفت جدی شما با حزب تلقی کرده اند.

95

ازینکه حکومت درک نمود که مردم از لغو صدارت در سمت شمال و وزارت ملیتها و از بین بردن اقوام قبائل و کم بود وزیرشئون اسلامی بخوبی استقبال کرده اند جرئت آنرا یافتند تا تمام ریاست های جرگههای مختلف از کوچیهای در بدر گرفته تا مردم زحمت کش هزاره را که از پول دولت تمویل میگردید لغو نموده حق فروش املاک

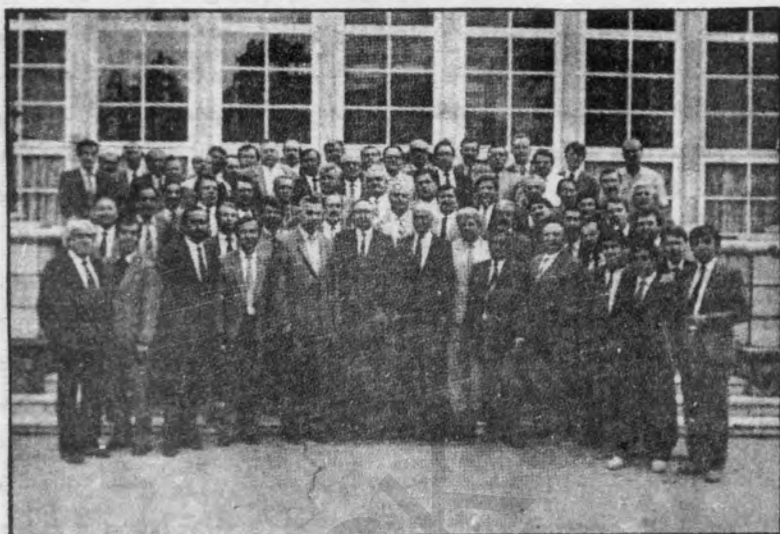
غیر منقول اسهام بانکی وغیره را مطابق شریعت غرای محمدی از قید حکومت آزاد و بهر تبعه افغان اجازه داده شد تا از حق گرفتن پاسپورت و سفر بخارج آزادانه استفاده نمائید و قیود شبگردی از بین برداشته شد و شمول در فاکولته‌ها و حق استفاده از بورسها به کسانی داده میشد که در امتحان کانکور صاحب امتیاز شده باشند انستیتوت علوم اجتماعی که مضامین الحاد و بیدینی در آن تدریس میگردید بمشوره رئیس جمهور که رئیس حزب بودند لغو گردید.

جلسات سازمان های حزبی در وقت رسمی و صلاحیت های آنها در تقرر ما مورین از بین برداشته شد در مکتب‌ها و فاکولته‌ها خواندن مضامین که بعد از انقلاب ثور برای آموختن ایدیا لوژی مارکسیزم شامل نصاب تعلیمی شده بود لغو گردید و اطاق های دوستی افغان شوروی در سراسر کشور در تمام موسسات تعلیمی رسمی و شخص مسدود شدند. و وزارت تعلیم و تربیه مکتب کارگری را بیک مکتب اسامی تبدیل نمودند، در تشکیلات حکومتی که بطور مثال ده مرتبه شورای وزیران نظر بقبل از انقلاب پندیده بود دو باره آنرا بسطح قبل از انقلاب رسانیده و لغو اداره مشاورین شوروی در دوائر دولتی و قسماً در قوای‌صلح با مشوره سفارت شوروی که بصورت مشت نمونه خروار به تعداد ۵۷ مشاور تنها بدفاتر صدارت وظیفه دار بودند (عکس: روز وداع با محترم کشتمند و مشاورین آن در صدارت:) عملی گردید و از وزارت خانه‌ها تعداد معین‌ها بیک یا دو نفر تنزیل یافته و ریاست‌های کدر و پرسونل و مدیریت های عمومی محرم از وزارت خانه از بین برداشته شدند.

حکومت توانستند با مشوره با وزیران کابیه ۳۰% از مجموع بودجه تشکیلاتی و تجملی به استثنای وزارت‌های قوای مسلح و خارجه تنقیص بوجود آورند با اینکه به این اعمال ناچیز به استقبال طبقه روشنفکر غیر حزبی مواجه شده بودند ناآرامی‌ها و تخریب حکومت از جانب رهبران حزب د. خ. بوضاحت دیده میشد و از طرف دیگر چون شهر کابل بظرف ده سال سرک‌های آن ترمیم نشده بود بشدت کار صفائی و ترمیمات درآن شروع گردید

اما این چیزهای کوچک رسیدن به آن اهدافی را که آرزومند آن بودیم و عبارت از جستجوی ختم جنگ بود میسر نمی داشت هنوز نیمی از عساکر شوروی بکابل و نقاط دیگر افغانستان موجود و تحت نظر مارشال و رینوکوف نقاط مورد نظر و محل بود و باش مجاهدین را سرکوب میکردند و این خود کار را بحکومت و جلب اعتماد مردم را مشکلتر نموده بود اما بهترین موقع برای یافتن راه حل سیاسی همین روزهای بود که عساکر شوروی افغانستان را ترک می نمود اگر نمی توانستیم راه حلی درین فاصله بیابیم بدون شک جنگ بعد از برآمدن عساکر شوروی بازهم کسب شدت می نمود و جایي برای

257



* صف اول از راست به چپ نفر پنجم نظر محمد معاون شورای وزیران
* نفر هفتم نویسنده نفرهشتم سلطان علی کشتمند صدراعظم
* صف چهارم از چپ براست نفر چهارم گل داد معاون شورای وزیران متباقی شصت نفر مشاورین و ترجمان های بودند که امور اداری سیاسی و اجتماعی صدارت را تحت نظر سرمشاور نفر چهارم از راست به چپ صف اول اجرا میکردند اطاق کار سرمشاور مقابل اطاق کار صدر اعظم در قصر بوده علاوتاً به مجلس وزراء اشتراک و فیصله های حکومت را تائید یااصلاح یا کاملاً نمی پذیرفتند.

فعالیت حکومتیکه از جانبداری یکی از دو طرف متخاصم بهره‌ای نداشت باقی نمی بود.

قابل فهم است که قیام مردم افغانستان جهت سرنگونی زمامداری ح. د. خ. بعد از رویداد ۷ ثور شروع و با آمدن عساکر شوروی برای تحکیم قدرت دولتی حزبی و جلوگیری از سقوط آن شدت اختیار نموده و این گیرو دار مردم افغانستان را خواهی نخواهی بسوی دو عقیدهٔ متضاد و آشتی ناپذیر با یکدیگر کشانیده بودند.

یکی مرکب از گروهای مخالف ایدیا لوژی مارکسیزم و هجوم عساکر شوروی در میدانهای نبرد و در مهاجرت و راههای فرار و یا در حال قرار بدهات و شهرها که از نوک شمشیر و قلم گرفته تانوک زبان هریک بنوبه و اندازهٔ توان خود بضد شورویها و سقوط حکومت دست نشانده و خروج عساکر شوروی جهاد میکردند و ظاهر یا پوشیده بهم دیگر برای رسیدن به آمال فوق مساعی مشترک داشتند.

دسته دیگر که طرفدار موجودیت قوای شوروی و حکومت دست نشانده آنها و عبارت بودند از اعضای ح. د. خ. که خواسته و ناخواسته درین راه کشانیده شده بودند.

گروهیکه موردد بحث با آقای کورد دویز بودند از میان همین دو دسته و عبارت از آنهای بودند که عملاً در جنگ در گیرو یا عضوی یکی از احزاب متخاصم نبوده باشند.

از انجائی به این گروه سوم اشاره و امید شده بود که رهبران حزب دموکراتیک خلق نظر به اعمالیکه خود شان و یا در اثر هدایت جنرالان اردوی شوروی بضد مردم انجام داده بودند قابل پذیرش مردم نبوده اند.

بدبختانه قوماندانهای مجاهدین که در راه جهاد مصدر بزرگترین خدمات برای استرداد استقلال وطن خود از اردوی متجاوز شوروی شده بودند و شایسته‌گی و حق رهبری و زعامت مردم افغانستان را داشتند دارای وحدت نظر درمیان خودها و رهبری واحدی نبودند.

ازانرو امکان آن وجود داشت تا گروه سوم در تحت نظر و حمایت ملل متحد و توافق دو جناح در گیر در جنگ و سلب صلاحیت از حکومت موجود کابل بتوانند زمینه انتخابات عمومی را در افغانستان و میان مهاجرین پاکستان و ایران بوجود آورده و آتش بس را اعلان و سلاح های ثقیله را از هر دو طرف جمع آوری نمایند.

امامتاسفانه زمینهٔ مساعد یافته شده برای حل قضیه و ختم جنگ در افغانستان میان حکومت و نمایندهٔ سرمنشی ملل متحد آقای کر دو ویز، در اثر تبدیلی فهمیده ناشدهٔ کور دو ویز و مقرری بینان سوان رو به کشلا گذاشته و دامنه بدبختی مردم و ویرانی کشور رو بتوسعه میگزارند. بهر صورت رهبران ح، د، خ، و مشاورین شوروی که از قضاوت آقای کور دو ویز شدیداًنا آرام بودند به آمدن آقای بینان سون آرامش خاطر یافتند.

واز انجائیکه رهبری حزبی مصالحه را به خلاف وعدهائیکه بروزهای اول به حکومت داده بودند در تحت قیادت و رهبری خود می سنجیدند. بناً نظریات من و پیشنهاد به نماینده سرمنشی ملل متحد را یک عمل تخریب کارانه حکومت بضد حزب تلقی داشته و تعدادی از بلند پایه ترین اعضای حزب با همپایان شان در پیشا پیش مخالفین حکومت در امر مصالحه سنگ اندازی و برای رسیدن دو باره بچوکی صدارت مبارزه میکردند.

96

اما سفیر اتحاد شوروی مقیم کابل Nikolay grigo Rivich نیکولای گریگو ریویچ از نظریات من و مطالعات عمیقیکه خودش درباره جنگهای افغانستان داشت به این عقیده رسیده بودند که با موجودیت رژیم موجود و سوابق آنها در افغانستان امکان پیدا شدن راه مصالحه و آشتی میان رهبران حزب و رهبران مجاهدین در داخل و خارج بعید بنظر می آید سفیر موصوف یگانه شخصی بود که بعد از انقلاب ۷ ثور رفقای رهبری حزبی حتی بکمک همدستان شوروی خود نتوانسته بودند او را مانند دیگر سفرا و مشاورین شوروی به حلقه سوغات گیرهای رشوه خوار هم بزم نمایند. متاسفانه یکی از عوامل بزرگ بدبختی‌های افغانستان و دوام پشتی‌بانی های بی‌مفهوم رهبران شوروی از رهبران حزبی افغانستان همانا نظریات همین مشاورین و دیپلومات های ضعیف النفس رشوه خوار شوروی بودند که از ارگ کرملین تا ارگ کابل عمیقاً ریشه دوانیده بودند.
سفیر موصوف با درک مشکلات حکومت با رهبری حزبی با صرف مساعی زیاد زمینه آنرا بوجود آورد تا ملاقات من به صدراعظم شوروی دراثر دعوت نامه ایکه مقامات شوروی توسط وزیر خارجه خود حین مسافرت او بکابل به من داده بودند صورت بگیرد.
موقعیکه به سفیر گفته شد اگر این دعوت مانند دعوت بزمامداران حزبی کابل می باشد چون عاری از تشریفات و مثل دعوت های خانگی و اکثراً مسخفیانه صورت میگرند لزوم برفتن نخواهد داشت. بعد از چند روز موصوف اطلاع داد که تشریفات و پذیرائی طوری ترتیب داده شد که یک صدر اعظم کشور دوست سزاوار آن می باشد و بخنده علاوه کرد شورویها از شما مانندیکه از محمد داؤد بسال 1956 پذیرائی نموده بودند پذیرائی خواهند کرد.
سفر هئیت افغانی تحت ریاست اینجانب از ۱۸ سپتامبر تا ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۸ مطابق ۲۲ تا ۳۰ سنبله ۱۳۶۷ بدوشنبه لننگیراد و مسکو صورت پذیرفت در میدان هوای تزئین شده بابیرقهای هر دو کشور بشهر دو شنبه تاجکستان از طرف رئیس شورای وزیران و تعداد کثیری از رهبران حزبی و حکومتی تاجکستان باگرمی زائد الوصفی استقبال

وحین مذاکرات رئیس شورای وزیران ترکمنستان و اوزبکستان نیز حاضر بودند بحث روی همکاری‌های مستقیم ولایات هم سرحد با کشور افغانستان و کشورهای فوق دریک فضای نهایت دوستانه و مثمر صورت گرفت

فردای آنروز عازم مسکو و در میدان هوائی مسکو در حالیکه بیشتر از میدان هوائی دوشنبه به بیرقهای افغان شوروی تزیین یافته بود از طرف جلالتمآب ریژ کوف صدراعظم اتحاد جماهر شوروی و شورد نازی وزیر خارجه و اشخاص عالی رتبه حکومتی استقبال شدیم ملاقات و مذاکرات هیئت‌های هر دو جانب روی موضوعات اقتصادی و تجارتی و فرهنگی مورد علاقه دو کشور دورمیزد. طرف شوروی پیشنهادات طرف افغانی را درباره اخذ کمک‌های جدید و به تعویق انداختن میعاد قروضی بسر رسیده افغانستان را بدون ربح تا مدت ده سال مور دار زیابی قرار داده و همه پیشنهاد ات طرف افغانی را با فهم اینکه خود شوروی‌ها اکثر مواد یرا که بطرف افغانی کمک میکردند شدیداً به آن ضرورت داشتند با جبین گشاده به استثنای یک پیشنهاد که آنرا غیر عملی پنداشته و عبارت از کمک مواد غذائی جهت ذخیره شش ماهه برای اهالی کابل بود همه را پذیرفتند.

جانب شوروی نظر طرف افغانی را دربارهٔ فروش و کنترول مواد کمکی بلا عوض شوروی را تحت نظر مستقیم حکومت افغانستان که سالانه از صدالی سه صد ملیون دالر می بود و در گذشته تحت نظر مشاورین شوروی و دوستان شان بنام کمک و توزیع بمردم افغانستان اکثراًبدون قید و جمع حیف و میل و قلم درشتی از سوی استفاده مشترک رهبران حزبی و حکومتی و مشاورین را تشکیل میدادند پذیرفتند.

برای حکومت موفقیت و مشکلی پیش بینی نا شدهٔ بود زیرا حکومت می توانستند از فروش چنین اموال قسمتی از کسر بودجه را تلافی نموده و از جانب دیگر تعداد استفاده جویان با قدرت را به صف مخالفین خود جای داده باشند.

وقت برای ملاقات با رئیس جمهور شوروی میخائیل سرگویچ گورباچف ساعت ۱۱ صبح روز ۴ شنبه ۳۰ سپتامبر تعیین شده بود. با تشریفات معمولی بقصر کریملین رفته موقعیکه داخل اطاق ملاقات می شدم گورباچف از دروازه دیگر وارد اطاق شدند بعد از تعارفات دوستانه و عکس برداری خبر نگاران بمیز مذاکره مرا دعوت نمودند جلالتمآب گورباچف در حالیکه شوردنازی وزیر خارجه و Dobrinin رئیس روابط بین المللی ح. ک. ا. ش. و یکنفرمنشی بایک ترجمان حاضر بودند گفتند: من به شخصیت شما و علاقه مندی و سابقهٔ نیک و مساعی شما بروابط حسنه‌ای میان دو کشور معلومات و احترام داشته ازانرو خواهش میکنم تا نظریات خویش را درباره ایجاد دوباره‌ای روابط نیک میان دو کشور صمیانه و دوستانه ابراز نمائید و ازینکه روابط نیک بین کشورهای ما دراثر سهوهای جبران ناپذیر رهبران کنار رفته شوروی بسردی گرائیده نهایت متاسفم.

97

اثار رنجی را که از گفتن برهمی وضع میان دو کشور گورباچف با خود داشته از چهره او بخوبی خوانده میشد او مرد حلیم با تواضع و با صراحت گفتار شنونده را بخود جلب می نمود من با تعدادی از سران دول خصوصاً رهبران شوروی در زمان محمد داؤد دیدارهای داشتم اما با مواجه شدن به این شخصی احساس آنرا نداشتم که با رهبر یک ابر قدرت جهان و آنهم رهبر کمونیست‌های آشتی ناپذیر و سرقوماندان اردوی متجاوزیکه همین اکنون کشورم به اشغال اوشان قرار دارد صحبت می نمایم.

اورا شخصی یافتم مهربان که گویا از سالها قبل باوی آشنائی داشته بودم در چنین فضای مساعدی وقت آنرایافتم تا از کمکها و مساعدت های بیدریغ اتحاد جماهر شوروی برای آبادانی افغانستان خصوصاً به سالهای 1963-1953 زمان حکومت محمد داؤد و بعداً سالهای 1973-1963 و از 73 تا 1978 با قدردانی یاد آوری و از رشته‌های عمیق دوستی که میان دو کشور و مردمانش در سالهای فوق بوجود آمده بود تذکری داده و از رنج و مصیبت هائیکه بعداً بمردم کشورم توسط رهبران ح. د. خ. و عساکر شوروی به افغانستان بدون موجب رسیده بودند یاد آوری نموده باشیم.

و در این اثنا بدقت بسوی او می نگریستم چهره او کبود رگهای پیشانی او بالابرآمده و چشم‌های او خسته و افسرده بنظر می آمد و چهره‌اش نشانده آن بود که خود را به اندوه و مصیبت مردم افغانستان شریک دانسته و از هجوم عساکر شوروی به افغانستان احساس شرماندگی دارند.

وقتیکه گفتم مردم افغانستان با آن همه روابط نیک و دوستانه ایکه با شورویها داشتند هرگز نتوانستند دلیل هجوم عساکر شوروی و پشتیبانی از حکومتی که مردم آنرا قبول نداشتند درک نمایند گفتند حق بجانب مردم افغانستان است.

پرسیدند بنظر شما سرنوشت نظام موجود بعد از برآمدن قوای شوروی چه خواهد شد؟

طوریکه جلالتمآب ها اطلاع دارند: جنگ در افغانستان قبل از آمدن عساکر شوروی میان مردم افغانستان و انقلابیون ۷ ثور که بی خدائی را بر خداپرستی رجحان میدادند در گرفته بودند ازانرو عساکر شوروی معلول جنگهای افغانستان بوده و علت اساسی این جنگ زعامت رفقای ح. د. خ. می باشند و جنگ یقیناً با موجودیت این نظام دوام دارد.

اما اگر اعمال و آرزوهای رهبران مجاهدین افغانستان با کردار و خواهشات مجاهدین هم آهنگ و متحد می بودند سقوط رژیم موجود بعد از برآمدن قوای شوروی حتمی بود، قابل فهم است که رهبران مجاهدین در خارج کشور برای رسیدن بقدرت نه

تنها با یکدیگر خود اتفاق نظر ندارند بلکه برای پایان کشیدن یکدیگر خود از اریکه قدرت از هیچ نوع وسیله تخریبی دریغ نمی ورزند با چنین جبهٔای پر از اختلاف و خود خواهی ها اگر کمک های اقتصادی سیاسی و مالی شما بعد از خروج عساکر شما برژیم موجود دوام نماید به اینصورت بعقیده من مقاوت و پایداری رژیم از سقوط آنها بیشتر متصورست، اما به نظر من برای فروکش کردن جنگ و مساعد نمودن زمینه مذاکره با رهبران مجاهدین همزمان با برآمدن عساکر شوروی بایستی با از بین برداشتن اصل علت جنگ یعنی زعامت و رهبری ح. د. خ. توجه جدی صورت پذیرد.

برای رسیدن به اینمقصد باید تقویه پایهای حکومت غیر حزبی در راس مساعی طرف شوروی و رهبران ح. د. خ. قرار بگیرند ازانرو با کنار گذاشتن حکومت به اشخاص غیر حزبی که هم علت جنگ رهبران حزبی و هم معلول جنگ عساکر شوروی از بین برده میشود با یقین کامل امیدوارم چنین حکومتی بتوانند زمینه مذاکره و آتش بس را با قوماندانان داخلی و تا حدی با رهبران مجاهدین بخارج کشور بوجود آورند زیرا با موجودیت رهبران شناخته شدهٔ ح. د. خ. در راس قدرت امکان مذاکره با طرف مقابل وجود ندارند.

سفیر شوروی مقیم کابل چون نظریات من را میدانست قبلاً خواهش نموده بود تا در این مقطع زمانی در باره موقف د کتر نجیب الله و پروژه آبیاری خوش تپه خموشی اختیار شود اما بحث ما تماس را به موقف رئیس جمهور ایجاب می نمود ازانرو گفته شد البته موقف د کتر نجیب الله در تغیر حکومت حزبی ها فعلاً مورد بحث نبوده زیرا شخصی آنها در امر مصالحه علاقه مندی و خود گذری خواصی دارند این گفته بخورسندی و تائید وزیر خارجه شورد نازی که تاحال سرد و خموش نشسته بود انجامید. اما درباره آبیاری پروژه خوش تپه از دریای آمو حساسیت روسها را میدانستم و خارج موضوع بود درین مرحله آنرا کنار گذاشتم.

جلالتمآب گورباچف گفتند واقعاً باید تمام مساعی ما بکار برده شود تا زمینه مذاکره وآتش بس هم زمان با برآمدن عساکری شوروی با رهبران مجاهدین مساعد گردد تاراه برای انتخابات عمومی جهت حکومت مورد علاقه مردم افغانستان باز شده باشد او گفت: وقت خیلی کم مانده و باید در مساعی خود بیش از پیش بیفزایم او گفت: شما فکر نمیکنند: اگر با احمد شاه مسعود حکومت شما بایک خود مختاری ساحه وسیعی تری در سمت شمال همکاری و مواقفه نمایند او جنگ را کنار گذارند زیرا بعضی از اطرافیان او چنین آرزویی را دارند.

گفتم: جلالتمآب رفقای رهبری حزب دموکراتیک درین باره آخرین تلاشی های خود را توسط آقای کشتمند تحت رهبری رئیس جمهور برای خود مختاری مردم سمت شمال

و خود مختاری مردم هزاره بخرچ داده‌اند و هم جناب رئیس جمهور با فرامین جداگانه از قوماندانها داخلی خواهش کردند که هرکدام در مناطق تحت تسلط خود حکومت خود مختاری با همکاری و کمک حکومت مرکزی تاسیس کرده می توانند بشرط آنکه از جنگ دست بردارد و بمذاکره آماده باشند اما: جلالتمآب جواب آنها یکی بود و آن اینکه ما با رهبران ح. د. خ. مذاکره نخواهم کرد و تا استقرار حکومت مورد قبول مردم و سرنگونی حکومت کمونیست‌ها خواهیم جنگید. آقای گورباچف گفتند بایستی درین راه مساعی بیشتر بوقت بیشتر ادامه داشته باشند.

قبل از ملاقات با جلالتمآب گورباچف تصمیم داشتم تا در یاد داشت های خویش از بردن نام اشخاصیکه بدستگاه دولتی و حزبی بعد از انقلاب ثور موقف های حساس داشتند حتی الامکان خودداری شود تا خدای نخواسته تحت احساس عداوت‌های شخصی قرار نگرفته و بی‌گناهی را در صف گنهگاران جا نزده باشم اما بعد از ملاقات با مراعات آرزوی فوق به این عقیده رسیدم اگرآنهائیراکه تفرقه‌های ملی مذهبی سمتی و لسانی را تا سرحد تجزیه‌ای افغانستان که رهبران شوروی به آن علاقه مند بوده دامن زده اند معرفی نشوند گناهی نابخشودنی را مرتکب شده‌ام ازانرو امیدست چند نفریکه در راس گروه تفرقه اندازهای ملی و مذهبی سمتی و لسانی وجود داشته و آنها را معرفی کرده‌ام عقیده‌ای مذهبی و ملی مرا از نظر دور نداشته باشد.

آقای گورباچف گفتند ما به کمک‌های اقتصادی و سیاسی بیدریغ خود ادامه داده و چندی قبل که وزرای قوای مسلح حکومت شما بمسکو آمده بودند حین ملاقات به او شان درباره کمک های وسیع نظامی موافقه بعمل آمده چون من از آمدن وزرای قوای مسلح و عقد قرار داد و خریداری اسلحه از اتحاد شوروی بیخبر بودم با تعجب ازین خبرتبسم و از مساعی اوشان تشکر نمودم آقای گورباچف درباره شخصی داکتر نجیب الله رئیس جمهور در حالیکه بجانب شورد نازی میدیدند به احترام یاد آوری نموده و گفتند یقین دارم مساعی او شان درباره مصالحه ملی رهنمائی خوبی برای حکومت شما شده بتواند جلالتمآب گورباچف در حالیکه از مذاکرات راضی بنظر می آمد گفتند حکومت و ح ک ا ش تمام مساعی خود را در راه احیای دوستی مسالمت آمیز میان مردمان هر دو کشور بکار برده، زیرا ما علاقه مند آنیم تا روابط نیک و همیشه‌گی ما بحکومت مورد قبول مردم افغانستان برقرار باشد. او علاوه نموده گفتند:

سلام مرا برئیس جمهور و همکاران خود و بمردم افغانستان برسانید.

تائید موقف د کتر نجیب الله از طرف گورباچف و خوشنودی و سرتکانی شورد-

نازی، با احساس ترحم و توجه خاصی گورباچف که چند دقیقه پیش با فهم کنار گذاشتن رهبران ح. د. خ. که در راس حکومت قرار دارند برای حل قضیه و رفع مصیبت‌های وارده به مردم افغانستان نشان داده بودند هم آهنگی نداشتند و شنونده را متوجه نمود که آقای گورباچف شاید درباره موقف داکتر نجیب الله بیشتر تحت تاثیر شورد نازی قرار گرفته باشد تا درک واقعی حل قضیه افغانستان.

با همه این تصورات ملاقات با رهبر شوروی بیش از یکساعت بطول انجامیده و ازینکه احساس رهبر شوروی را درباره احیای روابط میان دو کشور و علاقه مندی او شانرا بحکومت مورد قبول مردم افغانستان فهمیده بودم امیدواری بیشتری درباره حل قضیه‌ای افغانستان دیده میشد.

عصر همان روز بکنفرانس مطبوعاتی ژورنالستهای شوروی و کشورهای دیگر و شام بدعوتی مجللی که از طرف صدر اعظم شوروی آقای ریژ کوف در قصر کرملین ترتیب داده شده بود اشتراک نموده و با بیانیه‌های دوستانه از هر دو طرف اشتراک کننده پایان گرفت به ملاقات هائیکه درین سفر به آقای ریژ کوف صدر اعظم شوروی داشتم بخوبی فهمیده میشد که او در حل مسئله سیاسی افغانستان با کنار گذاشتن رهبران ح. د. خ. از صحنه سیاست علاقه مندی بی‌ریا آنه داشتند.

روزی بعد بطرف لینگراد پرواز نمودیم در لینگراد بعد از پزیرائی و ملاقات رسمی روز دوم بطرف افغانستان حرکت نموده بودیم میدان طیاره شهر دو شنبه و سرک های خط السیرهیت و هکذا در مسکو و لینگراد با بیرق‌ها و شعارهای دوستی افغان شوروی تزئین یافته و در هر سه میدان طیاره از طرف قطعات تشریفات پذیرائی شدیم، پذیرائی از هیئت بسطح پذیرائی یک رئیس حکومت گرفته شده بود. در تمام جرائد روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون نشریات وسیع درباره سفر حسن نیت هیئت افغانی را بنشر میرسانیدند. تشریفاتیکه در ظرف ده سال حکومت تره‌کی امین کارمل و برای شخصی داکتر نجیب در شوروی صورت نگرفته بود و این نشاندهنده آن بود ک حکومت شوروی به علاقه مندی خاص خود از ح. د. خ. در حال کاهیدن می باشد.

روز باز گشت بکابل راساً از میدان طیاره بدیدن رئیس جمهور رفتم با اینکه اطلاع داشتند که بساعت معین بکابل میرسیم او بسر قوماندانی قوای مسلح خود را مشغول نموده بودند. فردای آنروز موقع ملاقات فرمودند من از تمام جزئیات سفر شما توسط رفقای شوروی اطلاع دارم سفری موفقانه بود به شما تبریک میگویم. اطلاع داشتن از جریان ملاقات من با رهبر شوروی آنهم به این زودی نشاندهنده‌ای علاقهٔ خاص و روابط خصوصی شورد نازی با رئیس جمهور بود، بگمان اغلب او خواسته بود به این زودی با همه جزئیات داکتر نجیب الله را بجریان بگذارند تا از باقی بودن خود بقدرت مطمئن

باشند شاید بروی همین اصل بوده باشد که سفیر شوروی از من خواسته برد تا درباره داکتر نجیب الله به احتیاط گفتگو شود.

ازانرو جای برای ابراز نظر و نتیجه گیری از دعوت شورویها رئیس جمهور باقی نگذاشتند. بعد از نوشیدن یک پیاله چای ازنزد شان رخصت شدم زیرا بخوبی فهمیده میشد که از استقبال حکومت شوروی از هیئت افغانی احساس نا آرا می داشتند در حالیکه برعکس او می توانست با کنار رفتن از ریاست جمهوری راه کنار آمدن با مخالفین را باز و دروازه‌های کشتاربی گناهان را به بندند اما برای دوام فرمانروائی خویش چنین نکردند و بکشتار بیرحمانه‌ای مردم قابل ترحم افغانستان آستین‌ها را بالازده و سر را پیش کشیدند.

سرقوماندانی اعلی: سرقوماندانی اعلی تحت ریاست رئیس جمهور که طرف مقابل او مارشال شوروی وری نیکوف می نشستند و تعدادی از جنرال های اردوی شوروی و جنرال محمد رفیع معاون رئیس جمهور و ۳ نفر وزرای قوای مسلح دفاع، امنیت و داخله بدون حضور داشت صدراعظم و یا اقلاً او را بجریان گذاشتن روزانه در مقر آن قوماندانی که در احاطهٔ ارگ ساخته شده بود تشکیل جلسه میدادند، روز ۴ قوس ۱۳۶۷ طبق هدایت رئیس جمهور بسر قوماندانی اعلی مرا احضار و در حالیکه قوماندان گارد خاصی و جنرال خلیل وزیر ترانسپورت برعلاوه وزرای قوای مسلح حاضر بودند رئیس جمهور گفتند.

رفقای شوروی ما بتدارک واپس رفتن بکشور خویش اند زیرا وظائف انترناسیولیستی خود ها را با کمال صداقت انجام داده اندو تا روز رفتن با آوردن مهمات اردوی با ما سهیم نمیشوند آنها بروزهای رفتن خویش وظائف دارند که باید جهت انتقالات اردوی خود اجرا کنند و ما باید جهت اطمینان خاطر او شان و تقویه اردو کارهائیکه دوستان ما اجرا میکردند خود بدوش گیریم ازانرو به جنرال محمد رفیع معاون رئیس جمهور و رئیس کمیون ترانسپورت هدایت دادم تا تمام موترهای مربوط وزارت ترانسپورت علاوه بر ترانسپورتهای وزارت هاى قوای مسلح در امر انتقالات مهمات اردو سهم گیرند و حکومت از موترهای شخصی در امور حمل نقل مواد مورد ضرورت استفاده نمایند.

گفتم در چنین شرائط بدون موترهای حکومتی انتقال مواد خصوصاً مواد خوراکه وغیره توسط موترهای ترانسپورت های خصوصی عملی نمی باشد بعد از هدایت داده شده و نه پزیر فتن نظریه ای من، رئیس جمهور فرمودند کار شما خلاص شد رفته می توانید اردوی شوروی و پیروان افغانی شان امر تعرض دفاع وعقب نشینی را بمقابل مجاهدین از همین جای، قوماندہ صادر میکردند. از اشتراک چند دقیقه‌ای به مجلس فوق

بخوبی درک می شد که هدایات جنگ با مجاهدین از طرف مارشال شوروی داده میشود زیرا همه کاغذ و قلم داشتند و گفته‌های او را بشمول رئیس جمهور می نوشتند
درباره سفر شوروی: شخصاً از ملاقات با زعمای اتحاد جماهیر شوروی خصوصاً از پذیرائی های وسیع و شکوه مند آنها چنین استنباط نمودم که رهبر شوروی آقای گورباچف میخواستند در چنین موقع حساس همزمان با خروج عساکر خود بمردم افغانستان نشان داده باشند که طرف شوروی خواهان روابط نیک با مردم افغانستان و حکومت مورد قبول آنها بوده نه با گروه معین و یا افراد مشخصی و یا در انحصار رهبران ح. د. خ.

متاسفانه هر دو جناح درگیر در جنگ از این پیش آمد شورویها برداشت‌های دیگری داشتند: رهبران جناح پرچم حزب و جمهوری افغانستان تصور اینرا داشتند که شورویها میخواهند حکومت غیر حزبی را برای پیدا کردن راه حل سیاسی با مجاهدین تقویه نمایند، و رهبران تنظیم ها در پاکستان بتلاش دیگر افتیدند، که اینک نماینده تازه دم کمونیست‌ها به اریکه قدرت تکیه میزنند و شاید تاج گذاری و تخت نشینی ما را به تعویق اندازند بدین جهت ناتوانستند سراپای ما را به تاپه های سرخ نشانی نمودند در حالیکه قدرتمندان حزبی ما را تاپهٔ سیاه میزدند ازانرو تشویش‌جاه طلبی ها بهر دو جناح اجازه نداد تا از نتیجه گیری‌ها و جریان ملاقات با رهبران شوروی برای رسیدن بیک راه حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان آنها را بجریان گذاشته باشم.

99

جریان مسافرت ۳ نفر وزیر قوای مسلح و عقد قرار داد خریداری اسلحه را از سید محمد گلاب زوی وزیر داخله پرسیدم او گفت ما ۳ نفر وزاری قوای مسلح گلاب زوی - یعقوبی‌شهنواز تنی- طبق هدایت رئیس جمهور بشوروی جهت خریداری اسلحه سفر نمودیم بفکر اینکه از موضوع اطلاع دارید شما را بجریان نگذاشتم. قرار داد مقدار سلاح و مهمات اردو بکابل از طرف مشاورین نظامی رئیس جمهور و مشاورین هرسه وزارت ترتیب شده بود ازانرو به امضای قرار داد به مشکلاتی مواجه نشده بودیم مادرعین زمان وزیر دفاع وزیر داخله و رئیس Kgb شوروی را ملاقات نمودیم

روز آخر هرسه نفر ما از طرف گورباچف پذیرفته شدیم اوشان درباره حل قضیه افغانستان از راه مذاکره نهایت علاقه مندی نشان میداد من و شهنواز تنی پست کنده و آشکار گفتیم که مجاهدین و مردم افغانستان با رهبران حزبی ما خصوصاً محترم داکتر نجیب الله رئیس جمهور بمذاکره نه می نشیند و نه مصالحه میکنند.

گورباچف پرسیدند: آیا شما بعد از برآمدن عساکر شوروی چقدر مقاومت کرده

می توانید گفتم تایک نفر ما حزبی ها زنده باشد تسلیم نمی شویم او گفت باید کوشید تا جنگ ختم گردد پیشنهاد کردیم برای رسیدن لازمی هست تا داکتر نجیب الله استعفا دهد وداکتر محمد حسن شرق بجای او موقتاً وظیفه دار مقام جمهوریت شوند. حزب از او ترسی ندارد و ما فکر میکنیم مردم هم به او بدبین نیستند گورباچف گفت تمام را ها را بایستی برای یک آتش بس و مذاکره و قطع جنگ که به صورت شرافتمندانه باشد جستجوی نمائیم.

وزیر امنیت آقای یعقوبی خاموش نشسته بود. و وقتیکه کابل آمدیم از گفتار مشاورین ما برمی آمد که آقای شورد نازی ازین پیشنهاد ناآرام شده بودند. به گلاب زوی گفتم وزیر صاحب شما باید به این نکته متوجه باشید که:

برای رسیدن بحل مسئله کنار گذاشتن جاه طلبی و داو طلب مقامات نبودن یگانه راه برای جلب اعتماد طرفهای ذیدخل است بی نهایت خوش میشدم اگر چنین پیشنهادی اصلاً صورت نمی پذیرفت و یا لا اقل مرا بجریان آن قرار میدادید اکنون بیاد داشته باش که مشاورین استفاده جوی شوروی بکابل و همکاران شان به مسکو با رفقای آلوده شدهٔ رهبری شما برای دوام این وضع طرفداران صلح را در توطهٔ ناکامی می پیچانند و از او خواهش کردم برای جبران آن چه گفته شده تا می توانند بکوشند اعتماد رئیس جمهور را جلب کنند تا امیدهائیکه برای حل قضیه وجود دارد از بین نرفته باشد او گفت بدون عملی شدن آنچه اظهار داشتم خصوصاً کنار رفتن رئیس جمهور و ما رفقای بلند پایه حزبی راه مذاکره همیشه بروی شما مسدود خواهد بود

قرار داد خریداری اسلحه را از طرف حکومت جمهوری افغانستان شهنواز تنی بحیث وزیر دفاع ج. ا. امضا کرده بودند در حالیکه درآن زمان او هنوز لوی در ستیز بود و وزیر دفاع تعین نشده بود. اگرچه بعداً بهدایت رئیس جمور موضوع ترمیم شد ولی تا وقت شده بود.

یگانه راه ارتباط واقع بینانه جنگهای افغانستان برای رهبران کرملین سفیر شوروی آقای گیریگو ایویچ بود که منافع هر دو کشور را برموجودیت اشخاص ترجیح میدادند متاسفانه بعد از آمدن هیئت افغانی از شوروی بکابل از طرف شوردنازی برطرف گردیدند و بجای آن یوری ورانسوف با حفظ مقام معینیت در-وزارست خارجه شوروی سفیر کابل نیز تعین شدند.

آقای نیکولای گریگو ریویچ با اینکه بیش از چند ماهی بکابل نبودند اما بخوبی دانسته بودند که تشدید جنگ و دوام مصیبت‌های و ارده بمردم افغانستان بیشتر در اثر کم توجهی و غلط جلوه دادن مشاورین شوروی به افغانستان و رهبران ح. د. خ. بمقامات شوروی می باشند .او بجرئت ابراز عقیده می نمودند که تعدادی از اشخاص

رشوه خوار بنام مشاورین موضع را در افغانستان پیچیده تر می نماید و شاید همین صراحت لهجه و صداقت گفتار او بوده باشد که شورد نازی او را تبدیل نمودند.

اما اطرافیان سفیر بکابل و نزدیکان گورباچف به ماسکو که بکار افغانستان د خیل بودند تا آنجائی به اغراض نفسانی اخذ رشوه و تحفه‌های اثار باستانی وپرقیسمت فریفته دستگاه افغانی گردیده بودند که ازهمان روزهای اول فهمیده میشد که دوام وظیفه چنین شخصی درمیان این گروه نیرومند رشوه خوار حتماً بدشواری و مشکلات مواجه شدنی می باشند.

100

بعد از اخذ رای اعتماد از شورای ملی در اوائل سرطان ۱۳۶۷ به جستجوی مذاکره با شخصیت‌های که ارتباطی باقوماندان‌های مجاهدین داشتند بذل توجه نموده ازانروا ولتر از همه خواستم تا اقدامات مشترک با مقامات که درین باره فعالیت داشتند داشته باشیم بناء به شخصی رئیس جمهور مراجعه و از آنها درین باره استمداد خواستم فرمودند حکومت با تمام صلاحیت می توانند درباره ملاقات و مذاکره با مجاهدین اقدام نمایند گفتم: جلالتآب شما درین باره اقدامات قبل داشته و قرار فرموده شما نتائج مثمر و ارتباط های مفید از آن بدست آمده برای اینکه اختلاف نظر در پیش نهاد برای مذاکره بوجود نیاید بهترست تا حکومت را بجریان موضوع قرار داده باشید تا به همنوائی کامل و متحدانه بهدف مصالحه ملی نزدیکتر شده باشیم.

وزارت امنیت دولتی که جهت کارمیان مجاهدین و مهاجرین بداخل و خارج کشور با مصارف زیاد و تشکیلات پندیده مدعی فعالیت بودند. نام چند تسلیمی بدنام را به نام مجاهد و چند مهاجر تجارت پیشه شناخته شدهٔ همکار امنیت دولتی را به حکومت معرفی کردند که تماس به اینها بهترین سند برای قوماندانهای جهاد و برای رد مذاکره به حکومت بشمار می آمد. وزرات سرحدات و وزارمت خارجه هم نتوانستند سررشتهٔ مصالحه را به مجلس وزرا ارائه نمایند.

ریاست جمهوری و رفقای بلند رتبهٔ حزبی و مشاورین شوروی اهمیت خاص به بازنگه داشتن راه حیرتان و کابل داشتند بناء برای پیدا کردن راه مذاکره با احمد شاه مسعود مساعی زیادی بخرچ میدادند زیرا از حیرتان تا میدان طیاره بگرام نل دیزل ، پترول و تیل طیارات و وسائل موتر دار امتداد داشته و هم سلاح‌های شوروی به افغانستان و قسماً مواد خورا که برای اردوی شوروی و مامورین ازین راه بکابل میرسید و در صورت مسدود شدن این راه قطعات شوروی به مضیقه‌ای بزرگی مواجه میشدند.

محبوب الله کوشانی رئیس سازا را که خود مدعی نفوذی زیادی در ولایات شمال

خصوصاً بدخشان کندز و تخار بودند از طرف رئیس جمور بمذاکره نزد احمد شاه مسعود رفته بودند بعد از باز گشتن از موفقیت خود خیلی راضی به نظر آمده گفتند با احمد شاه مسعود ملاقات و دیدارهای نهایت موثری داشتم اما راه خیلی دور و نا هموار بوده و اکثراً از بیراهه راه میرفتم او گفت احمد شاه مسعود از تمام جریانات و حوادث واقع شده در جهان معلومات کافی داشتند من دو روز و یک شب مهمان او بودم و اکثر اوقات فراغت خود نزد من می بودند.

او گفت من ازین موقع استفاده کرده آرزوی مارشارل شوروی و رئیس جمهور افغانستان را باوی جهت مصالحه و مذاکره بمیان گذاشته او با خون سردی و آرامی گفت ما هرگز با رژیم دست نشانده شورویها مذاکره نخواهیم کرد و تازمان موجودیت این رژیم و عساکر شوروی خواهیم جنگید و اگر جناب رئیس جمهور صادقانه میخواهند که خون ریزی خاتمه یابند بهترست با برآمدن عساکر شوروی یک جا استعفا داده و جای خود را تازمان انتخابات به شخصی دیگر که متهم به جنایت نباشند واگذار شوند و باقی هیچ.

آقای عبدالحمید محتاط معاون رئیس جمهور را به ملاقات که قبلاً تنظیم شده بود نزد احمد شاه مسعود فرستادند آقای محتاط را محترمانه احمد شاه مسعود می پذیرند اما آقای محتاط تکرار همان پیغام را که توسط محبوب الله کوشانی احمد شاه مسعود برای رئیس جمهور فرستاده بودند با خود آوردند و احتمالاً در اثر مشوره سفیر شوروی آقای محتاط پیام رهبر شوروی را با احمد شاه مسعود جهت تشکیل یک حکومت جدید با وسعت خیلی‌ها بیشتر از ساحه موجود پنجشیر در سمت شمال بمیان گذاشته خواهند بود.

رئیس جمهور بر خلاف اظهارات آقای محتاط و آقای کوشانی که بمن گفته بودند مدعی بودند که توسط جنرال سید جعفر پسر سید کیان پروتوکولی را احمد شاه مسعود امضا کرده اند که راه سالنگ را نمی بندند و بعد از خروج عساکر شوروی هم زمان با حملات دیگر مجاهدین با ما نخواهند جنگید اما درین باره دلیل و سندی وجود نداشت تاگفته‌های محتاط و کوشانی را درباره قهرمان نامداری مانند احمد شاه مسعود تکذیب نماید.

رئیس جمهور قبل از آمدن و رانسوف بکابل با آقای غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی نجم الدین کاویانی و آقای توخی رئیس دفتر و داکتر ضمیر معاون امنیت دولتی مخفیانه از کابل بمیدان طیاره بغداد از راه شوروی سفر نموده و به ملاقاتیکه قبلاً صدام حسین رئیس جمهور عراق ترتیب داده بودند با پیر جیلانی ملاقات کردند اگرچه از حلقه‌های نزدیک به این مسافرت شنیده شد که سفر بي نتیجه بوده اما رئیس جمهور ملاقات با پیر جیلانی را مفید و مثمر گفته و علاوه کردند که رهبری ۳ تنظیم

در پشاور نیز عملاً در صف مخالفین من قرار نخواهند داشت.

ریاست جمهوری در ماه اول حکومت امور وزارت ترانسپورت را نیز مستقیما تحت اداره ریاست جمهوری آورده و دگر جنرال محمد رفیع را بحیث رئیس کمسیون ترانسپورت و شیرجان مزدور یار را بحیث معاون آن مقرر کردند اداره مستقیم ترانسپورت بریاست جمهوری بدو دلیل موجه شمره شده بود.

اول اینکه امنیت را ها بقوای مسلح و قوای مسلح تحت اثر مستقیم رئیس جمهوری بوده ازانرو برای نظم بهتر امور ترانسپورت و تنظیم صحیح آنرا بریاست جمهوری پسینه زدند.

دوم برای اینکه رئیس جمهور به اخیر ماه سرطان ۱۳۲۷ بصدارت هدایت داده بودند: با رفتن عساکر شوروی امکان بسته شدن راها از طرف مخالفین و به مضیقه قرار دادن حکومت و مردم شهر کابل از نبودن مواد غذائی متصورست و لازم می باشد تا برای اهالی شهر کابل و قطعات عسکری آذوقه یکساله و یالا اقل شش ما هه از قبیل اردو روغن شکر و مواد نفتی در کابل ذخیره گردد.

موضوع به مجلس وزراء تقدیم و به سید امان الدین امین معاون صدراعظم و محمد خان جلالر وزیر تجارت هدایت دادند تا درباره مطالعه همه جانبه نموده از امکان عملی و یا مشکلات عدم عملی شدن بمقام ریاست جمهوری به عرض برسانند در نتیجه مطالعات دقیق و همه جانبه درباره ذخیره نمودن مواد غذائی به این نتیجه رسیدند که تمام وسائط نقلیه موجوده برای حمل و نقل مواد ضروری روزانه بمشکل مواجه و ناکافی بوده و برای حمل نقل مواد اضافی خصوصاً برای ذخیره کردن مواد آنهم برای شش ماهه اهالی شهر کابل نظر بخرابی راها و عدم امنیت لازمی شمرده میشود که:

۱-به تعداد دو هزار موترلاری و تانکر برای انتقال مواد ارتزاقی و نفتی جدید خریداری شود.

۲-سیلوی مرکز کابل گنجایش دو نیم ماهۀ ذخیره گندم برای کوپون داران موجود را دارا بود و هرگاه تنها برای شش ماه مامورین غله ذخیره شود گدام های متعدد ذخیره ضرورت می باشد و برای ۳ ملیون نفوس شهر کابل اقلاً سیصد هزار تن گندم ضرورت می باشد.

۳-تهیه مواد ار تزاقی و مواد نفتی از داخل امکان ندارد چنانچه گفت شد حین مذاکره صدراعظم شوروی از فروش و یا کمک مواد غذائی و نفتی برای ذخیره معذرت خواستند بودند.

۴-برای مواد نفتی روغن و گوشت جهت ذخیره گدام وجود ندارد.

۵-برای تهیه مواد فوق علاوه براینکه مواد بداخل افغانستان موجود نیست و سائط

ترانسپورتی و جای ذخیره هم وجود ندارد بدبختانه حتی برای خریداری ذخیره ده روزه هم پول افغانی و اسعار خارجی بدسترس حکومت قرار ندارد حکومت انتظار هدایت رئیس جمهور را درباره ذخیره مواد هدایت داده شده انتظار دارند رئیس جمهور که اصلاً متوجه عملي بودن و یا نبودن اوامر خویش نمی شدند آنرا به بي اطاعتی حکومت اطلاق ازانرو کار امور انتقالات را شخصاً به عهده گرفتند.

نمونه دیگر: هدایت دادند تا با تمام متعلمین مکاتب صبحانه و لباس داده شود: این امر مجموعاً سالانه در حدود چهار ملیاره افغانی خرچ برمیداشت در حالیکه در هیچ یک مکتب یکدانه تباشیر وحتی تخته پاک نبود و گوش‌های مردم را از الطاف رئیس جمهور کرده بودند چون پول آن وجود نداشت ازانرو امر بروی کاغذ خشکید ولی حکومت را به سبوتاژ و سرکشی متهم میکردند.

102

از ملاقات تعارفیکه با جلالتآب یوری ورانسوف سفیر و نماینده فوق العاده حکومت شوروی بکابل داشتم فهمیده می شد که او شان خود را نماینده با صلاحیت دولت شوروی در حل قضیه افغانستان و وادار نمودن مجاهدین بمذاکره به دولت جمهوری افغانستان بدون در نظر داشت نظریات و موجودیت حکومت افغانستان می پندارند، نادیده گرفتن حکومت از جانب نماینده شوروی مهر تائید را به گفته آنهای میگذاشتند که میگفتند آقای شورد نازی از ملاقات صدر اعظم افغانستان با رهبر شوروی خصوصاً نپذیرفتن تشکیلات جداگانهٔ حکومت سمت شمال افغانستان ناراض می باشند.

یوری ورانسوف طرف دار جدی سیاست جهانگیری بریژنف و توسعه کمونیزم جهانی آنهم تحت رهبری اتحاد جماهیر شوروی بودند با مهارت و نرمش گفتار و ذکاوت و دور اندیشی توانسته بودند با صف همکاران و طرفداران گرباچف خود را جازنند اما فطرتاً او شخصی نبود که نرمش بدون کسب امتیاز آنهم در کشور یکه هنوز قسمتی از اردوی آن درآن متمرکز بوده بپذیرند.

او آمده بود تا مجاهدین را به بیهوده بودن جهاد ده ساله شان و الطاف حکومت شوروی از موافقت نامه‌های ژنیو و قبول رهبری ح. د. خ. در راس حکومت استلافی افغانستان متقاعد نمایند. زیراحین ملاقات خود کمترین توجهی به گفتارهایم که اکثراً بروی نظریات گورباچف و رهبران مجاهدین درباره حل قضیه افغانستان دور میزد نداشتند.

او میگفت با رهبران تنظیم‌ها در پاکستان ایران و با شاه اسبق افغانستان و قوماندانهای مجاهدین بداخل کشور جدا جدا ملاقات نموده زمینه گفتگو را میان آنها و رئیس جمهور افغانستان بوجود خواهم آورد او معتقد بود که تا برآمدن عساکر شوروی

این کار را انجام خواهند داد وبالا اقل دامنه تفرقه را درمیان مجاهدین وسعت خواهند بخشید او تلاش و معلومات داشتند که رهبران تنظیم‌ها در پاکستان و ایران برای کسب قدرت و شکست حکومت کابل جبهه واحدی را بوجود آورده نمی تواند.

او عقیده داشت که اگر حکومت کابل بعد از خروج عساکر شوروی حداقل ۳ یا ۴ ماه بقدرت باقی بماند نظریات و کمکهای حکومت امریکا برای کنارفتن نجیب‌الله و بقدرت رسیدن مجاهدین روبکاهش میگذارد و ما می توانیم در چنین زمینه مساعد مذاکره را با مجاهدین با حفظ زمامداری نجیب الله بوجود آوریم ازانرو بگفته هایم ترتیب اثرنداده و یا فهمیده ازان کناره میرفتند او حاضر نبود به فهمند که مجاهدین اوشان را نماینده کشوری میدانند که ده سال تمام اردوی متجاوزش تمام فجایع بیرحمی و ویرانی را بکشور شان تحمیل کرده اند در حالیکه شخصی رئیس جمهور شوروی به اینموضوع بصورت همه جانبه آن متوجه بوده و با فهم چنین گناهی از طرف شوروی آرزوی پیدا کردن راه حل مسئله را در افغانستان واحیای دوستی دوباره میان کشورهای ما را جستجو میکردند.

بی‌اعتنا بودن یوری ورانسوف و کم توجهی آن بنظریات اینجانب مبین آن بود که یا سیاست شوروی درباره حل قضیه افغانستان با آنچه که گورباچف به آن علاقه مند بودند تغیر پیدا کرده و یا طرفداران جنگ افغانستان در اتحاد جماهیر شوروی گرباچف را احاطه و موفق شده اند تا درقضیه افغانستان اورا از واقعیت‌ها بدو رنگه داشته و اعمال شوم خودها را بدوام جنگ و برادرکشی در افغانستان عملی دارند.

اگرچه آقای گورباچف با فهم کاملی که از قضیه افغانستان در اثنای ملاقات بامن داشتند علاقه مند آن نیز بودند تا بخروج عساکر خویش از افغانستان منتی را بمردم افغانستان گذاشته باشند زیرا او با تمام احساس نیک درباره حل قضیه افغانستان، فشار ملل جهانی و نیروی مجاهدین را در مقابل ارادهٔ خویش برای خروج عساکر شوروی از افغانستان کم بها میدادند و آنرا اراده نیک زعامت جدید شوروی پنداشته نه یک شکست عینی اردوی شوروی که در مقابل دیدگان او قرار داشتند.

در حالیکه مجاهدین و جهانیان برآمدن عساکر شوروی را محصول جانفشانی ها و قربانی های ملت افغانستان در راه حصول استقلال و حاکمیت ملی و پشتیبانی های پیگیر ملل آزادی دوست جهان می شمردند.

آقای گورباچف با آنچه خود می پنداشتند بازهم بشنیدن واقعیت ها و پذیرفتن آن درباره حل قضیهٔ افغانستان گوش شنوا و حوصله فراوان داشتند و اگر ورانسوف او شانرا بجریان واقعیت‌ها و خواسته‌ها مردم زجردیده افغانستان و حتی نظریات بعضی از اعضا و رهبران ح. د. خ. میگذاشتند یقیناً با در نظر داشت حفظ آبروی شوروی و عزت و غرور

مجاهدین در ختم جنگ موثریت زیادی را می توانستند بوجود آورند.

یوری و رانسوف که در حلقهٔ مشاورین ضعیف النفس شوری و رهبری جناح پرچم ح. د. خ. جذب گردیده بودند جستجوی معقول در حل قضیه افغانستان را به جانبداری از موقف شخصی رئیس جمهوری که به عقیده و منافع او گره خورده بود زیر پا گذاشتند و یقیناً رهبر شوروی را بجریان وقایع قرار میدادند که منافع او را دست نا خورده و جنگ و بدبختی را در افغانستان شدت می بخشید.

ورانسوف روابط میان دو کشور را از پیش آمدهای رفقای حزبی، بی اراده و تسلیم شده با نظام شوروی نتیجه گیری میکردند ازانرو دوستی میان مردمان افغانستان و شوروی را از هرزمان دیگر مستحکم و بهتر تصور و تعداد کمی که حقیقت را بوی میگفتند آنها را طرفدار امپریالیسم به شکست مواجه شده می پنداشتند، در حالیک قضیه برعکس آنچه به او می فهمانیدند و یا خود اظهار معلومات میکردند و رهبران شوروی را بجریان آن قرار میدادند جریان پیدا کرده بود.

بطور نمونه شخصیت‌های معروف افغانستان که قبل از روی داد هفت ثور، طرفدار روابط نیک با شوروی بودند بعد از آمدن عساکر شوروی چنین می اندیشیدند که بامشت نمونهٔ خروار می توان احساس آشتی ناپذیر مردم افغانستان را بمقابل شورویها اندازه نمود.

داکتر محمد عمر وردک که زمانی رئیس پوهنتون، والی کابل، وزیر داخله، و رئیس ولسی جرگه افغانستان و از اشخاص با تقوا، ملی و مشهور بودند بسال ۱۳۲۷ به مرض التهاب گرده گرفتار و در نتیجه یوری خون او بلند رفته داکتر ها تجویز کردند تا توسط ماشین خون او تبدیل شود، این ما شین تنها بشفاخانه اردوی شوروی بکابل موجود بود شخصاً از داکتر وردک خواهش کردم تا جهت معالجه بشفاخانه مذکور رفته و یا توسط داکترهای آن با اینکه مشکلات دارد ماشین را بشفاخانه دیگری نقل داده تا اورا معالجه کند او گفت بحیث داکتر طب میدانم که این تداوی شاید برایم مفید واقع شود اما من بصورت قطعی تداوی توسط داکترهای شوروی را قبول نخواهم کرد و مرگ را بزندگی ترجیح میدهم در دقائق آخرین ببالین او بودم او جان داد اما تداوی و نجات خود را توسط اطبا وماشین شوروی نپذیرفتند.

داکتر غلام فاروق شغنانی رئیس فاکولته طب و وزیر صحت عامه که چندین سال سفیر افغانستان در المان غرب بودند روزی به عیادتش رفته بودم زیرا او بینائی خود را در اثر ناجوری کترک از دست داده بود از او خواهش کردم که در اتحاد شوروی پروفیسر فیدروف به تداوی چشم شهرت جهاني دارند بااینکه سن شما پیشرفته می باشد آنها

ورانسوف که برای وحدت ح. د. ح. مدعی صرف مساعی بودند برعکس در زمان سفارت اوشان مخالفت درمیان خلق و پرچم روز بروز بالا میگرفت و طوریکه شنیده میشد به دمیدن آتش اختلافات میان این دو گروه مشاورین شوروی تحت اداره ورانسوف پی تاثیر و خاموش نبودند.

104

بروز ۸ عقرب ۱۳۲۷ عبدالوکیل وزیر خارجه نزدم آمده گفتند رئیس جمهور هدایت دادند جهت ملاقات با سرمنشی ملل متحد به نیویارک مسافرت نمائید پرسیدم: برای چه و دربارهٔ چه موضوع با سرمنشی ملل متحد ملاقات نمایم؟ فرمودند همه چیز آماده شده و بدسترس شما گذاشته میشود در حالیکه تا روز بازگشت کمترین معلومات و یا نظریه وزارت خارجه را دریافت نکرده به اصطلاح دست پر و بدون هدف مارا فرستادند و جیب خالی و بدون ثمر باز گشتاندند.

نهایتاً با سرمنشی ملل متحد وقت آن میسر گردید تا موضوع مصالحه ملی و نظریات حکومت را درباره یک حکومت بیطرف و انتخابات عمومی تحت نظر ملل متحد را بمیان گذاشته باشم.

در اثنای توقف یک شبه زمان رفتن به نیویارک بصورت غیر رسمی با صدراعظم چک و سلواک ملاقات نموده وروی روابط دو جانبه و جلب کمک های اقتصادی چکوسلواک مذاکراتی نموده و چکها تقاضاهای طرف افغانی را جهت اعتبار قرضه بیشتر، گفتند تحت غور قرار میدهند و در باز گشت بازهم بپراگ توقف و حین اقامت کوتاه با رئیس جمهور چک و سلواک کوستا و یستوگ ملاقات نموده و او شان از محترم ببرک کارمل به نیکوئی یاد فرموده گفتند زمانیکه اوشان بپراگ پناهنده بودند بحیث دوست نزدیک با او ملاقات های داشتیم.

در میدان هوائی نیویارک ترتیبات امنیتی و تشریفاتی از طرف اداره سرمنشی ملل متحد در اثر کوشش سفیر افغانستان به ملل متحد گرفته شده بود. آنچه قابل توجه بود پیش آمد و احترام محافظین امریکائی بود که از هیئت افغانی بعمل می آوردند.

دعوت چاشتی از طرف شورای روابط خارجی امریکاکه از جانب اشخاص با نفوذ غیر رسمی تشکیل یافته بودند اشتراک نموده و اکثر اشتراک کنندهها درباره خروج عساکر شوروی و راه عملی شدن مصالحه ملی در افغانستان سئوالاتی داشتند که قسمت زیادی از جواب‌های داده شد مورد تائید آنها قرار گرفتند اما خلاصهٔ نظر آنها چنین بود: که حکومت اضلاع متحده امریکا برای مجاهدین جهت استرداد استقلال شان کمک‌های بیدریغ نموده و اکنون که مجاهدین حاضر نیستند با دوکتور نجیب‌الله و بعضی از

پیروان او که آنها را نماینده شورویها میدانند مذاکره نمایند حکومت امریکا نظر مجاهدین را تائید و موجودیت نجیب الله را به حیث رئیس جمهور مانع اصلی حل قضیه افغانستان و مذاکره میدا نند در اثنای مذاکره شاه محمد دوست نماینده افغانی در ملل متحد و فرید ظریف رئیس روابط بین المللی ریاست جمهوری نیز حاضر بودند.

ملاقات با سرمنشی ملل متحد آقای پریز دو کویلار در حالیکه Benan sevon بنیان سوان نماینده خاص او در امور افغانستان و شاه محمد دوست نماینده افغانستان در ملل متحد و فرید ظریف حاضر بودند بیش از یک ساعت در اطراف وضع افغانستان توضیحات داده که مورد علاقه سرمنشی بااینکه قبلاً توسط سیون Seven بجریان قرار داشتند واقع گردید اگرچه او واضحاً درباره موقف رئیس جمهور تذکری ندادند اما این طور وانمود کردند که میان نظریات رهبران مجاهدین و حکومت افغانستان تفاوت های وجود دارند که می توان با گذشت ازانها قدمهای موثری برای قطع جنگ و خونریزی و آمدن آرامش به افغانستان برداشته شود.

او نظریات مرا درباره یک حکومت جدا از رهبران تنظیمها در خارج کشور و رهبران ح. د. خ. که قبلاً با نماینده خاص او شان جلالتآب کوردوویز بمیان گذاشته بودم ستودند. بعد از ختم ملاقات کنفرانس مطبوعاتی که در اطاق کنفرانسهای ملل متحد تنظیم گردید بود اشتراک نمودم که قسمت زیادسوالها درباره پایداری و عدم مقاومت نظام افغانستان بعد از خروج عساکر شوروی بود و هم می پرسیدند آیا با موجودیت دوکتورنجیب الله امکان مذاکره و آشتی ملی با مخالفین وجود دارند یا خیر چند. سوالی درباره نظریات قبلاً گفته شده با کورد و ویز و طرح یک حکومت غیر وابسته به ح. د. خ. و تنظیمهای مجاهدین بخارج کشور بود درباره حکومت غیر جانبدار در صورت موافقه هر دو جناح آنرا تائید میکردند.

در نیویارک زمینهٔ آن بوجود آمد تا با تعدادی از افغانهای سرشناس در باره وضع افغانستان مذاکراتی صورت بگیرد. درین باره دو نفر از اعضای هیئت محمد خان جلالروزیر تجارت و عبدالغفار فراهی وزیر عودت کنندگان که باافغانهای مقیم امریکا شناسایی زیاد داشتند کمک فراوانی نمودند تا به دوستان گرامی افغانی خصوصاً عبدالستار شالیزی شخص پرآوازه و پر نفوذ افغانستان و هیئت رهبری افغان ملت و دیگر شخصیتهای منفرد ملی ملاقات و درباره وضع افغانستان و برآمدن عساکر شوروی و امیداینکه افغانستان دوباره بسوی صلح باز میگردند صحبتهای داشتم اما جواب آنها یک چیز و آن اینکه تا تشریف داشتن رئیس جمهور به اریکه قدرت و یکتعداد اشخاصیکه به بدبختی مردم و آوردن عساکر شوروی به افغانستان سهیم بودهاند برطرف و محاکمه نشوند ما به مهاجرت و کمک به مجاهدین ادامه خواهم داد در اثر لطف محمد عزیز نعیم

توانستم در میدان طیارهٔ لندن حین باز گشت با او ملاقات نمایم.

محمد عزیز نعیم پسر سردار محمد نعیم خان و برادر زاده محمد داؤد که برای حل موضوع افغانستان با اینکه زیاد ترین و وحشت ناک ترین حوادث ناگوار کودتای ۷ ثور را فامیل بیگناه او متحمل شده بودند صادقانه آرزو داشتند تا برای باز گشت صلح به افغانستان مصدری خدمتی شده باشند چنانچه او شان حتی درباره انتقام پدر و فامیلی خود از رهبری حزبی تذکری نداده گفتند: فکر میکنم درین موقع نظر جامعه افغانستان درباره یکتعداد از رهبران حزبی افغانستان برای آتش بس-و گذشت از گناهان شان مساعد نباشند اما بنظرم این دلیل آن شده نمی تواند که همه اعضای حزب مسئول حوادث مصیبت بار افغانستان شده باشند در نتیجه مذاکرات چند ساعته فرمودند بعد از مشوره با دوستان خود بشما خبر میدهیم البته ضمناً خواهش کرده بودم که اگر امکان آن وجود داشته باشند یکبار به افغانستان تشریف بیاورند.

موقع بازگشت از نیویارک چون برای انجام وظیفه معین فرستاده نشده بودم بنظرم نتیجهٔ خواستنی، غیر از نظریات و خواستهای یکدندهٔ همه آنهائیراکه دیده بودم چیزی دیگر با خود نیاوردم. در ملاقات با رئیس جمهور بکابل امیدواریهای سرمنشی ملل متحد را درباره صلح و خواسته بعضی از امریکائیسها و افغانهائیکه دیده بودم بحضور شان عرض نمودم.

چند روز بعد از باز گشت نیویارک یوری و رانسوف با هیئت کلتوری شوروی نزدم آمده و خود شان گفتند از سفر شما اطلاع کافی دارم خیلی موفقیت آمیز بود اما خودم ازین موفقیت به استثنای برطرفی گلاب زوی از وزرات داخله و مقرری او بحیث سفیر ج. ا. به مسکو و آنهم بدون مشوره و نظریه حکومت چیزی دیگری درک نکرده بودم.

فعالیت ورانسوف بادید و باز دید بیک تعداد از اشخاص داخلی و تجار افغانی غیر موثر، به امر مصالحه و بعضی از سران تسلیمی و چند نفر رهبران احزاب ساخته شده هر روز از روز پیشتر بیشتر توسعه یافته توانسته بودند توسط این اشخاص نام شاه سابق را بسرزبانها انداخته باشند.

بداخل آقای ورانسوف در صدد بودند تا دستگاه دولتی را از وجود آنهائیکه برای تحقق یافتن مصالحه طرفدار کنار رفتن داکتر نجیب الله باشد پاک نمایند برطرفی گلاب زوی روی همین پلان دست داشته ورانسوف صورت گرفته بود و از این روش چنین استنباط میشود که برطرفی سفیر شوروی آقای گریگوریویچ و آمدن ورانسوف یک امر تصادفی نبوده بلکه بروی پلان بدقت سنجیده شده از طرف مشاورین استفاده جو که از قصر کرملین تا ارگ کابل دست بدست هم داده و بدوام وضع موجود در افغانستان برای کسب ثروت علاقه نا پوشیده داشتند بوجود آمده است و متاسفانه کسیکه می توانست

حقیقت را برای آقای گورباچف بمیان بگذارند مانند سنگ فلاخمان آقای شوردنازی اورا بدور انداختند و زمینه چور و چپاول را برای چپاولگران شوروی و افغانی دوباره آنهم بدوام جنگ و ویرانی بیشتر افغانستان و تباهی مردم آن فراهم نمودند.

105

نظر یکی از رهبران مشهور و غیور مجاهدین ملاملنگ را توسط دوست خود میر نجم الدین دگروال که از پیروان ملاملنگ بود درباره آشتی ملی جویا شدم خدا قبول کند مرغ ملاملنگ یک لنگ داشت و حاضر نبود شوربای آنرا با رئیس جمهور سریک دسترخوان نوش جان کنند.

و در هرات از تورن اسماعیل که از رهبران پرتوان و با ایمان مجاهد و دارای محبوبیت زیاد بودند درباره حکومت و آشتی ملی با رهبری ح. د. خ. معلومات گردید او که دشمنی با شوروی و پیروانش، بشکل آشتی ناپذیری در تمام تا روپود وجودش تنیده بود می توان گفت که نظریات ملاملنگ و تورن اسماعیل یک حرف بود که از دو زبان شنیده میشد اینها برای مذاکره و قطع جنگ در صورتی حاضر میشدند که رئیس جمهور از کار جمهوریت مستعفی شوند و خواهش این ها برعکس اهدافی بود که یوری ورانسوف برای استحکام و نیرومندی و قبولاندن آن بالای مجاهدین در تلاشی افتیده و بالای آن بشدت کار میکردند.

آقای Benan Seven بنیان سیون که از طرف سرمنش ملل متحد برای پیدا کردن راه آشتی ملی میان مجاهدین و حکومت افغانستان در ایران پاکستان و افغانستان در تلاش و مسافرت می بودند حین ملاقات گفتند محمد صدیق سلجوقی رئیس دفتر ۳ تنظیم در پاکستان می باشند بشما سلام میگفتند و او را به همکاری شما آماده یافتم مکتوبی توسط آقای Benen بوی فرستادم جوابیکه آقای (بینان) در سفر دیگر با خود آوردند درآن محمد صدیق سلجوقی نوشته بودند دوست عزیزم با این اشخاصیکه شما همکاری دارید دستهای اکثر اینها تا بشانه بخون مردم بیگناه افغانستان آغشته بوده و اینها سبب همه بدبختی های وارده بمردم افغانستان شده‌اند ازانرو آشتی با اینها در تصور و تخیل مجاهدین و رهبران آنها هرگز نخواهد گذشت صحت شما را میخواهم اما بهتر خواهد بود اگر بتوانیند خود را از صف اینها کناره کنید. اما رئیس جمهور درباره سه تنظیم نظر دیگر داشتند و آنها را با خود پیوست میدادند.

یکی از رهبران مجاهدین بنام سید جگرن در منطقه غزنی بدست تجارت آقای نبی زاده رئیس اداره ملیت‌ها نا دانسته قرار گرفته بودند اما نتائج که از صحبت‌های آقای نبی‌زاده گرفته میشد واضح و آشکار بود که این شخص بروی عزت و آبروی سید جگرن

تجارت سیاسی میکنند و مذاکره و مصالحه با سید جگرن توسط این شخص وجود خارجی پیدا نکرد تا اینکه سید جگرن عملاً اتحاد خود را با قوماندها مجاهدین مانند عبدالحق قوماندان حوضه کابل و حقانی وغیره اعلان نمودند.

قوماندان حقانی قوماندان مجاهدین در ولایت پکتیا و قوماندان عبدالحق قوماندان مجاهدین در ولایات کابل به حملات بي امان و پیگیر خود بالای عساکر شوروی و عساکر رژیم نشان میدادند که با موجودیت این نظام تا اخرین نفس می جنگندند و هرگز مصالحه نمیکنند اینهائیکه نوشته آمدیم رهبران بودند که با سرنوشت صلح و جنگ وابسته‌گی ناگسته‌ای داشتند اما در حلقه‌های اطراف رئیس جمهور خصوصاً براپورهائیکه بشورای دفاع وطن خوانده و شنیده میشد خوشبینی‌ها بحدی روز افزون میگردید که با معلومات بدست آمده تشابه‌ای درآن دیده نمیشد.

بدوره صدارت شش بار مرا بشورای دفاع وطن دعوت نمودند. از نقطه نظر قانون اساسی این شورا شکل اصولی نداشته و مثل برادر کوچک ادارهٔ سرقوماندانی اعلی اما کم صلاحیت تر ازان اداره بودند. تعدادی از وزراء و قوماندانهای قوای مسلح درینجا احضار می شدند. و مستقیماً از طرف رئیس جمهور به او شان برای اینکه صلاحیت حکومت را پائین کشیده باشند هدایت داده میشد. و را پورهائیکه از طرف ادارهٔ دفاع وطن از اوضاع سیاسی نظامی ترتیب داده میشد نشان دهنده‌ای آن می بود که تعدادی از قوماندان های مخالف با اسلحه تسلیم شدند و گروهی با ما بداخل مذاکره بوده و پروتو- کولی برای عدم تجاوز نوشته و دسته‌جات کوچک اشرار باقی مانده در کوها و غارها و بعضاً به پاکستان و ایران پناه برده فراری شدند و دشمن در هر گوشه و کنار کشور تحت حملات شدید قوای مسلح اردوی دوست و رفقای ما قرار دارند و بدینجهت تعداد زیادی از قریه‌جات از تحت تسلط دشمن آزاد گردیده و اگر وضع به همین گونه توسعه یابد صلح و اشتی ملی در افغانستان عزیز برقرار و حاکمیت برحق ح. د. خ. پایدار می ماند.

به باوری کامل از شنیدن این راپورها رهبران حزبی بخود می بالیدند. اما بازهم به جلسه‌ای آینده عین جملات و عین موضوع و عین خوش بینی‌ها تکرار میشدند و برعکس همه خوش بینی‌ها جنگ شدت میکرد و باکمال تعجب با شدت جنگ بخوشبینی و خوش باوری رهبران حزبی افزوده میشدند اما تا انجام وظیفه من یک قوماندان سرشناس نه تسلیم شد و نه خطی از مهاجرین نامدار و شناخته شده برای مذاکره دیده میشد، اگر گاهی قوماندان نامی مجاهدین نماینده حکومت را می پذیرفتند برای آن بود تا بگویند ما با شما آشتی نخواهم کرد زیرا شما وطن ما را بویرانه‌ای مبدل و اردوی اجنبی را با خود آورده اید ماتا جان داریم با شما خواهم جنگید.

ولی زمامداران حزب مردمانی نبودند که از چنین باغ‌های خیالی گل نچینند و در سایهٔ درختان وجود نداشته راحت نکنند. ازینکه روزانه با دوام این وضع چقدر جوان افغان کشته میشوند و به چه تعداد دهات و قریه جات زیر بمباران بیرحمانه طیارات شوروی و توپهای ثقیل شان ویران میشوند. گناهانی بودند که جنگ طلبان مجاهد رفقا را وادار بچنین اعمالی میکردند و رهبران حزب میگفتند اگر مردم افغانستان بروی اهداف مقدس انقلاب ثور و آمدن اردوی دوست به افغانستان سرکشی نمیکردند اصلاً جنگ وجود نمیداشت و دشمنان افغانستان قادر نمی شدند جنگ را برما تحمیل نمایند.

مجاهدین می توانستند بجای جنگیدن با همکاری با اتحاد شوروی به آرامی زندگی کنند چون اینها ایدیا لوژی حزب را نپذیرفتند و قدر احسان اردوی شوروی را بجانیا وردند بگذار کشته شوند نابود گردند تا زمینه آن برای ح. د. خ. آماده گردد که افغانستان شکوفان و نیرومندی را در منطقه ایجاد کنند.

106

دو پیش آمد یکی تاثر آور و رنج دهنده و دیگری ننگین و شرم آور، یکی در اواخر و دیگری در اواسط دوره صدارت با لاتر از دیگر حوادث مرا بخود مشغول داشته که اولی خاطره ای هست از جلسه شورای دفاع وطن که برای آخرین بار درآن اشتراک نموده بودم.

رفقای رهبری بیروی سیاسی که بشورای دفاع وطن عضویت و مسئول جلب و جذب عسکری بودند گفتند:

تعداد جوانان ۱۸ ساله در افغانستان آنقدر باقی نمانده که تکافوی کمبود قطعات اردوی را بنمایند. سنین بالاتر قابل جلب یا کشته یا معلول یا فرار یا تر خیص شده‌اند.

جناب رئیس جمهور در حالیکه بهر دو آرنج بمیز تکیه داده بودند، به انگشتان دست راست خود که مثل چنگال پلنگ گرسنه باز و بسته میشدند، با تبسم تمسخر آمیز همیشه‌گی خویش که دلالت به بی‌معلوماتی شنونده میکرد بسوی رفقا اشاره نموده گفتند: بچه‌های ۱۷، ۱۶، ۱۵ ساله‌های چاق و قدکشیده و بالنده را که در مکاتب و سازمان جوانان ببازارها و نمایش تلویزیون من دیده و شماهم دیده‌اید آنها را جلب و جذب و بصفوف داغ محاربه جهت دفاع از حقانیت انقلاب سوق دهید.

آقای یعقوبی وزیر امنیت دولتی گفتند صاحب قانون اجازه جلب چنین اطفال خورد سن را نمیدهند.

فرمودند آنها را جلب و دو باره تعین سن نمائید. و این هدایت او بی شباهت به گفتهٔ قصا بانیکه از شاگردان خود میخواهند تا از بازار برهای فربه را بقصابی خریداری

کنند نبود. اما جناب شان از ابتکار این هدایت لعاب دهان خود را بخوش مزه‌گی فرو می بردند و به بی‌دانشی همکاران خویش نیشخند میزدند.

دومی خاطره ایست از دستگیری کپطان معروف کپتان آیاریانا، که او را در یکی از شب‌های اخیر ماه میزان ۱۳۲۷ بعد از تلاشی خانه و بی اعتباری فامیلی او دستگیر و زندانی کردند. از وزیر امنیت دولتی پرسیدم آیا حبس و تلاشی خانه‌ای کپتان معروف آنهم بدون اطلاع صدارت حقیقت دارند: بلی او را باالفعل بجرم خیانت بوطن دستگیر نمودیم. پسرم میرویس شرق که پیلوت و با او هم پرواز بود از گرفتاری هم پروازش در حالیکه اشک میریخت گفت او شخص نهایت وطن دوست اما مخالف روسها بود.

فردای آن روز رئیس جمهور مرا مخاطب نموده گفتند متاسفانه پسر شما دیروز بخانه یک خائن وطن دیده شده است. گفتم او از حقیقت موضوع اطلاع نداشته ازینکه همکارش بندی شده بود وجداناً مکلف بود تا از فامیلی او اطلاع گرفته باشد. روز بعد شخصاً رئیس جمهور مرا با خود گرفته بسواری موترش بوزارت امنیت دولتی بردند وزیر امنیت انتظار ما را داشته و بعد از تعارفات رئیس جمهور هدایت دادند تا دوسیه کپتان را جهت معلومات من بیاورند.

در اثر این هدایت یک روس قد بلند و تقریباً هم وزن با رئیس جمهور، در حالیکه انگشتان کلفت دست چپ را بکف آن می مالیدند بکسی متوسط بدست راست گرفته وارد اطاق شده و بدون اینکه متوجه حاضرین گردند بکس را کشودند ورادیو کست آنرا باز و نشان میداد که در قسمت عقبی رادیو آله مرسله را کپتان معروف نصب نموده بودند و توسط آن اخبار روزانه از پیشرویها و عقب نشینی‌های مجاهدین و فجایع روسها را توسط مستخدم سفارت امریکا به اخبار صدای امریکا جهت پخش میفرستادند.

رئیس جمهور سخنان روس را بدون درک موقف خویش با لذت و فرو بردن لعاب دهن ترجمه کرده گفتند کپتان معروف باالفعل در زمان انتقال اخبار دستگیر بجرم خیانت خود اعتراف کرده‌اند رئیس جمهور برای اینکه مرا بیشتر بفعالیت دستگاه خادمتقاعد نموده باشند فرمودند رفقای شوروی درباره دشمنان افغانستان با تمام دقت و برده باری برای کشف حقیقت تحقیق می نمایند.

من در حالیکه متوجه مشت های گره خورده و چشم های کینه توز روس بودم به سخنان رئیس جمهور گوش میدادم او از همکاری روس‌ها بخود می بالیدند و علاوه نمود تا روزیکه دوستان ما با ماهستند دشمنان ما مغلوب ما خواهند بود مقصد جناب شان از دوست اشغالگران روس و دشمن فرزندان وطنش که برای آزادی و شکست روسها سربازانه جان میدادند بود ازانرو کپتان معروف بجرم اینکه چرا اخبار مجاهدین را بگوش جهانیان میرسانیدند بحیث خائن بوطن محکوم و روس اشغالگر که دشمنان تجاوز خود

را دستگیر شکنجه و محاکمه میکنند بحیث دوست تقدیر می شوند.

و رئیس جمهور، صدراعظم و ستر جنرال، به مقابل یک روس که البته رتبهٔ و مقام بیش از یک شکنجه گر نداشت بپا ایستاده و دروغ های اشغالگری را که دوسیه هم وطن شانرا به نفع تسلط کشور خود ترتیب داده گوش فرا داده اند، کجا می توان ازین بالاتر ننگی و از این بی حیائی بیشتر جنایتی یافت تا در پیشانی آنهائیکه در پیشا پیش اردوی روسیه رقصیده بوطن باز گشته‌اند چسپانید. از ملاقات من با کپتان طفره رفتند و ازینکه شاهدی درمیان نیست آنچه برمن گذشته شایسته تذکر نمی باشد اما از رئیس محکمه انقلابی امنیت دولتی خواهش کردم که مرا بجریان محکمه کپتان قرار دهند متاسفانه بعد از ختم ماموریتم او را بجرم خیانت بوطن بمرگ محکوم نمودند.

چه بسا از هزاران هزار جوان‌های هم مثل کپتان که بزیر چنگال شکنجه گران و قضاوت مشتی از جنایت پیشه‌گان محاکم انقلابی با اندوه و حسرت و گمنامی جان داده اند و به امید آزادی کشورشان چشم از جهان پوشیده اند مصرع: حیف مردان مردن و صدحیف دونان زیستن.

107

بعضی از وزرای عضو بیروی سیاسی مانند وزیر امنیت دولتی وزیر خارجه وزیر سرحدات و اکثراً آقای هاتف جهت مذاکره تحت نام مهاجرین بدون مشوره حکومت بخارج رفت آمد میکردند با صرف بیدریغ پول بدون مسؤلیت باز میگشتند و از همان روز پس آمدن زمینه پس رفتن را مساعد نموده میگفتند آمدن احمد و محمود فلان صدراعظم و فلان وزیر مخالف بزودی بطرفداری رئیس جمهور بکابل صورت میگرد آنچه که هرگز صورت نگرفته.

نمونه‌ای برای تامین مصارف بی‌نتیجه.

وزارت خارجه به اجازه رئیس جمهور به سال ۱۳۲۲ دو هزار متر مربع زمین متعلق بدولت را در بهترین منطقه برلین المان بدون داو طلبی به مبلغ ۹۵۰ مارک میفروشند (در حالیکه بزمان محمد داؤد زمین مذکور را به ۴ ملیون مارک المان میخریدند، مجلس وزرا اجازه فروش آنراندادند) پول فروش زمین را هم بحساب واردات دولت نگذاشته مبلغ ۳۵۰ هزار مارک را بیکی از گماشته‌گان خویش بدون کدام دلیل بنام محمد داؤد شهباز توسط تلگرامی حواله میدهند به برج قوس ۱۳۲۷ از موضوع خبر شدم خجالت آور اینکه ۸۰ هزار مارک را نیز مسئول سفارت در بن Bon بحساب خود نقل داده و بوزیر خارجه از مصرف آن بدون کدام صورت حساب اطمینان داده بودند موقعیکه موضوع را برئیس جمهور گفتم فرمودند دوسیه را نزدم بفرستید تا شخصاً بحساب چنین

اشخاص رسیده‌گی نمایم ازین که پول را پس گرفتند یا نه اطلاعی در دست نیست.

ازانرو به آنچه که می اندیشیدم بیشتر باور پیدا کردم که مجاهدین راه حق درباره اینکه به این نظام مذاکره و مصالحه نخواهد کرد بما دروغ نگفته بودند زیرا هیچ انسان با وجدانی حاضر بفروش عقیده خویش آنهم درباره قبول اسارت وطن خود نمی‌شوند

به همین دلیل بود که حتی ریاست جمهوری و رفقایش نتوانستند یک مهاجر دارای شهرت را بطرف داری خود ها بمیدان کشیده باشند چه رسد به مجاهدین برهنه پای شکم گرسنه راه حق در میدان جنگ.

از طرف دیگر مداخلات بی حدوبی لزوم دستگاه ریاست جمهوری که ۴ مرتبه بطول و عرض خود از دستگاه جمهوری اضلاع متحده امریکا بیشتر بودند حکومت را بیک عنصر بی اراده و بی صلاحیت مبدل نموده بودند.

بعد از سفر نیویارک جهت رای اعتماد برای چند وزیریکه تازه به کابینه شامل شده بودند به جلسه ولسی جرگه اشتراک نموده اما وکلای اصل موضوع را گذاشته و صورت استیضاح حکومت را به ولسی جرگه داده بودند و تا توانستند بي ربط و سنجش حکومت را گروهی از وکلا بباد انتقاد گرفتند.

از اوشان خواهش شد چون اکنون موضوع رای اعتماد وزرا درمیانست طوریکه لازم میدانید حکومت را راهنمائی کنید به هفته آینده میخواهم نتائج سفر خود به اتحاد شوروی و نیویارک را بخدمت شما عرض نمایم بهتر خواهد بود آنچه لازم دانید به آن روز توضیح بخواهید.

وکلا به وزراء جدید رای اعتماد داده از جلسه خارج شدیم.

هفته بعد که جهت تقدیم راپور مسافرت‌ها و اجراءت پنج ماهه حکومت به ولسی جرگه رفتیم وضع فوق العاده متشنج و حتی بعضی از وکلای که قبلاً ازانها نام برده شده بود حاضر به حمله بودند و موضوعات راپورد بحث قرار میدادند که کاملا بحکومت گذشته ارتباط گرفته و بدینوسیله میکوشیدند تا ما را به لحاف بیمار به پي چانند.

بهر صورت بعد از گذارش راپور مسافرت شوروی و نیویارک روی همرفته قسمتی زیادی از وکلا آرام گرفته بودند اما وکلای جناح پرچم به چیغ کشیدن و هیا هو براه انداختن حکومت را متهم به بی‌کفایتی و اجراءات نا همگون می نمودند.

ازینکه بیشتر در اجراءات امور از جناح پرچم نام برده میشود سبب آن این ست که بعد از اشغال افغانستان توسط اردوی سرخ و رهنمائی گروه پرچم، اگر مشاورین شوروی چیز از صلاحیت های اداری را بحکومت وا میگذاشتند به جناح پرچم می بود نه به خلقی‌ها.

سرو صداهای بی‌ربط و بي موجب مرا وا داشته تا متهم این مسخره کنندها از اه

طنز و مسخره‌گی، مسخره نمایم.

وکلای محترم: حکومتیکه من مسئولیت آنرا دانسته و یا نا دانسته پذیرفته‌ام شباهت کلی به زندگی نوکری یک خان در فراه دارد اجازه میدهید تا خدمت شما توضیح نمایم؟
وکلا بلی بفرمائید:

در ولایت فراه یکی از خوانین نوکری پای برهنه‌ای داشتند، که از اخلاص و وفاداری مثل سایه بدنبال او روان بود، اما چشم از کفش‌های خان و نقش قدم‌های او بر نمیداشت، روزی خان متوجه پای نوکری برهنه پای خود شده و دلش بحال او می سوزد و کفش‌های کهنهٔ یادگار از پدر مانده اش را به نوکر میدهد.

خلاف توقع خان، بازهم نوکر با پای برهنه و اخلاص پیشینه به پشت سر خان روز دیگر قدم برمیداشت. خان گفت بدبخت چرابوت های که بتو دادم نه پوشیدی؟

نوکر با گردن خمیده و سر فرو افتیده هر چه با دا باد پناه بخدا کرده بخان گفت: ای خان جان:

تلی بوت‌ها مثل دل نوکر تو سوراخ سوراخ، کوریهایش افتیده، رویه‌ای آن خشک و کفیده و پاره شده، و چند دانه میخ نا شکنی خلنده نیز، از کنج و کنار آن سر برآورده بودند، با دار جان توبوت را زمان بمن دادی که تنها نامی ازان بود نه نشانی

وکلای محترم حکومتی را که من به امید حکومت بودن تسلیم شدم عیناً بوتهای نوکر خان را می ماند که نه قابل پوشیدن ونه طاقت پینه زدن را دارد وکلا خنده کنان کف میزنند و میگویند بوتها ترمیم شود.

از بوت چیزی باقی نمانده یا باید بوت نو شود یا نوکر تبدیل شود: وکلا خاموش ماندند.

برای وکلای محترمیکه به نزول بدبختی و ویرانی به کشور و مردم خود سهیم بودند گفته میشود.

بروی احصائیه‌های نزدیک به یقین از ۷ ثور ۱۳۵۷ تا چند ماه پیش از حکومت جدید از جمله ۳۲ هزار دهی افغانستان ۲۹ هزار آن با خاک یکسان شده و متباقی اکثر قریه جات و شهرها از اثر بمباران و یا فرار اهالی صدمه برداشته اند جویهاپر کاریزها خراب، کشتزارها به شوره زارها مبدل شده‌اند شش ملیون فراری و بیش از دو ملیون کشته و معلول و در حدود سه ملیون از جایهای اصلی خود بداخل کشور بي جا شده‌اند.

از سرک‌های اسفالت شده نامی باقی مانده امالین‌های تلیفون در سراسر کشور از بین رفته و مکاتب و شفاخانه‌های اطراف و اکناف کشور وجود خارجی ندارند.

وکلای محترم برای رفع این مصیبت وارده و جبران خسارات آن اقلا بیست سال با ملیاردها دالر پول و هزارها متخصص کار دارد تا توانسته باشند آنرا به آبادی‌ها و آرامی

زمان محمد داود مبدل نمود.

حکومت بروز اولیکه خط مشی خود را خدمت شما عرض نموده بود تاکید برای جستجو بیک صلح آبرومندانه بوده نه برای دگر گونی اقتصادی، اجتماعی و نه جبران گناهائیکه بر مردم ما تحمیل کرده‌اند و اگر به این زودیها زمینه صلح میسر نشود حتماً مستعفی میشوم اکنون من بخدمت شما آمده‌ام تا آنچه بفرمائید تعمیل شود.

وکلا به آواز بلند ما بحکومت شما اعتماد کرده اعتماد داریم.

علاوه از آنچه خوانده آمدیم دو عامل دیگر نیز وسیله آن شده بود تا وکلای ولسی جرگه به صلب اعتماد از حکومت تشویق شوند.

A: سید امان الدین امین معاون صدراعظم که اجراء مسائل اقتصادی تجارتی و قرضه‌های دولتی به اوشان سپرده شده بود چند ورق از ورقهای عرض قوای مسلح را که منظوری قرضه‌های مهمات اردورا تقاضا نموده بودند آورده گفتند.

قبلاً چنین اوراقی از طرف مقام ریاست جمهوری بصدارت فرستاده و هدایت داده میشد اجراً شود اما اکنون بدون هدایت رسمی، عبدالرحیم هاتف میگویند آنرا امضا و اجرا نمائید.

از سید امان الدین امین خواهش بعمل آمد تا بصورت قطعی اجرای چنین اوراقی را که بدون موافقه شورای ملی و نظر حکومت قرضه گرفته شده معطل قرار داده امضا ننمایند، قرضه مورد نظر ۳ ملیارد رو بل (بیش از ۴ ملیارد دالر امریکائی) بوده که شورویها ۷۵% آنرا کمک بلا عوض و ۲۵% آنرا قرضه‌ای قابل پرداخت حساب کرده بودند.

چنین قرضه‌ها چندین بار در ظرف سالهای هجوم عساکر شوروی و دوران تره‌کی و امین تکرار شده بود، این سلاح های خریده شده ما ورای اسلحه‌ای بودند که خود شوروی‌ها توسط اردوی خود بالای ملت افغانستان استعمال میکردند.

به ۳ دلیل حکومت نخواست تا خود را بخریداری اسلحه دخیل نمایند.

۱: قیمت گذاری از جانب شوروی بدون در نظر داشت نظر افغان‌ها صورت می گرفت و مقایسه‌ای قیمت‌های خود را با اسلحه معادل آن از دیگر کشورها اجازه نمیدادند.

۲: برای مجاهدین از جانب اضلاع متحده امریکا بصورت رایگان سلاح داده می شد دلیلی وجود نداشته که اردوی افغانستان که برای منافع شوروی در افغانستان می جنگیدند سلاح از شوروی خریداری نمایند.

۳: قرضه‌ها بدون تصویب شورای ملی و مخالف قانون اساسی خریداری شده بود.

با اینکه دلائل حکومت موجه بود با آنهم به عکس العمل شدید ریاست جمهوری و خواهش‌های پی در پی سفارت شوروی خصوصاً آقای کوپروویچ مستشار سفارت شوروی

مواجه شده بود ریاست جمهوری آنرا سبوتاژ حکومت به مقابل حزب دانسته و سفارت شوروی به مساعی خود جهت اجرای قرضه‌ها از جانب صدارت دوام میدادند و تا آخرین روز وظیفه ورقه‌های عرض متذکره از جانب صدارت اجرا نگردید، اما قافله‌های دنباله دار اسلحه بدون در نظر گرفتن نظریات حکومت جریان داشته و طبق نظریه مشاورین شوروی قرضه‌ها ادامه یافته و حکومت بعدی همه آنها را صحه گذاشتند.

B: عامل دیگر تحریک وکلای ولسی جرگه برای صلب اعتماد از حکومت بجریان قرار دادن آقای ورانسوف از نتائج مذاکرات مستقیم و غیر مستقیم باقوماندانهای جهاد بداخل وبعضی از مهاجرین به خارج افغانستان بود. ورانسوف اگر صاف و بی پرده گفته شود. او به مصالحه ایکه درآن رهبران شناخته شدهٔ ح.د.خ حکمروائی نمیداشتند راضی نبودند اگرچه او آرزوداشت تا خواسته‌های قلبی خود را در لفافه گفتارهایش پیچانده و تحت نام مذاکره مسؤلیت عدم موفقیت مذاکره و دوام جنگ را بدوش مجاهدین بگذارند اما خود خواهی‌های او بیان گر آن بود که طرف مقابل با کمی دقت ضمیر اورا خوانده بتواند.

در ملاقاتیکه نتائج مذاکرات بدست آمده از جانب مخالفین را باوی درمیان گذاشتم نشاندهنده آن بود که قوماندانهای مجاهدین بداخل کشور در صورتیکه داکتر نجیب الله رئیس جمهور باشند حاضر بمذاکره نمیشوند. مجاهدین نه تنها با داکتر نجیب الله بلکه به تعدادی از رهبران ح. د. خ. که سبب بدبختی های وارده و آوردن عساکر شوروی به افغانستان شده بودند حاضر به سازش وآشتی نبودند. بناً لازمست تا برای قطع جنگ تعدادی از رفقای سرشناسی حزبی از موقف خویش کناره گیری نمایند.

ورانسوف باشتاب زده‌گی گفت نظریات شما مؤید نظریات مجاهدین و امریکائیها می باشد.

آقای سفیر باور داشته باشید حرف معقول و نظریات عاقلانه از هر طرفیکه باشد و سبب ختم جنگ گردد از صمیم قلب آنرا می پذیرم و چه بهتر خواهد بود که برای ختم جنگ، طرف اتحاد جماهیر شوروی آرزوی‌های مردم افغانستان را که واقعاً حق بجانب هم می باشند در نظر گرفته برای تجدید روابط نیک میان دو کشور پیشقدم باشند. واگرچنین طرح قابل قبول مجاهدین برای ختم جنگ ازطرف دیگر کشور ها بمیان گذاشته شده باشد نمیدانم کدام جهت آن نا مشروع خواهند

آقای ورانسوف که درحلقه‌ای مشاورین نزدیک برئیس جمهور گیرمانده بودند اگر از یکسو برای دوام و بقای ریاست جمهوری تلاش داشتند از جانب دیگر انتقال قدرت از رهبران ح. د. خ. متصل به برآمدن عساکر خویش را شکست اردوی خود تلقی نموده و بهیچ قیمتی حاضر بچنین مصالحه‌ای نمیشدند زیرا سفیر اسبق شوروی قبل از ملاقات با گورباچف به موجودیت شورونازی از من خواسته بودند تا درباره محترم داکتر نجیب الله

طرف احتیاط را در نظر داشته باشم.

آقای ورانسوف از پیشنهاد من برداشت دیگری داشت و می اندیشیدند که من آرزو دارم جای نشین د کتر نجیب الله باشم. حالانکه چنین ادعای احمقانهٔ تنها به تشدید جنگ می انجامید نه به مصالحه. زیرامن بفهم تفویض قدرت از راه مصالحه و مذاکره به قوماندانهای جهاد صدارت را پذیرفته، حالانکه رفقای حزبی جناح پرچم به تصور استحکام قدرت خویش مرابصدارت آورده بودند و اگر آنها علاقه‌ای به مصالحه میداشتند امکان آن بوجود آمده بود تا به کنار رفتن تعدادی از رهبران حزبی بعضی ازقوماندانهای بانفوذ مجاهدین بمذاکره حاضر می شدند و این خود بزرگترین موفقیت برای آمدن صلح بود نه بسر اقتدار باقی ماندن احمد ویا محمود.

متاسفانه ورانسوف و پیروانش اصل واقعیت هارا عملی تخریب کارانه میگفتند.در حالیکه برعکس تصورات ورانسوف آرزوداشتم تا محترم داکتر نجیب الله در چنین مرحله حساس که مرا بحیث رئیس حکومت تعین نموده صرف نظر از اعمال گذشته او در راه صلح برای تامین آرزوی مردم بوی همکاری نموده تا او توانسته باشد برای آوردن آشتی ملی قدمی به پیش بگذارند و میان مردم با کنار رفتن خویش کسب محبوبیت نمایند درینصورت شاید گذشته او را مجاهدین بگذشته دیگر رهبران حزبی پیوند نمی زدند.

متاسفانه آرزو و تخیلات من عارفانه و اعمال آنها سیاستمدارانه بودند ازانرو ورانسوف با تعبیرات غلط آنچه باوی گفتگو داشتم برئیس جمهور بمیان گذاشته و مناسبات رئیس جمهور و شخص مرا بیشتر از آنچه بود به تیره‌گی کشانیدند بهر صورت بی اعتمادی رئیس جمهور که بعد از سفر شوروی تحریک شده بود حالا داشت که با تحریکات ورانسوف شعله ور شده و اطرافیان او ولسی جرگه را به صلب اعتماد تحریک نمایند.

109

آتش خشم رئیس جمهور بعد ازینکه و کلا نتوانستند و یا نخواستند که از حکومت صلب اعتماد نمایند دو بالا شده بود وآنچه بیشتر به نا آرامی های او می افزود پشتیبانی همه جانبه هیئت رهبری و صفوف خلقی‌ها از حکومت بود که صادقانه باید اظهار نمود شخصاً به این آرزوی خلقی‌ها در اوائل پی نمی بردم بعدها دیده میشد که عدم رضائیت رئیس جمهور و طرفدارانش از شخصی صدراعظم سبب گردیده بود تا برای اذیت و آزار او خلقی‌ها از من در مجالس حزبی طرفداری نمایند نه بروی کدام هدف سیاسی و یا هم بستگی قبلاً ترتیب داده شده، اما نا گفته نماند که در راه عملی شدن صلح و برآورده شدن آرزوی مجاهدین به آشتی ملی به برکناری داکتر نجیب‌الله تا

جائیکه دیده میشد باالقوه با یکدیگر نظری مخالفی نداشتیم ازانرو رئیس جمهور با فهم نظریات بدبینانه سفارت شوروی نتوانستند بدبینی‌های بهانه جویانه خویش را در باره من پوشیده نگهدارند.

روز ۱۲ جدی ۱۳۲۷ رئیس جمهور تلیفونی گفتند با شما کار دارم ساعت ۱۱ صبح نزد شان رفتم امروز برعکس روزهای دیگر که به کمیته مرکزی حزب کار میکردند به گل خانه ارگ تشریف داشتند و بچوکی شاه سابق که بعضی اوقات محمد داؤد هم در آن می نشستند تکیه داده بودند. عصبانی و برافروخته، با حرکات طفلانه از جای خود بالا و پائین می شدند و بدون مقدمه فرمودند میدانید در شهر چه خبرست؟ من چیزی غیر عادی نشنیده‌ام اما طبق روزهای گذشته نه تنها بکابل بلکه بدبختانه در سر تا سر افغانستان جنگ و خونریزی با تمام بیرحمی میان رفقای حزبی و مجاهدین شدت نموده اند، از شنیدن این جواب بیشتر عصبانی شده گفتند:

در شهر کابل مواد ارتزاقی کم و قیمت ها بالامیروند، جناب رئیس صاحب در بندر حیرتان، سیلوی مزار شریف و پل خمری و میان موترهای لاری به جبل الله سراج در حدود شصت هزار تن آرد و مقدار زیاد روغن و بوره وجود دارند لطفاً بقوای مسلح هدایت دهید که راه جبل السراج و کابل که از طرف مجاهدین مسدود شده‌اند باز نمایند تا آنچه مواد مورد ضرورت باشد بظرف چند روز بکابل نقل داده شود از طرف دیگر تمام مواد کوپونی ماه قوس مامورین داده شده و از ماه جدی جریان دارد.

او که مثل طفل لجاجت و بهانه جوئی میکردند بدون توجه بگفته‌هایم گفتنداین عمل شما یک عمل قصدی و سپوتاژ برای بدنامی ح. د. خ. میباشد.

جناب رئیس صاحب به شما غلط فهمانده اند اعتبار و محبوبیتیکه ح. د. خ در افغانستان دارد من و امثال من حزب را بد نام کرده نمی تواند. چون جناب شان را بیش از آنچه فکرمي شد تحریک و ترسانده بودند جملاتیکه بمقام آنها زیبنده نبود پی هم از دهان او شان تکرار میشد. منکه در همین اطاق به حضور محمد ظاهر شاه پذیرفته شده بودم و روزها خدمت محمد داؤد در همین اطاق کار میکردم و خود روزگاری نیز در گوشه‌ای همین اطاق در غیاب محمد داؤد کفالت داشتم برخورد با چنین وضعی را تحمل نتوانسته جواب‌های که برایش شنیده نا شده بود گفتم و از اطاق خارج شدم.

به اطاق انتظار محمد رفیع معاون رئیس جمهور نشسته بودند چون گفتگوهای هر دوی ما بلند تر از حد معمول بود او همه را شنیده بود گفتند: عصبانیت رئیس جمهور درباره حکومت بدون ارتباط بود و هیچ دلیلی به آن در دست نداشته که طرف ملامتی شما قرار گیرد زیرا رئیس کمیسون ترانسپورت خودم بوده و هر روز مشکلات و بندش را ها و هجوم مخالفین را بالای کاروانها به اطلاع او میرسانم.

روز ۱۹ جدی به مجلس وزرا جریان صحبت با رئیس جمهور را مفصلاً توضیح و از برخورد نا سنجیده او شان شدیداً اعتراض کرده گفتم میخواستم امروز استعفا نمایم اما روز قبل رهبران تنظیمها در پاکستان تکرار مذاکره و ملاقات با ورانسوف را مردود شمردند چون شخصاً با رهبران احزاب هفت گانه تفاهم قبلی دربارهٔ رد مذاکره با سفیر شوروی نداشتم ازانرو نخواستم تا هم زمان به اعتراض آنها بمقابل ملاقات نماینده شوروی مستعفی گردم. چند نفر وزرا میخواستند روی موضوع بحث نمایند دراثر خواهشم بکار عادی جلسه دوام داده و از گفتگو دربارهٔ مشاجره با رئیس جمهور صرف نظر گردید بعد از ختم جلسه وزیر امنیت دولتی و وزیر فوائد عامه موضوع را به اطلاع رئیس جمهور رسانیدند.

110

۲۴ جدی ۱۳۲۷ بسالگرد روز امنیت دولتی (خاد) که از سال‌های پیشتر با شکوه و جلال بیشترطوریکه میگفتند در وزرات امنیت دولتی جشن گرفته مرا نیز دعوت نموده بودند در حالیکه اطاق کانفرانس را با مجسمهٔ یکنیم مترهٔ نیم تنهٔ لینن خواسته بودند جلال بیشتر بدهند. بطرف راست، عکس جلالتمآب گورباچف و بطرف چپ مجسمه عکس رئیس جمهور آویزان و بدیوار مقابل آنها عکس بزرگ و گلپوشیده شده‌ای آقای دژیر نیسکی موسس K G B در اتحاد جماهیر شوروی را با ذوق و سلیقه خاص گذاشته بودند.

باورود رئیس جمهور اطاق بزرگ کنفرانس را که قسمتی زیادی از در و دیوارهایش به شعار های پر افتخار و قهرمانی های بدست آورده‌ای امنیت دولتی آراسته شده بود ند بحوراکشیدن‌های غرورآفرین و هلهله‌های شادی آور و کف زدن های پیهم گویا میخواستند عمارت به آن بزرگی را بهوا بلند نمایند جلسه را شروع نمودند.

و با شعار اینکه: ما خادیست‌ها، مافرزندان صدیق رفیق دژرنسکی، از رهبر مهربان و موسس مکتب خادیست های افغانستان، رفیق نجیب باریختاندن خون و سپردن سرهای خویش برای از بین بردن اشرار پیروی خواهیم کرد حورا میکشیدند می ایستادند و با کف زدن‌های پیهم فضای اطاق را بمیدان نبرد و مبارزه قرون وسطی مبدل کرده بودند هی کف میزدند و باز حورا میکشیدند و میگفتند زنده و پاینده باد خادیست‌های قهرمان پیرو رفیق دژیر نسکی زنده باد قهرمان و موسس خاد رفیق نجیب.

این هیاهوی سربفلک برآورده، که ضمناً مراهم می ترسانیدند بیش از پنج دقیقه طول کشیده و درآن بحدود یکهزار نفراز مشاورین شوروی و خادیست های گره خورده با روح پلید دژرنسکی اشتراک کرده بودند بعد از بیانیهٔ هیجان آور رفیق نجیب و چند نفر

دیگر با شورو شعف پایان ناگرفته جلسه پایان گرفت.

آقای کوپرورویچ مشاور اقتصادی سفارت شوروی دوباره نزدم آمده و ضمن صحبت خواهش نمود تا برای رفع کشیده‌گی میان حکومت و ریاست جمهوری اوراق خریداری اسلحه به امضا رسانیده شد مکرراً بواقعیت اینکه این قرضه ها بی موافقهٔ شورای ملی وبدون تفهیم قبلی حکومت صورت پذیرفته، بجز هدایت تحریری مقام ریاست جمهوری به اختیار حکومت نمی باشد به او شان جواب رد داده شد.

به هفته اول دلو آقای شوردنازی بکابل آمده بعد از ملاقات تعارفی با رئیس جمهور، مقر فرمان روائي خود سفارت شوروی را قرار داده بودند وکساني راکه میخواستند بپذیرند بسفارت احضار می شدند، زیرا مشرف شدن زمامداران افغانی بحضور شوردنازی شباهت کلی به باریاب شدن نواب‌ها و مها را جاهای هند در قرن ۱۹ بحضور نائب السلطنه برتانیای کبیر در هند پیدا کرده بود و جلالتمآب شان هم بپذیرش رهبران بزنجیر کشیده عین پیش آمد ها را مراعات میکردند و زمانیکه او شان بکابل تشریف می آوردند از رئیس جمهور تا صدر اعظم و کابینه همه مکلف شده بودند تا در میدان طیاره از وی استقبال نمایند و شبانه به تلویزیون و روزانه به سنیماها مراسم استقبال وزیر خارجه شوروی را بنمایش قرار میدادند.

روز دوم اقامت او شان بدفتر صدارت اطلاع دادند که شورد نازی ساعت ۴ بعد از ظهر با صدر اعظم ملاقات دارند و بعد ازان ملاقات را بساعت ۷ شام در محل اقامت او شان به تعویق انداختند چون رئیس جمهور و اعضای بیروی سیاسی و بعض از معاونین رئیس جمهور و جنرال‌های اردو قبلاً بخدمت شان رسیده بودند منهم که برای بار اول در طول ماموریت خویش بچنین پیش آمدی غیر منتظره بر میخوردم برای تماشانه برای هدایت زیرا پایان ماموریت خویش را قبلاً به اطلاع رئیس جمهور رسانده بودم با آنهم احساس شرماندگی و خجلتی را که از دریور و دو نفر محافظین خویش از رفتن بسفارت شوروی برداشته بودم مثل کوهی بالای شانه‌هایم گرانی میکرد نزد شان رفتم.

دو سال قبل از یک دریورشنیده بودم که با تاثر میگفت، روزیکه رئیس شورای وزیران را بسفارت شوروی بردم رئیس جمهور آنجا آمده بود من ازینکه رهبران ما ارزش و منزلت خود را از دست داده تمام شب نا آرام و اکثراً بگریه آنرا بپایان بردم بااینکه آنها میدانستند که من به استقبال او با دیگران نرفته بودم بازهم در یورمن افغان و همان احساس دریور سال گذاشته را دارا بود و از چنین بی حرمتی بصدراعظم خویش رنج می بردند بهر صورت داخل سفارت شدم.

شخصیکه به بیرون دروازه انتظار میکشید مرا به اطاق پذیرائی سفارت رهنمائی کردند بعد ازان آقای ورانسوف با ۱۴ نفر از همکاران بلند رتبه سفارت و همرکابان

آقای شورد نازی وارد اطاق و متعاقب آنها شورد نازی داخل شدند. در وقت آمدن شوردنازی اطاق ملاقات بیشتر به اطاق های محاکم شباهت گرفته بود تا بیک اطاق پذیرائی، ازینکه شوردنازی مرا برای ملاقات خود احضار نموده بود سخت نا راحت و دلگیر شده و همیشه خود را نفرین میکنم که چرا با چنین پیش آمدی از اطاق خارج و بخانه باز نگشته بودم و شاید از ترس بی حرمتی و اذیت بفامیل خود جرئت آنراانداشته بودم.

از همین جاست که بمقابل جوان مردانیکه در داخل وطن زن و فرزندان خود را براه آزادی و خروج قوای شورروی قربان کرده‌اند و خود با پایهای برهنه و شکم گرسنه در مقابل نیرومند ترین قدرت جهان بجنگ برخواسته‌اند سر احترام فرو آورده و در مقابل شان احساس خوردی و شرماندگی کرده و آرزومندآنم تا روزی سر بپای چنین را مردانی گذاشته و چشم از جهان پوشیده باشم.

اما آقای شوررونازی: او با احترام کامل و پیش آمد نهایت دوستانه شروع به صحبت نموده گفتند شما اطلاع دارید که رهبران هفت‌گانه تنظیم‌ها در پاکستان برای مذاکره آقای ورانسوف را نپذیرفتند؟

بعد از این پیش آمد متاسفانه آقای ورانسوف را ملاقات کرده نتوانستم اما این پیش آمدها از جانب رهبران تنظیم‌ها پیش بینی شده می توانست.

او با دقت بسوی ورانسوف می نگریست در حالیکه ورانسوف خود را بنوشتن صورت مذاکره مصروف نموده بود.

شوررونازی: شما در افغانستان سابقه کار و تجارب کافی دارید وضع را بعد از برآمدن قوای شورروی از افغانستان چه می بینند. باور دارم اگر حکومت شما بعد از برآمدن عساکر ما حد اقل ۳ ماه با همکاری ریاست جمهوری پایداری نمائند همه چیز به نفع شما تغیر میکند.

بنظر من جنگ شدت نموده و آنچه با حضور داشت شما به جلالتمآب گورباچف گفتم رفقای حزبی می توانند ازینکه سران تنظیم‌ها در پاکستان و ایران وحدت ندارند مدتی را توام با جنگ و خونریزی آنهم به کمک های وسیع و دوام دار شما به اریکه قدرت تکیه داشته باشند اما هرگز صلح به تحت زعامت اینها در افغانستان جامه عمل نخواهد پوشید. آمدن صلح به افغانستان در شرائط موجود با همکاری اتحاد جماهیر شورروی بمردم افغانستان جهت کنار گذاشتن تعدادی از رفقای رهبری حزبی بسته گی جدا ناپذیر دارد زیرا عامه مردم افغانستان عامل تمام بدبختی های وارده و آوردن عساکر شورروی به افغانستان رفقای رهبری حزبی را می شمارند.

شورونازی: سابی اعتنائی به سخنانم در باره کنار گذاشتن رهبران ح. د. خ

گفتند: ما با تمام قدرت و کمکهای همه جانبه به استثنای باقی گذاشتن عساکر خود حتی با سلاح‌ها امحای دسته جمعی از رهبری حزبی خصوصاً داکتر نجیب الله پشتیبانی کرده و خواهیم کرد و هرگز رفقای خود را به مقابل دشمنان شان تنها نخواهیم گذاشت.

اما جلالتآب محترم شخصی من جهت بقدرت باقی ماندن طرفدار ریختن خون فرزندان وطنم نبوده و نخواهم بود زیرا واضحاً دیده میشود که صلح بکنار رفتن چند نفر و جنگ به باقی ماندن چند شخصی محدود بسته‌گی یافته و آنهم مربوط است به شخصی شما و اراده رهبران شوروی نه بحکومت من و نه بریاست جمهوری داکتر نجیب الله.

شوروناززی: به اینصورت شما مستعفی میشوید؟

قبلاً موضوع را به اطلاع کابینه و رئیس جمهور رسانیده‌ام، از شنیدن این جمله‌ای غیر منتظره تغیر جهت داده گفتند فکر میکنم بهتر باشد شما و همه رفقا در راه مصالحه همکاری نمائید تا صلح در افغانستان برقرار شود این آرزوی حکومت و مردم شوروی می باشد.

جلالتآب نظر شما معقول و دلسوزانه بوده امیدست روزی مردم ما بصلح و آرامی بسر برده و دوستی دیرینه و عنعنوی را با اتحاد جماهیر شوروی تجدید و استحکام بخشند او نیز درین باره مکرراً آرزومندی خود را ابراز داشته و از همدیگر جدا شدیم.

اما جریان جلسه با دیدار قبلی که با شوروناززی داشتم فرق کلی داشته و هردوی ما بسردی و بی علاقه‌گی جواب‌های یکدیگر را می شنیدیم. زیرا او مانند ورانسوف نزدیکی پیشنهاد های من و رهبران مجاهدین و امریکائیها را درباره رئیس جمهور نزد خود برمی شمردند نه بچیزهائیکه حقیقت داشت و باید برای صلح و آرامش مردم افغانستان آنرا می پذیرفتند نه بقای احمد یا محمود را:

III

من هم ازینکه در سفارت احضار شده بودم نهایت دلتنگ و پشیمان و کم توجه بگفتارهای او بودم. در جریان صحبت‌ها بخوبی فهمیده میشد که جلالتآب شان از روابط غیر حسنه میان ریاست جمهوری و صدارت قبلاً بجریان قرار داده شده بودند.

با چنین وصفی مذاکرات جانبین پایان پذیرفت.

هم زمان بابر آمدن نیمی از عساکر شوروی از افغانستان جناح خلقی ها کاملاً و از پرچمی ها غیر از تعداد چند رهبر با اقتدار همه حاضر بودند که برای آمدن صلح در افغانستان از جاه طلبی های خود بگذرند و قوماندانهای مجاهدین هم در صورتیکه داکتر نجیب‌الله و تنی چند از رهبران دسته و پا تسلیم شدهٔ شوروی‌ها کنار میرفتند بمذاکره آمادگی داشتند.

پس آقای شوروناری چگونه می توانند، به پایه های چوبین استدلال گفته‌های خود، رفع مسؤلیت از نداشتن اطلاع قبلی در اشغال افغانستان نموده باشند. آنها گفته بودند:

من هجوم عساکر شوروی را در زمان آقای بریژنف از اطلاعات جمعی اطلاع گرفته بودم. اگر اوشان درآن زمان بی اطلاع و بی‌صلاحیت بودند اکنون که هر دو جناح درگیر در جنگ بدون چند نفر باقی مانده بسر اقتدار حاضر بمذاکره اند مسؤلیت تعویض عساکر شوروی را با راکت های سکاد لونا و اروگان و طیارات بم افگن بلند پرواز و تانک‌های سریع السیر جدید و توپ های بزرگ که چندین بار قدرت ویرانگری و کشتارهای دسته جمعی آن، از نیروی عساکر شوروی بالا تربوده، کی به عهده خواهند داشت؟

البته درینصورت حق بجانب بریژنف خواهد بود که سر از قبر بالا نموده بگویند: رفقا اگر من به این بیرحمی‌ها به ویرانگری، توسط چنین اسلحه های خانمان سوز به کشتار دسته جمعی اقدام میکردم هرگز احتیاج به پیاده کردن عساکر شوروی بخاک افغانستان را نمی داشتم.

هیچ کس و حتی خود آقای شورد نازی و ورانسوف نمی توانند مسؤلیت از بین برداشتن چنین زمینه مذاکره و دوام کشتار دها هزار بیگناه افغان را توسط فیرهای بیش از دو هزار راکت‌سکاد و دها هزار راکتهای لونا و اروگان از دوش جلالتآب ورانسوف و شوروناری بردارند.

از جانب دیگر آنچه زمینه‌ای فعالیت طرفداران جنگ بشوروی را در پهلوی خواسته‌های آقای گورباچف برای قطع جنگ بالا برده بود، همانا قطع مذاکره سران تنظیم‌ها در پشاور به نمایندهٔ شوروی و بي علاقه بودن آنها به مصالحه بود. آنها با حق بجانبی شمول اعضای ح. د. خ. را بمذاکره رد می نمودند. حالانکه برعکسی تعدادی از جانیان و اشخاص واجب القتل حزبي، در حزب بودند کسانیکه دست بخون و تجاوز بناموس مردم نزده و جهاد برحق مجاهدین را تائید میکردند. بهر صورت راه مذاکره را قطع و راه جنگ را در حالی به پیش گرفتند که مردم افغانستان از نداشتن رهبر واحد و تفرقه میان تنظیم ها در پاکستان و ایران شدیداً در هراس بوده و بی نهایت رنج می بردند.

زیرا آقای گورباچف شخصی نبودند که در قضیه افغانستان طرف راستگرایان شوروی را با همه سعی و علاقه شوردنازی بدوام جنگ میگرفتند با فهم اینکه گورباچف در ظاهر تجاهلی را برای زیر پرده نگاه داشتن شکست اردوی خویش و نیرومندی حکومت افغانستان بکار می بستند اما از مذاکره با اوشان بخوبی استنتاج میشد که به آمدن یک حکومت مورد قبول مردم افغانستان رضائیت کامل دارند و درک شان ازینکه حکومت داکتر نجیب‌الله مورد قبول مردم افغانستان نمی باشد بخوبی فهمیده میشد.

ازانرو شوروی های پیرو گورباچف در بین این فهم و آن تجاهل راه بیرون رفت را از جنگ های افغانستان می پالیدند.

بناءً رهبران تنظیم‌ها می توانستند بروی میز مذاکره حقانیت جهاد و قیام مردم افغانستان را بمقابل اردوی متجاوز شوروی و مشتی از نامردان خارجی پرست دست نشانده درمیان گذاشته باشند و یقیناً متجاوز دلیلی بر تجاوز و دست نشانده‌ها برهانی به حقانیت دوام حکومت خود بجز فرو آوردن سرتعظیم نداشتند.

اما مردم آواره در دیار بیگانگان و بی‌چاره شدها بداخل کشور، که یک ملیون معلول و معیوب و یکنیم ملیون کشته و شش ملیون آواره برای استرداد استقلال خود قربانی داده بودند در نهایت امر به خلای بدون رهبری و یک مرکزیت واحد ناامیدانه در تاریکی های انتها ناپذیر سربزانو گذاشته بفردای ناپیدا می نگریستند.

درباره تعداد کشته شدگان مردم افغانستان: احصائیه دقیقی را هیچ‌کس بجز آنچه شوروی‌های بروز ۲۵ جدی ۱۳۶۵ به بیانیه محترم داکتر نجیب الله که به کمیسیون مصالحه ملی قرأت گردید درج نموده بودند بدست ندارند و بگفته مشاورین شوروی یکینم ملیون نفر در افغانستان تا حوت ۱۳۶۴ بقتل رسیده و احصائیه کشته شد گان ۱۳۶۵ را درج نکرده بودند.

متاسفانه در ظرف ده سال جنگ و موجودیت عساکر شوروی حکومت کابل هیچ احصایه وار قامی از ویرانی های وطن خویش حتی بصورت تخمینی ترتیب نداده بودند.

احصائیه‌ای نفوس که در کتاب پلان هفته ساله طبع ۱۳۵۵ وزارت پلان ج. ا. درج گردیده بود تعداد نفوس: ۲۷، ۱۲ ملیون بسال ۱۳۵۴ نشانداده شده واگر یک رشد طبیعی و نسبی را ۲،۳% به پنداریم نفوس افغانستان می بایستی بسال ۱۳۶۴ به ۲۰ ملیون نفر میرسیدند.

ازانرو بعد از احصائیه تلفات ۱۳۶۴ که یکنیم ملیون نفر گفته شده بدبختانه بسالهای ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷ با موجودیت قوای شوروی و به سالهای ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰ با مدهش ترین سلاح‌های امحای دسته جمعی مانند اسکاد وغیره که از طرف پیروان شوروی جنگ بمقابل مجاهدین دوام پیدا کرده احصائیه شهیدان راه وطن در شش سال اخیر شامل احصائیه کشته شدگان نگردیده ست ازانرو بیم آن میرود که کشتار در شش سال اخیر کمتر از شش سال اول جنگ نخواهد بود علادتاً روسها یکنیم ملیون کشته رقمی را نشان داده اند که بعد از اشغال او شان به افغانستان صورت گرفته و کشته شدگان زمان تره‌کی و امین در آن شامل نمی باشند.

روز ۲۵ دلو ۱۳۶۷ داکتر نجیب‌الله رئیس جمهور مرانزد خود خواسته گفتند رهبران مجاهدین با تمام کوشش‌های ما و دوستان شوروی ما به مصالحه و مذاکره با دولت جمهوری حاضر نمی شوند درینصورت ما مجبوریم از خود و وطن دفاع کرده و حالت اضطرار را اعلان نمایم درین باره نظر شما را میخواهم:

جناب رئیس صاحب جمهور: تا آنجائیکه در قدرت و توانم بود صادقانه برای یافتن راه حل مصالحه میان رفقای حزبی و مجاهدین کوشیدم و نتائج آنرا صادقانه و بدون در نظر داشت عواقب آن بزمامداران شوروی که حاکم به حل قضیهٔ افغانستان بودند قبلا به عرض رسانیده بودم متاسفانه شرائط طرف شوروی برای مجاهدین و شرائط مجاهدین به طرف شورویها مورد قبول واقع نگردیده و این خود دلیل آن است که حل قضیه افغانستان را هر دو طرف در میدان جنگ گذاشته اند و چون در حالت اضطرار مطابق قانون اس' قسمتی از صلاحیت های شورای ملی نیز بحکومت تکیه میکند و شما بهتر میدانید که من مسئولیت صدارت را برای پیدا کردن راه مذاکره میان طرف‌های درگیر در جنگ و قطع خونریزی پذیرفته بودم نه دوام و شدت جنگ بناءً با همکاران کابینه مشوره و استعفای خود را بحضور شما یک بار دیگر تقدیم خواهم نمود ازینکه وظیفه صدارت را به من اعتماد نموده بودید همیشه از شما سپا سگذارم

پایان صحبت بارئیس جمهور که در کمیتهٔ مرکزی ح د خ دایر شده بود با رضایت کامل و درک همه جانبه هر دو طرف از موقف همدیگر بعد از صرف چند پیاله چای پایان پذیرفت

از قضادومرتبه در همین اطاق کار رئیس جمهور با احساسات عجیب و متفاوتي روبرو شده بودم یکبار روز ۲۸ سرطان ۱۳۵۲ که با کمیتهٔ مرکزی جمهوریت تحت رهبری محمد داود تشکیل جلسه داده وبا خوشبیني های بي پایان و امید واری های فراوان به فردای کشور مینگریستم وظیفهٔ معاونتي صدارت را قبول و بار دوم روز ۲۵ دلو ۱۳۶۷ در حالیکه بد بختانه به آیندهٔ تاریک ونامعلوم کشورم بدون اینکه مصدر کاری شده باشم وظیفهٔ صدارت را ترک میدادم.

قرار وعده با رئیس جمهور میخواستم روز ۲۲ دلو مجلس وزرا را دایر و استعفا نمایم بعد از اینکه از اطاق کار او خارج شده بودم هرکسیکه بود به احتمال قوی اعضای بیروی سیاسي جناح پرچم به او فهمانده بودند که من مستعفي نشده بر عکس برای مخالفت و سر نگوني او زمینه چیني خواهم کرد از آنرو آنها بدون در نظر داشت قانون اساسي و شاید هم هدایت شوردنازی در شام همان روز فرمان صادر وآقای سلطانعلی کشتمند رابه حیث رئیس کمیتهٔ اجرائیه شورای وزیران مقرر نمودند.

حالانکه صدور چنین فرمانی و چنین تقرری صریحاً خلا ف قانون اساسي بود.نه تنها صدراعظم بجای خود باقي بوده بلکه برای محترم کشتمند صلاحیتي از نقطهٔ نظر قانون اساسي وجود نداشت از آنرو به عکس العمل شورای ملي مواجه و تا اخیر دوران زمامداری یکنیم سالهٔ رئیس کمیتهٔ اجراییهٔ شورای وزیران و تعدادی از وزیرانیکه به این تشکیل تازه بوجود آمده شامل شده بودند شورای ملي حاضر نگردید تارای اعتماد داده و یا از من صلب اعتماد نمایند. از آنرو ریاست جمهوری را به اجراات خلاف قانون شان و فشار شورای ملي خود شان آورده متوجه و خواستند درچند بیانیه شخص مرا سبوتاژکننده ضدجمهوریت، و همکاری با مجاهدین معرفی نمایند موضوع سبوتاژ رابه میان کشیدند حالانکه سبوتاژ حکومت معني و مفهوم همکاری بامجاهدین را داشت که بدبختانه من عملاً با مجاهدین افتخار همکاری را نداشتم، باآنهم اینها میخواستند تا آنرا مورد تایید شورای ملی و بدان وسیله سبب صلب اعتماد ازحکومت کنار گذاشته شوند بمیان کشیدند.

گفته های بهانه جویانهٔ داکتر نجیب الله بروز ۱۲ جدی ۶۷ حین صحبت بامن نشان ده پشتیبانی دستگاه استخباراتی شوروی در بارهٔ دوام جنگ و تحکیم موقف او بود از آنرو پافشاری اینجانب بالای مذاکره باقوماندانهای داخلی و کنار رفتن تعدادی از رهبران ح،د خ و بقدرت رسیدن مجاهدین که بدون شک منجر به حل قضیه و جنگ افغانستان میگردید نه مصلحت رهبری کمونیست های متعصب شوروی را در بر داشت و نه به گفتهٔ آقای ورانسوف آرزوی امریکائیهارا.

ازآنرو هر دو جهت میخواستند تا با دوام جنگ اما با توقف اسلحه حکومت کابل را بمقابل مجاهدین که اکثریت کامل داشتند سر پا تا آنگاهی نگه دارند که نیروی مجاهدین تضعیف، پاشان و با در گیری بیشتر بایکدیگر دچار آیند زیرا منافع هردو ابر قدرت و همسایگان ما با سر کارآمدن یک حکومت فاتح و مسلمان در افغانستان منافات داشتند. منافع و وحدت نظر هر دو ابر قدرت در بارهٔ حکومت آیندهٔ افغانستان مانند وحدت نظر شان در بارهٔ سقوط حکومت محمد داود باز بهم گره خورده بودند. خداکند آن بار که تباهی وطن مارا در بر داشت این مرتبه وحدت نظر آنها اقلاً به خاموشي همان آتشی بیانجامد که روسها در وطن ما افروخته بودند.

روسها به این خواستهای خود نمیتوانستند پرده پوشی نمایند که اگر حکومت مجاهدین را همزمان با خروج عساکر شوروی بپذیرند معنی آنرا دارد که شکست خود را در اثر فشار و قهرمانی های مجاهدین پذیرفته اند و بایستی تاوان جنگ و بد نامی های تجاوز خویش را در افغانستان قبولدار شوند و از جانب دیگر با موجودیت چنین حکومتی دست مجاهدین را در میان کشور های مسلمان آسیا میانه آزاد بگذارند. از آنرو بکوشش

آمدند تا جنگ و تباهی و آدم کشی را تحت رهبری داکتر نجیب الله در افغانستان تا زمانی دوام بدهند که حکومت مورد توجه خویش و غیر جانبداری از مجاهدین را به افغانستان بیاورند تا به مرور زمان رهبران مجاهدین را توسط آن قلع و قمع و نیروی وحدت جهاد مردم افغانستان را تضعیف و آمال شوم خود رابالای دول مسلمان آسیای میانه دوباره گسترش داده باشند.

اما امریکائیها حکومت بنیاد گرایان مسلمان را نمیخواهند و تشویش دارند از اینکه شاید ایجاد وحدت نظر میان مسلمان های بنیاد گرای افغانستان، پاکستان وایران در آینده به وجود آمده و دول مسلمان اطراف خلیج فارس راجذب و منافع نفتی امریکا را متضرر نمایند. و از همه مهم تر اینکه زمامداران بنیاد گرای حقوق بشرو دموکراسی را زیر پا بگذارند و حکومت های استبدادی را خلاف آنچه امریکائیها در افغانستان تحت نام دموکراسی و آزادی آرزو میبردند بوجود آورند.

از آنرو روس و امریکا هردو به تلا ش افتیدند تا حکومت دلخواه خود را به اریکهٔ قدرت باز گردانند و شاید هم اگر در افغانستان موفق شوند چنین اقدامی را در بارهٔ تعویض حکومت اسلامی در ایران از نظر دور نداشته باشند. بناءً اگر شوروی ها نمیخواستند همزمان با برآمدن عساکر خویش شکست و از هم پاشیدن حکومت طرفداران خود را مشاهده نمایند همسایگان افغانستان هم آرزو نداشتند تا شکست و فروریختن یک قدرت نیرو مند جهان را بنام یک ملت کوچک اما با اراده و با ایمان و بدون رهبر ثبت تاریخ نمایند. و نظر به اینکه منافع شوروی و کشورها ذی نفع بوجود حکومتیکه زمینهٔ قطع جنگ و مذاکره با قوماندانهای داخلی را با کنار رفتن چند نفر از رهبران ح.د.خ هم زمان با رفتن عساکر شوروی و به اقتدار رسیدن مجاهدین مهیا نموده،متضاد بوده و ایجاب باقی ماندن داکتر نجیب الله را بقدرت مینمودند از اینرو رئیس جمهور برای کنار گذاشتن حکومت و رضائیت خاطر شوروی ها کمیتهٔ اجرائیه را ایداع نمودند.

زیرا جناح راست کمونیست‌های کابل تحت رهبری وران سوف بحدی عجله داشتند که انتظار استعفای حکومت را فراموش و بدون در نظر داشت قانون اساسی آقای کشتمند را بحیث رئیس کمیتهٔ شورای وزیران مقرر نمودند و بدینصورت کودتایی را بضد حکومتي که خود آورده بودند از وارخطائی براه انداختند. اگر حکومت‌های ذی‌نفع منافع ملی خود را در مسائل افغانستان در نظر میگیرند این همان اصلیست که در طول تاریخ هر حکومت با اعتبار و مردمي روی منافع ملی خودحساب نموده اند.

اما بدبختی مردم افغانستان از اینجا شروع میشود که بعد از شکست اردوی شوروی و بزانو افتیدن دولت کابل رهبران تنظیم‌ها درماورای سرحدات افغانستان میانهٔ خوبی بیکدیگر نداشته و برای کسب قدرت نه از راه انتخابات عمومی و خواسته های

مردم خویش،بلکه از طریق بجان هم افتیدن و به امید یکه تاز بقدرت رسیدن باهم می جنگند و دشمن را یا فراموش و یا بصورت غیر متحد و جداگانه بالای آن حمله میکنند، کشته میدهند،و باقی هیچ.

113

مارشال ورنیکوف قوماندان اعلی قوای شوروی در افغانستان برای اطمینان اینکه عساکر شان کاملاً روز ۱۵ فبروری(۲۷ دلو ۱۳۲۷) خاک افغانستان را ترک مینمایند یک روز قبل از پایان وظیفهٔ اینجانب نزدم آمده و از اینکه وظایف انترناسیونالیستي شان را در افغانستان طبق آرزوانجام داده بودند و مورد تفقد و اخذ مدال های قهرمانی از طرف رئیس جمهور شده بودند بخود میبالیدند اما نا آرامي و تشویش خود را از حملات مجاهدین در طول راه کابل حیرتان پنهان نداشته و خیلي ها پریشان به نظر مي آمدند.

به وی گفتم بگمان اغلب مجاهدین در هنگام بازگشت عساکر شما دست به حمله نخواهند برد، زیرا رهبران مجاهدین در داخل کشور به این عقیده اند که شوروی ها برای باقي ماندن عساکر خویش به افغانستان زمینه سازی نموده و بهانه میخواهند و تصور دارند که حملات احتمالی اوشان میتواند شما را درگیر به جنگ نموده و به تعداد روز های توقف شما در افغانستان بیفزایند. به هر صورت او گفت روز ۱۵ فبروری آخرین روز موجودیت عساکر ما در افغانستان است.

اطلاع داشتم که سر قوماندانی اعلی با جنرال های شوروی توافق نموده اند تا اردوی شوروی حین خروج از افغانستان اطراف راه کابل حیرتان خصوصاً درهٔ سالنگ را از وجود مجاهدین و طرفداران شان پاکسازی نمایند و اجرای چنین عمل نا رواو فیصلهٔ ناجایز ایجاب آنرا مینمود تا ده ها و صد ها انسان بی گناه بخاک و خون کشانیده شوند از آنرو توقع داشتم اگر بتوانم ذهنیت این جنرال خون آشام ویران گر را ازین تخریب کاری بی جهت و بیهوده تغیر داده باشم اما چنان نشد و طبق موافقهٔ رهبران ح.د.خ ۲۵ دلو و ۱۳ فبروری تمام دهات و قریه جات واقع درهٔ سالنگ را وحشیانه بمباران و بنام زنده جان در میان این دره ها زنده سری را باقي نگذاشتند و در طول را هر جنبندهٔ را که به تیر رس شان قرار میگرفتند از بین بر میداشتندو به دینسان آخرین عسکر اردوی خو د را که هیچ حمله کنندهٔ بمقابل خود نداشتند بروز ۲۷ دلو (۱۵ فبروری) از پل حیرتان عبور نموده و در عقب خویش لکهٔ ننگینی بر لکه های ننگین تجاوز ده سالهٔ خود آنهم در دقیق بحر افروختند و از شرم گذاشتن چنین خاطرهٔ ننگینی بود که پشت سر نگاه نکرده افغانستان را ترک دادند.

امروز چنین روزگاری اینها به کارنامه روی تاریخ زده برای تباهی بقایای ملت

رنج برداشته، افغانستان و برای بالا بردن معنویات رهبران ح. د. خ. تمام سلاح‌های ثقیله مواد خوراک و مالزمه اردوی خود را با پناگاهائیکه می توانست چندین ماه عساکر رژیم را بمقابل هر نوع حملات مجاهدین در پناه خود امان داده باشند از خود باقی گذاشته و بدسترس اردوی تماماً حزبی شده قرار دادند.

علاوتاً طیارات سنگین وزن شوروی بعد از خروج آنها روزانه با ۱۵ تا 80 پرواز تازه ترین اسلحه امروزی را که تا آنوقت در هیچ یک از گوشه‌های جهان استعمال نشده بودند مانند راکت های بزرگ سکاد اوروگان ولونا از شوروی به کابل، میدان هوائی بگرام و شیندند حمل میکردند و هم چنان طیارات بلند پرواز بمب افگن و بیش از دو هزار تانک جدید را بخدمت اردوی جمهوری برای از بین بردن پای گاهای مجاهدین قرار داده بودند و به اینصورت قدرت آتش اردوی رژیم را با رهنمائی مشاورین متخصص به استعمال سلاح‌های متذکره چندین مرتبه بیشتر از زمان موجودیت اردوی شوروی تقویه و توسعه داده بودند و نیروی تخریبی عظیمی را به پیروان بی دیانت خویش برای از بین بردن ملتی که آزادی و حکومتی مطابق میل خودها را میخواستند گذاشته و رفتند.

مشاورین شوروی نظر دادند تا اردوی جمهوری افغانستان تنها از چند شهر بزرگ و شاه را های با اهمیت حفاظت و از دیگر نقاط افغانستان خود را جمع و بگذارند تا نیروهای مجاهدین با اشغال نقاط مختلف پراگنده تر و آصیب پذیر تر شده باشند مشاورین شوروی در عین زمان تمام مساعی خود را در راه تامین وحدت نسبی میان خلق و پرچم هم زمان بابر آمدن خویش بکار بسته و تاحدی درین راه موفقیت‌های هم برای هم آهنگی هر دو جناح بمقابل مجاهدین بوجود آورده بودند و نشریات و پروپاگندهای خویش را در راه تامین سراسری و آماده‌گی برای مذاکره با هر شخصی و با هر گروه مخالف در داخل و خارج کشور توسعه بخشیدند.

اما رهبران مجاهدین در پشاور و ایران در حالیکه هر نوع مفاهمه و مذاکره را با رهبری و اعضای عادی ح. د. خ. رد می نمودند شعار جنگ و دوام آنرا تا محو کامل ح. د. خ. بالا کشیدند و از طرف دیگر در چنین موقع حساس در حالیکه نتوانسته بودند مخالفت‌های ذات البینی خود را به تقسیم قدرتی که هنوز بدست دشمنان شان بود از بین بردارند به اصطلاح سر تقسیم گنجشک های شکار ناشده جنگ میکردند دست به اقدامات عاقبت نیندیشانهٔ بردند که مردم زجر دیده افغانستان را بسوی نا امیدی و دلسردی بیشتر می کشانید.

از انجمله بود: انتخاب عجولانه جناب صبغت الله مجددی بحیث رئیس د[illegible]ت موقت افغانستان در پاکستان و از جانب پاکستان، و بدون در نظر داشت وحد[illegible] نظ میان رهبران مجاهدین در پشاور و ایران و بدون اطلاع قبلی و موافق[illegible] قد[illegible]ما[illegible]نه

جهادی بداخل و بدون در نظر داشت غرور ملی و نفرت داشتن مردم افغانستان از حکومت‌های وارده، اورا به اریکه قدرت در حقیقت به فضای خالی تکیه دادند.

مردم افغانستان اکثراً به خاندان مجددی احترام و اعتقاد ناگسسته دارند ازانرو انتظار آنرا نمی بردند که جناب حضرت صاحب جهاد فی سبیل الله را به جهاد فی سبیل المقام معاوضه نمایند. مردم می پنداشتند که جناب اوشان مانند اجداد مجاهد و غازی خویش بعد از ختم جهاد مقام معنوی و گوشه گیری گوشهٔ مساجد را به مقام های دولتی ترجیح داده و صدر نشینی ظاهری را بدیگران وامیگذارند. نه اینکه درمیان موجی از اختلافات و جاه طلبی ها تاج تختی را که هنوز در هوا معلق بود بفرق خویش میگذاشتند و آتش جاه طلبی و خود خواهی را دامن میزدند.

بدتر از همه که هر دو پا را بیک موزه کرده و بالای اسپ قدرت و خود خواهی بالا رفته و نام حکومت موقت را تحت نام خلافت اسلامی ابدی خوانده و مدعی گردیدند که خلیفهٔ یعنی خود شان تا وقتیکه بمرگ طبیعی خود نمی میرند و یا بدست خیرخواهی جام شهادت نه نوشند خلیفه خواهند بود و بدینصورت مردم را با پی‌سرنوشتی بسر دو راهی که یکی بسوی خلیفةالمسلمین (خودشان) و دیگری بسوی امیر المسلمین (داکتر نجیب‌الله که خود نیز مدعی چنین مقام معنوی بودند) می انجامید قرار دادند.

نکته دیگریکه دراین مقطع داغ زمانی حکومت نیم بند موقتی را تحت الشعاع قرار داده بود همانا بیعلاقه‌گی و عدم دلبسته‌گی طبقه‌ای روشنفکر افغانستان به خارج کشور بوده که از همان روز اول به نظر شک و تردید به حکومت موقتی می نگریستند زیرا این دانشمندان با تجربه دیگر از حکومت‌های وارده دلسرد و ترسیده شده و به اصطلاح مارگزیده از ریسمان سیاه ترسیدند و مرد مانیکه با المواجه به اردوی اشغالگر مي جنگیدند کمترین دلگر می و خورد ترین استقبالی از حکومت موقت در پاکستان بداخل افغانستان از خود نشان نداده و فرو پاشیدن آنرا دقیقه شماری میگردیند.

از جانب دیگر با اینکه تعدادی از دانشمندان در ابتدای تاسیس حکومت موقت از امریکا وارو پا به پاکستان آمده بودند حکومت موقت نتوانستند یا نخواستند آنها را جذب و یا لااقل بطرف داری حکومت موقت علاقه مند و مطمئن نمایند و بدینصورت خلایی بزرگیر را از همان روزهای اول در پیرامون حکومت موقت بوجود آوردند.

عامل دیگر عدم موفقیت مجاهدین در جنگهای بعد از خروج عساکر شوروی همانا دور شدن تعدادی از شخصیت های معروف کشورهای همسایه از کنار مجاهدین بودند و کنار رفتن بگس رئیس جمهور اضلاع متحده امریکا که از جهاد مردم افغانستان برای بدست آوردن دوباره استقلال شان صیمانه و مردانه همکاری مي کردند در صحنهٔ سیاست وجود نداشتند

با همه عوامل یک جا شده که گفته آمدیم و در چنین فضای و دلسرد کننده که مجاهدین همکاران شریف خود را نیز از دست داده بودند متاسفانه رهبران تنظیم‌ها در حالیکه وحدت و اعتماد با همدیگر نداشتند اردوی پارچه پارچه و نا متحد را تحت نظر حکومت موقت که هنوز پایه و اساس برای رهبری خود نیافته بودند از جنگ‌های پارتیزانی بسنگر جنگ‌های جبهه ای و رویاروئی سوق میدهند.

تفاله خواران شوروی با فهم وضع در هم و برهم رهبران تنظیم‌ها در سنگرهای مستحکم که روسها از خود بجای مانده بودند به اطراف جلال آباد برای دفاع جای به جا شدند و تحت نظر مشاورین شوروی با فیر راکت های سکاد از کابل و بمبارای طیارات بم افگن بلند پرواز صفوف مجاهدین را تحت آتش گرفتند و بدون اینکه خود از سنگر بدر آیند همه جنبندهای اطراف شهر جلال آباد را از میان بر میداشتند و بسنگرهای ارواح و دهات ویران شده مبدل میکردند.

اگر ترحم و دلسوزی طوریکه مردم بداخل افغانستان توقع می بردند در میان می بود هم زمان با برآمدن عساکر شوروی قبل از حمله بجلال آباد رهبری تنظیم‌های پشاور و ایران یکی از قوماندانهای نامور جهاد را به راس حکومت می گماشتند و آنگاه انتظار می بردند تا دها هزار پیرو جوان وزن و مرد به تظاهرات پیگیر در کوچه و بازار بضد حکومت کابل و طرفداری زعامت مجاهدین اقدام میکردند نه به تشکیل حکومتیکه حتی خود رهبران تنظیم‌ها در همان روزهای اول آنرا مردود شمردند.

مردم افغانستان از خود می پرسیدند؟ رهبران تنظیم‌ها که محض برای خدا و نجات افغانستان از تجاوز بیگانه جهاد میکردند چرا بضد آرزوهای نفسانی و جاه طلبی‌های شیطانی برای آرامش آلام وارده بمردم افغانستان برای ترحم بمادران بچه مرده و پدرانیکه فرزندان جوان معلول و گرسنه در پهلو دارند و بالآخره برای رفع فقر و بیچاره‌گی و آرامی مردم وطن خود جهاد نمی نمایند؟ چرا و بازهم چرا اینها از وحدت می هراسند مگر وحدت اینها و پیروی از یک شخصی آنهم منتخب خود او شان آنهم قوماندانیکه همه قوماندان های جهاد او را انتخاب و مورد قبول باشند سبب نجات و آرامی ما مردم سراپارنج کشیده نمی شود؟

چرا این رهبران بزرگ منش تنظیم‌ها در ایران و پشاور ما مردم داخل افغانستان را که جنگیدن با اهریمن روس و شکستاندن طلسم کمونیزم را با مشت و لگد و دندان و سنگ و کلوخ با قبول هزاران هزار انواع شکنجه‌های جسمی و روحی، گرسنه‌گی و تنگدستی شروع کردیم امروز در آستانه شکست دشمن بمشوره در امور ملی ذیدخل نمی شمارند؟

چرا مردمانیکه با قبول همه بدبختی‌ها فرزندان شان در جبهه و خود شان عقب جبهه

جهاد کمک کردند بنام اینکه چرا از افغانستان فراری نشده اند از افتخارات فتح بی نصیب و از مشوره‌ها دو رنگه‌داشته می شوند؟ مگر فراموش کرده‌اند که همین مردان کشوری از نظر افتادهٔ ما بودند که با نیروی ایمان بخدا و عشق به آزادی و هم بسته‌گی آهنین توانستند اردوی شکست ناپذیر شوروی را بسر زمین‌هائی شان باز گردانند؟ اکنون همین مردم اند که با تاسف می نگرند که نیروی مشهور و پرتوان تنظیم‌ها دارند که با مشت گریبان شدن سر تقسیم غنائم و چوکی حکومتی زانو بزمین گذارند ازانرو مردم مجاهد افغانستان گناه دوام چنین مظالمی را بگذار ازان های که به چراغ بدبختی و نفاق و بی خبر از حالی ما در خارج کشور برای کسب و تقسیم قدرت باهم می جنگند بپرسند.

114

در چنین روزگار سر در گمی، جوانان با اردوی بي سرداری در جبهه با پیروان شوروی می جنگند و قسمتی از پای ماندها بقبر کندن و کفن دوزی و تابوت سازی مشغولند و گروهی از پیر مردان و پیرزنان تابوت‌های جوانان شهید را بشانه برداشته بسوی آرامگاه ابدی آنها روانند و با خود گریه کنندگان میگویند ای قهرمان غرور آفرین ای فرزند شکست ناخورده‌ای مجاهد دوران ساز دست وحدت روی هم گذارید ورنه در حال فتح شکست خواهید خورد.

هم زمان با درگیری رهبران مجاهدین به پشاور و ایران و حکومت بخاکدان نشستهٔ موقتی افغانستان در پاکستان زمامداران کابل با مشورهٔ مشاوران چیره دست روس دست به تبلغات وسیع و دامنه داری بردند و جملاتی از قبیل قانون اساسی دموکراسی کردن کشور احترام بحقوق بشر قبول حکومت پارلمانی استقلال محاکم تعدد احزاب آزادی مطبوعات را بگوش جهانیان بباد میدادند و با لباس‌های پرزرق و برق بقد و اندام این عروسک های خیالی خیالبافان روسی از حرف بافته و دوخته و در جان شان روزانه چند بار به آواز رادیو و تصویر تلویزیون چسپ میزدند.

اما بنظر مردم بیش از حرافی دروغ بافتهٔ چند، از کمونیست‌های به نقاب اسلام خزیده بحساب در نیامدند ولی به اخبار نویس‌ها خارجی دور از تماس بمردم نگاه داشته شده بعضاً دلچسپ و حتی اغوا کننده و گاهی هم در اخبارهای خارجی مضامین به نفع حکومت به نشر میرسید. نه به ان حدیکه بتوان آنچه اغوا گران آرزوی اغوای دیگران را داشتند بهره برداری کرد ولی بازهم روز و شب صدای دهلی تعدد احزاب و آزادی مطبوعات گوش‌های مردم را ناخواسته خراش میدادند و در عمل دروازه های تاسیس احزاب را بروی اشخاصیکه می توانستند در تشکیل حزب خویش کندک یا غند یا فرقه‌ای

از اشخاص قومی بنام عضو حزب بطرفداری از نظریات ح. د. خ. و برخلافی مجاهدین بوجود آوردند باز گذاشته بودند.

احزاب: مصارف و ادارهٔ چنین احزاب و اشخاص مسلح آنها را وزارت امنیت قبول دار میشدند حزب دهقانان بایک لوای قومی و حزب افراطی چپ گرای سازا دارای چند غند و امثالهم تحت نام احزاب جداگانه اما ایدیا لوژی مشترک در صف مخالفین مجاهدین قرار میگرفتند و رهبران دیده درای این حزبکها برای فریب دادن اشخاصیکه از ح. د. خ. کناره رفته بودند بحرانی ها دل خوش کنک جهت جلب و جذب جوانهای گوشه گیر و از حکومت ناراض می پرداختند و جوانکهای بیچارهٔ جذب شده از بدام کشیده شدن خویش توسط این رهبران جیره خوار آنگاه باور پیدا میکردند که با برادران مجاهد و دشمنان شوروی در میدان جنگ دست و گریبان می شوند در میدانیکه پیش از پیش راه بازگشت آنها را توسط رفقای ح. د. خ. بسته بودند ولی بآنهم از کمترین روزنه فرار استفاده میکردند و از همکاری با این صرافان گناه کناره میرفتند و با دشمنان شوروی در صف جهاد می پیوستند.

این احزاب که مثل حلقه‌های زنجیر دروازه، بهمدیگر وصل و سر قلف دار آن را بکنار چوکات دروازهٔ کمیته مرکزی ح. د. خ. قلف زده بودند چیزی بیشتر از چند وارث بهم افتیدهٔ جبهه‌ملی پرآوازهٔ پدر وطن نبودند به فرق اینکه: دیروز گمراه شده‌ای چند به پشت میز خطا به جبهه‌مستقماً برای زنده نگه داشتن ح. د. خ. گلون پاره میکردند و امروز از عقب دیوارهای کمیته مرکزی ح. د. خ. احزاب و پیروان خریده شدهٔ شانرا به جبهه‌ای جنگ تحت رهبری ح. د. خ. بضد مجاهدین بضد آزاد یخواهان بضد دشمنان اردوی متجاوز بسیج می نمایند.

جرائد ملی: بعد از صحه گذاشتن وزارت امنیت دولتی در مطبعه حکومتی و از مصارف دولت بچاپ میرسیدند. با همه وابسته‌گی‌ها نویسندگان روشن ضمیریکه متعهد به حزبی نبودند از پشت دیوار ها قد بلندک می نمودند و در گوشه‌ای بام‌ها می خزیدند و از کنج دروازه‌ها کله کشک میکردند تا مگر سوراخی دور از نظر خادی‌ها در مطبعه بیابند و ازان استفاده برده مضمونی را طبق خواسته مردم خویش هرچه بادا باد گفته نشر نمایند با رها چنین کردند و روزها سرزنش دیدند.

اما زیادی مضامین نشر شده بطرفداری حکومت چنین نوشته های دلچسپ را تحت‌الشعاع قرار داده بودند و دیری نپائید که پرده از روی دام گسترده شدهٔ مملو از دانه‌های تذویر مشاورین شوروی و پیروان آن بنام احزاب مختلف و اخبارهای آزاد بانگولگومگوهای مردم دلسرد شده از حکومت فرو می پاشند و چهرهای به نقاب در کشیده آنها از نقاب بیرون می افتند، اگرچه جنازهٔ این مرده‌های متحرک را به پهلوی

میت‌های شئون اسلامی، جبهه ملی و تسلیمی ها، گاه گاهی به صفحه تلویزیون و اخبارهای خود یافته مانند اعلانات فوتی بنمایش میگذاردند و مثل مردهای آماسیده بینندهای به تهوع اندر شده را از وجود آنها آگاهی میدادند اما با قبول همه مصارف سر بانگاه داشتن این اجساد پوسیده و تفاله شده اجتماع چیزی بدرد خوری برای طرفداران شوروی بحساب از آب در نیامدند.

استقلال محاکم: درباره استقلال محاکم آنقدرها سروده و گفته و ترتیب مجالس و تهیهٔ خبرهای مصور وغیر مصور داده شده بود که حتی کورها از شنیدن این‌همه هیاهوی و کرها از دیدن صحنه‌های رنگا رنگ به این باور آمده بودند که بهترین صحنه‌های عدالت در قرن ۲۰ را می توان در جریان محاکم افغانستان دیدویس. اما در عمل جادادن رهبران محاکم انقلابی همان پیروان مارکس و لنین را در راس ستره محکمه و دیگر محاکم که تادیروز بدون احساس ترحم بصورت آشتی ناپذیر دشمنان اردوی متجاوز شوروی را از طریق محاکم انقلابی بدون احساس شرماندگی به کشتارگاه میفرستادند پشت هر دانشمند وطن دوست را بلرزه آورده و موی در بدن انسانهای سروکار داشته به این خدا نا ترسان را راست نمودند.

اینها که در جیب‌های سفید کارت سرخ حزبی و در آستین سبز دستهای خون الوده بخون مسلمین بیگناه پنهان داشتند با پیشانیهای سیاه بمیدان آمده و آواز میکشیدند که: جان جان ما همین اکنون برای اینکه در راس محاکم باقی بمانیم مسلمان و غیر حزبی شده‌ایم و بدینسان تکیه بجای قضات مومن زده و دشمنان کفر را محکوم بمرگ میکردند.

از سوی دیگر بیرحم ترین شکنجه گران امنیت دولتی را به خسارنوالی جازده و با موجودیت اینها به څارنوالی نیز در پهلوی محاکم برای سربنیت کردن و محکوم نمودن وطن دوستان آزادی عمل بخشیدند تا که تمام موازین حقوق بشر و کرامت انسانی را زیر پا گذارند و بدینصورت به استقلال و آزادی چنین محاکم و څارنوالی‌ها جای گفتگو و اشتباهی در حلقه‌های علمی و اجتماعی باقی نگذاشته باشند.

اگر آزادی احزاب را این مشتی غاصب بیداد گری بیگانه از خدا و نا آشنا برسول به معنی واقعی آن انسجام قطعات مسلح قومی برای کشتار مجاهدین در میدانهای جنگ پذیرفته بودند محاکم انقلابی را بنام عدلی برای این تغیر نام داده بودند تا برای ازبین برداشتن مجاهدین دستگیر شده و طرفداران شان احساس ترحم و تفکری وجود نداشته باشد.

بالای چنین سیه کاریها نام عدالت و دموکرسی نهاده و انتظار آنرا می بردند تا مجاهدین در زیر این پرچم سرخیکه به لفافهٔ سبز پیچانیده بودند به مذاکره و مصالحه با گروهی از رهبران جلاد پیشه حزبی دست برادری پیش آورده و از خان پرنعمت لقمه‌ای

چند از پس ماندهای با داران شاترا به لیسند و بروی گذشته های ننگین آنها خط سفید بگذارند. اما شورویها بدستگاهای تبلیغاتی خویش با دلگر می های روز افزود و خوشباوریهای ابلهانه از نتیجه گیری مشاورین ضعیف النفس بروی این صحنه‌های گمراه کننده بنام دموکراسی پرده‌های رنگارنگ می گسترانیدند و می کوشیدند تا از سیاهی سفیدی را بوجود آورند و از حنجره خداناشناسان شوروی خدا شناسی و مسلمان بودن دکتر نجیب الله و هم پیمانان او را پخش و ترویج نمایند.

115

اما مردم قهرمان با تحمل رنج و بدبختی پرده‌ای این چهرهای به نقاب خزیده را با مساعی خسته ناشده بدور می افگندند و به امید وحدت نظرمیان رهبران تنظیم‌ها چشم امید بسوی آنها دوخته و برای از بین برداشتن زمامداران خدانا شناس از مرگ ناهراسیده و از زندگی دل برداشته سایه وار به عقب اردوی مجاهدین راه می افتادند و از سرزمین‌های ویران شدهٔ متروک که ازان بوی ویرانی و مرگ می آمد درمیان دودو آتش جنگ در حالیکه پایهای شان بخون برادران بخاک غلطیده مجاهد گلگون و از بوی خون بزمین ریخته‌ای قهرمانان دلیر زمین را از زمان تمیز نمیدادند به امید شکست و اراده‌ای ذبونی دشمن الله اکبر گویان می تاختند و مانند امواج توفان گرفته‌ای دریاهای ناآرام به پیش می لغزیدند تا سری از سران ملحدی را زیر پای دلیر مردی مجاهد ناترسی بخاک اندر نمایند.

مشاورین خود کامهٔ شوروی که یا نظریات گورباچف را درباره قطع جنگ درک نکرده بودند و یا تحت تاثیر کمونیست‌های متعصب شوروی ویا پولهای فراوان رئیس جمهور قرار گرفته بودند برای مقابله و انتقام جوئی از مجاهدین و حفظ موقف دست نشاندهٔ چند راکتهای پرندهٔ سکاد. لونا و اوروگان را طوری تعبیه نموده بودند که در هر نقطهٔ از کشور، از کابل و دوسه پایگاه دیگر می توانستند تمام زنده جانها و آبادی های ساحهٔ مورد نظر را بدون تمیز طفل و جوان، گناه دارو بی گناه از میان بردارند. چنین کردند و بافیر بیش از دو هزار راکت سکاد و هزاران هزار لونا و اوروگان و فروریختاندن دهها هزار تن بمب آتش افرزو بسالهای 70,69,68 در پایگاهی مجاهدین آتش فشانهای مصنوعی ساختند و خشک و تر را درآن سوزانیدند.

اما مجاهدین آگاه پیش از آتش دشمن و بعضاً با تلفات جزئی کنار می رفتند و از کنار اجساد بی گناهان دهات ویران شده دوباره بدشمن می تاختند. واجیران فروخته شده را تارو مار می نمودند. و خدا ناشناسان هم اعمال ننگین و شرم آور خویش را برای ن- بودی مجاهدین تکرار میکردند.

زیرا نجیب الله رئیس جمهور بشورویها گفته بودند: در جنگ‌های افغانستان 15 هزار عسکری شوروی کشته شده و من اندوه مادران آنها را احساس میکنم و اگر قدرت را مجاهدین به افغانستان بدست گیرند چندین ملیارد دالر باید حکومت شوروی تاوان هجوم به افغاستان را بپردارند اخبار هفته پنجشنبه 12 دلو 69 صفحه 6

جلالتمآب رئیس جمهور اندوه پانزده هزار ازمادران اردویی سرکوب کننده را احساس میکنند، اما عواطف انسانی را بمقابل یکینم ملیون ما در فرزند از دست داده افغان فراموش کرده اند. همان ما درانیکه خود درمحضر کمیسون مصالحه ملی بروز 25جدی 1365 گفته بودند افغانستان یکینم ملیون به این جنگ کشته داده‌اند. و برای این بمقابل مادران مصیبت رسیده و به ماتم نشستاندهٔ افغان احساس ترحم و شفقت ندارند که فرزندان شان برای استقلال افغانستان و از بین بردن ملحدین وروش الحاد داکتر نجیب الله و رفقایش سرتسلیم فرو نیاوردند و آشتی ناپذیرانه می جنگیدند.

بلی این همان پانزده هزار کشتهٔ شوروی‌ست که حتی اگر مادران و پدران روسی شان صحنه‌ای از صحنه‌های فجایع فرزندان شانرا آنهم بیک کشور همسایهٔ نیک و بیدفاع ببیند از فرزندی چنین فرزندانی و مرگ آنها بچنین راه شرم آوری شرمانده میشوند.

اما این نوکر وفا شعار این دایه مهربان تر از مادر برای انتقام خون این متجاوزین نفرین شده بدفاع برمیخیزند و هر جا قاتلی از قاتلان یک روسی را می یافتند برای حفظ موقف خویش سربنیست نموده، تا ذره‌ای از اندوه بدل برداشته از مرگ رفقای شوروی اش را به کشتن دهاهم وطن مجاهد خویش کاهش داده و با گردن کشیده و داشتن غرور بندگی سرکوبی بی‌امان مجاهدین را تکرار و بازهم تکرار نمایند تاکه آزادی خواهان نتوانند کامیاب و از با داران شوروی شان تا وان ویرانی های جنگ و تلافی بدبختی‌های تحمیل شده به ملت افغانستان را بخواهند. **آنچه افغانها حق دارند و آنچه روس‌ها باید بپردازند تاوان جنگست.**

ازآنرو هرگز تو و مشتی از هم ردیفان تو مانع اراده راد مردان افغانی نخواهی شد و با داران شما کفارهٔ گناهان کشتار دسته جمعی مومنین بخدا و ویرانی سرزمین افغان‌ها را که با ثمره دوستی شما بجا گذاشته اند بایستی بپردازند و تلاش برای نگه داری تو به اریکه قدرت تنها و تنها می توانند به حجم گناهان و جنایات و تاوان آنچه شوروی‌ها بدوش دارند بیفزاید نه نجات آنها از تاوان جنگ و نه جبران شکست اردوی سرخ اردوئیکه چشم‌های کینه توز خود را به آسمان دوخته بودند و زمین را با تمام موجودات آن در زیر چکمه‌های پاشنه آهنین خویش ناچیز می شمردند.

در حالیکه به امر د کتر نجیب‌الله و سرافگندهٔ چند از رهبران پرچم و مشتی از تسلیمی های خود فروخته با جدید ترین و مهلک ترین سلاح های ویران گری پرنده از

مسافات دور بنابودی مجاهدین و آزادی خواهان راه حق کمر بسته بودند قسمتی از جناح خلق با احساس شرماندگی که از همکاری با رهبران پرچم و مشاورین شوروی داشتند کناره میرفتند. اینها که بعد از کنار کشیدن سید محمد گلاب زوی از صحنه سیاست توسط روسها و بنام سفیر او را بشوروی تحت نظر داشتند تحت رهبری جنرال شهنواز تنی گرد آمده وسعی می نمودند تا داکتر نجیب‌الله برای مساعد شدن زمینه مذاکره با مجاهدین با چند نفر از همکاران نزدیک او مستعفی شوند.

به این اراده اگر آنهاموفق میشدند می توانستند اکثریت اعضای پرچم را که دارای نظریات مشابه بودند با خود جذب نمایند امابه این پندار خود خلقی‌ها، شوروی‌های طرفدار داکتر نجیب‌الله رًا چه در کابل وچه در مسکو به ناآرامی و سرگیجی وا داشته بودند.

خلقی‌ها،میخواستند بدون اینکه رهبری چنین مفکوره ایرا بسر داشته باشند از رهبری اشخاص شناخته شده چه در داخل و چه در خارج کشور با تمام هستی خویش پیروی نمایند احساس من از خواهش و آرزوی آنها این بود که اینها از اعمال گذشته رهبران خود و از همکاری با دست نشاندگان روسی عمیقاً بمقابل مردم خویش احساس سرافگندگی زجرت روحی و شرماندگی پیدا کرده بودند و میخواستند برای کامیابی اهداف مقدس مردم و رفع شرماندگی از گناهان گذشته رهبران خویش جان بازانه در صف مردم قرار داشته باشند.

دامنهٔ اختلافات پرچمی‌ها و خلقی‌ها هر روز از روز پیشتر به سال 1368 وسعت بیشتر می یافت و در کوچه و بازار ازان گفتگوهای گرم کننده میان مخالفین آنها شنیده میشد و اکثر مردم دعا میکردند تا دامن اختلافات این‌ها از آنچه شنیده میشود بیشتر بالاگیرد و به امید درگیریهای شدید و اختلافات آشتی ناپذیر آنها دقیقه شماری داشتند و میگفتند زهر طرف که شود کشته خیر اسلام است:

چون هر دو طرف خلق و پرچم برای انتقام گیری از یکدیگر نیروهای مسلح در اختیار داشتند ازانرو مردم از درگیری اوشان با تمام عواقب ناگوار آن لذت می بردند و اگر زمینه‌ای می یافتند به تشدید درگیری میان آنها کوتاهی نمیکردند اما از جانب دیگر اگر آرزوی این دسته از خلقی‌ها جامعه عمل می پوشیدند واقعاً پیشرفتی خوبی برای حل قضیه افغانستان بوجود می آمد.

ازانرو تاجائیکه شنیده میشد علاقه مندان قطع جنگ وخونریزی از خلقی ها خواهش مي نمودند تا از درگیری‌های پیکار جویانه و مبارزات مسلحانه بصورت قطعی جلوگیری نموده و اگر می توانند مبارزه سیاسی را از داخل حزب و به نفع مردم دلیرانه آغاز نمایند زیرا تازمانیکه مردم افغانستان از اهداف آنها و انصراف از ادعای مارکسیت بودن

شان متیقن نمی شدند بمشکل می توانستند بپذیرند که اینها جزء از اجزای ح. د. خ. و پیروان بی‌اراده شورویها نمی باشند آنها باصمیمت گفته‌های دوستان خود را تائید و نشان میدادند که خود او شان نیز به این آرزوی مردم پی برده اند و برای اینکه اعتماد مردم خود را بدست آوردند بهر نوع قربانی و ایثار آمادگی میگرفتند.

اما هم زمان با این فعالیت‌های شان تعدادی از صاحب منصبان خلقی‌ها را از اردو بجرم همکاری با انجینر گلبدین حکمت یار دستگیر و حبس نمودند و این عمل زمامداری پرچمی‌ها جناح خلق را به عصبانیت و عصیانگری واداشته و جنرال تنی بمقابل داکتر نجیب الله علم بی‌اطاعتی و نافرمانی برافراشته و خود و تعدادی از رفقای همکاری خود را در محل قومانده ان بقصر دارالامان جای گزین نموده و بمقابل حمله احتمالی طرفداران رئیس جمهور ترتیبات امینی را بوجود آورده بودند.

با آشفته‌گی وضع میان حزبی‌ها از گوشه و کنار از رفت و آمدهای مشاورین بلند پایه شوروی به افغانستان برای آشتی دادن دو جناح حزب گفتگوهای زیادی شنیده میشد و آقای ورانسوف معین اول وزارت خارجه شوروی که دیوانه وار به تشدید جنگ برای از بین بردن مجاهدین و دوام زعامت دوکتر نجیب الله به انحلال اردو و تقویهٔ قطعات مسلح قومی علاقه سرشاری پیدا کرده بودند باهیئت های متذکره تشریک مساعی و حتی آنها را رهبری میکردند اما با تمام مساعی که مشاورین شوروی در ظاهر امر بوحدت حزب داشتندبه تکرار شنیده میشد که جناح خلق و جناح پرچم را مشاورین به حمله مسلحانه و یا دفاع از حمله طرف مقابل با تلاش‌های شباروزی تشویق میکردند.

116

به روز 16 حوت 1368 جنگ میان این دو گروه در گرفت و تعدادی از بیگناهان به افتیدن دو سه بمب طیاره بدوسه گوشه‌ای ارگ کابل کشته شدند و شام 16 حوت همان روز اعلان خیریت و شکست طرفداران و فرار شهنواز تنی رهبر کودتا برادیو کابل پخش گردید و برای خاموش نگه داشتن فعالیت خلقی‌ها وتجزیهٔ اردو تقریباً ۳ هزار از اعضای جناح خلق از اردو و دوائر ملکی و حزبی های حرفوی به زنجیر کشانیده شده و به محبس فرستاده شدند و تعدادی از عساکر عادی و صاحب منصبان خلقی و بعضاً پرچمی‌ها دراثنای حمله با یکدیگر کشته شدند اما طبق معمول حکومت از نشر تعداد کشته شدگان خود داری کردند روز بعد اعلان شد که شهنواز تنی با چند سرکردهٔ دیگر به پاکستان رفته بحیث پناهنده سیاسی به حزب اسلامی گلبدین حکمتیار پناه بردند.

آرایش دسته بندیهای تبلیغاتی بضد خلقی‌ها و وابسته‌گی آنها به ارتجاع بین المللی شب روز مثل امواج طوفان زدهٔ دریاها از طریق تلویزیون و رادیو می غریدند و هر سرکش

خلقی را که می یافتند از اجتماع بدورش می بردند.

اما خلقی‌ها تا آنجائیکه می توانستند مدعی می شدند که ما اقدام بقیام مسلحانه نکرده بلکه پرچمی‌ها غافل گیرانه برما به مشوره شوروی‌ها مسلحانه حمله نموده اند.

با شناخت ومعلوماتیکه شخصاً از آقای وراتسوف دارم تصور آن شده می تواند که وراتسوف خلقی‌ها را به انتقال قدرت از نجیب الله امیدوار و به دستگاه دوکتر نجیب الله امر حمله را داده باشند زیرا آقای وراتسوف چه قرار تمایل کمونیست‌های تندروی مسکو و چه تحت تاثیر مراحم دوکتر نجیب الله و رفقایش که تا گلون فرو رفته بودند موجودیت دوکتر نجیب الله را طوریکه دیده آمده‌ایم با تمام قوا پشتیبانی میکردند به احتمال نزدیک به یقین خلقی هارااغفال نموده بدام پرچمی ها اند.اخته باشند.

از جانب دیگر شوروی ها شدیداً تمایل به تقویهٔ قوتهای قومی،خصوصاًدر سمت شمال و ولایت هرات و از هم پاشیدن و بی اعتبار شدن اردو داشتند تا توسط قوتهای قومی سمت های جداگانه زعامت داکتر نجیب الله را تمدید بخشیده و زمینهٔ فراهم آوری بدبختی افغانستان را به امید تجزیه فراهم کرده باشند.چنانچه بعد از تصفیه و تضعیف و پاشان نمودن اردو تحت نام طرفداران جنرال تنی قوماندانهای قومی سمت شمال و ولایت هرات را تا گلون مسلح و تافرق به پول غرق نمودند و روابط مستقیم قوت های قومی سمت شمال و ولایت هرات ر ابه ایالت های جنوبی اتحاد شوروی تحت امر داکتر نجیب تامین نموده و زمینهٔ رفت وآمد آنها را بدون پاسپورت به اتحاد شوروی مهیا کرده بودند. بناً ادعای خلقی ها دور از تصور بوده نمی تواند.

با نیرومند شدن رهبری پرچمی‌ها به تقویهٔ قوت های قومی و تشکیل و تقویهٔ گارد جمهوری توسط شوروی‌ها و کنار زدن خلقی‌ها بیدادگری های تجاوز کارانه بضد مردم افغانستان به اوج مصیبت بار خود رسیده بود. و با فیر راکت‌های سکاد ولونا و اروگان وبمباریهای بیرحمانه هر نقطه‌ای از کشور را که مورد اشتباه می پنداشتند بویرانه‌های که ازان بوی اجساد سوخته ای انسان‌ها و حیوانات بهوا پراگنده میشدند مبدل میکردند این دیوانگی‌ها و جنون آدم کشی بعد از شکست نیروهای حکومتی از خوست به اوج بیداد گریهای خود هر دقیقه پیشتر بیشتر بالا میگرفت اجساد انسانهائیکه به آتش راکت‌های آتش افروز شعله ور گردیده سر به آسمان گذاشته بودند.

قتل عام وحشیانه و بی موجب در ولایت کنر، این ولایت ویران شده که از همان روزهای اول انقلاب نا میمون کمونیست ها، مردم آن دست خوش حوادث پایان نیافته نظامی شده بودند یکی ازان نمونه‌هائیت که در تاریخ جنگ‌ها مجاهدین با اردوی متجاوز شوروی و دنباله روان زنجیری آن بی سابقه بودند زیرا تازه داشت این ولایت زیرو رو شده و مردمان بلاکشیدهٔ آن بنام منطقه صلح دراثر کمک و عواطف ملل متحد و اداره

مجاهدین رونقی درکار و بار زندگی از هم پاشیدهٔ بقایای زنده مانده، از مردم فراری شده را بوجود آوردند.

بافیر راکدهای اسکاد در چند نقطهٔ پراجتماع از مردم، یکی از روزهای اوائل بهار ۱۳۷۰ که تازه گل‌های بهاری از زمین سربرآورده و شکوفه‌ها بدرختان دمیده بودند چیزی کمتر از پنجصد نفر کشته و کمی بیشتر از یکهزار نفرزن و طفل و پیر برنا زخمی معلول و معیوب بجای گذاردند و دکانهای نیمه آباد و خانه‌های بسر طاق نارسیدهٔ شهرک تازه بنیاد گذاشته را از بیخ و بن برکندند و دوباره و بازهم دوباره کنر را نه بویرانهٔ بلکه بقبرستان مشتی از بی‌نوایان خدا پرست و وطن دوستان بی ریا مبدل نمودند و با این کشتار دسته جمعی جویچه های خونی از خون اطفال معصوم را در کنار مادران پای برهنه عذاب کشیده و از پدران بینوا را در پهلوی فرزندان نوجوان شدهٔ شان بوجود آوردند و بدون ذرهٔ خجلت و احساس شرمندگی این دون همتان دون صفت از ریختاندن خون وطن داران خویش مستانه جام گلگون شراب بسر مي کشیدند و بسلامتی کمونیزم هورا میگفتند.

117

آسمان خون بار وطن ما، که از چند سال بدینسو، هر روز برفراز صدها جسدی بخون کشیده شده‌ای فرزندانش سوگوار بود واشک ریزان، این بار آسمان زنده‌جان ست که نظاره گر حکایت خونینی ست که بارغمش کمر قلم را خم و خون را در چشم راقم آن جاری کرده‌ست.

دریکی از روزهای داغ تابستان ۱۳۷۰ تابش آفتاب دشتهای زنده جان هرات را مانند تابه‌ای به آتش مانده، چنان آتشین نموده بود، که بال پرنده و پای دونده از پرتو آن می سوزیدند. ناگاه مجاهدین صحرا نوردی نیم پوشیده تن، که در پیرامون زنده‌جان، برای جلوگیری از رخنه کردن پیروان شوروی بسنگرهای شان پای به این صحرائی سو زان گذاشته بودند، از صدای بع بع گوسفندان رمیده بصحرا، سم حیوانات بی پاسبان، متوجه میشوند، که گروهی از مادران ودختران کولی به پشت، شیرخواره در بغل، از ده رو به بیابان نهاده، در پی زنیکه نوزادی نیمه برهنه ابرا، به پستان خشکیده و کوچکی را بشانه مانده، بی اراده و بی هدف اما سراسیمه و وحشت زده روانند و نیمچه جوانان در مانده و سالخورده‌های ناتوان ده روی بسوی دریا گذاشته می دوند.

مگر قیامت به زنده جان قیامت بپا کرده، که امروز از آسمانش آتش میریزند و زمینش تنوره میکشند و یا دروازهای دوزخ از لخکهایش فرو لغزیده و مردم را در خود فرو می بلعند، که زنده جانهای گرسنه‌ای برهنه پای زنده جان از زنده جان، میگریزند، و

در ریگزارهای آتشین و کشنده پناه می برند، قیامت نه بلکه روزهای سوزان اوائل سرطان است که بتنی چند از زنجیرهای بی‌صفت شوروی، آب دریا را بروی مجاهدین زنده جان شبانه ولی دزدانه می بندند، و از زنده جان برای پیروان آئین محمدی مرده جان می سازند.

مردم به گرمای سوزان دشتهای زنده جان، برای ترکردن لبی چند، از معصومان بیگناه، وحشت گرفته به این سو و آنسو پي آب میگردند، و حیوان‌های بی‌پاسبان مثل و حوش صحرائی سر برداشته و نا خود آگاه در دوش وجویندهٔ آبند. بی خبر ازینکه بیداد گران بیگانه از خدا و نا آشنا به رسول، روزی پیشینه بروی زنده جان‌های زنده جان آب را بسته و سرچشمه‌ها را بزور اسلحه‌ای دشمنان دین و آزادی، به ضد مردم برهنه پای آزادی دوست و مسلمان‌های کرباس بتن سنگر نموده اند.

چه بسا مادران و پدران از پای مانده، که جگر گوشه‌های شیرخوارهٔ تشنه کام نیمه جان را، از ناتوانی روی ریگهای سوزندهٔ صحرا از آغوش خویش می لغزانیدند و با جهان از بیچاره‌گی به در ماندگی و نا امیدی، این فرو افتیدگان دامان نیستی در پی آب، کنار جوهای خشکیده از آب می طپیدند و بسوی اهداف ناپیدا می لولیدند.

که در می یابند بدر بابي از سرآب، سرآبیکه بروی ریگزارهای داغیدهٔ صحرا، مانند اژدهای گرسنه‌ای دهان کشوده و با نفس‌های شعله و رشدهٔ خویش دارند، که این تشنه کامان نفرین شده را، در خود فروکشند گیرمانده‌اند

آسمان از این وامانده گان دورو زمین به این بیچاره گان سنگ شده،جویها خشکیده و دریانا ها ناپیداست، مادران کولی‌های به پشت کشیده را، که بیش از طفل گرسنه‌ای تشنه لبی نیستند، مانند شیرخوارگان خویش به آسمان سرد نگریسته بزمین آتشین رها میکنند، و خود این برهنه پایهای گرسنه، در سر آب بی‌پایان، به امید رسیدن به آب میدوند، آنانیکه آب ندیدند باز نگشتند،و آنانیکه باز گشتند، جگر گوشه‌های نیم جان ماندهٔ بی‌جان شده را، از زمین‌ها داغ میگرفتند و با چنین سرنوشت درد ناکی بدیار بیگانه پناه می بردند.

و درحالیکه زمین افتاده‌گان ازپای ماندهٔ کلان سال، و خورد سالان بینوا، ماهی وار در تابش آفتاب، بروی زمین تاوه شده، در طپش وناآرامی، با تشنه کامی جان می دادند:

گروهی از فرومایه‌گان ایمان فروخته، با وجدان باخته‌ای چند،از هم ردیفان خویش،که آب ده را بسته بودند،از فروماندن و بیچاره شدن بی‌گناه هان مومن بخدا،از غلطیدن و تشنه جان دادن مسلمین بخاک افتیده، با دیدن از دوربین هالذت می برند، و در پستی و دنائت دزدانه درمیان سنگرها، شادی کنان پای می کوبند و نا مردانه آتش به سیگار و بیشرمانه پیاله به پیاله می زنند، و برای شکست مجاهد و فتح سر سپردگان

اجنبی هورا می کشند

فردای چنین روزی به خشتک کشالهای بی‌دانش، واو با شان شمله بپاافتیده، به سفله‌های کوچه گرد بی آبرو، به لکه‌های ننگین دامان هرات باستان که...... تحت نام تسلیمی اجیر و تربیت کرده بودند، بسنگرهای مجاهدین امرحمله میدهند. با پیشروی این تفاله های تهوع شده اهل هرات، ابرهامین بزنده جان سایه می افگند، و رعدهای آسمانی به غریدن می آغازند، و روشنی برقکها در گوشه و کناری سایهٔ افگنده شدهٔ ابرها، بزمین می تابند، این ابر، ابری رحمت خدائی نبوده. و باران رحمتی با خود نیاورده اند، سایه ایست از ظلمت و تاریکی دلهای تاریک شدهٔ خدا نا شناسان لینن پرست، که روشنی را بروی پیروان پیغمبر اسلام بندیده اند، و با صداهای رعب آوری آتش توپهای سنگین، و فرو انداختن بمب های تباه گر از هوا، و فیرهای پی هم ده ها، صدها، هزارها راکت زمین به زمین لونااورگان و سکاد، زمین و زمان زنده جان را به صحرای محشر مبدل میکنند، و مثل گرگ های گرسنه‌ای خنک گرفته، زو زو کنان نعره میکشند به پیش: تامحو کامل هر آنچه زنده مانده‌اند در زنده‌جان.

راد مردان راه حق و جان بازان زمانه ساز افغانی، ناگاه مانند سیلاب‌های طوفان برداشتهٔ صحرائی، به ریگزارها فرو می شوند،و از نظرها ناپدید، و از گوشهٔ دیگری مانند جنگل‌های آتش گرفته، از کوه تا زمین شعله میکشند، والله اکبر و هرچه بادا بادگفته تحت قوماندهٔ تورن اسماعیل، به اجیران خود فروختهٔ بیگانه از خدا، و بی‌علاقه بمردم حمله ور میشوند،جنگهای نا مساوی، میان دو نیروی نا مساوی هم شنیدنی و هم باور نکردنی بودند.

یکی براه حق و آزادی،و دیگری به اسارت و بردگی مردمان خویش در تلاش اند. یکی با پای برهنه و اسلحهٔ به غنیمت گرفته شده، برای از بین برداشتن بقایای دشمنان وطن، و دیگری با نیرومند ترین قدرت آتش برای تباهی مومنین بخدا و دشمنان آشتی ناپذیر کمونیزم میرزمند در میگیرند.

مگر آسمان مبارزهٔ مجاهدین افغان را، با خدابرگشته‌گان در چنین جنگ نا مساوی به نمایش گذاشته اند.که جهانیان گوش به آواز خبرهای زنده جان بوده و با شنیدن نعرهای الله اکبر، به امید بی پایان فرو افتیدن وازهم پاشیدن پیروان غول مقواشدهٔای بی شاخ و دم کمونیزم را دقیقه شماری میکردند. وآرزو داشتند تاشنیدن صدای آخرین چکش را، بروی میخ‌های تابوت پیکر زخم برداشته و ناتوان شدهٔ متجاوز،از شمشیر کرباس پوشهای برهنه پای افغانستان ناظر صحنه باشند.

که ناگاه آتش خشم هر دو جناح شعله میکشند و شعله‌ها با طوفانی از انتقام بهم می آمیزند، شعلهٔ نیروی مومنین بخدا بالا میگرند و شعلهٔ خشم کمونیست را از هوا

بزمین فرو میکشند. جنگی با تمام بیرحمی میان الله اکبر گویان و هورا کشان در میگرند. و حمله‌های برق آسای بی امان رهروان راه آزادی مانند کوهی بسوی دشمنان آزادی فرو می غلطند، و آنها را به پریشانی پاشان نموده و مجاهدین راه های فرار را می بندد. بلند پروازهای بم ریز، که گریز حتمی را بسوی مجاهدین می پنداشتند از هوا بروی فراریان بم میریزند و دوستان خویش را به آتش میکشند، ودرین میان به آهسته‌گی اما با تلفاتی سنگین مجاهدین دوباره به پناه گاهای خویش پناه می برند.

در حالیکه شکست خورده ها، بدون توجه بمرده‌ها و زخمی‌های خویش، بالای هربوته و سرهر شاخچهٔ شمله‌ای بدنامی به یادگار مانده، باپای برهنه و اسلحه بزمین گذاشته فرار میکردند، دیگر برای سر سپردگان ارادهٔ بیگانگان بجز انتقام جوئی احمقانه و مبارزهٔ وحشیانه و راکت اندازی‌های طفلانه صحنهٔ برای تاخت و تاز و جرئتی به پیش روی نمانده بود از آنرو با تمام قساوت قلبی و بیرحمی، بر نقاط مختلف زنده جائی با خاک یک سان شده، در پناگاهای مجاهدین شب و روز بم میریختند، واطراف شانرا مین پاش میدادند و به امید شکست مجاهدین و استحکام قدرت خویش دقیقه شماری میکردند.

بی‌خبر ازینکه ریشه های درخت درون پوسیدهٔ پر خط خال هیولای کمونیزم، که این ولگردان کوچه گرد و رانده شده‌گان اجتماع به آن تکیه داده و کمونیست‌های هم کیش شان در جهان بسایه آن غنوده اند، در عمق زمین به پنجه‌های آهنین و ارادهٔ شکست ناپذیر، مجاهدین افغان،از یکدیگر گسسته و خویشاوه شده‌اند و با شعار نعرهٔ الله اکبر چه امروز چه فردا، دنیا شاهد فرو غلطیدن، آتش گرفتن، و خاکستر شدن این درختیکه نیمی از ساکنین زمین را، در تاریکی‌های سایهٔ شوم خویش از روشنی آزادی محروم داشته‌اند خواهند بود. و جای آنرا آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و حکومت‌های انتخابی مطابق آرزو و ارادهٔ مردم پر خواهند کرد.

بگذار ای مجاهد مسلمان، تا همه آنهائیکه بخداایمان دارند، قیام مردانه و جهاد برحق تورا، که با قبول درد ناکترین مصیبت‌های زمان، و اندوه بارترین حوادث تاریخ، برای در هم کوبیدن خدانا شناسان متجاوز، و رهایی ادیان از تسلط کمونیزم بپا داشته‌اید، با کشودن مساجد و دیروکلیساوکنشت، که هفتاد سال قفل بدر داشتند، تجلیل نمایند و آنگاهیکه به آارمش خاطر، سرنیایش به پیشگا خداوند یگانه بزمین میگذارند و زبان ستایش به پروردگارخود باز میکنند،به شهدای تو درود فرستند و برای سعادت تو ای فرزند نا ترس افغان دعا کنند.

بگذارای مجاهد غرورآفرین، بپاداش ۱۳ سال جنگ و پای داری تو، باپای برهنه و تن پوشیده از کرباس، بمقابل بیداد گریهای اردوی بیداد گران کرملین، و مشتی از

اراجیف وطن نداشته، برای آزادی و سقوط کابوس بی شاخ و دم کمونیزم، همه کشورهای تحت ستم نگه داشته ای کرملین، فرو پاشیدن هیولاری کمونیزم، وآزادی کشورهای خویش را، با غرور و سر بلندی جشن گیرند، و با حق شناسی از تو ای ویران گر نظام دحشت و ترور، بجای فروزان نگه داشتن شعله‌های جاوید کمونیست های گمنام، در کشورهای خویش، شعله‌های جاوید را بنام ترای فرزند کشور گمنام من بیفروزند.

پایان

۴شنبه صبح ۲۲ سرطان

۱۳۷۰

۱۷جولای ۱۹۹۱





سباکتابخانه
ډهکی نعلبندی قصه خوانی پشاور